

تذکرہ مرعشیہ صفویہ

لزید گاہ و نشنا
لرث و محیط

پوش و نگارش
فرہاد صفوی (نواب)



نشر مجمع ذخائر اسلامی
۱۳۹۷ هجری شمسی



- | | |
|---------------------|--|
| سرشناسه | : صفوی، فرهاد، ۱۳۳۴ - |
| عنوان و نام پدیدآور | : تذکره مرعشیه صفویه از دیدگاه روان‌شناسی ارث و محیط/ پژوهش و نگارش فرهاد صفوی (نواب). |
| مشخصات نشر | : قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۹۷. |
| مشخصات ظاهری | : ۲۵۲ ص.: مصور؛ ۲۲ × ۲۹ س.م. |
| شابک | : ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۸-۴۳۳-۲ |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیا |
| موضوع | : مرعشی (خاندان) -- تاریخ |
| موضوع | : Mar'ashi family -- History |
| موضوع | : ایران -- تاریخ -- صفویان، ۹۰۷ - ۱۱۴۸ ق. |
| موضوع | : Iran -- History -- Safavids, ۱۵۰۲ - ۱۷۳۶ |
| شناسه افزوده | : مجمع ذخائر اسلامی |
| رده بندی کنگره | : ۱۴۱۹CS / م۱۳۹۷۴۳۳ ۷ص |
| رده بندی دیویی | : ۲۰۹۵۵/۹۲۹ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۵۲۲۶۰۶۹ |



کلیه حقوق این اثر تحت قانون کپی رایت بوده و ترجمه یا چاپ تمام یا بخشی از مطالب آن و نیز درج تمام یا بخشی از آنها در ضمن بانکهای اطلاعاتی و تهیه برنامه‌های رایانه‌ای یا استفاده مطالب و تصاویر در اینترنت، شبکه‌های اجتماعی و دیگر ابزار و ادوات، به هر نحوی، بدون اجازه قبلی ناشر بصورت کتبی، ممنوع می‌باشد.

©MAJMA AL-DAKAAIR AL-ISLAMYYAH, 2018

All rights reserved, No part of this book may be reproduced or translated in any form, by print, internet, photo print, microfilm, CDs or any other means without written permission from the publisher



مجمع ذخائر اسلامی - قم، ایران

تذکره مرعشیه صفویه

از دیدگاه روان شناسی ارث و محیط

پژوهش و نگارش: فرهاد صفوی «نواب»

چاپ: هوشنگی / صحافی: نفیس

نشر: مجمع ذخائر اسلامی - قم

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۸-۴۳۳-۲

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۷ ش (۲۰۱۸ م)

شمارگان: ۳۰۰

ارتباط با ناشر: قم: خیابان طالقانی (آذر) - کوی ۲۳ - پلاک ۱ - مجمع ذخائر اسلامی
تلفن: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۴۳۳۵ همراه: ۰۹۸ ۲۵۳ ۷۷۰ ۱۱۱۹ + دورنگار: ۰۹۸ ۲۵۳ ۷۷۱۳۷۴ +

نشانی پایگاههای اینترنتی:

www.zakhair.net

www.mzi.ir

info@zakhair.net

info@mzi.ir

Telegram.me/alfehrest

بنام هستی، بخش، بخشاینده، بخشایشگر خالق، هنرمندی که هنر را ارج نهاده است
اوست آفریدگار عالم امکان، پدیدآورنده جهان و جهانیان، صورتگر آدمیان
خالق هنرمندان برای سلیمان و همسرش (دود خدا بر آنان)

برداشتی از سوره‌ها و آیات مبارکه «قرآن مجید»

الحشر (۲۴)، التغابن (۳)، المؤمن (۴) و سبأ (۱۳)

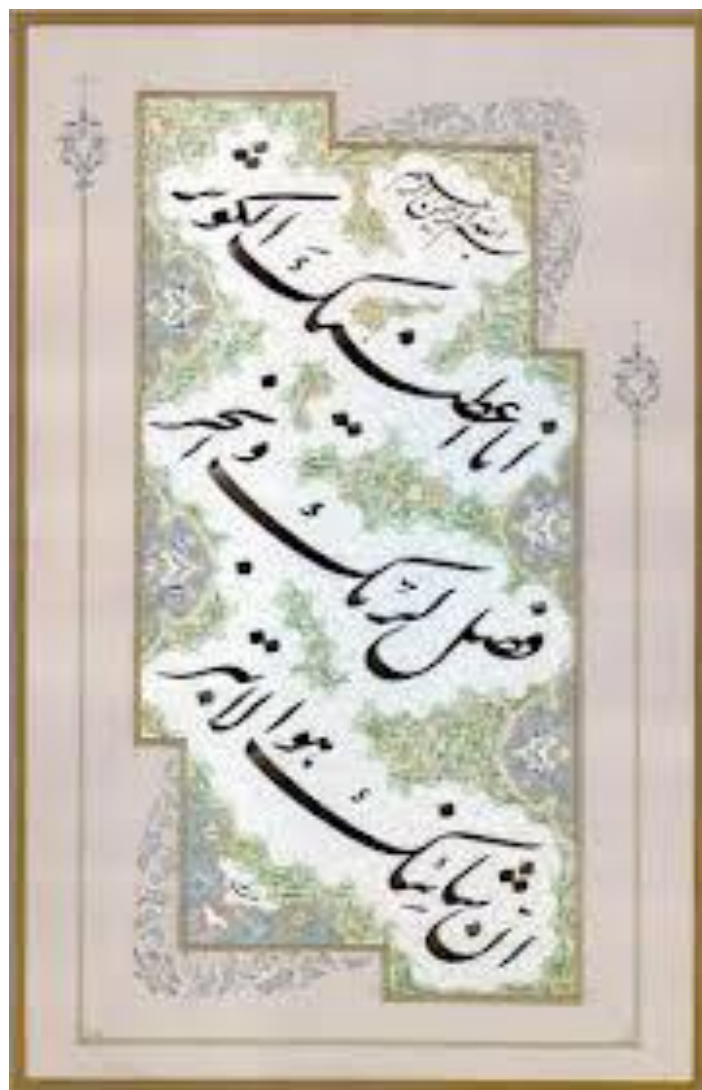
تذکره مرعشی صفوی

از دیدگاه روان‌شناسی ارث و محیط

پژوهش و نگارش: فرهاد صفوی «نواب»

فروردین ماه ۱۳۶۵ هجری خورشیدی - تهران

بازبینی و بازنویسی: (۱) شهریور ماه ۱۳۷۶ - اصفهان، ۲ - اردیبهشت ماه ۱۳۹۲ - تهران



روش بهره‌مندی از این نگارش

- ۱- برای یافتن آسان زیر نویس هایی که در این نگارش آمده است ، آن ها به گونه پیوسته (از آغاز تا انجام) شماره بندی گردیده ، هر شماره کمی بالا تر از آن گزاره ای که نیاز به زیرنویس دارد می آید .
- ۲- نوشته های نویسندگانی که نگارنده این نگارش از آن ها بهره مند گردیده است نیز شماره بندی شده ، هر شماره درون دو کمانه ، در پایان گزاره وابسته به نویسنده دیگر آمده است .
- ۳- نشانی تارنما های رایانه ای که نوشته ای از آن ها برگزیده شده ، در پایان گزاره وابسته یا زیر آن آمده است .

سرنخ های این نگارش

۱- سرآغاز

۲- سخن نگارنده

۳- فصل اول (ریشه خانوادگی سادات مرعشی ایران)

۴- فصل دوم (انتقال سادات به ایران و تشکیل حکومت علویان حسنی و حسینی)

۵- فصل سوم (درونمایه قیام مرعشیان) (انفکار مذهبی و سیاسی میرقوام الدین مرعشی)

۶- فصل چهارم (شجره پادشاهان مرعشی مازندران)

۷- فصل پنجم (نگاه مختصری به کتاب های سادات مرعشی مازندران درباره حکام مرعشی)

۸- فصل ششم (خدمات مذهبی، علمی، ادبی و هنری اعضاء برجسته خاندان مرعشی از آغاز نسبنامه تا پایان حکومت)

۹- فصل هفتم (قربان روحانی و جسمانی متصوفه آذری، لیک و طبری در مجموعه حاضر)

۱۰- فصل هشتم (پراکندگی سادات مرعشی در ایران)

۱۱- فصل نهم (چگونگی پراکندگی سادات مرعشی اصفهان)

- ۱۲- فصل دهم (اتحاد خانواده های متفداصفهان بر علیه قاجاریه)
- ۱۳- فصل یازدهم (خانواده نواب صفوی اصفهان)
- ۱۴- فصل دوازدهم (ادبیات و عرفان در شاخه های مادری سادات نواب صفوی)
- ۱۵- فصل سیزدهم (ایرانی و صفوی تباران در هندوستان)
- ۱۶- فصل چهاردهم (آخرین سؤال و پاسخ آن از دیدگاه تاریخ)
- ۱۷- فصل پانزدهم (شاعران و نویسندگان معاصر خاندان مرعشی اصفهان)
- ۱۸- فصل شانزدهم (نسبنامه منظوم سادات نواب صفوی اصفهان - شاخه خانواده نکارنده مجموعه حاضر)
- ۱۹- فصل هفدهم (نکارشنامه)

سرآغاز

به نام خداوند بخشنده مهربان هنرمند پروردگار زمین و زمان
نگارنده جان و بیجان در این بیکران ابر ساقی و کوثر و پیر دیر مغان
می و مطرب و نی به فرموده عارفان خلیقان بزم و شهیدان نیکو روان
دل آگه- موشح نمودم عیانی بیان از آن نکته با یاد پروردگار جهان

از کجا آمده‌ام به کجا می‌روم؟
آیا همینم که هستم؟ ما ایرانی هستیم آریایی!
سیدیم پس سامی! نام خانوادگی‌مان صفوی است.
کسروی نوشته است: «صفویان سید نیستند
چه شیخ صفی‌الدین است نه سید صفی‌الدین!»
آه کدامین صحیح است؛ نواب چیست؟
از کجا آمده‌ام به کجا می‌روم؟ آیا همینم که هستم؟
توانائی‌های آشکار و نهانم امروزی است یا دیروزی؟
علماء فن «توارث را در گیاه و حیوان می‌یابند و به من تعلیم می‌دهند
من جواب انسانی می‌خواهم! آیا دیری دور مرا نمی‌فشارد؟
باری، تمامی به تاریخم می‌کشانند
به حق از متون اسلامی و تاریخ ایران و جهان پاسخ می‌گیرم
از خود آغاز می‌کنم
چه کسی از خویش به خویشتن نزدیکتر؟

فرهاد صفوی «نواب»
فروردین ۱۳۶۵ خورشیدی - تهران

سخن نگارنده

از دیر باز تا کنون پرسش‌هایی ذهنم را می‌فشرند، از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ آیا همینم که هستم؟ آیا دیری دور مرا نمی‌فشارد؟ آریاییم؟ سامیم؟ ترکم؟ ترکمنم؟ نام خانوادگی «صفوی» است، کسروی می‌نویسد «صفویان» سید نبوده‌اند! (۱)... ولی «نواب» که پدرانم بدان مشهور بوده‌اند چیست؟ توانایی‌ها، ناتوانی‌ها و علاقه‌ام به شعر، ادب و هنر... چه ریشه‌ای دارند؟ باری پرسش‌هایم «شرقی» بود (به درازای هزار و یکشب) که نگاه به رنگ موهایم و چشمان برخی وابستگان دور و نزدیکم سرگردان ترم نمود. آیا غربی‌ام؟ تحقیقات دانشمندان علوم زیستی و رفتاری در مورد تعامل ارث و محیط گرچه بسیار راهگشای می‌بود- اما، آنان جهت حصول نتیجه سریع به دلیل اشتراک نسبی انسان- حیوان، حتی گیاه، مسائل ارثی و محیطی را با آزمایش‌هایی بر حیوان یا گیاه به دست می‌آوردند و به انسان تعمیم می‌دهند- لیکن، وجود تمایز قطعی است- چه، مغز آدمی تکامل یافته‌تر است و علاوه بر آن وسیله‌های پیشرفته‌تری چون دستان و زبان... را در اختیار دارد که عناصر دریافته، ساخته و پرداخته مغز را به عمل مبدل می‌سازند و فرهنگ و تمدن را نوید می‌دهند. بنابراین، مطالعه حیوان و گیاه شرطی لازم است- ولی، کافی به نظر نمی‌رسد- به سخن دیگر: یافته‌های مغرب زمین در مورد «انتقال ارث از نسلی به نسل دیگر» و «نقش محیط برای پرورش توانایی‌ها و استعداد های بالقوه»، جهت پاسخ به چستی‌های یاد شده، تنها فرضیه‌هایی را به ذهن می‌آوردند- زیرا، به علت سن متوسط انسان در اختیار داشتن چندین نسل برای محقق محال و بررسی آن فرضیه‌ها (درباره آدمی) از عهده دانش غرب نیز خارج است- به هر حال، به وجود آمدن انسانی «بیننده، بوینده، گوینده، شنونده، بساونده، برانگیز و برانگیخته...» (یعنی حیوانی عاقل و فرهنگی) با طبیعتی ویژه (به نام ارث) و وجود عوامل خارجی مؤثر بر رفتار (به نام محیط‌های خانوادگی، جغرافیایی، اقتصادی، اجتماعی، ادبی و هنری...) خلق الساعه نیست و سابقه‌ای به درازای تاریخ^۱ را پشت سر دارد- بدینسان، برای حل مشکل و پی بردن به درستی یا نادرستی فرضیه‌های یاد شده، شاید یافته‌های مشرق زمین (به ویژه- علوم اسلامی)، وسیله مناسبی برای پاسخ گوئی باشند؟! شاید مطالعه (سرگذشت پیشینیان، تذکره‌های ادبی و هنری، تراجم و انساب...) (۲) راهکارهای مطمئنی در اختیار زیست‌شناس و روان‌شناس بگذارند؟! در این جا ست که سیری به درازای تاریخ نیز بر من سنگینی می‌کند- ناچار با شک در منشاء ارثی یا محیطی توانایی‌های بدنی- روانی ظاهر شده یا سرکوفته خویشتن و نزدیکانم به تاریخ روی آوردم و در قیاس وضعیت موجود و تاریخ (ضمن گرفتن پاسخ) اثری از توانایی‌های خود را بارها دیدم و دریافتم که خاری هستم از گل‌های سرخ- از خویشتن آغاز نمودم، از خانواده‌ام- سپس، با مطالعه انساب پاره‌ای از سادات علوی که به استاد (انا اعطیناک الکوثر، فصل لربک و انحر، ان شائنک هوالابتر)^۳ همواره خویشتن را ملزم به حفظ و توسعه انساب و تاریخ زندگی نیاکان می‌دانند و این رویه به برخی خاندان‌های آریایی نیز رسوخ یافته، از هر سوی نگریم به «آدم» رسیدم- بنابراین (با رعایت منشاء یکسان) ویژگی‌های ارثی نسبتاً مشترک اند و انسان‌های سالم توانایی‌های مشابهی دارند- گرچه، محیط‌های گوناگون، کسانی با رفتارهای گوناگون می‌سازند.

^۱ گذشته مذهبی، علمی، صنعتی، روشی و هنری... که فرهنگ قومی را تشکیل می‌دهند.

^۲ عده‌ای بر علم انساب خرده می‌گیرند که ارزشی ندارد- بلکه، در اشتباهند، این علم ضمن آگاهی از اثرهای گذشتگان آدمی را تحریک می‌کند که با کاوش خویش نسبت به ارزش سنجی میراث فرهنگی و توسعه آن در حد توان خود بکوشد.

^۳ ترجمه سورة مبارکه کوثر «ای رسول به درستی که ما به تو نعمتی داده‌ایم که باعث برکت است و اثر آن همیشه می‌ماند- خدا را شکر کن، نماز بخوان و در راه خدا قربانی کن- دشمن تو مقطوع النسل و از او یادگاری نمی‌ماند (**)».

گردآوری اسناد و مدارک

تراجم مذهبی، نسب‌نامه‌ها و تذکره‌های ادبی و تاریخی... نشان می‌دهند که بیشترین نوشته، به علت وجود محققین مختلف (در یک خانواده) تا آن جا که در یادداشت‌های دیگران نیز دیده می‌شود، منسوب به «خاندان مرعشی‌مازندران» است که اعضاء نسبش طی تاریخ اسلام حتی با لقب‌های مختلف و به علت‌های گوناگون، سرتاسر جهان پراکنده شده‌اند - چنان که، در اکثر کتاب‌های مذهبی و تاریخ سیاسی شرح‌هایی از زندگی و اثرهای آنان آمده است.

مهمترین نوشته‌های اعضاء ایرانی این نسب که تا کنون به نگارنده رسیده (بر حسب اولویت زمانی) به گونه زیرین است.

۱- **تاریخ طبرستان و رویان (۲):** نوشته میرسید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین بن سید کمال الدین احمد بن سید قوام‌الدین مرعشی... (میر بزرگ مدفون در شهر آمل مازندران) ^۴. ۲- **تاریخ خاندان مرعشی مازندران (۳):** نوشته میر تیمور نامی از این خاندان ^۵.

(منابع ۱ و ۲ شامل شرح و نسب مرعشیان مازندرانی است)

۳- **مجمع التواریخ (۴):** نوشته میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی بن میرزا محمد داود بن میر سید محمد (شاه سلیمان ثانی) بن محمد داود بن میرزا عبدالله بن میرزا محمد شفیع بن میرزا رحمت‌الله بن ابوالمحسن بن میرزا قوام‌الدین محمد بن میرزا عبدالقادر بن امیر قوام‌الدین محمد بن سید نظام‌الدین علی بن سید قوام‌الدین محمد بن تاج‌الدین حسین ابی محمد الامیر بن سید مرتضی بن سید علی بن امیر کمال الدین احمد بن امیر قوام‌الدین مرعشی (میر بزرگ) ... ۴- **زبور آل داود (۵):** نوشته علامه میرزا محمد هاشم بن میر سید محمد...

(منابع ۳ و ۴ شامل شرح و نسب مرعشیان اصفهانی - خراسانی است)

۵- **تحقیقات مرحوم آیت‌الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (تبریزی):** ابن سید شمس‌الدین محمود بن سید شرف‌الدین علی (سیدالاطباء) بن سید محمد فلکی بن سید محمد ابراهیم ^۶ بن سید شمس‌الدین بن سید قوام‌الدین مجد المعالی ^۷ بن سید نصیرالدین بن سید جمال‌الدین بن سید علاء‌الدین بن سید محمد خان بن سید ابی‌المجد بن سید محمد خان بن سلطان عبدالکریم ثانی بن

^۴ میر بزرگ رهبر درویش‌های شیعی مذهب، موسوم به کاکلتراشان در مازندران بود و چنان‌که مجال بحث خواهد یافت تحت آموزش مراجع سربداران خراسان با اعتقاد بر اصول و فروع تشیع اثنی‌عشری و بعد مهدویت آن بر علیه گیاهای باوندیه (پیولداران مازندران) به سال ۷۶۰ «ه ق» خروج نمود و حکومت سادات حسینی مرعشی را بنیاد نهاد.

^۵ آقای دکتر منوچهر ستوده مصحح محترم کتاب میر تیمور مذکور، نسبی برای وی مشخص نموده‌اند که با توجه به متن‌های موجود در همان کتاب ابهام برانگیز است و دلیل‌های نگارنده در جای خود منعکس خواهد شد، لیکن اثر یاد شده - یکی از منبع‌های سودمند در تاریخ مازندران و رخداد‌های آن سرزمین می‌باشد.

^۶ مادر نسابة زاهد حاج سید محمد ابراهیم، نواده سلطان العلماء خلیفه سلطان (داماد شاه عباس اول) نیای دوازدهم نگارنده این نگارش بوده است.

^۷ مادر علامه زاهد صاحب کرامات سید قوام‌الدین مجد المعالی، نیز یکی از دختران شاه سلطان حسین صفوی بوده است. بدینسان، آوردن بخشی از سرگذشت و نوشته‌های روان شاد آیت‌الله مرعشی نجفی، نگین در خوری بر تارک تذکره مرعشیه صفویه، می‌باشد.

(فقیه فقید شهاب نجف مرعشی ره) (کزو - مرعشی، به علم و نسب می‌بری ره)

سلطان سید عبدالله خان بن سلطان عبدالکریم اول بن سلطان سید محمد خان بن سلطان سید مرتضی خان بن سلطان سید علی خان بن سلطان سید کمال الدین صادق^۸ بن سید قوام الدین مرعشی (میر بزرگ) ... {در آینده به اثرهای مذهبی، علمی، ادبی و هنری اسلاف و اخلاف آن نسب‌ها که هدف اصلی مجموعه حاضر است اشاره خواهد شد}.

(خانواده آن علامه فقید از مرعشیان مازندرانی منتقله به آذربایجان بوده، به مرعشیان آذری مشهورند)

۶- لازم به تذکر است که علاوه بر مرعشیان مازندران، خراسان، اصفهان و آذربایجان، سادات استان‌های دیگر نیز سرنوشت نیاکان و وضعیت موجود خاندان تا زمان خود را به رشته تحریر آورده‌اند که در جای مناسب به اثرهای آنان اشاره خواهد شد. باعث بسی دلگرمی است که بعضی از مرعشیان معاصر نیز تکامل بخش تاریخ گذشته نیاکان در محل زندگی خود می‌باشند- از این میان: سادات مرعشی (یزد، فارس) و (خوزستان) به این مهم اقدام نموده‌اند - متأسفانه، چون نوشته‌های آنان پس از اتمام این مجموعه به دست نگارنده رسید، امکان استناد بر آن‌ها به گونه‌ای شایسته تر از آن چه در این نگارش می‌آید میسر نشد.

الف: شجره نامه و نسبنامه سادات مرعشی یزد و فارس (۶) به کوشش آقای سید عبدالعلی عظیمی که نسب سادات مذکور را به میر سعید بن میرابوالهادی بن میر محمد کریم بن میر علی (شرفا) بن {میر عبدالکریم بن میر عبدالله بن میر سلطان محمود بن میر عبدالکریم ثانی بن سید عبدالله بن سید عبدالکریم اول بن سید محمد (نظام الدین)^۹ بن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین مرعشی (میر بزرگ) ...} می‌رسانند.

به باور نویسنده: میر علی ملقب به شرفا - کسی است که پس از انقراض دولت مرعشی مازندران (توسط شاه عباس اول) که تمایل نداشت سادات مرعشی در آن سرزمین دوباره به قدرت برسند به اصفهان برده شد و از آن جا به یزد تبعید گردید.

ب: شجره خاندان مرعشی شوشتر و رفسنجان (۷/۱) به کوشش آقای سید علی اکبر مرعشی "هوشنگ" از انتشارات شرکت تعاون فامیل مرعشی - اهواز تابستان ۱۳۶۵: نسب نویسنده ارجمند کتاب یاد شده را در خلال منابع متعدد آن تا میرنجم الدین محمود (نخستین مرعشی منتقله از مازندران به شوشتر) چنین می‌خوانیم: آقای سید علی اکبر بن میرزا سلطانی خان بن میرزا محمد حسن خان بن میرزا سلطانی خان بن میرزا عبدالوهاب خان ابن میرزا سلطان حسن خان بن میرزا عبدالله خان بن میرزا محمد شاهمیر بن میرزا عبدالله خان بن میر سید علی بن میرزا محمد باقر بن میر سید علی بن میر شمس الدین اسدالله صدر مشهور به شاهمیر^{۱۱} بن سید زین الدین بن سید

^۸ میر کمال الدین بن میر قوام الدین مرعشی در نسبنامه‌ها به احمد یا صادق مشهور است. در متون قدیمی تا زمان صفویه، پیش از نام سادات از واژه «میر» و بعد از واژه «سید» استفاده می‌شده که در این نگارش، چگونگی این تغییر و تحول مجال بحث خواهد یافت.

^۹ لقب سید محمد در نسبنامه‌های مختلف (نظام الدین = تاج الدین حسین محمد الامیر = علاء الدین حسین) آمده است و به استناد نوشته میر ظهیرالدین مرعشی سید مرتضی یک پسر بیشتر نداشته است.

^{۱۰} نام‌های میان دو ابرو {.....} سادات حسینی مرعشی مازندران می‌باشند که از سال ۷۶۰ تا ۱۰۰۵ «ه ق» بر طبرستان و رویان حکومت کردند و نسب ایشان مجال بحث خواهد یافت.

^{۱۱} شرح صدارت، اثرهای مذهبی و ادبی شاهمیر مذکور به فصلی دیگر محول می‌گردد- مرحوم مرعشی نجفی، در بخش برجستگان خاندان مرعشی (مقدمه کتاب احقاق الحق و ازهاق الباطل قاضی شهید، سید نورالله حسینی مرعشی شوشتری (منبع شماره ۱۰ این نگارش) که در بر گیرنده پراکندگی و اثرهای مرعشیان در ایران و سایر کشورها (تا زمان تألیف) می‌باشد، در صفحه ۱۴۵ خلاصه جامعی از زندگی، صدارت و اثرهای صاحب عنوان تدوین شده است.

علی^{۱۲} بن سید محمد شاه بن مبارزالدین منده بن جلال الدین حسین^{۱۳} بن نجم الدین محمود...^{۱۴} رساله اسمعیلیه (۷/۲) (صفحه ۳۴۰ - ۴۵۸): صاحب عنوان جهت بررسی انساب سادات شوشتری از منابع متعددی سود برده^{۱۵} که در این نگارش به آن ها اشاره خواهد شد. نویسنده ارجمند، در کتاب مورد نظر (۷/۱) **جهت اتحاد علمی مرعشیان ایران**، ارسال نسبنامه ها و اثر های ایشان را برای تهیه منبعی همه گیر، پیشنهاد نموده اند که نتیجه آن لیک **سادات متحدا لمنشاء رفسنجانی، آذری و شهرستانی** است (همان منبع: خاندان مرعشی رفسنجانی صفحه ۳۱۱ - ۳۲۰، خاندان مرعشی آذربایجانی صفحه ۳۲۲ - ۳۳۵ و خاندان مرعشی شهرستانی صفحه ۳۳۶). در این جا باز می توان ادعا نمود که سادات مرعشی ایران بیش از سایرین به اهمیت حفظ سابقه خانوادگی خویش در زمینه های مذهبی، علمی، ادبی و هنری... واقف بوده، ضمن ادای تکلیف در حفظ نسل های پیامبر بزرگوار اسلام (درو خداوند بر او) به استناد سوره مبارکه کوثر، کتاب های سودمندی برای ارزیابی فرهنگ گذشته و توسعه آن میراث گرانبها خلق نموده اند - در اثر مذکور، نسب مرعشیان خوزستان را به میر نجم الدین محمود می رسانند که شرح آن بخش دیگری را می گشاید.

۷- بررسی های محققین غیر مرعش در باره خاندان مرعشی: افزون بر سادات مرعشی، محققین غیر مرعشی در تراجم و رجال خود (به علت وجود مراجع و دانشمندان مذهبی در این خاندان) درباره آنان بسیار قلم زده اند که به اثر های ایشان نیز استناد خواهد شد، علامه حاج شیخ عباس قمی در **منتهی الآمال (۸)** که دو مجلد، شرح مبسوطی از تاریخ حضرت ختمی مرتبت (ص) - همچنین، کوثر قرآن (س) و ائمه اطهار (ع) است، ضمن بیان مناقب حضرت سید الساجدین علی بن الحسین (ع) به ذکر نام و اثرهای اولاد و احفاد ایشان (به ویژه سادات مرعشیه) و پراکندگی آنان در ایران، عراق عرب، عربستان، مغرب و غیره پرداخته است - به هر تقدیر از آن جا که بررسی انساب و رخداد های مذهبی، علمی، ادبی و هنری برای تمامی شاخه ها امکان ندارد - شاخه ای از مرعشیان اصفهان که نگارنده عضو ناچیزی از آن است مبنای کار قرار می گیرد، **بدینسان شاخه خلیفه سلطانی اصفهان** که خود به شاخه های گوناگون (با لقب های مختلفی) تقسیم شده، مورد بحث ماست.

^{۱۲} در منبع مرحوم مرعشی نجفی، این نسل «زین الدین علی» ذکر شده است، شاید در نسب بالا نام و لقب مجزا شده باشد.

^{۱۳} «منده» در اکثر منابع «مانده» و «جلال الدین حسین» در منبع مرحوم مرعشی نجفی «جمال الدین حسن» ذکر شده است.

^{۱۴} ادامه نسب میر نجم الدین محمود، در این نگارش ذکر خواهد شد.

^{۱۵} منابع نسبی کتاب «شجره خاندان مرعشی شوشتر... (۷/۱)» به گونه زیرین است.

۱- رساله اسدییه فی الانساب العلویه (۷/۳) - نوشته میر محمد قاسم نسابه...

۲- رساله اسمعیلیه (۷/۲) - نوشته علامه نورالدین محمد بن علامه سید نعمت الله... (جزایری) - جهت اطلاع از اثرها و نسب نویسنده یا پدرش می توانید به دایرة المعارف الشیعة العامه (۷/۴) و فهرستی از سادات اصفهان (۷/۵) ... مراجعه کنید.

۳- مستدرک الاسدییه (۷/۶) نوشته علامه علاءالملک حسینی مرعشی... شرح حال وی را میرزا صادق اصفهانی در کتاب تاریخ صبح صادق (۷/۷) آورده است.

۴- تکملة الاسمعیلیه ۱ (۷/۸) نوشته علامه محمد خان مرعشی شوشتری... شرح او را مرحوم مرعشی نجفی، در برجستگان خاندان مرعشی... و آقای هوشنگ مرعشی در منبع شماره (۷/۱) آورده اند.

۵- تکملة الاسمعیلیه ۲ (۷/۹) - نوشته علامه هنرمند سید احمد مرعشی (کاظمین) ... شرح حال مؤلف در منبع های شماره (۷/۱) و (۷/۲) آمده است.

۶- تکملة تکملة الاسمعیلیه (۷/۱۰) - نوشته حجت الاسلام سید محمود مرعشی (معلم) شرح حال وی را نیز در منبع های شماره (۷/۱) و (۷/۲) بخوانید.

۷- گلستان پیغمبر (۷/۱۱) - نوشته علامه مصطفی امامزاده... که تاریخچه زندگی و اثرهایش را باز در منبع شماره (۷/۱) می خوانیم.

مشهورترین نام در خاندان خلیفه سلطانی، سلطان العلماء علاءالدین حسین مشهور به خلیفه سلطان (همسر خان آغا بیگم دختر سوم شاه عباس اول صفوی) امام جمعه و وزیر شاه مذکور است که صاحب عنوان بر حسب نسبنامه های موجود در اکثر کتاب های تراجم و انساب (به ویژه جلد دوم کتاب ریاض العلماء و حیاض الفضلاء (۹) نوشته میرزا عبدالله افندی اصفهانی (صفحه ۵۱) از بازماندگان میر قوام الدین مرعشی (میر بزرگ) می باشد.

نخستین پادشاهان صفوی، به علت شناختی که از مرعشی مازندران داشتند، در اصفهان نیز به تنی چند از اعضاء این خانواده (اسلاف سلطان العلماء) منصب خلیفه سلطانی (صدر مذهبی و امام جمعه) دادند - چنان که، در زمان پادشاهان واپسین نیز این رویه ادامه یافت و حتی صدور به ازدواج با دختران آنان پذیرفته شدند. نسب و دست آورده های مرعشیان یاد شده، از لابلای نوشته های پیشین - همچنین، شنیده های سینه به سینه خانوادگی، بخش های گوناگونی را در این نگارش می گشاید.

نگره های انتخاب انساب خاندان مرعشی برای این نگارش

افزون بر آن که در بیشتر کتاب های پیشین و نوشته هایی که در آینده به آن ها اشاره خواهد شد، از اعضاء این خانواده نام برده شده است و شرح حال مکتوبشان حتی تا روزگار ما در آن ها جلب توجه می کند - نکته مهم تر این بود که به استناد تحقیقات مرحوم مرعشی نجفی، در باره شرح حال علامه سید علی بن علاء الدین حسین ...^{۱۶} به لقب نواب و در مورد نویسنده کتاب مجمع التوازیخ با نام خانوادگی مرعشی صفوی برخورد نمودم و بدینگونه دریافتم که خود عضوی ناچیز از آن خاندانم.

بدینسان (گرچه در ابتدای راهم) شاید بتوان بنا بر موارد زیرین ویژگی ها، توانایی ها و علاقه های شخصی را با تاریخ قیاس نمود.

- ۱- در شناخت روحیات فردی، خانوادگی و نژادی، سرانجام مقایسه ارث ها و محیط ها چه فردی از خویش به خویشان نزدیکتر؟
- ۲- روشن بودن نسبنامه و شرح زندگانی بیشتر کسان خاندان از دیر باز تاکنون.
- ۳- علاقه به درک رابطه تاریخ انساب، زیست شناسی و روان شناسی.
- ۴- ارتباط وسیع اعضاء در شاخه های پدری و مادری با اقوام هند و اروپایی و سایر نژاد های بشری که مجال بررسی خواهد یافت.
- ۵- وجود شرح زندگانی و اثر های وابستگان، حتی ویژگی های بدنی-روانی برخی از کسان در کتاب های مذهبی، علمی، ادبی، هنری و تاریخی اسلام به ویژه ایران ...
- ۶ - همبستگی عاطفی نسبت به گذشته نژادی و علاقه به تکمیل سیر تحول تاریخ خانوادگی به همانگونه که شاید میر ظهیرالدین مرعشی، میر تیمور مرعشی، میرزا خلیل الله مرعشی صفوی، علامه میرزا محمد هاشم مرعشی، آیت الله العظمی مرعشی نجفی و دیگران ... را به نگارش نوشته های خود وا داشته است، نمی تواند عامل بسیار مؤثری در انتخاب موضوع نباشد.

باز گفتنی است: هدف مجموعه حاضر تاریخ نگاری وقایع اتفاقیه نیست - بلکه، بیشتر به تاریخ مذهبی، علمی، ادبی و هنری اعضاء توجه می شود. امید است کوره راهی باشد رهنمود راهیان و رهبران مددیارمان.

^{۱۶} در مقدمه کتاب «احقاق الحق ... (۱۰) بخش نوابغ فی السادة المرعشیه (صفحه ۱۳۸) نوشته مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ضمن تحریر شرح حال و تألیفات مرعشیان ایران و چگونگی پراکندگی آنان در بلاد مختلف، زیر نام علامه سید علی مذکور چنین می خوانیم: ... العلامة السيد میرزا علی النواب المرعشی بن سلطان العلماء المذكور، اخذ عن والده العلامة و له شرح علی القواعد فی الفقه، و من ذریته السادة النوابیه باصفهان.

تشکر و تقدیر

بدین وسیله لازم می‌دانم زحمات عالیقدر **روان شاد مرحوم منوچهر قدسی** (ادیب گرانمایه، خطاط و شاعر هنرمند اصفهان) آن دوست ارزشمند خانوادگیم که جای پر برکتش خالی است و **فرزندان ارجمندش** را قدر بدانم، چه با نهایت خلوص نسبت به دستیابی منابع تاریخی، ادبی و هنری گوناگون، مشوق راهم بودند و استادانه ارشادم فرمودند، رحمت الله علیه - واجب است به **جناب سید فتح الله خلیفه سلطانی** (حسابدار اسبق دادگستری اصفهان) که نسنامه سادات خلیفه سلطانیه جدید در توابع اصفهان^{۱۷} با خط زیبای نسابه ارجمند **علامه سید محمد حسن میر جهانی** را در اختیارم نهادند - مراتب امتنان قلبی خویش را تقدیم دارم، چه به گونه‌ای تکامل بخش این نگارش گردیده‌اند - همچنین، آقایان **غلامعلی نواب صفوی و غلامحسین صفوی** که به علت اتحاد منشأ، برای تهیه مقدمات نشر آن اقدام نمودند، سرکار خانم **مادلن غریبیان** که زحمت های نخستین تایپ کامپیوتری، تنظیم مطالب و صفحه بندی کتاب در مؤسسه عصر باستان اصفهان به عهده ایشان بود و آقایان **حسن عطائی، پیمان متقی** که اصلاح و تکمیل تایپ آن در مؤسسه نگار اصفهان را به انجام رساندند ... سپاس می‌گویم - امیداست کارکنان ارجمند کتابخانه های (مجلس شورای اسلامی، مدرسه عالی آیت الله مطهری، مرحوم حاج حسین آقا ملک، سازمان پژوهش و برنامه ریزی وزارت آموزش و پرورش - تهران) و (مرکز تحقیقات معلمان، علامه مجلسی، فرهنگ و ارشاد اسلامی - ابن مسکویه، شهرداری - میرداماد، مسجد الزهرا «مرحوم حاج سید احمد امامی»، مرکز تحقیقات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - اصفهان) و (مرکزی، اسناد خطی و دانشکده های ادبیات و علوم انسانی دانشگاه های تهران و اصفهان) که نگارش خود را مدیون یاری آنان می‌دانم، مخصوصاً آقایان **اشک شیرین، ایران پور، دکتر بختیار، تیموری، حائری، خشوعی، دهقانی ...** سپاسم را بپذیرند.

مجموعه حاضر دیباچه‌ای است بر گردآمده های نوشته و نانوشته‌ای که پی‌گیری آن‌ها را به فرزندان دلبندم فریناز و فرشاد، می‌سپارم و این تقدیم ناچیزی است به یاد روانشاد مادرم (مرحومه ایران بنکدارپور دختر مرحوم حاج میرزا محمد تقی پسر مرحوم حاج میرزا علیمحمد تاجراصفهانی و مرحومه حاجیه فاطمه کرباسیان دختر مرحوم حاج عبدالحمود ناظم‌التجار اصفهانی ...) و به همسرم فریده مجلسی دختر مرحوم تیمسار سرتیپ احمد خان پسر سرهنگ حیدر علی خان (حاج سرهنگ کوپایی) پسر حاج محمد باقر پسر حاج محمد رضا پسر حاج محمد باقر پسر مولی محمد کاظم قهپایی همسر فاطمه بیگم دختر علامه مولی محمد باقر پسر علامه مولی محمد تقی پسر مولی مقصود علی نظنری ... که تحملش را بسیار ارج می‌نهم.

فرهاد صفوی (نواب)

تهران - فروردینماه یک هزار و سیصد و شصت و پنج هجری خورشیدی

اصلاح و بازنویسی - اصفهان شهریور ماه یک هزار و سیصد و هفتاد و شش هجری خورشیدی

^{۱۷} نسنامه سادات خلیفه سلطانی مذکور - فاقد انساب مرعشیان ساکن شهر شامل خانواده های مرعشی، مرعشی صفوی، صفوی، نواب صفوی، نواب صفا، صفوی متقی، پور صفا ... بود که این مجموعه وسیله‌ای برای پی بردن ایشان و وابستگان دیگرشان به اصل و نسب خویش است. از سوی دیگر، یافته های مذهبی، علمی، ادبی و هنری نیاکانشان می‌تواند تکامل بخش آینده این نوشته باشد.

فصل اول

ریشه خانوادگی سادات مرعشی ایران

چنان که گذشت نخستین سید حسینی مرعشی که در تاریخ سیاسی مذهبی ایران راه یافت، میر قوام الدین مازندرانی مدفون در مشهد میربزرگ شهرستان آمل مازندران است - مورخین (شاید به علت عدم استفاده از منابع مذهبی) نتوانسته‌اند علت و زمان انتقال اجداد صاحب عنوان به این سرزمین را به تحقیق روشن نمایند. مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی، در منابع متعددی به ویژه مقدمه کتاب احقاق الحق ... (۱۰) در بخش النوابع فی الساده المرعشیه که از صفحه ۱۲۰ تا ۱۵۷ آن مذکور است، با استناد بر کتب انساب معتبری مانند: المشجره المرعشیه و مشجرات العلویین للوالدالعلامه، المشجره النوابیه الموجوده فی اصفهان، مشجره السادات خلیفه سلطان باصفهان، مشجره السادات للاستاذ السید رضا الصائغ البحرانی النجفی، مشجره النسابه المتبحر السید حسون البراقی النجفی و مجلد الثانی من ریاض العلماء و حیاض الفضلاء العلامه الممتنع الخیر المیرزا عبدالله افندی الاصبهانی ... نسب میر قوام الدین مازکور را تا حضرت سید الساجدین علی بن الحسین (ع) ذکر نموده‌اند و بر حسب نسبنامه‌هایی که به آن‌ها اشاره خواهد شد، ادامه نسب تا آدم (ع) مشهور آفاق است. البته اعلامی را که مرحوم مرعشی نجفی در مقدمه مذکور و کتاب‌های چاپ اخیر تاریخ طبرستان و رویان (۲) و منتخب مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی (۱۱) ذکر نموده‌اند، نسبت به جلد دوم ریاض العلماء ... (۹) نوشته شده در حدود سال ۱۰۶۷ «ه ق» و کتاب وقایع السنین و الاعوام (۱۲) تألیف علامه میر عبدالحسین خاتون آبادی، شامل وقایع تاریخی و علمی از بدو خلقت تا ۱۱۹۵ «ه ق» دو سقط واسطه وجود دارد که این دو به استناد مؤاخذ مذکور به تحقیق مرحوم مرعشی نجفی اضافه می‌گردد، (لازم به ذکر است که ایشان در مقدمه احقاق الحق ... صفحه ۱۳۷ (۱۰) زیر عنوان سلطان العماء سید علاءالدین حسین خلیفه سلطان، تحقیق ریاض ... را تأیید کرده‌اند. از سوی دیگر، خود در مقدمه منتخب مفاتیح ... اعلام، القاب، مشاغل، مکارم و فضائل صاحب‌های عنوان را به زبان عربی درج نموده که در این جا از نوشتن آن‌ها خودداری می‌شود و در جای مناسب از آن موارد استفاده خواهد شد). شاید حذف آن دو نام (چنان که در یکی از بخش‌های واپسین بررسی خواهد شد) اشکالی از چاپخانه بوده است زیرا در جای دیگری مرحوم مرعشی نجفی نسب خویش را به یکی از نام‌های حذف شده منتهی می‌کنند.

نسب میرز بزرگ مرعشی

نسب درست میر قوام الدین مرعشی به استناد منابع سابق الذکر و مشاغل و مکارم نیاکانش از نسبنامه منظوم سادات نواب صفوی اصفهان ، شاخه نگارنده این مجموعه که به طور کامل در انتهای کتاب درج می گردد ، می آید .

... عارف مرعشی قوام الدین صوفی سربدار در ره دین
 خصم شاهنشاهی به درویشی گذراز خویشان به بی خویشی
 پسرانش همه دیندار و جلیل پدرانش همه سادات نبیل
 نقیب ری - کمال الدین صادق (نصیب وی، علی بر علم فائق)^{۱۸}
 سپس عبداللّه نقیب حریف کفیل ایتام - زنان شریف
 حال محمد امام مجاهد فقیه - محدث - عابد زاهد
 ابی محمد امیرالحاج هاشم در شعر و ادب سراج - هاشم
 ابی الحسن امام مجاهد فقیه - محدث - عابد زاهد
 (ابی عبداللّه حسین نقیب)^{۱۹} باز شاعری فقیه و ادیب
 محمد حسن، عالم انساب راوی حدیث روز حساب
 ابی الحسن علی مرعشی (سر دودمان جلی مرعشی)^{۲۰}
 عبد اللّه - محمد اهل حساب وارد به اصول فقه و انساب
 در شعر و ادب فروغ تابان بر ملک - امیر عراق و ایران
 ابی الحسن محمد اکبر سرمشق پسر، به حمد اکبر

^{۱۸} و ^{۱۹} نام سید علی ملقب به مرتضی و ابی عبد الله الحسین از منابع دیگر (۹) (۱۲) به تحقیق مرحوم مرعشی نجفی (۱۱) اضافه شد . دلیل صحت این نسب در جای خود نوشته می شود .

^{۲۰} استاد علامه میرزا محمد علی مدرس تبریزی در جلد ۵ - ۶ کتاب ریحانه الادب (۱۳ - صفحه ۲۸۷) ذیل عنوان مرعشی شرح مفصلی از انتساب ابی الحسن علی به مرعش بدین قرار تحریر نموده اند : مرعشی ، منسوب به مرعش است و آن شهری است در سرحد ما بین بلاد روم و شام که آن را هارون الرشید (خلیفه عباسی) بنا کرده است . در قاموس الاعلام نیز گوید: مرعش شهری است که در روی تلی در دامنه کوه آخور در حدود ۵۴ کیلومتری شمال غربی حلب واقع گردیده است . از سوی دیگر سید علی بن عبداللّه ... به جهت رعشه ای که داشته یا به جهت تشبیه به مرغ مرعش نامی ، که قسمی از کیوتر بوده و خود را در هوا معلق سازد ، به همین وصف موصوف و او اولین فردی است که به این لقب مشهور گردید ... لقب یادشده و دیدگاه دیگران در باره آن ، پس از این بررسی خواهد یافت .

شیر جنگی صاحب طبل و علم میر فارس صاحب شمشیر و قلم
 « ابی محمد حسن الدکه » نسابه علوی در مکه
 محدث اخبار گل بدنی « حکیم الراوی المدنی »
 فاضل عقیف فقیه صاغر امامزاده « حسین الاصر »
 (پدرش امام پاک نژاد علی بن الحسین « زین عباد »
 آن « حسینی » که باب او « علی » آن علی - کش خدای خواند ولی
 وصی مصطفی و زوج بتول جانشین به حق زبعد رسول
 شیر مردان و صفدر سالب مرد مردان علی بوظالب ...)

قابل ذکر است که نسب میر قوام الدین در کتاب های تاریخی متعددی آمده است^{۲۱} که در بعضی سقط واسطه وجود دارد - به هر حال ، جهت ادامه نسب - باید اشاره نمود که نسب امام علی ابن الحسین (ع) نوه حضرت فاطمه زهرا (س) دخت گرامی محمد مصطفی (ص) پسر عبدالله پسر عبدالمطلب ... و علی مرتضی (ع) پسر ابی طالب پسر همان عبدالمطلب ... به استناد نسبنامه های اسلامی ، مسیحی و یهودی تا آدم (ع) وجود دارد و خود دلیل بارزی بر اتحاد منشاء انسان ها می باشد - در این جا با توجه به مقدمه قرآن مجید به تصحیح هفت نفر از علماء حوزه علمیه قم (۴۷) که به همت حاج آقا محمد علی علمی چاپ شده است و مطابقت اعلام با نسبنامه سادات خاتون آبادی اصفهان مندرج در انتهای کتاب وقایع السنین و الاعوام (۱۲) و اسامی مندرج در کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) (۴۸) برگردانده شده از زبان های اصلی عبرانی ، کلدانی و یونانی که به ذکر انشعاب و پراکندگی نژاد های بشری از سه فرزند نوح (ع) (سام ، حام ، و یافث) پس از طوفان پرداخته ، نسبنامه منظوم پیشین با اسامی (معرب) ادامه می یابد .

... عبدالمطلب - هاشم - عبدمناف پدران رسول با انصاف
 پس می رسد به قصی و کلاب مرة و کعب و لوی در محراب

^{۲۱} برای آگاهی بیشتر از سرگذشت سادات مرعشی در ایران علاوه بر منابع سابق الذکر به مؤخذ زیر رجوع کنید : تاریخ رویان ، مولانا اولیاء الله آملی (۱۴) تاریخ گیلان و دیلمستان ، سید ظهیر الدین مرعشی (۱۵) زبدة التواریخ و مجموعه آثار حافظ ابرو (۱۶) ، مجمل فصیحی ، فصیحی خوفا (۱۷) مطلع السعدین ، عبدالرزاق سمرقندی (۱۸) تذکره الشعراء ، دولتشاه سمرقندی (۱۹) روضة الصفاء ، میر خواند (۲۰) ظفرنامه ، شرف الدین علی یزدی (۲۱) حبیب السیر ، خواند میر (۲۲) تاریخ جهان آرا ، قاضی احمد غفاری (۲۳) تاریخ نگارستان ، همان نویسنده (۲۴) تاریخ مازندران ، ملا شیخ علی گیلانی (۲۵) مجالس المومنین ، قاضی نور الله شوشتری (۲۶) التدوین فی احوال جبال شروین ، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (۲۷) تاریخ خانی ، علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی (۲۸) فردوس ، علاءالملک حسینی شوشتری (۲۹) درویشان مازندران ، مجله تاریخ - دکتر منوچهر ستوده (۳۰) تاریخ مغول ، عباس اقبال آشتیانی (۳۱) تاریخ مفصل ایران ، همان نویسنده (۳۲) ظهور تیمور ، همان نویسنده به اهتمام میر هاشم محدث (۳۳) تاریخ ادبیات در ایران جلد ۲ ، ذبیح الله صفا (۳۴) لغتنامه دهخدا ، علی اکبر دهخدا (۳۵) تاریخ طبرستان و رویان ، میر ظهیر الدین مرعشی - برنهارد دارن (۳۶) سلسله مرعشیه مازندان ، ه - ل رابینو (۳۷) دودمان علویان در مازندران ، همان پژوهشگر (۳۸) سفر نامه مازندران و گیلان ، همان پژوهشگر (۳۹) ولایت دارالمرز گیلان ، همان پژوهشگر (۴۰) دانشنامه اسلام ، ر - واسمر ، نیکتین ، ریچارد فرای جلد ۱ (۴۱) نهضت سربداران خراسان ، پطروشفسکی (۴۲) کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عهد مغول ، همان پژوهشگر (۴۳) ایران در سده های میانه ، همان پژوهشگر (۴۴) تاریخ ادبی ایران جلد ۳ ، ادوارد براون (۴۵) - قیام مرعشیان ، یعقوب آژند (۴۶) .

غالب و فهز - مالک و نضرند سربه سر - نیک منزه عصرند
 کنانه و خزیمه بی مقیاس مُدرکه پسر از الیاس
 مُضر و نزار و مُعد و عدنان نوبت آدست ز آدر به جهان
 سپس الیسع پسر الهمیسع ، نبت است کنون پدرالهمیسع
 سلامان - حمل - قیدار و اسماعیل کرم خداست ابراهیم خلیل
 تارُخ - خونار - ساروع در جهان مصلح جمعند ز بعد طوفان
 ارعو - بالغ - عابر یزدان شاکر ربند آخر طوفان
 حال صالح ز ارفحشد خندان سام است دلیری در میان طوفان
 نوح است پیام آور جانان ناخدای کشتی جوانان
 لُمک - متوشلح - اخنوخ - یارد اسلاف نکوی اخلاف وارد
 آمده مهلائل برای قینان اینک انوش است ز شیت - زندان
 سر سلسله آدم امانی ، مخلوق بزرگ آسمانی
 ای دل - همه سر ، خاک خدائیم ، روزی دو سه بر خاک خدائیم
 فرزند - نیایی از پیش نمانده ، بارآور کاری در خاک نشانده
 نیکی و کن و در علم و عمل کوش ، تا نام نکویت همواره دُرِ کوش

برای آگاهی بیشتر ، اضافه می شود که مردان یا زنان خاندان مرعشی ایران در هر زمان با نژاد های دیگر (به ویژه آریایی) پیمان همسری بسته اند که نمونه هایی از آن در بخش های واپسین می آید - گرچه ، (پیش از میر قوام الدین مرعشی) از آن آمیزش آگاهی چندانی نداریم ، (همان گونه که خاص و عام مستحضرنند) همسر امام سوم شیعیان حضرت حسین بن علی (ع) و مادر امام چهارم حضرت سیدالسادین (ع) شهربانو ، دختر یزدگرد سوم ساسانی ایرانی بوده است ، در این جا جهت کسب فایده های بیشتر ، پس از مطابقه و ادغام نسب نامه های مندرج در تاریخ طبرستان و رویان ظهیرالدین مرعشی به نگره این که بیشتر فرزندان و فرزند زادگان میر قوام الدین مرعشی (در گیلان و مازندران) با دخترانی از فرمانروایان آریائی مانند : دابویهان ، باوندیان ، قارنیان و پاد و سپانیان ازدواج نموده اند ، به ذکر نسب یاد شده می پردازیم ، به این منظور (تا اندازه توان) برای جلوگیری از سقط واسطه ، استفاده از نام همسران آریایی پاره ای از سادات مرعشی (مندرج در کتاب تاریخ خاندان مرعشی مازندران) (۳) و انساب آریاییان گیلان و مازندران (موجود در کتاب نسب نامه خلفا و شهریاران - زامباور) (۴۹) سودمند بود .

نسب نامه آریایی در شاخه امامت : شهربانو دختر یزدگرد سوم پسر شهریار پسر خسرو پرویز پسر هرمز پسر انوشیروان پسر قباد پسر فیروز پسر یزدگرد پسر بهرام پسر یزدگرد پسر شاپور پسر هرمز پسر نرسی پسر بهرام پسر شاپور^{۲۲} پسر اردشیر پسر بابک پسر ساسان پسر ده آفرید پسر مهر ماه پسر ساسان پسر بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب پسر لهر اسب پسر کیاوجان پسر کیانوش پسر کیانشین پسر کیقباد پسر زاب پسر فیروز پسر بودنایی پسر ناسور پسر نوذر پسر منوچهر پسر ایرج پسر فریدون پسر آبتین پسر همایون پسر جمشید پسر طهمورث پسر

^{۲۲} شاپور پسر اردشیر بابکان ، دختر زاده اردوان پنجم اشکانی بوده که اردشیر ، پس از غلبه بر او برای دستیابی به گنجینه های سلطنتی ، دختر وی را به زنی گرفت .

و یجهان پسر کهور کهد پسر هور کهد پسر هوشنگ پسر فرواک پسر سیامک پسر مشی پسر کیومرث (آدم)^{۲۳} . نکته جالب توجه در مقایسه دو نسبنامه سامی و آریایی این است که در هر دو ، تعداد نسل ها از آدم تا حسین (ع) و از کیومرث تا شهربانو (ع) با اختلاف یک نفر برابر است . (اولی ۵۱ نسل) (دومی ۵۰ نسل) . بنابراین از آن جا که نسبنامه ها از نوشته های گوناگون و ناپسته ای به دست آمده ، آن نزدیکی نشان دهنده درستی پژوهش گذشتگان در گردآوری نام نیاکان آنان است - از سوی دیگر ، به دلیل اختلاف سن ازدواج میان پسر و دختر که معمولاً پسر بزرگتر است ، وجود یک نسل بیشتر برای او طبیعی است .

فصل دوم

انتقال سادات به ایران و تشکیل حکومت علویان حسنی و حسینی

به استناد نوشته میر ظهیر الدین مرعشی در صفحه ۱۲۷ کتاب سابق الذکر: ... چون سلاطین غور غیاث الدین و شهاب الدین به خراسان آمدند و نیشابور را مستخلص گردانیدند و به زیارت علی بن موسی الرضا ، حاضر شدند - فخرالدین رازی که استاد بنی آدم است با تمامت علماء غور و غزنین و سلاطین عصر در آن مشهد مبارک حاضر شدند ، در آن جا مکتوبی یافتند که حضرت امام علیه السلام ، در وقتی که مأمون بر او بیعت کرده بود نوشته بوده است - آوازه بیعت مأمون با حضرت رضا علیه السلام باعث این شد که سادات که همیشه در فشار بودند ، روی به طرف ری و عراق (عجم) نهادند ، این سادات از بنی اعمام و برادران و تمامی حسینی و حسنی بودند ، چون این دسته ۲۱ نفری به ری رسیدند از واقعه قتل و شهادت حضرت به وسیله مأمون که به مکر و حيله آن حضرت را شهید کرده بود مطلع شدند ، لاعلاج برای حفظ جان خودشان به کوهستان دیلمستان و طبرستان پناه بردند - بعضی ها در آن جا شهید شدند و مزار و مرقدشان معروف است و بعضی در آن جا توطن یافتند و اتباع ایشان باقی است^{۲۴} - پیش از مرعشیان ایران (بازماندگان امامزاده حسین الاصفهری ، هفتمین فرزند حضرت سید الساجدین امام علی بن الحسین (ع) (۵۰) (۵۱) ، سادات حسنی و حسینی دیگری از قبیل داعیان کبیر ، داعیان صغیر ، ناصران و سادات

^{۲۳} برخی هنگام دفاع نگارنده از یافته های خود ایراد می نمودند که آدمیان نخستین ، میلیون ها سال قدمت دارند و این انساب علمی نیست ! ؟ . پاسخ این که : منظور قرآن کریم و انساب اسلامی ، آدمی شبیه به ما ست - خداوند متعال در سوره ها و آیه های فراوانی به تکامل تدریجی عالم و آدم اشاره فرموده است - چنان که ، نگاره های شکاف کوه های لرستان ایران در هومیان و دره میرملاس کوه دشت ، از راه شیمیایی (کربنیت) به هشت تا دوازده هزار سال پیش (پایانه میانه سنگی تا نوسنگی) می رسد و استخوان های مردمی به دست آمده وابسته به کسان ثنادر تال بوده است - بنابر این ، کسانی مانند ما پس از آن به وجود آمده - کم کم تکامل و پرورش یافته اند .

^{۲۴} پاره ای از مشجرات ، تراجم مذهبی و فرهنگ منقول در مورد امامزاده های ایران ، حاکی از شهادت آنان توسط گارگزاران مأمون عباسی ، پس از شهادت حضرت امام رضا (ع) می باشد - در حال حاضر اماکن متبرکه کشورمان بیش از ۲۱ مورد می باشد و دلیل آن دو چیز است : ۱ - تدفین بازماندگان آن امامزاده ها یا دیگر سادات دارای کرامت به نام امامزاده . ۲ - امامزاده سازی سیاسی یا اقتصادی به ویژه در هنگام قاجار و پهلوی ...

کیا در گیلان و مازندران تشکیل حکومت دادند که بستگی آنان با این نگارش در جای خود نوشته می شود^{۲۵}.

۱- **حکوت سادات حسنی**: ظلم و باجگیری خلفای عباسی و حکام دست نشانده، مخصوصاً طاهریان^{۲۶} در نواحی شمالی ایران (گیلان و مازندران) طاقت مردم را طاق و آنان باتعمیم ذهنی مستقیم و غیر مستقیم^{۲۷} به آل علی (ع)^{۲۸} روی آوردند. عامل طاهریان در طبرستان

^{۲۵} ظهیرالدین مرعشی از برادران حضرت امام رضا (ع) نیز به عنوان سادات حسینی نام برده است- چنان که، از خواهرشان حضرت فاطمه معصومه (س) ذکری به میان نیاورده و تنها از قم به عنوان بلده مبارکه، نام برده است (ص ۳۱۴) از سوی دیگر: برادران آن حضرت و زادگانشان به سادات موسوی مشهورند: از ایشان امامزاده حمزه بن ابوالقاسم بن موسی بن جعفر (ع) در نسبنامه پادشاهان صفویه از اجداد آنان به حساب آمده، ابوالحسن قزوینی در فواید الصفویه (۵۲) هنگام نوشتن نسب، پس از بردن نام هر پادشاه از لقب الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان، استفاده نموده است. احمد کسروی در کتاب شیخ صفی و تبارش (۱) با استناد بر این که وی شیخ است نه سید، سیادت صفویه را مردود دانسته- این امر را ساختگی و دارای جنبه سیاسی قلمداد نموده است- اولاً: در کتاب های لغت عربی: شیخ به معنی صاحب رأی و دانشمند، عالم، استاد، رئیس قبیله، مسن... و سید نیز به معنی مهتر، مرد کریم، دانا و حلیم، مالک، آقا... آمده است (۵۳) و در هیچ مأخذی اولی به معنای غیر اولاد و اعقاب ائمه اطهار و دومی به معنای اولاد و اعقاب آنان نیامده است- چه، زبان عرب مقدم بر اسلام می باشد- گفتنی است: این واژه ها با معانی اخیر اکثراً پس از صفویه و به ویژه در زمان قاجاریه باب شده اند- از سوی دیگر: در بیشتر منابع پیش از آن، برای نامیدن اولاد امامان قبل از نام کوچکشان از واژه سید، استفاده نشده - بلکه، به جای آن معمولاً کلمه میر که منسوب به امیرالمؤمنین علی (ع) است به کار رفته است. ثانیاً: به استناد کتاب منابع تاریخ ایران در دروان اسلامی (۵۴)، کتاب سلسله النسب صفویه (۵۵) توسط شیخ ابدال پیرزاده زاهدی که استاد شیخ صفی الدین بوده تحریر شده است (۵۴) گرچه، نویسنده با توجه به متن کتابش (شیخ حسین پسر شیخ ابدال) همزمان با شاه سلیمان صفوی می زیسته و اظهار نظر مذکور اشتباه است - مع الوصف، در نسبنامه آن منبع (صفحه ۱۰ - ۱۱) از صفی الدین با پیشوند شیخ، و از اجدادش با پیشوند سید نامبرده است.

اگر از آن دو واژه، معنی امروزی مستفاد می گردید- هرگز، زاهدی یا دیگران به کسروی بهانه نمی دادند.

بسیار پیشتر از زاهدی و پادشاهان صفویه، نویسنده کتاب تاریخ خانی (۲۸) (۸۸۰ - ۹۲۰ ه ق) نیز یکی از نخستین کسانی است که در صفحه (۱۰۳) از صفی الدین، به نام سید تقی شیخ صفی علیه الرحمه... نامبرده است- بدینسان، شاید بین آن دو مفهوم مغایرتی نبوده است... سپس، در زمان قاجاریه که پسوند میرزا پس از نام شاهزادگان قرار گرفت- پیشوند سید بیش از پیش، برای سادات آل علی (ع) باب شد.

^{۲۶} طاهریان، اولین حکومت نیمه مستقل ایرانی در زمان خلفای عباسی بودند که توسط طاهر ذوالیمینین پسر حسین، پسر مصعب (فرمانروای پوشنگ خراسان) پسر رزیک، ابتدا تحت فرمان مأمون عباسی در سال ۲۰۵ «ه ق» تشکیل شده، سپس به سال ۲۰۷ در مسجد جامع مرو نام خلیفه را از خطبه انداخت و روز بعد او را مرده یافتند، توسط مأمون حکومت به طلحه پسر طاهر واگذار گردید و طاهریان تا آخر دست نشانده و باج گزار بودند تا آن که این حکومت توسط یعقوب لیث صفاری در نیشابور منقرض گردید.

در کتاب تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا عصر حاضر (۵۶) (صفحه ۱۵۶) شعر زیر درباره آن سلسله آمده است.

**در خراسان ز آل مصعب شاه طاهر و طلحه بود و عبدالله
باز طاهر دگر محمد دان کو به یعقوب داد تخت و کلاه**

به سال ۲۲۷ «ه ق» عبدالله بن طاهر از طرف معتصم بالله خلیفه عباسی به دفع مازیار که بر علیه خلفا در مازندران اقدام و کوس خود مختاری می زد لشکر کشید و طبرستان، رویان و چالوس نیز در زمره بلاد تحت حکومت طاهریان درآمد.

^{۲۷} تعمیم ذهنی = عمومیت دادن چیزی به چیز دیگر [تعمیم مستقیم = چون، سادات کچور زاهد، متورع و با دیانت بودند، پس حکومت آنان نیز سالم است- تعمیم غیر مستقیم = تاریخ دال بر عدالت محمد (ص) و علی (ع) است، پس فرزندان آنان نیز برای حکومت مناسبند (برداشتی از صفحه ۱۲۹ کتاب میرظهیر الدین مرعشی) (۲).

(مازندران)، رویان (کلارستاق، نوروکچور) و چالوس مردی ستمگر بود و محمد بن اوس بلخی نام داشت (۵۶) ظهیرالدین مرعشی در (صفحه ۶۷) کتاب خود، درباره‌ی وی نوشته است: محمد بن اوس پسر خود احمد را به چالوس بنشانند و کلار را نیز بدو سپرد و خود به رویان بنشست و ظلمی قوی آغاز کرد، سالی سه خراج در رویان می‌ستاندی، یکی برای محمد بن اوس و یکی برای پسرش و یکی برای مجوسی وزیرش (مجوسی = زرتشتی) ... باری در این زمان مردم مسلمان به خشم آمدند و از خلیفه، خلیفه بازی و باج‌گزاری سرخورده، آماده‌ی شورش شدند و از علویان طبرستان و ری استمداد جستند؛ بنابر نوشته‌ی ظهیرالدین مرعشی در صفحه ۱۲۹-۱۳۰ کتاب سابق «چون ظلم محمد بن اوس در رویان به نهایت رسیده بود مردم آن دیار دست تظلم برآورده، نزد سادات می‌رفتند و فریاد می‌کردند که ما را از دست این ظالم خلاص کنید و در بقعه‌ی کچور سیدی بود (محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه و علیهم صلوات رب العالمین) و او بسیار مرد زاهد و متورع و با دیانت بود، مردم دیلمان^{۲۹} گرد روستاهای دیلمان می‌گشتند و مردم آن ولایت را با خود همراه می‌گردانیدند تا به کچور نزد سید محمد مذکور رفتند و فریاد بر آوردند که ما از دست ظلم جماعت محمد اوس به جان آمدیم و مقتدای اهل اسلام همیشه شما و آباء و اجداد شما بودند، ما می‌خواهیم که سید عالی را از آل محمد بر خود حاکم گردانیم تا در بین ما به عدالت سلوک نماید- چه، باشد که بر تو بیعت کنیم تا به برکت تو ظلم او منقطع گردد؟ سید محمد فرمود که مرا اهلیت این کار نیست- اما، مرا دامادی هست در «ری» که خواهرم در حباله نکاح اوست- مرد شجاع و کافی و حرب‌ها دیده و وقایع بسیار پس پشت انداخته است- اگر راست می‌گوئید، کس بفرستم تا او بیاید و به مدد قوت شما کاری پیش گیرد تا به مقصود برسد ... مردم مذکور ممنون گشتند و قبول نمودند که چون سید بدین دیار برسد ما بر قدم مبارک او سر و جان فدا می‌گردانیم. «سید محمد کیا دبیر صالحانی» نامه‌ی به نزد داعی الکبیر (الحسن بن زید بن اسماعیل حالب الحجاره بن الحسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام) بنوشت و او مردی بود به انواع فضایل آراسته. مولودش در مدینه طیبه رسولعلیه السلام بود و در شجاعت و تدبیر ملک و ملت مثل نداشت، الغرض چون نوشته‌ی «سید محمد کیا دبیر» به ری بدو رسید و نامه را برخواند به خروج گرمی حریص گشت و در حال، جواب نامه بنوشت و قاصد را تشریف داد و باز گرانید ... چون محمد اوس معلوم کرد که مردم بنیاد خروج کردند، نزد عبدالله بن سعید و محمد بن عبدالکریم که از مشاهیر آن جا بودند فرستاد که حاضر شوند تا تفحص این سخن بکنیم- عبدالله بن سعید بترسید و خانه خود را بگذاشت و رو پنهان کرد- در همان زمان قاصد سید حسن بن زید برسد که به سعید آباد فرود آمد- باید که اشراف آن ولایت به من پیوندند، عبدالله بن سعید و عبدالکریم با رؤساء قلعه کلار و کلارستاق روز شنبه بیست و پنجم رمضان دویست و پنجاه به سعید آباد بر او بیعت کردند ...» و این است چگونگی تشکیل اولین حکومت سادات علوی حسنی در ایران از زبان تاریخ. مرعشی در صفحه ۱۳۸ همان منبع آورده است «... داعی الکبیر حسن بن زید بیست سال حکومت کرد و از او خلفی نماند- اما، دختران داشت. چون بیمار شد و دانست که آخر عمر است؛ جهت برادر خود محمد بن زید (مشهور به دایی الصغیر) از خواص و عوام بیعت بستاند ...». سرانجام اسماعیل بن احمد سامانی^{۳۰} را هوس مملکت طبرستان در دل افتاد- محمد بن هارون (سرخی) را با لشکر موفور غیر محصور به طبرستان فرستاد؛ ...

^{۲۸} سادات علوی ری، گیلان و مازندران (آغاز حکومت علویان ۲۵۰ هـ ق) (۵۶).

^{۲۹} بخش کوهستانی گیلان در زمان قدیم دیلمان، دیلمستان نامیده می‌شده است (۵۶).

^{۳۰} سامانیان خاندانی ایرانی بودند که نسب خود را به بهرام چوبینه، یکی از سرداران ساسانی می‌رساندند- سامان جد این خاندان در دهستان سامان از نواحی بلخ فرمانروایی داشت و در اواخر بنی امیه از دین زرتشتی به اسلام گروید، پسرش اسد نیز هنگام پیری در مرو نزد مأمون عباسی آمد- مأمون پس از رسیدن به خلافت حکومت سمرقند را به نوح، فرغانه را به احمد، چاچ را به یحیی و هرات را به الیاس فرزندان اسد داد که از این میان احمد بر دیگران سروری داشت و پسر او اسماعیل در حقیقت بنیانگذار دولت سامانی است که با شکست دادن عمرو لیث صفاری بر تمامی خراسان دست یافت و به گرگان و طبرستان نیز تجاوز کرد؛ پس از او به ترتیب احمد بن اسماعیل، نصر بن احمد، نوح بن نصر، عبدالملک بن نوح، منصور بن نوح، نوح ←

اول کسی را که بکشتند داعی بود و سر او را از تن جدا کردند ... پسر او ابوالحسین زید در شوال سنهٔ دویست و هشتاد و هفت به بخارا بماند و در آن جا تکاهل کرد .

۲- حکومت سادات حسینی : این سادات بر حسب نسبنامه های مختلف خویش به دو دسته تقسیم می شوند الف : سادات حسینی علوی ب : سادات حسینی مرعشی .

الف: سادات حسینی علوی در دیلمستان : پس از استقرار سامانیان در گرگان و طبرستان ، سادات علوی به دیلمان و گیلان پناه بردند و پس از سیزده سال محمد بن هارون سرخسی از امیر اسماعیل سامانی رنجید و او نیز به دیلمستان پناه برده ، با « ابو محمد حسن » سیدی حسینی از اعقاب حضرت امام زین العابدین (ع) بیعت نموده به سال ۳۰۱ « ه ق » سامانیان را در طبرستان مغلوب ساخت (۵۶) و بدینسان اولین حکومت سادات حسینی در شمال ایران تأسیس گردید ؛ ظهیر الدین مرعشی در صفحه ۱۴۳ کتاب سابق (۲) نسب سید مذکور را (داعی الحق الی الحق ، ناصر الحق ابومحمد حسن بی علی بن الحسن بن عمر الاشراف بن زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب مشهور به « ناصر کبیر ») ذکر نموده است ... در همان منبع نیز آمده است : « بعد از آن که اسماعیل بن احمد (سامانی) به طبرستان آمده بود ، ناصر کبیر به دیلمان رفته از دیلمان مدد طلبید و به گیلان شد و دعوت نمود- از اهالی گیلان و دیلمان خلق بسیار به او بیعت کردند و مذهب او اختیار کردند ... » زمان حکومت وی در ستیز با پادشاه سامانی و حامیانش « اصفهید شهریار بن پادوسپان ^{۳۱} و ملک الجبال اصفهید شروین بن رستم باوند ^{۳۲} و برادرزاده اش پرویز صاحب لارجان ^{۳۳} » گذشت که سید پس از غلبه بر آنان بنا بر نوشته ظهیرالدین مرعشی « مدت چهارده سال در گیلان به اجتهاد علوم مشغول می بود ... و با خلق طریقه عدل و انصاف پی گرفت و گناهان را می بخشود ... سر انجام ناصر کبیر ، ترک حکومت گفت و به طاعت مشغول بود و در حوالی آن موضع که حالا مشهد مبارک اوست مدرسه ای بنیاد کرد و آن مدرسه در این چند مدت آبادان بود و آن جا ساکن شد و با مردم به شرع زندگانی می کرد و از اطراف جهان مردم برای استفاده علوم رو به حضرت او نهادند و از او علم فقه می آموختند و در بیست و پنجم شعبان سیصد و چهار دعوت حق را لبیک اجابت فرمود- ناصر کبیر یکی دیگر از سادات علوی به نام حسن بن قاسم ^{۳۴} را جانشین خویش قرار داد- البته ، وی به استناد نسبنامه مندرج در کتاب میرظهیرالدین مرعشی (صفحه ۱۴۹) ^{۳۵} مشهور به داعی صغیر و سیدی حسینی است ^{۳۶} در صفحه (۱۵۰-۱۵۲) ضمن شرح

← بن منصور ، منصور بن نوح و عبدالملک بن نوح بر خراسان بزرگ مخصوصا سمرقند و بخارا حکمرانی نمودند (۵۶) (۵۷) . (جهت اطلاع بیشتر به منابع تاریخی ایران رجوع شود) .

^{۳۱} بنی پادوسپان سلسله ای از فرمانروایان رستم دار رویان ، نوروکجور واقع در بین گیلان و آمل بودند که از سال ۴۵ تا ۱۰۰۶ هجری قمری حکومت کردند- فرمانروایان این سلسله در آغاز عنوان اسپهبد (اصفهید) سپس عنوان استاندار- بالاخره ، عنوان ملک داشتند (۲) (۵۶) .

^{۳۲} باوندیان نیز گروهی دیگر از فرمانروایان طبرستان (مازندران) بودند که از سال ۴۵ تا ۷۵۰ هجری قمری در این سرزمین حکومت کردند و آنان نیز عنوان اسپهبد (اصفهید) داشتند و به ملک الجبال ملقب بودند (۲) .

^{۳۳} از آن جا که امراء فوق به دلیل همسایگی با سادات حسینی گیلان و مازندران ارتباط سببی یافته اند- از میان حکام قدیم مازندران نسب آنان در مجموعه حاضر مجال بحث می یابد .

^{۳۴} حسن بن قاسم مشهور به حسن اطرش اطرش = کر (۵۶) .

^{۳۵} حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن شجری بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام (۲) .

وقایع تاریخی زمان او، در باره ویژگی های شخصی اش می نویسد «... و او سید به نهایت نیکو سیرت بود و اهل طبرستان در هیچ عهدی چنین راحت ندیده بودند، که در عهد او عدل و انصاف او زیاده از سادات گذشته بود...»^{۳۷} داعی در آمل بدین موجب می گذارند که یک روز به مناظره علم فقه و آداب شریعت و قضا بنشستی و روز دیگر به احکام مظالم و روز دیگر به تدبیر مملکت و اقطاع و روز جمعه به احوال محبوسان و مثل هذا می پرداختی و اهل علم و فضل و بیوتات قدیم را احترام و اعزاز می نمودی و از هیچ اهل فضل و علم خراج نستی» در زمان او بعضا فرزندان ناصر کبیر «ابوالحسن احمد صاحب الجیش» پدر همسر داعی و برادرش «ابوالقاسم جعفر» که از حکومت حسن بن قاسم ناراضی بودند بر او می تاختند- سرانجام «هر دو برادر با هم اتفاق کردند و به مصالای آمل با داعی جنگ کردند و داعی منهزم شد، ناصران در آمل بنشستند و با مردم لطف ها کردند (برگرفته از همان منبع) پس از آن بنا بر نوشته مرعشی در صفحه ۱۵۱ «فی الجمله در آخر رجب سنه سیصد و یازده ابوالحسن احمد وفات یافت- مردم با فرزند او «ابوعلی محمد» بیعت کردند که از سادات به جلادت و مردانگی سبق برده بود- بعد از او به ترتیب اسماعیل بن ابوالقاسم جعفر (توسط ماکان کاکی پدر بزرگ مادری اش) و داعی ابو جعفر بن احمد بن الحسن (که بوسیله ماکان کاکی به قتل رسید و مملکت بر اسماعیل بن ابوالقاسم بماند و مادر ابو جعفر، ناصر پسر خود و دو نفر کنیزک اسماعیل را بفریفت تا اسماعیل را زهر داده بکشتند) و التایر بالله (ابوالفضل جعفر بن محمد بن حسین المحدث بن علی بن حسن بن علی الاشراف بن علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم الصلوٰه و السلام) به حکومت رسیدند...

(سرانجام) سادات که در گیلان و دیلمان بودند با سید (التایر بالله) اتفاق کردند- اما، چون سید را غلامی بود «عمیر» نام و صاحب اختیار بود، با سید عصیان کرد- سادات و مردم گیلان از سید برگشتند و بر «عمیر» جمع شدند و خان و مان سید و اولاد او را تالان و تاراج کردند- چون سادات بر وجه صلاح نمی رفتند- اعتقاد مردم در حق ایشان فاسد گشت...».

رویه مرفته در زمان حکومت سادات علوی حسنی و حسینی^{۳۸} ضمن درگیری های داخلی گیلان و مازندران و آمد و شد سپاهیان امرای محلی، از نظر تاریخ مذهبی و سیاسی دو حادثه بسیار مهم اتفاق افتاده است: ۱- سادات علوی طبرستان باعث مسلمان شدن، اکثر مردم گیلان، مازندران و گرگان شدند و چون ایشان شیعه وزیدی مذهب^{۳۹} بودند، مردم آن نواحی را به مذهب خود در آوردند (۵۶). ۲- پس از حمله ها و نفوذ اقوام غیر ایرانی مانند آشوریان، بابلیان، لیدی ها، یونانیان آسیای صغیر، سرداران و امپراتوران (یونانی و رومی و مقدونی)، یوچی ها، سکا ها، ارمنیان، اعراب قبل از اسلام، هیاطله و مسلمانان به ایران از زمان پادشاهی ماد تا ساسانی (۵۷) برای کشورستانی و به دست آوردن غنیمت یا صدور فرهنگ و تمدن خود، اولین حمله اروپای جدید به سرزمینمان در زمان ناصر کبیر و حسن بن قاسم توسط روسیان اتفاق افتاده است- نوشته اند: ... در آن زمان گروهی از روس ها که تحت فرمان ایگور امیر ایالت کیف بودند با پانصد قایق از رود دنیپر گذشته به دریای سیاه در آمدند و از آن جا به رود دن رفته، سپس از راه رود و لگا به دریای خزر داخل شدند و به گیلان و طبرستان حمله آوردند و شهر های ساحلی را غارت کرده بازگشتند (۵۷) در این مورد میر ظهیرالدین با کمی اختلاف در کتاب

^{۳۶} بدان که داعیان که به کبیر و صغیر مشهورند هر دو سید حسنی اند- هر چه داعی کبیر است فرزندان اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن (ع) ... و آنچه داعی صغیر است، فرزندان قاسم بن حسن بن زید بن حسن (ع) ... می باشند و اسماعیل و قاسم هر دو برادرند (۲).

^{۳۷} در سایر منابع می خوانیم «حسن بن قاسم مردی نیکو کار و دادگر و فصیح و سخور بود و اراضی طبرستان را بین روستائیان تقسیم کرد» (۵۶).

^{۳۸} سادات حسنی از ۲۵۰ تا ۲۷۰ هجری قمری تا تسخیر طبرستان توسط سامانیان و سادات حسینی از ۳۰۱ تا ۴۲۱ «ه ق» (۲) حکومت کردند.

^{۳۹} زیدیه: فرقه ای است که بعد از امام سجاد (ع) به جای امام محمد باقر (ع) پسر دیگر آن حضرت یعنی زید بن علی بن حسین (ع) را امام می دانند، زید به سال ۱۲۰ «ه ق» در کوفه دعوی امامت کرد و برهشام بن عبدالملک اموی خروج نمود، یوسف بن عمر تقفی والی عراق او را در آن شهر بکشت و به دار آویخت- زید شیعیان را از لعن ابوبکر، عمر و عثمان باز می داشت (۳۵).

خود صفحه ۱۴۵ به طور خلاصه نوشته است: «... و سامانیان هر چند وقت به طبرستان ثواب و عمل می فرستادند؛ اصفهبدان با ایشان موافق بودند تا در آن میان جماعتی روسیان به کشتی نشسته بودند از دریا بیرون آمدند و در طبرستان خرابی کردند- آل سامان به استیصال آن ها سعی نمودند و به کلی آن قوم را برانداختند ».

ب- سادات حسینی مرعشی: در باره این سادات (در این بخش دو پدیده بررسی می گردد) ۱- تعیین احتمالی اولین سادات مرعشی مهاجر به ایران. ۲- تشکیل حکومت سادات مرعشی در این سرزمین.

۱- تعیین احتمالی اولین سادات مرعشی مهاجر به ایران: چون با توجه به سرگذشت امام زاده های صحیح النسب مدفون شده در جا به جای ایران، که از منابع گوناگون یا اخبار سینه به سینه هر شهر و دیاری به دست آمده است - چگونگی انتقال سادات به ایران، نوشته میر ظهیرالدین مرعشی نیز صحیح به نظر می رسد، بر اساس این که در زمان های گذشته (به علت ازدواج مردم در سنین شرعی) تعداد نسل های دو نسبانه مختلف (بالنسبه) برابر است، مقایسه نسبانه های حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و تنی چند از سادات مرعشی - می تواند به گونه ای، از چگونگی و زمان آمدن مرعشیان به ایران پرده بگشاید.

در این باره نیز دو پدیده قابل بررسی است: ۱- **ورود احتمالی سادات مذکور به ایران قبل از احراز لقب مرعشی**
۲- **ورود سادات ذریه ابی الحسن علی مرعشی به ایران.**

در این بررسی، حضرت سیدالسادین زین العابدین علی بن الحسین (ع) سرآغاز دو نسبند

ردیف	نسب در شاخه امامت	ردیف	نسب در شاخه مرعشی
۱	حضرت امام علی بن الحسین (ع)	۱	حضرت امام علی بن الحسین (ع)
۲	حضرت امام محمد باقر (ع)	۲	امامزاده حسین الاصغر (ع)
۳	حضرت امام جعفر صادق (ع)	۳	ابی محمد حسن الدکه (محدث و نسابه)
۴	حضرت امام موسی کاظم (ع)	۴	ابی الحسن محمد (ضرغام فارس)
۵	حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع)	۵	ابی محمد عبد الله (امیرالعراقین)

به استناد شرح زندگانی حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین (ع) ترجمه و تألیف حسین وجدانی (۵۰) مندرج در جلد چهارم اعیان الشیعه نوشته محسن الامین العاملی (۵۱) امامزاده حسین الاصغر هفتمین فرزند حضرت و کوچکتر از حضرت امام محمد باقر بوده است.

اولاً- در صورتی که تفاوت سنی زیاد باشد و قاعدتا چنین است؛ می توان تقارن دو نام در نسبانه را نادیده گرفت و آن ها را ۲ نسل به حساب آورد - در این صورت با اضافه نمودن یک نسل به نسب (اجداد سادات مرعشی) ابی الحسن محمد الاکبر را مقارن حضرت علی بن موسی الرضا (ع) تلقی نمود که نامبرده با عنوان «الهمام الیث الضرغام فارس صاحب السیف و القلم (۱۱) بعید نیست اولین مسافر این خاندان به ایران بوده باشد. **ثانیاً-** در غیر آن صورت فرزندش ابی محمد عبدالله امیر العراقین (امیر عراق عرب و عجم) به ایران آمد و شد می نموده است که در هر حال مقدم، پدر اوست. (البته قابل ذکر است که جنگ در ایران یا امارت در این سرزمین دلیل بر سکونت نیست، از سوی دیگر فرزند ابی محمد عبدالله، ابی الحسن علی المرعشی است که منسوب به مرعش و مقبره اش در آن شهر واقع است ...) بنابراین نباید چگونگی نقل و انتقال سادات این خاندان پس از احراز لقب مرعشی را نادیده گرفت؛ در این خصوص نیز مرحوم مرعشی نجفی در مشجره (۱۱) و دیگران نوه او (ابی عبد الله الحسین) را نقیب و نیای شرفاء و نقباء بلاد طبرستان - همچنین، از «ابی الحسن بن ابی

عبد الله ... » به نام « نقیب الاشراف ری و طبرستان » نام برده‌اند^{۴۰} وی در ایران ساکن و احفادش در مازندران، گیلان و سایر بلاد پراکنده شده، در زمینه‌های مختلف «فرمانروایی و سلطنت، وزارت و صدارت، شیخوخت اسلامی، فقه و اصول، سیر و سلوک، علوم عقلیه، نقلیه و ادبیه، علم انساب علویه، تراجم و رجال، تاریخ، علوم پزشکی و فنون جدیده ...» برجستگی یافته‌اند (۱۰).

۲- تشکیل حکومت سادات مرعشی در ایران: در باره تشکیل حکومت سادات حسینی در مازندران، میر ظهیرالدین که خود از آن خاندان است در همان منبع صفحه ۱۵۵ چنین آورده است: «چون التایر بالله در گیلان وفات یافت و به آن موضع (میانده = ولایت کله رود در میانده) مدفون گشت، بعد از او سیدی تا هنگام خروج سید اید اعظم الهادی الی طریق السداد (سید قوام الدین حسینی) که الحال فرزند زاده‌های او به ایالت مشغولند سید دیگر در مازندران خروج نکرد ...».

میر قوام الدین مرعشی اولین کسی است که زیر نفوذ جنبش شیعی سربداران خراسان^{۴۱} (بر علیه زورگویان مغول) (بین سال‌های ۷۳۷ - ۷۸۳ ه ق) با تأسی بر افکار مرشد خویش سید عزالدین سوغندی مرید شیخ حسن جویری مرید شیخ خلیفه...^{۴۲} (بین سال‌های ۷۵۰ - ۷۶۰ ه ق) بر علیه طیولداران طبرستان خروج نمود.

در این زمان با وندیان در طبرستان حکومت می‌کردند، ملک افراسیاب چلاوی از خاندان (کیا‌های طبرستان) در سال ۷۵۰ داماد خود **فخرالدوله حسن باوند** آخرین حکمران باوندی را کشته (۴۹) خود و فرزندانش به غارت و چپاول پرداختند.

مردم دوباره، گرد سادات آل حسین علیه السلام آمده، متصوفه شیعی مذهب (در اویشی که به کاکل تراشان موسوم بودند) به رهبری مرشد خود میرسید قوام الدین مرعشی، حکومت حسینیان مازندران را تشکیل دادند.

^{۴۰} در مشجرات استفاده شده از سوی مرحوم مرعشی نجفی، از نسل‌های واپسین ابی الحسن ... افزون بر کارهای نیک و پسندۀ آنان که بخشی دیگر را در این نگارش می‌گشاید به نام‌های: محمداله‌اشم نقیب طبرستان، ابی عبید الله محمد النقیب، عبد الله النقیب وامیر سید کمال الدین احمد (صادق) بن امیر سید علی المرتضی بن عبد الله النقیب پیشین به عنوان نقیب الاشراف ری، اشاره شده است که این کمال الدین احمد- پدر میر قوام الدین مرعشی (میر بزرگ) بوده است (نگارنده).

^{۴۱} سربداران گروهی بودند که به رهبری امین الدین عبدالرزاق یکی از بزرگان قریه باشتین (واقع در بیهق سبزوار خراسان) جهت مقابله با حکام مغول گرد هم آمدند و گفتند «اگر کامیاب شویم دفع ستم ظالمان نمائیم و گرنه سر خود را بردار ببینیم که دیگر تحمل تعدی و ستم نداریم» ... چون در ایران معارف کتبی شیعه به اندازه کافی وجود نداشت- با شیعیان جبل عامل لبنان مکاتبه کرده، دانشمندان ایشان را برای گسترش معارف آن مذهب به ایران فرا خواندند- از این میان، فقیه معروف شهید اول «شیخ شمس الدین محمد مکی» که در سال ۷۸۶ ه ق به قتل رسید، کتاب خود اللعنه الدمشقیه را به نام سلطان علی مؤید سربداری تألیف کرد و به خراسان فرستاد ... امیر عبدالرزاق تا ۷۳۸ ه ق «وجه الدین مسعود (با غلبه بر طغایمور مغول و تسخیر خراسان و گرگان = جرجان) تا ۷۴۴ ه ق» سپس امرای او یکی پس از دیگری حکومت کردند- از ایشان خواجه علی مؤید (۷۶۶ - ۷۸۸ ه ق) ولایات سبزوار، قاین، طبس، ترشیز (کاشمر) و قهستان را به قلمرو خود افزود- وی در سال ۷۸۲ به تیمور گورکانی پیوست و ملازم او شد- بالاخره، به سال ۷۸۸ ه ق «همراه تیمور در لرستان تیر خورده کشته شد (۵۶).

^{۴۲} **ظهیرالدین مرعشی**، نسبنامه معنوی میرقوام الدین را در کتاب خویش صفحات ۱۷۱ - ۱۷۲ چنین آورده است «... خرقة حضرت توفیق آثاری سید عزالدین سوغندی، علیه الرحمه- بدین موجب به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌رسد: سید عزالدین مرید حضرت شیخ باحلم و حیا شیخ حسن جویری است و او مرید حضرت قطب العارفین شیخ خلیفه و او مرید بالوزاهد و او مرید آن فرد موحد شیخ شمس الدین محمد مجرّد و او مرید شیخ فضل الله و او مرید شیخ تاج الدین شیخ علی و او مرید شیخ شمس الدین کافی و او مرید شیخ عارف سبحانی شیخ عیسی ثانی و او مرید سید پر علم و تحقیق و غواص دُرّیحر عمیق شیخ شمس الدین محمد صدیق و او مرید شیخ عارف عامل شیخ عیسی کامل و او مرید آن قطب او تاد شیخ محمد عباد و او مرید شیخ اعظم شیخ آدم قدسی و او مرید بنده ملک غفور شیخ جمال الدین طیفور و او مرید شیخ العارفین شیخ بایزید بسطامی علیه و علیهم الرحمه و غفران و دریای معرفتش شبنمی از قلزم زخار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود (۲).

نخست ملک افراسیاب ، با مشاهده پیروان روزافزون سید- ریاکارانه به لباس فقر در آمده ، در مقام توبه ظاهرا مریدی وی را پذیرفت . در این خصوص ظهیرالدین مرعشی در همان منبع (صفحه ۱۷۴ - ۱۷۵) چنین آورده است « ... حضرت سید به حکم سخن « نَحْكُمُ بِالظَّاهِرِ » چون او را در مقام توبت و انابت دید به دست مبارک سر او را خود بتراشید ... و کلاه درویشانه بر سر نهاد و او را به مریدی قبول نمود... » (۲) « از این پس سایر مردم مازندران نیز گروه گروه به میر قوام‌الدین دست ارادت داده ، نزد او می‌رفتند- توبه می‌کردند و از فسق و فجور باز می‌آمدند ... » (۲) در اینجا درویش دم را مغتنم شمرده ، برای نیل به اهداف خویش دست به اقداماتی زده‌اند ؛ در این باره ظهیرالدین نوشته است : « کیا افراسیاب و فرزندان که به حمام می‌رفتند درویشان آمده راست پشتک او را که پوشیده بود برمی‌داشتند و خود می‌پوشیدند و می‌گفتند ما نیز مریدانیم و قبا نداریم و تو حاکم این ولایت هستی برای خود دیگری بفرمای بدوزند ... و همچنین پیغام می‌دادند که فلان درویش سلاح نداشت ، از آن سبب سلاح شما را برداشت- شما را از این ها بسیار است ، برای خود بردارید- در وقت درو برنج به مزرعه خاصه کیا افراسیاب می‌رفتند و توقع برنج می‌نمودند که درویشان زراعت نکرده ، التماس دارند که چند کر برنج انعام فرمایی ! کیا بضروره می‌گفت چند کر به درویشان بدهید و خود در برنج زار می‌رفتند و پشته‌ای برهم می‌بستند و می‌بردند و بین مردم مستمند تقسیم می‌کردند ... » (۲) . سرانجام چون عرصه بر ملک تنگ آمد به تحریک فقهای آمل جلسه مناظره‌ای تشکیل داد تا بدین وسیله درویشی را خلاف شرع قلمداد کرده ، سید را از راهی که می‌رفت باز دارند- ظهیرالدین در همان منبع (صفحه ۱۷۶) نتیجه این مناظره را چنین نوشته است : « کیا افراسیاب قول فقها را مسموع فرموده به طلب سید فرستاد و سید را به مجلس حاضر ساخت و با فقها مواجه نمود . چون ظاهر و باطن سید به امر شریعت غرا آراسته و از ظلمت کدورت و ریا نه پیراسته بود چیزی به حضرتش اثبات نتوانستند کرد- مگر آن که ذکر جلی گفتن نامشروع است و بدین سخن افراسیاب برگشته بخت ، سید را حبس فرمود و به فقها سپرد که هر چه از لوازم شرعیات است با سید به تقدیم رسانید ... سید را در میان بازار آمل دستار از سر برداشته ، ایذا ها کردند و زولانه بر سر نهادند در زندان محبوس ساختند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده ، جامه پوشیده به عصیان و شرب خمر مشغول گشت و در شهر و بازار منادی فرمود که هر که راست پشتک پیوشد بگیرند و ایذاء کنند- از تقدیر ربانی همان شب که سید را در زندان کردند ، یک نفر پسر افراسیاب را که ولی عهد او بود قولنج بگرفت و بمرد ! چون مردم آن چنان دیدند آنرا از کرامات ولایت شعاری دانسته به زندان در رفتند و بند از سید برداشتند و به غلوی تمام به وطن مبارکش رسانیدند » (۲) « چون ابتدای حکومت کیا افراسیاب چلابی در سنه هفتصد و پنجاه بود و تا سنه هفتصد و شصت که مدت ده سال باشد به ریاست و سلطنت آمل مشغول بود- گاهی در لباس فقر در آمد و به فریب مردم مازندران اشتغال می‌نمود و گاهی به دفع مخالفان مشغول می‌گشت تا در سنه شصت مذکور نکبت و خذلان الهی دامن گیر او شده و در مجلس شرب ، گوشت خوک کباب کرد و بخورد و به سب اهل زهد و تقوی مبالغه می‌نمود- به تخصیص ، مریدان سید را ایذا ها می‌فرمود : مردم ولایت ، خود همه متعقد و مرید سید گشته بودند و فقهاء شریعت شعار را به سب افراط شرب و اشتغال به مناهی و استخفاف شریعت مصطفوی- علیهم السلام خاطر از کیا افراسیاب رنجیده گشت » (۲) بالاخره کیا افراسیاب با مشورت فرزندان و برادران دفع سید را تدبیر نمودند و وی به اتفاق فرزندان و نوکران موافق لشکری گردآورده به ولایت دابو که مقر میر قوام‌الدین مرعشی بود حمله بردند- چون خبر به سید رسید فرمود : « درویشان و فرزندان ، شما ثابت قدم و صابر باشید و تفرقه را به خاطر راه ندهید و مطمئن باشید و طریق سپاهی گری آن چه شرط است به جای آرید و بر خصم در محاربه مبادرت نمائید و در مقام رضا و تسلیم اقامت نمائید و بدانید آن چه مقدر است سمت ظهور خواهد یافت » (۲) سرانجام درویش زیر نظر فرزندان سید قوام‌الدین در جنگی که به « محاربه جلالک مار پرچین »^{۴۳} مشهور گردید با کشتن ملک افراسیاب و سه نفر از فرزندان او که (در تیر باران نمودن دشمن پیش دستی کرده بودند) قوای او را درهم کوبیدند و حکومت مرعشیان حسینی مازندران آغاز گردید .

^{۴۳} جلالک مار = مادر جلالک (زنی که فرزندش جلالک نام داشت و او بود که پنبه کاشته ، اطراف آن را از شاخ درخت حصاری کشیده بود که این حصار در لهجه مازندرانی « پرچین » نامیده می‌شود و جنگ مرعشیان با ملک افراسیاب در محل این پرچین اتفاق افتاده است) (۲) .

فصل سوم

درونایه قیام مرعشیان (افکار مذهبی و سیاسی میر قوام الدین مرعشی)

چنان که گذشت میر بزرگ مرعشی، یکی از اولین کسانی است که پس از سربداران خراسان با پیروی از اسلاف مادی و معنوی اش در مبارزه بی‌امانشان با کفار قریش، امویان، عباسیان و مغولان بر پادشاهان محلی قیام نموده بساط آنان را برچید- ویژگی‌های نخستین این قیام را تحت تأثیر افکار سردمداران سربداران چنین نوشته‌اند: «ایدئولوژی قیام مرعشیان، تشیع اثنی عشری بود که سید قوام با الهام از تعالیم مذهبی- سیاسی سربداران توانست از آن به عنوان مکتبی برای قیام خود استفاده کند»^{۴۴} در واقع درونمایه قیام مرعشیان تشیع اثنی عشری بود که درون خود اصول اساسی داشت- یکی از اصول اساسی آن، مبارزه با ظلم و ستم اجتماعی- اقتصادی، گاهی سیاسی بود که بر رعایا اعمال می‌شد ... سید قوام با استفاده از بعد ستم ستیزی تشیع، توانست بر حکام ظالم و ستمگر منطقه پیروز شود- از ویژگی‌های دیگر این قیام: بسط عدل و عدالت در سطح جامعه بود ... مساوات طلبی و برابر جویی از جمله چیزهایی است که سید قوام و پیروانش در پی انجام و اجرای آن بودند ... آن هادر این زمینه، توانستند به موفقیت‌هایی نیز نایل شوند (که) اشاراتی در این باره وجود دارد ... فتوت و راستی و صداقت و راست کرداری از جمله خصوصیات پیروان سید قوام و کلاً دولت او بود ... و اکثر پیروانش را افراد پیشه‌ور و روستایی و کلاً رعایا تشکیل می‌دادند که انگیزه آن‌ها قبل از همه، مذهب و رسیدن به خواسته‌های مادی خود از راه مذهب بود- خوراک و پوشاکشان ساده بود و هیأت ظاهریشان، آن‌ها را از سایر مردم متمایز می‌ساخت» (۴۶) چنان که، نوشته‌های ظهیرالدین مرعشی نیز حاکی از این گونه امور است- رویهمرفته «ویژگی بعد معنوی تعالیم میر قوام الدین مرعشی اعتقاد به تشیع اثنی عشری همراه با پوششی از عرفان و بعد دنیوی آن نیز تأکید بر تعالیم شیعه در ارتباط با مسائل دنیوی بود- وی به نوعی قسط اسلامی و رسیدگی و حمایت از عجزه، مساکین، امر به معروف و نهی از منکر، عدل، انصاف و بی‌آزاری معتقد بود و اعتقاد داشت که دین و دولت جدا از یکدیگر نیستند «الملک و الدین توأمان» و به پیروانش موعظه می‌کرد که در قلع و قمع متمردان دین و مخالفان راه یقین بکوشند و دین حنیف و شرع شریف را بر همه چیز مقدم بشمارند- سید قوام به نوعی خلافت یا بهتر است گفته شود به نوعی ولایت امر اعتقاد داشته و همین مسأله را در قلمرو حکومتی خود مراعات کرده است- او پس از تسلط برمازندران گوشه عزلت برگزید و مهم امور را به دست فرزندان خود سپرده، خود حاضر و ناظر بر اعمال آن‌ها شد و به آنان گفت: (من به جز عزلت و گوشه کلبه فقر چیزی دیگر اختیار نمی‌کنم و شما را مادام که بر طریق مستقیم سلوک کنید در اوقات صلوة و صلوة به دعای خیر یاد می‌آورم و استعانت و توفیق از حضرت و اهب العطایا مسألت می‌نمایم)^{۴۵}.

^{۴۴} تعالیم شیخیان و به عبارت دیگر پیروان شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری، بر موارد نظری و عملی زیر استوار بوده، میر قوام نیز آن‌ها را مبنای تفکر و عمل خویش قرار داد. ۱- آن‌ها پیرو تشیع اثنی عشری بودند و باتکیه بر اصول آن قیام کردند. ۲- آنان علیه ظلم و ستم موجود جامعه در همه جوانب مبارزه می‌کردند. ۳- فتوت و جوانمردی و دستگیری از فقرا و ضعفا جزء تعالیم آن‌ها محسوب می‌شد. ۴- مساوات طلب و برابری خواه بودند و ایجاد قسط اسلامی را در جامعه دنبال می‌کردند. ۵- آن‌ها مخصوصاً از بعد مهدویت تشیع اثنی عشری برای مبارزه با دشمنان خود سود می‌جستند (۴۶).

^{۴۵} بخشی از وصیتنامه میر قوام الدین مرعشی به فرزندان از تاریخ طبرستان و رویان (۲) نوشته میر ظهیرالدین مرعشی (صفحه ۱۸۲- ۱۸۴).

فصل چهارم (شجره پادشاهان مرعشی مازندران)

پس از میر قوام الدین مرعشی سرسلسله حکومت در اویش مازندران، اولاد و احفادش زمانی به طور مستقل و مدتی دست نشاندۀ سلاطینی مانند تیموریان و صفویان در مازندران حکومت کردند تا با استیلای شاه عباس اول صفوی بر ایران (علی‌رغم آن که خود از طریق مادری مرعشی بود*) (ضمن اکرام بعضی از سادات مذکور و به صدارت و وزارت برگزیدن آنان- جهت جلوگیری از تمرکز ایشان و خاتمه دادن به نفوذشان بر شمال کشور عده‌ای را به شیراز، گروهی را به قزوین، اصفهان و یزد و دسته‌ای را به کرمان ... روانه کرد و به این گونه، قدرتی را که میر قوام‌الدین (از سال ۷۶۰ ه ق) به همراهی درویشان کاکلتراش به وجود آورده بود، یکسره از میان برد- البته چنان‌که، مجال بحث خواهد یافت قبل و بعد از به سلطنت رسیدن او نیز مرعشیان به جبر یا اختیار در سایر بلاد پراکنده شده‌اند و چگونگی این پراکندگی، تحقیق و نگارش مجموعه‌های متعددی را توسط سادات مرعشی مهاجر در داخل و خارج کشور می‌طلبد.

*** مادر شاه عباس اول خیرالنساء بیگم دختر سلطان میر عبدالله خان بن میر محمود خان^{۴۶} بن سلطان میر عبدالکریم خان ثانی بن سلطان میر عبدالله خان بن سلطان میر عبدالکریم خان اول بن سلطان میر سید محمد خان بن سلطان میر سید مرتضی خان بن سلطان میر سید علی خان بن سلطان میر کمال الدین بن میر سید قوام الدین مرعشی (میر بزرگ) (۳) بوده پس از قتل پدرش به ازدواج سلطان محمد خدابنده صفوی درآمد و او اولین زنی است که در تاریخ ایران به مهد علیاء مشهور گردیده است (۳).**

قابل ذکر است که نسبنامه مذکور شامل کلیه سلاطین مرعشی مازندران نیست- زیرا، به استناد اسناد و مدارک موجود به علت اختلاف‌های عدیده‌ای بین برادران، برادر زادگان، اعمام و بنی اعمام و سایر سادات و حکام منطقه، افراد دیگری از خانواده مرعشی در سلطنت رویان و طبرستان راه یافته‌اند که نام و ویژگی‌های مذهبی، علمی، ادبی و هنری ایشان در جاهای مناسب مجال بحث خواهد یافت- به هر حال، شجره نسب حکام مرعشی مازندران همواره از پدر به پسر نیست- بلکه (بر حسب تحولات سیاسی منطقه حتی کشور) دستخوش تغییر و تحول گردیده به گونه‌ای که نام چندین نفر در نسبنامه‌های رسمی تاریخی نیز از قلم افتاده است.

شجره نسب یاد شده به استناد منابع تاریخی ایران (۴۹): باری، تاریخ نگاری مانند زامباور (نویسنده کتاب نسبنامه خلفاء و شهر یاران) (۴۹) که نتوانسته نیاکان میر قوام الدین را پژوهش نماید، نسبنامه شاهان این خاندان را (با نوشتن حسینی‌ها که اصل آن‌ها شناخته نشد) از مرعشی یاد شده آغاز نموده است^{۴۷}.

میر قوام‌الدین مرعشی (۷۶۰ - ۷۸۱ هجری قمری)

میر کمال الدین اول بن میر قوام الدین (۷۸۱ - ۷۹۵)

میر علی خان بن میر کمال الدین اول (۸۰۹ - ۸۱۲)

میر مرتضی خان بن میر علی خان (۸۱۲ - ۸۱۳)

^{۴۶} نام میر محمودخان به عنوان پادشاه یا والی در نسبنامه‌های موجود سلاطین مرعشی که در آینده درج خواهد شد، یاد شده است - زیرا، پس از فوت میر عبدالکریم ثانی فرزند دیگرش میرشاهی به سلطنت مازندران رسید (۲).

^{۴۷} چنانکه، از منابع کتاب زامباور، پیداست- وی، هیچ‌نگاهی به نسبنامه‌های سادات ایران نداشته است و چون کتابش از عربی به فارسی برگردانده شده، مترجم نیز به آن‌ها توجهی نکرده است.

میر علی خان بن میر کمال الدین اول (۸۱۳ - ۸۲۱)
 میر مرتضی خان بن میر علی خان (۸۲۱ - ۸۳۷)
 میر محمد خان ^{۴۸} بن میر مرتضی خان (۸۳۷ - ۸۵۶)
 میر عبدالکریم خان اول بن میر محمد خان (۸۵۶ - ۸۶۵)
 میر عبدالله خان اول بن میر عبدالکریم خان اول (۸۶۵ - ۸۷۲ یا ۸۷۳)
 میر کمال الدین خان ثانی بن میر محمد خان (۸۷۲ یا ۸۷۳)
 میر زین العابدین خان بن میر کمال الدین خان ثانی (۸۷۲ یا ۸۷۳ - ۸۸۰ یا ۸۸۵ یا ۸۹۴)
 میر شمس الدین خان ^{۴۹} بن میر کمال الدین ثانی (۸۸۰ یا ۸۸۵ - ۹۰۸)
 میر کمال الدین خان ثالث بن میر شمس الدین خان (۹۰۸ یا ۹۱۱ یا ۹۱۲)
 میر عبدالکریم خان ثانی بن میر عبدالله خان اول بن میر عبدالکریم خان اول (۹۱۲ - ۹۳۲)
 میر شاهی بن میر عبدالکریم خان ثانی (۹۳۲ - ۹۳۴ یا ۹۳۹)
 میر عبدالله خان ثانی بن سلطان محمود خان ^{۵۰} بن میر عبدالکریم خان ثانی (۹۵۳ - ۹۶۶ یا ۹۶۸ یا ۹۶۹)
 سلطان مراد خان ^{۵۱} بن میر شاهی بن میر عبدالکریم خان ثانی (۹۶۹ یا ۹۶۶ - ۹۸۹ یا ۹۸۳)
 میرزا محمد خان بن میر سلطان مراد خان بن میر شاهی (۹۸۴ - ۹۸۷)
 میر محمود خان بن میر عبدالله خان ثانی بن سلطان محمود خان (۱۰۰۵) ^{۵۲}

در خلال حکومت های یاد شده ، بعضی از برادران و برادرزادگان ، اعمام و بنی اعمام دیگر در امر سلطنت دخالت داشته اند که در متن مجموعه حاضر به نام و شرحی از آنان اشاره خواهد شد .

^{۴۸} میر محمد خان دختری نیز داشته است که به زنی ملک بهمن بن بیستون پادوسپانی درآمده است (۴۹) .

^{۴۹} در زمان حکومت سلطان شمس الدین خان ، شاه اسماعیل اول صفوی (۹۰۶ هجری قمری) بر ایران مستولی شد و شمس الدین با اعزام فرزندش عبدالله به درگاه شاه از در اطاعت در آمده ، مرعشیه باج گزار صفویه گردیدند (۳) .

^{۵۰} همسر سلطان میر محمود خان = مادر سلطان میر عبدالله خان (نیای شاه عباس اول صفوی) دختر ملک بهمن پسر بیستون ، پسر جها نگیر ، پسر کیکاووس ، پسر کیومرث پادوسپانی ، پسر بیستون ، پسر گستهتم ، پسر زیار ... بوده که نسب وی در شرح مادر میر قوام الدین خان بن میر محمد خان مرعشی و دنباله نسب تا کیومرث (آدم) در نسبنا مه پدری همسر امام حسین (ع) پیش از این آمده است - ملک بهمن والی نور مازندران بود که در زمان شاه طهماسب صفوی نیز بر نیمه دیگر مازندران حکم می راند .

^{۵۱} همسر سلطان مراد خان بن میر شاهی ، ماه پرور خانم دختر عبدالله خان حاکم شیروان - همچنین ، همشیره زاده شاه طهماسب اول صفوی بوده است که شوهرش به فرمان شاه بر نیمی از مازندران مستولی بود (۳) .

^{۵۲} مترجم دنباله این خاندان (ردیف ۱۰ تا ۱۶) را از کتاب دول اسلامیه تألیف خلیل ادهم ص ۳۰۲ آورده است .

فصل پنجم (نگاه مختصری به کتاب های سادات مرعشی مازندران درباره حکام مرعشی)

در این جا لازم به تذکر است که میر ظهیرالدین مرعشی در کتاب طبرستان و رویان (۲) وقایع اتفاقیه این سرزمین از قدیمترین ایام ، تا عهد سید قوام الدین (میر بزرگ) و از آن پس ، سرنوشت احفاد وی تا سلطان محمد بن سلطان مرتضی خان بن سلطان علی خان بن میر کمال الدین بن میر قوام الدین (میر بزرگ) و کمی بعد از آن تا زمان سلطان عبدالله بن سلطان عبدالکریم اول بن سلطان محمد و پسر عمویش سلطان زین العابدین بن سلطان کمال الدین ثانی را به رشته نگارش آورده است - سپس ، تیمور نامی (از همان خاندان) تاریخ مازندران در رابطه با اولاد و احفاد میر بزرگ را نوشته که چگونگی اطاعت ایشان از سلاطین صفوی ، درگیری های داخلی مازندران ، نفوذ روزافزونی^{۵۳} در حکومت مرعشی ، دفع آنان توسط دولت مرکزی ، اختلاف سادات مرعشی و تبدیل حکومت از شاخه ای به شاخه دیگر ، سرانجام نفوذ کامل شاه عباس اول بر مازندران و تبعید اکثر سادات (اولاد و احفاد میر مراد خان) و دادن حکومت مازندران به (اولاد و احفاد میر عبدالله خان جد مادری خود) در آن بررسی گریده است - کتاب اخیر که شامل شرح حال اکثر سلاطین مرعشی مازندران و افراد عادی این خاندان از زن و مرد و کوچک و بزرگ است توسط مصحح محترم به عنوان « تاریخ خاندان مرعشی مازندران » نامگذاری شده است و بر حسب نوشته وی ، این کتاب توسط میر تیمور نامی از خاندان مرعشی مازندران تحریر شده ، نسخه خطی آن از روی کتاب اصلی توسط فرزندش میرابوتراب رونوشت گردیده در کتابخانه وزیری یزد نگهداری می شود . مصحح ، در صفحه چهارده و پانزده مقدمه کتاب طی تحلیلی از مقایسه انساب چهارگانه مرعشی تیمور نام از همین کتاب در خصوص تشخیص نسب مؤلف چنین آورده است : « میر تیمور چنان که از نامش پیداست . از سادات مرعشی مازندران است - در میان این خاندان تا آن جا که این بنده آگاه است چهار تن به نام میر تیمور معروف بوده اند - نخستین آن ها میر تیمور بن میر عبدالکریم بن سید عبدالله بن سید عبدالکریم بن سید مرتضی بن سید علی بن میر کمال الدین بن میر قوام مرعشی است ، دیگری میر تیمور نوه همین مرد است یعنی میر تیمور بن عبدالکریم بن میر تیمور . سومی میر تیمور خان بن میر سلطان مراد خان بن محمد خان بن محمد خان (میرزا خان) بن میر سلطان مراد خان بن میرشاهی برادر میر تیمور نخستین . چهارمی میر تیمور بن میر قوام الدین بن میرزا علی خان بن میر علی خان بن میر قوام الدین بن میر علی خان بن میر قوام الدین بن سید محمد بن سید مرتضی بن سید علی بن میر کمال الدین بن میر قوام الدین مرعشی است . به گمان این بنده ، میر تیموری که مقدم بر همه نام بردم مؤلف این کتاب است - زیرا ، خروج میر قوام الدین در سال ۷۶۰ « ه ق » است و میان میر قوام الدین سرسلسله سادات و این میر تیمور هشت پشت فاصله می شود و از آن جا که هر نسل را سی سال به حساب می آورند - بنابراین ، فاصله زمانی میان میر قوام الدین و میر تیمور دویست و چهل سال خواهد شد که با افزودن آن به سال خروج میر قوام الدین سنه هزار قمری به دست می آید که

^{۵۳} روز افزونیان به عبارت میر ظهیرالدین ، اکثرا نوکران سید محمد بن سید مرتضی بوده اند (۲) که برخی از ایشان بر ولینعمتان خویش شوریده در تاریخ مازندران راه یافته اند . در این باره باید اشاره شود که « نخستین فرد خاندان روزافزون اسکندر نامی از مردم رودبار بود که در خدمت سید غیاث الدین پسر میر قوام الدین مرعشی (میر بزرگ) می زیسته و سپس نزد سید مرتضی پسر سید علی برادر زاده سید غیاث الدین رفته در دستگاه حکومت او همه کاره یا به اصطلاح آن روز « جمله الملک » شده است ؛ پس از آن نام دو پسر اسکندر در تاریخ دیده می شود ؛ بزرگتر به نام بهرام و کوچکتر به نام علی - این دو برادر افرادی با کفایت ولی بی آرام و زیاده طلب بودند و به همین جهت سرسالم به گور نبردند . نخست بهرام به تحریک سید عبدالکریم اول به دست جمعی از درویشان کشته شد و سپس علی جانشین وی به دست سادات با بلکانی به قتل رسید . آقا رستم روزافزون نیز چهارمین فرد از این خاندان است که نامش در تاریخ ایران راه ، یافته او نیز بر مخدوم خویش امیر کمال الدین بن سید محمد در سال (۹۱۳ ه ق) شوریده او را کشت و قلمرو حکومت وی را تصاحب کرد » (۵۸) سرانجام روزافزونی توسط دولت مرکزی ساقط و حکومت مازندران چنان که مجال بحث خواهد یافت به اولاد و احفاد میر بزرگ باز گردانده شد .

سال های اوایل زندگی میر تیمور است و چون میر تیمور در متن کتاب خود از سال های ۱۰۷۴ (ص ۲۵۷) و ۱۰۷۵ (ص ۲۶۵) یاد می کند می تواند پس از سنه هزار ، ۷۵ سال عمر کرده باشد ... » .

اظهار نظر مؤلف مجموعه حاضر : مطابقت نسبه نام میر تیمور اولی با نام وی در صفحه ۱۰۹ کتاب مورد نظر حاکی از نقل وی از مازندران به شیراز و فوت او در شیراز است . بنابراین فردی که نویسنده از او به عنوان فردی ثالث و فوت شده نامبرده نمی تواند شخص مؤلف باشد . در خصوص دومین میر تیمور ، یعنی نوه اولی فرزند میر عبدالکریم نیز در همان صفحه چنین آمده است : « ... از میر تیمور فرزندی می ماند میر عبدالکریم نام که به هندوستان افتاده به خدمت جلال الدین اکبر در لاهور در مجلس خاص او را طلبیدند - تسلیمی که طرز آن ولایت است از او به ظهور نرسید ، چندان توجه نفرمود از آن جا به مملکت قطب شاه ، رفته مورد اعزاز و احترام کلی گردیده همشیره خود را در حباله زوجیت او در آورد - از او پسری ماند ، آن پسر در زمان ملوک الطوائف به مازندران آمد ، آن چه مطلب بود از مردم آن جا ممتشی نشده عازم هندوستان گردید . دومین میر تیمور همین فرد فرزند میر عبدالکریم است که نویسنده از او نیز بالحنی منفی به عنوان فرد ثالث نامبرده و به همین دلیل وی نیز نمی تواند مؤلف و یا نوه او باشد . در مورد سومین میر تیمور نیز شرحی در صفحه ۳۴۹ و ۳۵۰ کتاب یاد شده وجود دارد : (در زمان شاه عباس صفوی) « ... از اولاد میر سلطان مرادخان بعد از قتل میرزاخان ، میرموسی خان و میر تیمورخان (صاحب عنوان) به شیراز فرستاده (تبعید) شده بودند و نواب گیتی ستان به خونخواهی جد خود میر عبدالله خان به حاکم فارس الله ویردی خان حکم بر قتل ایشان ارسال نمود - خان ... در خلوت آن ها را مخبر ساخته ... مبلغ سی تومان تبریزی داده ... فرمود از ولایت من بلکه از ایران به در رفته توقف ننمائید ... مخلص آن که آنان هندوستان نرسیده ، میر تیمورخان فوت شد و میرموسی خان به منزل (هندوستان) رسیده ، ترقی فاحش نمود و اینک که سنه ۱۰۷۴ « ه ق » است اولاد میرموسی خان ، میر علیخان و میر مراد خان در هندوستان به منصب هزار و پانصدی سر افرازند و خواهرایشان در شیراز به حباله زوجیت یکی از سادات رفیع الدرجات انجویه بود و از او اولاد و احفاد بر جای ماند ... » به هر حال بنابر دلایل پیشین میر تیمور مذکور نیز نمی تواند مؤلف کتاب باشد .

در مورد چهارمین میر تیمور - اولاً با توجه به فرمول ارائه شده توسط مصحح محترم باید تاریخ تولد وی را ۱۰۶۰ « ه ق » یعنی مدت ها پس از فوت شاه عباس اول و نوشتن کتاب مورد نظر تلقی نمود « اما این میر تیمور به استناد موارد مندرج در صفحه ۳۶۰ - ۴۰۳ همان منبع ، مقارن شاه عباس اول صفوی می زیسته است - چنان که ، شاه هنگام عزیمت به مازندران مکرر از فرح آباد و ساری روانه مشهد گنج افروز شده به خانه پدر صاحب عنوان (میر قوام الدین) فرود می آمد و ایشان را نوازش می نمود ... اما میر حسن همیشه حسد می برد ... بدی ها می گفت و هر چه سعی می کرد ، نواب همایون به منزل او نمی رفت و جناب میر قوام الدین را رعایت می نمود و می گفت خالوی حقانی من اوست ؛ می باید که میر حسن از رضای او تجاوز نکند که رضای من است و اولاد میر قوام الدین را به مکتب فرستاد و اولاد ایشان را نیز به تبعیت ایشان به مکتب دادند و آن ها شش نفر بودند (میر شاه میر و میر تیمور ولدان میر قوام الدین) و سه نفر اولاد میر حسن (میر زین العابدین و میر حسین و میر شمس الدین) که در آن وقت به حد بلوغ رسیده بودند و یکنفر ولد میر کمال الدین (میر اسماعیل) . ولدان میر قوام الدین بین الاقران در صورت و سیرت ممتاز بودند و در علم و ادب نیز امتیاز تمام به هم رسانیده ، منظور نظر کیما اثر بودند ... » .

به هر طریق میر تیمور مذکور در زمان سلطنت شاه عباس ، خردسالی بیش نبوده و از آن جا که مؤلف وی را نیز به عنوان سوم شخص غایت نامبرده ، نمی تواند مؤلف کتاب تاریخ خاندان مرعشی مازندران باشد - علی رغم چهار تیمور مورد اشاره مصحح محترم در صفحه ۱۹۲ و ۲۵۷ همان منبع از تیمور دیگری (میر تیمور بن سلطان مرادخان بن میر شاهی بن میر عبدالکریم بن سید عبدالله بن سید عبد الکرم بن سید محمد ...) نامبرده که اولاً بر مبنای فرمول سابق ، تاریخ تولدش ۱۰۶۰ « ه ق » پس از مرگ شاه عباس به دست می آید . ثانیاً گر چه (این فرمول احتمالی است) نامبرده در اواخر سلطنت شاه عباس در صغر سن بوده به شیراز تبعید شده و او نیز نمی تواند مؤلف کتاب باشد . با این وصف آن چه باقی می ماند این است که : منبع معتبری از تاریخ مازندران (مخصوصاً خاندان مرعشی ایران) به یادگار مانده است . لازم به یادآوری است که در کتاب مذکور ، از حکام دست نشانده دیگر مرعشی نام برده شده است که نام آن ها در سلسله نسب های رسمی تاریخ ایران دیده نمی شود - برای آگاهی طالبین ، در این جا ، تنها به نام بردن و رح کوتاهی از امراء مرعشی مازندران (به ترتیب)

پس از میر زین العابدین سابق الذکر بسنده می شود (شمس الدین بن کمال الدین ثانی برادر زین العابدین - کمال الدین بن شمس الدین بن عبدالکریم بن عبدالله بن عبد الکریم - علی بن قوام الدین ^{۵۴} بن سید محمد (والی مازندران به امر شاه اسماعیل اول صفوی) - میر شاهی بن عبدالکریم ثانی - سلطان مراد بن میر شاهی (همسر ماه پرور خانم دختر عبدالله خان حاکم شیروان و همشیره زاده شاه طهماسب اول که به فرمان وی بر نیمی از مازندران مستولی بود) - عبدالله خان بن محمد بن عبدالکریم ثانی (نوه ملک بهمن بن بیستون بن جهانگیر بن کیکاوس بن کیومرث ^{۵۵} پادوسپانی... والی نور مازندران بود که در زمان شاه طهماسب صفوی نیز بر نیمه دیگر مازندران حکم می راند ؛ میر مرادخان و میر عبدالله خان بیشتر مشاجره داشتند - چنان که ، در سال ۹۶۸ «ه ق» که میر عبدالله خان باتنی چند از همراهان به اردوی شاه طهماسب می رفت ، آقا میردیو سوادکوهی صاحب قلعه اولاد با دسیسه میر مرادخان ، میر عبدالله خان و همراهانش را فریب داده به بهانه مهمانی به قلعه مذکور برده پس از چند روز به اتفاق سیصد نفر بافه ابریشم برگردنش انداختند و او را خفه کردند ... دختر همین میر عبدالله خان پس از چندی به نکاح سلطان محمد خدا بنده درآمد و بعد ها پسرش شاه عباس اول ، دستور قتل یا تبعید بیشتر سادات مرعشی (به ویژه اولاد و احفاد میر مراد خان) را به خون خواهی جد خود صادر نمود- در مورد دیگر حکام مرعشی مازندران می توان از میرزا خان بن میر

^{۵۴} **نیای سادات مرعشی اصفهان :** میر قوام الدین بن سید محمد بن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین بن میر قوام الدین مرعشی متوفی به سال ۸۹۵ «ه ق» عم میر شمس الدین و میرزین العابدین پادشاهان سابق الذکر مازندران و مشاور ایشان بوده است که شرح حال وی از صفحه ۶ تا ۱۰۰ کتاب تاریخ خاندان مرعشی مازندران وجود دارد- ظهیرالدین مرعشی نیز در باره نسب و اولاد پدرش در صفحه ۳۲۴ کتاب خود (۲) چنین نوشته است «... سید مرتضی را یک پسر بود ، سید محمد نام و او را پنج پسر بود از دو مادر : اول سید عبدالکریم ، دوم سید عبدالرحیم ، سوم سید عبدالرزاق و مادر ایشان از قرأتاتار است . چهارم سید کمال الدین ، پنجم سید قوام الدین و مادر ایشان دختر ملک کیومرث استاندار والی نور مازندران بود که نسب وی به استناد صفحه ۵۹ همان منبع بدین قرار است : « ملک کیومرث بن بیستون بن گسته بن تاج الدوله زیار بن شاه کیخسرو بن شهر آکیم بن نیاور (نام آور) بن شهریار بن باحرب بن زرین کمر بن فرامرز بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن سهراب بن نیاور (نام آور) بن پادوسپان بن خورزاد بن پادوسپان بن جیل (گیل) بن جیلانشاه (گیلانشاه) بن فیروز بن نرسی... » [و نرسی کسی است که نسب وی تا کیومرث (آدم) در نسبنامه شهریانو دختر یزدگرد سوم پیش از این آمده است] . در باره ویژگی های صاحب عنوان نیز میر تیمور در صفحه ۶ کتاب خود چنین آورده است : « پس از عزلت نشینی کمال الدین (ثانی) مردم میر قوام الدین را اختیار نمودند ، او مرد صالح و زاهد بود و قبول نمی نمود ، قضا را دزدی در اسباب خارج شهر رفته مالی متعدد ببرد- مردم دادخواه فریاد برآوردند- فرمود که اسباب را داخل شهر بند کنند تا محفوظ باشد . امراء و مقربان به عرض رسانیدند که نه چنین است می باید جمعی را گرفتن و شکنجه کردن تا دزد بهم رسد- میر راه سخن یافته گفت : معاذالله که من بفرمایم که بیگناه را شکنجه کنند- گفتند : سلطنت بی قتل و کشتن متسق و منتظم نمی شود- فرمود : عبدالله (پسر میر عبدالکریم اول) را بطلبید- میر عبدالله را طلب نمودند ، چون حاضر گشت او را به جای خود نشاندید مبارکباد گفت و فرمود که جای پدر تست تعلق به تو دارد - اما ، به شرط عدالت و احسان زیر دستان . باری در اثر همین روحیه بود که یکی از فرزندانش امیر نظام الدین علی نیز بر خلاف اعمام و بنی اعمام از خون ریزی و سلطنت اعراض نموده ، جهت علم اندوزی و تهذیب اخلاق در زمان شاهرخ تیموری از مازندران به اصفهان که یکی دیگر از مراکز تشیع بود نقل مکان نمود و سرمشاء عده کثیری از سالکان طریقت - دانشمندان علوم عقلیه و نقلیه - صدور مذهبی و سیاسی- شعراء ، نویسندگان ، مورخین ، مستوفیان و هنرمندان گردید- چنان که ، علامه میرزا محمد هاشم مرعشی فرزند سید محمد (شاه سلیمان ثانی - ابا مرعشی ، اما صفوی که نسب مادرش نیز در این نگارش می آید) در زبور آل داود در باره وی نوشته است : « ... امیر نظام الدین علی بن امیر قوام الدین محمد ... » در زمان شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور گورکان از مازندران به اصفهان نقل فرموده ، همسرش صبیئه سید زین العابدین کلباریست ، ایشان را دو پسر بود امیر علاءالدین حسین و امیر قوام الدین محمد که به دستور آباء و اجداد به درویشی و عبادت باری تعالی راغب و مایل و در کسوت سلطان ابراهیم ادهم بوده- مرید بسیار داشته- رقبات بسیار وقف فرموده ، حق تولیت آن ها را صرف معشیت خویش و آن چه تحصیل می فرموده صرف درویشان و فقرا می نمودند ...

^{۵۵} کیومرث پسر بیستون پسر گسته پسر زیار... است که نسب وی در شرح مادر میر قوام الدین بن سید محمد مرعشی و دنباله نسب تا کیومرث (آدم) در نسبنامه پدری همسر امام حسین (ع) پیش از این آمده است .

مرادخان و میر سلطان مراد ثانی ولد میرزا خان نام برد که توسط قزلباش منکوب و از این پس ولایت مازندران توسط صفویه به دیگر سادات از جمله میر عزیز خان ولد میر عبدالله خان- میر حسین خان بن میر حسن خان بن میر علی خان بن میر قوام الدین بن سلطان محمد ... همچنین ، ابراهیم خان بن میر عزیزخان و میر شاه میر نبیره میر علی خان که نسبش شناخته نشده است محول گردید و از آن پس اطلاعی از حکام مرعشیه مازندران در دست نیست .

فصل ششم (خدمات مذهبی، علمی، ادبی و هنری اعضاء برجسته خاندان مرعشی از آغاز نسبنامه تا پایان حکومت)

هدف این نگارش تاریخ نگاری سیاسی نیست و طالبین حکومت ها ، عدالت ها ، بی عدالتی ها ، جنگ ها ، چپاول ها ، غارت ها ، پیروزی ها و شکست ها ... می توانند به منابع و مؤاخذ اشاره شده مراجعه نمایند - بنابراین ، به استناد منابع و نوشته های مذهبی ، علمی ، ادبی و هنری موجود - در این جا به ذکر مناقب یاد شده اعضاء برجسته خاندان مرعشی بر حسب نسبنامه ها و سرگذشتنامه هایی که تاکنون به نگارنده رسیده است ، مبادرت می شود .

پس از شاخه رسالت محمد مصطفی (ص) و دخت گرامیش فاطمه زهرا (س) ، امامت علی بن ابی طالب ، حسین بن علی و علی بن حسین (ع) که مناقب مذهبی و دستاورد هایشان مشهور آفاق است می توان این فصل را با ذکر شمه ای از مناقب اخلاقی ، علمی و هنری امام واجب التعظیم ، مولانا سید الساجدین علی بن الحسین بن علی علیه السلام بنا نهاد .

محسن امین در اعیان الشیعه جلد چهارم که به فارسی نیز برگردانده شده (۵۰) چنین آورده است : «امام سجاد (ع) یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت است که در کلیه صفات بارز انسانیت و اخلاق و فضیلت به حد کمال بود و نسبت به اهل زمان افضل و اعلم و افقه و اورع و اعبد و اکرم و احلم و اصبر و افصح و در مکارم اخلاق و در راه صدقه و انفاق و مهربانی و عطوفت نسبت به فقراء و مساکین و خیرخواهی ، از نیکوترین افراد بوده و هیچ کس به پایه وی نمی رسید و شخصیت و عظمت آن حضرت به اندازه ای بود که دور و نزدیک و دوست و دشمن را تحت تأثیر جذبه و روحانیت خود قرار می داد ... در پوشیدن لباس و علم و فقه و عبادت به جد بزرگوار خود امیرالمؤمنین (ع) شباهت بسیار داشت ... هر کس نسبت به وی رفتار سویی نشان می داد- بر عکس ، با وی به نیکی و احسان رفتار می کرد ... راستی عظمت و بزرگی امام زین العابدین (ع) تا چه اندازه بود که وقتی دشمن به او روی آورد دست از عطوفت و مهربانی خویش بر نداشت...^{۵۶} . امام سجاد معاش تعداد کثیری از خانواده ها را تأمین می کرد و هر شب به خانه آن ها مراجعه می کرد و طعام و پول به آن ها اعطا می فرمود و تا موقعی که چشم از جهان فرو بست هیچ کس به این امر واقف نبود که چه کسی است که معیشت آنان را تأمین می نماید... گویند : بیست بار با شتر خود به حج سفر کرد حتی یک تازیانه به وی نزد ... غلامان را می خرید و آزاد می کرد ... آن ها را به عرفات می برد و به کارشان امیداشت ، آنگاه حوائج آن ها را بر آورده ، آزادشان می کرد و جوایزی به آن ها عطا می فرمود ... امام سجاد اغلب با کسانی به سفر می رفت که وی را شناسند و با آن ها نیز شرط می کرد در اموری که در راه به آن ها احتیاج دارند خود کمک کرده ، انجام دهد- از این موضوع از وی پرسیدند ، فرمود : « بیم دارم از اینکه به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم با من

^{۵۶} « آنگاه که اهالی مدینه در واقعه حره بر بنی امیه شوریدند ، مروان بن حکم به علی بن الحسین (ع) متوسل شده از وی استمداد کرد- از طرفی خانواده او نیز که هیچکس حاضر نشد آن ها را بپذیرد به علی التجاء کرده و از او یاری خواستند ... زنان شهر مدینه نیز در موقع بروز جنگ به خانه علی بن الحسین (ع) روی آورده به وی پناه بردند- آن ها غالباً از زنان عبدمناف بودند و تعدادشان به چهارصد نفر می رسید (و آن حضرت) تا آنگاه که این واقعه پایان یافت و سپاه مسرف بن عقبه متفرق شدند ، همچنان غذا و لباسشان را تأمین می کرد» (۵۰) .

رفتار نمایند ...^{۵۷} . در کشف الغمه آمده است که : امام سجاد (ع) غالباً پیش از خواب وضوء می گرفت و روی ظرف آب را می پوشانید و در شستشو وضوء گرفتن خود از هیچ کس کمک نمی گرفت - همینکه پاسی از شب می گذشت از خواب بر می خواست ، پیش از گرفتن وضوء ابتدا مسواک می نمود و سپس به نماز می پرداخت ... هر وقت سائلی به نزدش می آمد می فرمود : « مرحبا بر آن کس که توشه آخرت مرا فراهم می سازد » ... گویند روزی که جامه ای از خز بر تن کرده و از خانه به راه افتاد ، سائلی به عنوان سؤال وی را مورد اعتراض قرارداد و به آن رداء در آویخت ، آن حضرت بی آن که به اعتراض وی پاسخ گوید وی را ترک کرد و جامه را بدو وا گذاشت ...

(البته) **علی بن الحسین (ع)** هر شب به تنهایی در یکصد خانه را می کوید و به دست مبارک خود به درماندگان و بیچارگانی که از فرط آبرو و نجابت ، فقر و تنگدستی خود را ابراز نمی کردند اتفاق می کرد و در حالی که انبان غذا بر پشتش سنگینی می نمود بی آن که از غلامان و خدمتگزارانی کمک بگیرد ، غذا را تقسیم می کرد - زیرا ، نمی خواست کسی از این امر آگاه شود و از طرفی عده ای از فقرا و مساکین نیز مانند او میل نداشتند کسی آن ها را بشناسد ، آن حضرت نیز می کوشید رازشان فاش نشود - هیچ طعمی میل نمی فرمود مگر آن که همانند آن را به عنوان صدقه به فقرا اعطا می نمود ... از غذا خوردن با مادرش^{۵۸} اباء می نمود و در برابر پرسش نزدیکان فرمود : « بیم دارم که به لقمه ای دست برم که او زودتر متوجه آن شده باشد » ... از یکی از کنیزان امام در باره اخلاق آن حضرت جویا شدند - وی گفت : « روزها هرگز برای او غذایی نیاوردم و شب ها نیز هیچگاه رختخواب پهن نکردم و این بدان جهت بود که اغلب در روز روزه داشت و در شب به عبادت مشغول بود »^{۵۹} ... روزی امام با عده ای مواجه گردید که وی را به باد ناسزا و بدگویی گرفته اما آن حضرت به آن ها روی کرد و فرمود : « چنان چه سخن شما درباره من درست است خداوند مرا عفو کند ، و اگر نسبت هایی که به من داده اید نادرست بوده از خدا می خواهم گناه شما را عفو فرماید » ... آنگاه که طالب علمی در خدمت آن حضرت حاضر می شد - می فرمود : « **مرحباً**

بوصیته رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم » سپس می فرمود : « طالب علم و دانش از همان وقت که از خانه خود خارج می شود ، به هیچ ترو خشکی از زمین نیست که قدم می نهد مگر آن که همه برای او به تسبیح می پردازند ... چنان که شیخ در امالی از **امام صادق (ع)** آورده است : **علی بن الحسین (ع)** می فرمود : « هیچ جرعه ای نزد من محبوب تر از جرعه غضب نیست که با صبر و شکیبائی آن را فرو نشانم » و در جای دیگر فرمود : « صدقه غضب پروردگار را فرو می نشاند » ... ابن حجر در کتاب خود صوائق می نویسد : « **زین**

العابدین (ع) تنها کسی است که در علم و زهد و عبادت جای پدر بزرگوار خود را گرفته و در این امر سر آمد اقران بود و آن حضرت چنان بود که وقت گرفتن وضوء تغییر می یافت و رنگش به زردی می گرائید - وقتی از این موضوع از وی پرسیدند فرمود : « شما نمی دانید در خدمت چه شخص با عظمتی حاضر می شوم ! » ... ابن بابویه از **حضرت امام محمد باقر علیه السلام** روایت کرده است که « پدرم علی بن الحسین علیه السلام هرگز نعمتی را از خدا یاد نکرد مگر آن که برای شکر آن نعمت سجده کرد و آیه ای از کتاب خدا را قرائت نکرد که در آن سجده باشد مگر آن که سجده ای بجا آورد و چنان چه حق تعالی از او زیانی را که از آن در بیم بود دفع می کرد یا مکر مکر کننده ای را از او می گردانید ، سجده می کرد و هر گاه از نماز واجب فارغ می شد سجده به جا می آورد و هر گاه به این امر توفیق می یافت که میان دو کس را اصلاح کند برای شکر آن سجده می کرد و اثر سجده در جمع مواضع سجده آن حضرت نمایان بود - از این رو ، آن حضرت را سجاده می گفتند » ... در باره مناقب و فضایل دیگر حضرت سید الساجدین علیه السلام ، ابن سعد در طبقات چنین آورده

^{۵۷} عیون الاخبار الرضا صفحه ۲۸۳ .

^{۵۸} مادر واقعی حضرت همان شهر بانو دختر یزدگرد ساسانی بود که پس از تولد امام فوت نمود و حضرت یکی از کنیزان را که از ایشان مواظبت می نمود مادر می نامیدند (اکثر منابع ، مخصوصاً به منتهی الآمال ج ۲ ص ۱ و ۲ رجوع شود (۸) .

^{۵۹} مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ صفحه ۲۹۴ .

است: « **علی بن الحسین (ع)** در گفتار و کردار شخصیتی موثق و امین بود و در بزرگی و علو همت و پارسایی و حلم و بردباری مقامی بس عالی داشت و در کلیه فضائل به حد کمال بود، « **کان علی بن الحسین ثقة مأمونا کثیر الحدیث علیا و رفیعا ورعا** » ... شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۴۱ به سند خود از عبدالله بن حسن بن حسن (ع) روایت کرده می گوید: « مادرم فاطمه بنت الحسین (ع) همیشه به من می فرمود با دائی بزرگوارت بنشین، سخنانش را بشنو و من هر وقت فرمان مادرم را اطاعت کرده- به حضور **علی بن الحسین (ع)** دایی نازنینم شرفیاب می شدم، محال بود که بی خیر و فیض از حضورش برخیزم و این نیز در اثر خوف و خشیت او بود که از پروردگار خود داشته و جذبه و روحانیت و کثرت علم و دانش وی بود که مرا نیز به شدت تحت تأثیر قرار می داد ... راوی در جای دیگر چنین آورده است: « آن چه را که فقها و دانشمندان در علوم مختلفه از آن حضرت نقل کرده اند به اندازه ای است که از شمار عدد بیرون است و آن چه را که از مواعظ و ادعیه و فضائل قرآن کریم و حلال و حرام درباره حوادث ایام و دیگر علوم مختلفه که بین علماء و دانشمندان مشهور است اغلب از کسانی به دست آورده اند که در مکتب **امام زین العابدین (ع)** آموخته و از چشمه علوم آن حضرت سیراب گردیده اند ... در خصوص علاقه وافر حضرت سجاد به اشاعه علم و دانش، ابونعیم در حلیه الاولیاء چنین آورده است: « **قال علی بن الحسین (ع)** من کتم علما احدا او اخذ علیه اجرا رفدا، فلا ینفعه ابدا » (کسی که علم خود را از دیگران مخفی کند و یا در برابر آن اجر و مزد بخواهد هرگز برای او مفید فایده ای نخواهد بود) ... در باره ارائه علوم و فضائل مختلفه توسط **حضرت سید الساجدین علی بن الحسین (ع)** کمتر دانش آموخته مکتب آن حضرت یا اهل بیت علیهما السلام است که کتاب خویش را به نام گهربار آن حضرت مزین ننموده باشد- چنان که، ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد « **کمتر کتابی می توان یافت که در موعظه و زهد و تقوی تنظیم یافته و عبارت (قال علی بن الحسین) یا (قال زین العابدین) در آن نیامده باشد** » ... و در مورد فصاحت و بلاغت آن حضرت « خطبه ها و بیانات امام سجاد که در کوفه و شام و مدینه و در موارد دیگر در واقعه کربلا ایراد فرمود و اثراتش در دل ها، خود بالاترین دلیل بر حسن بلاغت و کمال فصاحت آن حضرت است. تنها نگاهی به صحیفه کامله سجاده^{۶۰} و بدایع معانی و فصاحت الفاظ و بلاغت عبارات و ترکیب کلمات و سخنان زیبا و لطایف و حقایق الهی و زیبایی و شکوه و قدرت روحی که در تعبیرات روحپور حضرت سجاد علیه السلام دیده می شود خود این حقیقت را آشکار می سازد که در فصاحت و بلاغت هیچ کس به پایه

^{۶۰} کتاب صحیفه کامله سجاده، مجموعه ادعیه حضرت سجاد در زمینه های مختلف است که شصت و یک باب دارد ... دعا های صحیفه، علاوه بر حسن بلاغت و کمال فصاحت بر عالی ترین مضامین و عبارات و علوم الهی مشتمل است... فروغش بر اکناف جهان گسترده تا آن جا که هرگز شک و تردید در آن راه ندارد و گوهری است از معدن علوم حضرت سجاد و ثمره ای است که بر درخت معارف آن حضرت پرداخته شده است... نسخه ای نزد امام محمد باقر ع موجود بوده، نسخه ای نیز نزد زید شهید بوده است و همانطور که در ابتدای آن ذکر گردیده، پس از وی به اولاد او و سپس به اولاد عبدالله بن حسن مثنی منتقل شده است.... کتاب صحیفه سجاده، پس از قرآن کریم دومین کتابی است که در صدر اسلام پدید آمده و مانند نسیم صبا در اطراف و اکناف عالم منتشر شده، از این رو مردم به طور بی سابقه ای آن را مورد اهتمام و توجه قرار داده اند و چون سراسر صحیفه شریفه مشهون از حقایق است که خدای تعالی هنگام خلوت و حال آن را بر زبان آن حضرت روان ساخته است و هر کتاب دیگری که در این فن تنظیم یافته از آن کتاب بهره و نصیبی گرفته، دانشمندان دیگر نیز کتب ادعیه خود را بر مبنای دعا های آن به رشته تحریر در آورده اند.... همینکه علماء و دانشمندان در میان سایر کتب حدیث به مزایا و مضامین درخشان آن پی بردند به طور بی سابقه ای بر آن اقبال کرده، مورد توجهش قرار دادند و صاحبان بر استنساخ و مقابله و گرفتن اجازه در روایت آن همت گماشتند... شرح شیخ بهایی که به نام حدائق المقربین خوانده می شود، از میان همه آن ها عالی ترین و نفیس ترین شرحی است که از صحیفه شریفه تهیه گردیده؛ شرح سید علی خان مدنی شیرازی صاحب کتاب سلافة العصر فی ادباء العصر و الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه و غیر این ها را می توان نام برد. از مهمترین آن ها صحیفه ثانیه سجاده گرد آورده شیخ محمد بن حسن بن حر عاملی، صحیفه ثالثه سجاده (گرد آورده میرزا عبدالله افندی اصفهانی صاحب کتاب ریاض العلماء و حیاض الفضلاء)، صحیفه رابعه سجاده (گرد آورده میرزا حسین نوری) و صحیفه خامسه سجاده (گرد آورده محسن الامین العاملی) می باشد (۵۱).

آن حضرت نرسیده- چنان که ، **صحیفه کامله به انجیل آل محمد (ص) شهرت یافته** و کلمات معجزه آسای آن وادعیه و غیره که از آن حضرت باقی مانده است خود اعجازیست که تا حال کسی از فصاحتی عرب نتوانسته است به مانند آن ها را بیاورد و در برابر عظمت آن خاضع و خاشع گردیده اند ... (کلمات مأثور ، سخنان حکیمانه و کلمات قصار آن حضرت که به همانگونه پرمعنی و دارای فصاحت و بلاغت است) در کتاب های **نثرالدور ، تحف العقول ، تذکره ابن حمدون ، تذکره الخواص و فصول المهمه** و سایر منابع پیشین وجود دارد ... **رساله حقوق حضرت سجاد (ع)** که بر مبنای حقوق و وظایف اخلاقی و انسانی تدوین گردیده یکی از درخشانترین کتب و اثر های علی بن الحسین علیه السلام است که رعایت آن ها موجبات رفاه و آسایش و سعادت فرد و اجتماع را فراهم خواهد کرد . این رساله را که شیخ صدوق به سند معتبر در خصال آورده ، حسن بن علی بن شعبه حلبی در تحف العقول آن را روایت کرده است ... (عنوان های حقوق یاد شده بدین شرح است) : ۱- بزرگترین حق خدا ۲- حق نفس ۳- حق زبان ۴- حق گوش ۵- حق چشم ۶- حق پا ۷- حق دست ۸- حق شکم ۹- حق عضو تناسلی ۱۰- حق نماز ۱۱- حق روزه ۱۲- حق صدقه ۱۳- حق قربانی ۱۴- حق سلطان ۱۵- حق معلم ۱۶- حق مالک ۱۷- حق رعیت ۱۸- حق شاگرد ۱۹- حق زن ۲۰- حق مملوک و غلام ۲۱- حق مادر ۲۲- حق پدر ۲۳- حق فرزند ۲۴- حق برادر ۲۵- حق مولایی که تو را آزاد کرده ۲۶- حق بنده ای که او را آزاد ساخته ای ۲۷- حق کسی که به تو احسان کرده ۲۸- حق مؤذن ۲۹- حق امام و پیشوای نماز ۳۰- حق مصاحب و همنشین ۳۱- حق همسایه ۳۲- حق دوست ۳۳- حق شریک ۳۴- حق مال ۳۵- حق طلبکار ۳۶- حق معاشر ۳۷- حق کسی که بر تو ادعایی دارد ۳۸- حق دشمنی که بر او دعوی داری ۳۹- حق کسی که بر تو مشورت کند ۴۰- حق کسی که از تو نصیحت جوید ۴۱- حق ناصح ۴۲- حق بزرگتر ۴۳- حق کوچکتر ۴۴- حق سائل ۴۵- حق کسی که از وی چیزی بخواهند ۴۶- حق کسی که وسیله شادی می گردد ۴۷- حق کسی که بدی کرده ۴۸- حق سائل ۴۹- حق همکیشان ۵۰- حق اهل ذمه » (گرچه تفسیر هر کدام بر حسب مواضع حضرت سجاد (ع) در این نگارش میسر نیست - ولی ، باید اشاره شود : رساله مذکور به استناد موازین اسلامی که دین فطرت است می تواند مرز های امت اسلام را در نوردد و به عنوان رساله حقوق بشر تمامی مردم جهان را نوید حق دهد- برای حسن ختام این مبحث دربار ، گفتنی است که فصاحت و بلاغت حضرت در آن چه گذشت خلاصه نمی شود- بلکه ، چنان که از متون مذهبی و ادبی اسلام مستفاد می گردد : **پیشوای آگاه سید الساجدین حسین بن علی (ع)** دارای طبع شعری رسا ، فلک فرسا ، شیوا و پرمحتوی بوده اند . باری در تراجم و تذکره ها اشعاری به آن امام همام منسوب است که از همان منبع مزین قلم می گردد) .

اشعار منسوب به امام زین العابدین (ع)

نحن بنوالمصطفی ذو و غصص تجرعها فی الانام کاظمنا
عظیمه فی الانام محنتنا اولنا مبتلی و آخرنا
یفرح هذا الوری بعید هم و نحن اعیادنا ماتمنا
و الناس فی الامن و السروروما یأمن طول الزمان خائفنا
و ما حصنا به من الشرف الطائل بین الانام آفتنا
یحکم فینا و الحکم فیہ لنا جاحدنا حقنا و غاصبنا^{۶۱}

^{۶۱} « ترجمه فارسی شعر » : « ما فرزندان مصطفی همواره با غم و اندوه و ناگواری مواجه هستیم ، آن که از ما فروبرنده خشم است ، در میان مردم جام بلایا را سر می کشد . رنج و مصیبت در میان مردم سخت بزرگ و سنگین است و اول و آخر دودمان ما به این بلایا گرفتار و مبتلاست . این مردم بی خبر هنگام عید شان مسرور و خوشحالند ، در حالی که عید های ما به مصائب و بلایا تبدیل شده است . (آن) مردم در آرامش و سرور غوطه ورنند در ←

ابن شهر آشوب نیز در مناقب ج ۳ صفحه ۳۱۰ شعر زیر را به آن امام بزرگ نسبت داده است

لکم ما تدعون به غیر حقاً ذاً میز الصحاح من المراض
عرفتم حقنا فجحدتمونا کما عرف السواد من البیاض
کتاب الله شاهدنا علیکم و قاضینا الاله فنعم قاض^{۶۲}

(باری زبان و قلم از گفتن و نوشتن باز می ماند، گفتنی و نوشتنی بسیار ، ولی این ذره ای بود از ذرات بی کران امامی که درج مناقبش مجموعه های بی کرانی را نمی گنجد و آن چه گذشت تزئینی است فراخور مجموعه حاضر).
پس از این نمونه گهر بار که تنها ذره ناچیزی از آن در وجود سادات مرعشیه به ودیعه نهاده شده است - بر حسب منابع و مؤاخذ موجود ویژگی های مذهبی ، علمی ، ادبی و هنری سایر اعضاء نسبنامه آن خاندان را که باز ذره ناچیزی از دریای بی کران کوثر خدا ، وجود مبارک دختر رسالت ، همسر ولایت و مادر امامتند را پی می گیریم .

۱- امامزاده واجب التعظیم

حسین الاصغر بن علی بن حسین علیه السلام

نام ما، کارهای نیک و پسندیده برخی از بازماندگان مرعشی او

علامه محسن امین در جلد چهارم « اعیان الشیعه » سابق الذکر (۵۰) به استناد مؤاخذ معتبری مانند « ارشاد شیخ مفید ، فصول المهمه ابن صباغ مالکی - کشف الغمه اربلی - مناقب ابن شهر آشوب - الطبقات الکبیر محمد بن سعد و عمده الطالب ابن عنبه داودی » متفق القول ، صاحب عنوان را یکی از فرزندان حضرت امام زین العابدین علیه السلام و ایشان را کثیر الاولاد قلمداد نموده اند و در منتهی الآمال (۸) نوشته علامه حاج شیخ عباس قمی [جلد دوم صفحه (۶۹-۷۰)] ذیل نام صاحب عنوان ، شرح احوال و مناقب ایشان را چنین می خوانیم : « شیخ مفید ره فرموده که حسین بن علی ابن الحسین علیه السلام سیدی فاضل و صاحب ورع بوده و روایت کرده ، حدیث بسیار از پدر بزرگوار و از عمه اش فاطمه بنت الحسین علیه السلام و از برادرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام - احمد بن عیسی از پدرش حدیث کرده که گفت می دیدم حسین بن علی را که دعا می کرد - من با خود می گفتم که دست خود را از دعا پائین نمی آورد تا مستجاب شود دعای او در تمامی خلق و از سعید صاحب حسن بن صالح مرویست که هیچکس را ندیده بودم که از حسن بن صالح بیمناک تر از خدای باشد تا گاهی که به

← حالی که ترسان از خاندان ما در طول زمان آرام است . آفت و مایه رنج ما شرف و آبرویی است که در بین مردم کسب نموده ایم (و) غضب کننده بی ایمان حق ما بر ما فرمانروایی می کند، با این که حکومت بر آنان از آن ماست .

^{۶۲} « ترجمه شعر » : « آیا زمانی که درستی ها از نادرستی ها تمیز داده می شود ، شما غیر از حق چیزی می خواهید - چنان که ، سپیدی از سیاهی باز شناخته شد و شما حق ما را دریافتید باز بما بی ایمانید ؟ گواه و داور ما برای شما کتاب خداست که ذات اقدس اوست ، پس نیکو داور است .

مدینه طیه در آمد و حسین بن علی بن الحسین علیه السلام را بدیدم و از وی خائف تر و به آن درجه از خدای بیمناک ندیدم ، از شدت بیم و خوف چنان نمودی که گویا او را به آتش در برده دیگر باره اش بیرون آورده اند- یحیی بن سلیمان بن حسین از عمش ابراهیم بن الحسین از پدرش حسین بن علی بن علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که حسین گفت ابراهیم بن هشام مخزومی والی مدینه بود و در هر جمعه ما را به مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله نزدیک منبر جمع کردی و بر منبر بالا رفتی و امیر المؤمنین علیه السلام را ناسزا گفتی ، حسین می گوید پس روزی در آن جا حاضر شدم در وقتی که آن مکان از جمعیت پر شده بود من خود را به منبر چسبانیدم پس مرا خواب در ربود ، در آن حال دیدم که قبر شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله شکافته شد و مردی با جامه سفید نمایان گشت- به من گفت ای ابوعبدالله ، محزون نمی کنی تورا آن چه این می گوید- گفتم بلی « و الله » گفت چشم های خود را بگشا و ببین خدا با او چه می کند ، پس دیدم ابراهیم بن هشام را در حالتی که به علی علیه السلام بد می گفت ناگاه از بالای منبر زیر افتاده و بمرد لعنه الله علیه ...^{۶۳} .

به هر جهت آن حسین که صاحب اولاد و اعقاب (بسیار) است حسین اصغر است که کنیه اش ابوعبدالله بوده و مردی عقیف و محدث و فاضل بوده و جماعتی از وی روایت حدیث کرده اند از جمله عبدالله بن المبارک عمر واقدی شیعی است ؛ حسین الاصغر در سنه ۱۵۷ «ه ق» به سن شصت و چهار سالگی وفات کرد و در بقیع به خاک رفت ... « . مرحوم حضرت آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی در مشجره (۱۱) صاحب عنوان را نیز بدین گونه معرفی نموده اند : « شرف الاشراف فخر العلویین القدوة فی الفقه و الحدیث ابی عبدالله الحسین الاصغر النسابة المحدث المتوفی سنه ۱۵۷ » همچنین ، ویژگی های دیگر و وجه تسمیه حسین الاصغر را در مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (صفحه ۱۰۷-۱۰۸) چنین آورده اند : « ... و كان الحسین عالماً فاضلاً أشبه ولد أبيه به ، و ائتما اشتهر بالأصغر لأنه كان له أخ آخر أكبر منه ، اسمه الحسين ، توقی فی " حیاة ابيه » .

۲- ابی محمد الحسن «الدکه» (حسن) بن حسین الاصغر (ع)

در همان مشجره (۱۱) ویژگی های صاحب عنوان چنین آمده است : « الشریف الرئيس الفقيه الزاهد المحدث النسابة ابی محمد الحسن الدکه المشتهر بالحکیم الراوی المدني مات بارض الروم » و در مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (صفحه ۱۰۶-۱۰۷) معرفتی وی بدین شرح است : « منهم أبو محمد الحسن المحدث بن الحسين الاصغر ، كان فقيه المدينة و محدثها ، نزل بلاد الروم و بها توقی ، كما فی التذکره ، قال العبدلی " فیها فی " حقه ما لفظه : أبو محمد الحسن الفاضل المحدث المدني " المشتهر بالدکه (بالبرکه خ ل) بن الحسين الأصغر زاهد عابد ورع محدث ولده نقباء الأطراف الاجلاء ملقبون مطاعون « انتهى » . و در منتهی الآمال (۸) (جلد دوم صفحه ۷۰) در مورد یکی از فرزندان حسین الاصغر (ع) تحت عنوان (حسن) چنین می خوانیم « حسین الاصغر را چند پسر بوده ...^{۶۴} یکی حسن بن حسین است که مردی محدث نزیل مکه بوده و در ارض روم وفات کرده است ... » .

^{۶۳} تله پاتی (دور آگاهی) به عبارتی تماس انسان ها توسط امواج مغزی ، یکی از فصول علم روان شناسی جدید است که نگارنده با توجه به علوم زیستی ، روان شناسی و فیزیک نوین آن را در مجموعه دیگری به نام « روح از دیدگاه روان شناسی و فیزیک نوین » آماده انتشار دارد - همچنین ، روایهای صادقه که مزیت آراء فلاسفه اسلامی بر روان شناسی مغرب زمین (به ویژه) فریدسم می باشد . در قالب علوم یاد شده قابل توجیه است- ارثی بودن تله پاتی را می توان در شاخه مذکور و تنی چند از اعقاب به خوبی مشاهده نمود که نوعی پیش بینی و پیش گویی علمی است .

^{۶۴} حسین الاصغر دارای ۵ فرزند ذکور بوده ۱- عبدالله الاعرج ۲- عبدالله علی ۳- حسین ۴- سلیمان ۵- حسن صاحب عنوان - فرزندان حسین الاصغر و نوادگان ایشان از همه فرزندان حضرت سجاد پیشترند (۶) (۸) اینان در ایران به سادات حسینی مشهور گردیده اند (نگارنده) .

۳- محمد ابی الکرام بن ابی محمد الحسن (محمد اکبر)

باز در مشجره (۱۱) مشاغل و مکارم صاحب عنوان را چنین آمده است: « الشریف الهمام الیث الضرغام فارس بنی الحسین صاحب السیف و القلم المحدث النسابة ابی الحسن محمد الاکبر » .

۴- ابی محمد عبدالله بن محمد اکبر (عبدالله)

صاحب منتهی الآمال (۸) در (جلد دوم صفحه ۷۱) ضمن معرفی نسب پسران صاحب عنوان^{۶۵} وی را عیدالله یا عبدالله نامبرده ، بنابر نوشته مرحوم مرعشی نجفی در همان منبع ، نام و ویژگی های او چنین آمده است: « الشریف ابی محمد عبدالله امیر العافین و يقال له امیر العرافین و كان نسابة محدثا فقیها شاعرا » همچنین ، از سوی مؤلف کتاب « فهرستی از سادات اصفهان » (۷/۵) صفحه ۲۰-۲۰ شجره ۲۰) نام و لقب وی « عبدالله امین العارفین » نوشته شده است .

۵- ابی الحسن علی مرعشی بن ابی محمد عبدالله

چنان که پیش از این نیز اشاره شده **ابی الحسن علی** مذکور ، اولین فرد این خاندان است که به لقب **مرعشی** مسمی گشته ، هر چه مرعشی نام در جهان پراکنده اند از اعقاب صاحب عنوان اند .

از سوی مرحوم مرعشی نجفی در همان منبع ، مناقب او چنین قلمی شده است: « الشریف فخرآل رسول الله صاحب الکرامات الظاهره ابی الحسن علی مرعشی و او کسی است که تمام سادات مرعشین از نسل او می باشند ، قبرش بنابر نقل بعضی از مشجرات در شهر مرعش می باشد » . باز بنابر نوشته همان پژوهشگر ارجمند ، در مقدمه الحاق الحق ... (۱۰) (صفحه ۱۰۷ - قر) پیرامون صاحب عنوان چنین آمده است « و منهم أبوالحسن الشریف الجلیل علی "مرعشی"، الفقیه ، المحدث ، الشاعر الأديب الزاهد ، نزل بلدة مرعش بین الشام و التریکیه و بها دفن ، و هو الذی " الیه انتهت أسر السادة المرعشیه فی "أقطار العالم" » . و در منتهی الآمال (۸) (همان جلد صفحه ۷۱ - ۷۲) به نقل از قاضی نورالله شوشتری صاحب مجالس المؤمنین (۲۶) در باره کرامات و اعقاب صاحب عنوان چنین می خوانیم: « ... اما علی المرعش ، قاضی نورالله گفته که کیوتر بلند پرواز را مرعش می گویند و چون علی مذکور به علوشان و رفعت منزلت و مکان اتصاف داشت ، توصیف او به مرعش جهت استعاره علو منزلت او بوده باشد^{۶۶} و فرموده به او منتسبند سادات مرعشیه و آن ها چهار فرقه اند فرقه اول سادات عالی درجات مازندران که به تشیع مشهورند... فرقه دوم - سادات شوشترند که از مازندران به آن جا آمده اند و ترویج مذهب ائمه اطهار علیهم السلام نموده اند و از اکابر متأخرین ایشان صدر عالیمقدار امیر شمس الدین اسدالله الشهیر به

^{۶۵} ابی محمد عبدالله دارای دو پسر بوده ۱- محمد السلیق ۲- علی مرعشی (۸) .

^{۶۶} در باره وجه تسمیه نامبرده (چنان که پیش از این آمد) عقاید مختلفی ابراز شده است - اما ، چون مقبره وی در شهر مرعش واقع است نسبتش به شهر مذکور منطقی ترین وجه تسمیه می باشد .

شاهمیر و پدر منشرح الصدر میر سید شریف است . فرقه سوم - مرعشیه اصفهانی که ایشان نیز از مازندران به اصفهان آمده‌اند ... و نیز از این سادات است : محقق علامه خلیفه سلطان حسین بن محمد بن محمود الحسینی الآملی الاصفهانی ملقب به سلطان العلماء ، صاحب مصنفات و حواشی دقیقه موجزه مفیده ... فرقه چهارم مرعشیه قزوین‌اند که از قدیم الایام در آن دیار روزگار گذرانیده‌اند و بعضی از ایشان نقیب و متولی آستانه حضرت شاهزاده حسین‌اند ... »^{۶۷} .

۶- ابی محمد الحسن بن ابی الحسن علی مرعشی

در مشجره مرحوم مرعشی نجفی (۱۱) مناقب صاحب عنوان نیز چنین نوشته شده است : « المحدث الشریف الراوی الزاهد الصائم القائم ابی محمد الحسن النسابة المحدث » .

۷- ابی عبدالله حسین بن ابی محمد الحسن

برخی از مشجرات متأخر فاقد این نام‌اند - اما ، علامه متتبع الخیر میرزا عبدالله افندی اصفهانی در جلد دوم ریاض العلماء و حیاض الفضلاء (۹) (صفحه ۵۱ - ۵۲) ضمن ذکر نسب سلطان العلماء خلیفه سلطان اصفهانی به این جد علاءالدین حسین مذکور به نام « عبدالله الحسین الشریف » اشاره نموده است و منبع مذکور در صفحه (۱۳۷ - ۱۳۸) مقدمه کتاب احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری (۱۰) مورد تأیید مرحوم مرعشی نجفی می‌باشد ؛ منبع متقدم افندی اصفهانی که تاریخ پایان تحریرش ۱۰۶۷ « ه ق » سه سال بعد از فوت خلیفه سلطان است ، به علت تقارن زندگی مؤلف با او و فرزندانش که همگی از نسابین مشهور مرعشیه در اصفهان بوده‌اند ، مأخذی معتبر است - از سوی دیگر در مسوده مرحوم مرعشی نجفی (همان منبع ، صفحه ۱۲۳) چنین می‌خوانیم « ... و منهم ابو عبدالله الحسین بن ابی محمد الحسن بن ابی الحسن علی المرعشی المذکور ، الشاعر الفقیه الزاهد النسابة الادیب النقیب ، ذکره العبدلی فی التذکره و صاحب المشجرات و غیرهما و الیه منتهی نسبنا ، قال ابو محمد النسابة الخراسانی مالفظه : و لأبی عبدالله عقب و ذیل طویل ، منهم شرفاء ، نقباء ببلاد طبرستان » . چنان‌که دیده می‌شود ، مرحوم مرعشی نجفی وی را یکی از نیاکان خویش دانسته‌اند و حذف آن از مشجره (۱۱) شاید اشتباه چاپخانه باشد .

۸- ابی الحسن بن ابی عبدالله الحسین مذکور

مشاغل و مکارم صاحب عنوان در آن منبع ، چنین است : « الشریف الحسیب الفقیه ابی الحسن نقیب الاشراف فی ری و طبرستان » . از سوی همان مرجع عالیقدر در مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (صفحه ۱۲۴) سایر ویژگی های صاحب عنوان چنین نوشته شده است : « ... قال النیسابوری فی الانسابه و البیهقی فی اللباب الجزء الثانی ما هذا الفظه الامام الزاهد المجاهد النقیب ابو الحسن علی بن ابی عبدالله الحسین ابن الحسن بن علی مرعشی » و (در صفحه ۱۲۳) وی ، نقیب طبرستان نامیده شده است .

۹- ابی محمد الهاشم بن ابی الحسن

در همان منبع (صفحه ۱۲۴) چنین آمده است : « الشریف ابو هاشم نقیب به طبرستان و امیر الحاج صاحب الکتب فی الفقه و

^{۶۷} پس از تحقیق قاضی نورالله - چنان‌که ، مجال بحث خواهد یافت تعدادی از مرعشیان مذکور در سایر بلاد نیز رحل اقامت افکنده از سر آمد دانشمندان مذهبی ، علمی ، ادبی و هنری بوده‌اند .

الحديث ، ذكره ابن زهره و العبدلی و المروزی و الخراسانی و غیرهم ، الیه ینتهی نسبنا . و در مشجره (۱۱) ویژگی های صاحب عنوان را نیز چنین می خوانیم : « الشریف الشاعر الادیب الفقیه ابی الهاشم النسابة » .

۱۰- ابی عبدالله محمد بن ابی الهاشم

در همان منبع از وی با شرح « الشریف ابی عبدالله محمد النقیب الزاهد » نامبرده شده است و در مقدمه احقاق الحق (۱۰) (صفحه ۱۲۴) مشخصات صاحب عنوان را چنین می بینیم : « و منهم الشریف ابو عبدالله محمد الامام النسابة الزاهد العابد الفقیه المحدث هكذا قال البيهقي » .

۱۱- عبدالله نقیب بن ابی عبدالله محمد

در مشجره مرحوم مرعشی نجفی (۱۱) ویژگی های صاحب عنوان چنین آمده است : « الشریف الخالص کافل ایتام العلویین و اراملهم عبدالله النقیب » .

۱۲- امیر سید علی مرتضی بن عبدالله

نام او نیز در برخی مشجرات ساقط گردیده است - اما ، افندی اصفهانی در ریاض العلماء (۹) جلد دوم (صفحه ۵۱) وی را چنین نامیده است « الامیر السید علی الملقب بالمرتضی » - همچنین ، در نسنامه سادات خلیفه سلطانی قدیم و جدید اصفهان ، به تحقیق و خط علامه سید محمد حسن میر جهانی - تقدیمی به آقای سید ابوالفتح خلیفه سلطانی ، حسابدار اسبق دادگستری اصفهان (که مشاهده آن از سوی نگارنده این نگارش ، تکامل بخش مجموعه حاضر گردید) نام صاحب عنوان « سید علی مرتضی » نوشته شده است - نسنامه یاد شده در برگیرنده نام سادات مرعشی خلیفه سلطانی در توابع اصفهان از جمله جرقویه و شهرضا ... تا دوران معاصر است و اشکال آن عدم تحقیق در باره سادات ساکن شهر اصفهان می باشد و این مجموعه به شرح حال آنان اختصاص دارد .

۱۳- سید کمال الدین احمد (صادق)

افندی اصفهانی در همان منبع و صفحه صاحب عنوان را « السید کمال الدین احمد ، الشهیر به الصادق » نامبرده و در مشجره مرحوم مرعشی نجفی (۱۱) در باره وی چنین آمده است « الشریف الاجل الرئيس السید کمال الدین احمد الشهیر بالصادق نقیب الاشراف بلده ری » .

۱۴- میر سید قوام الدین مرعشی (میر بزرگ)

در همان ، منبع مشخصات کلی صاحب عنوان را چنین می خوانیم : « السلطان الاعظم العلامه فی العلوم العقلیه و النقلیه صاحب السیف و القلم و الفیلسوف الزاهد الفقیه المتکلم السید قوام الدین الشهیر بمیر بزرگ المرعشی پادشاه طبرستان و توابع و او سر سلسله سلاطین مرعشیه است ، در سنه ۷۸۰ وفات^{۶۸} کرده قبر شریفش در وسط شهر آمل مزار و مطاف اهالی است » .

^{۶۸} در اکثر متون تاریخی ایران فوت میر قوام الدین سال ۷۸۱ «ه ق» ذکر شده و شاید سال ۷۸۰ غلطی چاپی و مربوط به چاپخانه باشد .

پیش از این شرح کاملی درباره میر بزرگ مذکور، بیشتر (از دیدگاه تاریخی و مذهبی) نوشته شده است - اما، از آن جا که تاریخ نگاری سلطنتی و ذکر جنگ ها و صلح ها، هدف مجموعه حاضر نبوده و نخواهد بود - در این جا برگردان فارسی ویژگی های علمی صاحب عنوان از مقدمه احقاق الحق (۱۰) (صفحه ۱۲۵ - ۱۲۶) می آید: «سلطان سید قوام الدین مشهور به میر بزرگ مؤسس دولت مرعشیه طبرستان، بزرگواری است نمونه بزرگ زادگان، از بزرگ ترین فقیهان، زاهدان و حکیمان بوده، شهر آمل را مرکز حکومت خویش قرارداد، قبرش در آن جا هنوز زیارتگاه است»^{۶۹} وی علم و دانش را نزد عده ای چون پدر علامه اش سید صادق، سید عزالدین سوغندی سمرقندی و غیره آموخت - همچنین، نوشته هایی در فلسفه، عرفان، فقه، ادب و تفسیر از اوست. برای آگاهی از سرگذشت وی به تاریخ حبیب السیر و کتاب التدوین فی جبال شروین و تاریخ طبرستان از سید ظهیرالدین مرعشی و آثار الشیعه از دانشمند معاصر جواهری و الحصون المنیعه و مجالس المؤمنین و اعیان الشیعه و مطلع السعدین و تاریخ خانی و تواریخ طبرستان رجوع کنید. پسران او و بازماندگان نشان تا ظهور دولت صفویه در آن سرزمین فرمانروایی کردند (در این باره) نیز به بخش ملوک آثار الشیعه (صفحه ۵۴) رجوع شود.

۱۵- میر کمال الدین اول بن میر قوام الدین

علامه میرزا محمد علی مدرس تبریزی در ریحانه الادب (۱۳) جلد ۵ - ۶ (صفحه ۲۹۱) ذیل عنوان مرعشی «سید کمال الدین» مقام علمی صاحب عنوان را چنین آورده «... جد هیجدهمین سید شهاب الدین مرعشی ... دومین شخصی است که در طبرستان اریکه نشین جهانبانی بود ... در حدیث و فقه و اصول و عرفان و معقول و تجوید و ریاضیات نیز بهره وافی داشته و شعر خوب نیز می گفت و به محزون تخلص می نمود و از تألیفات اوست: «۱- بقیه الفقیه در فقه ۲- دلیل الحیران در سیر و سلوک ۳- زاد الفقراء در تجوید ۴- منیه الحکیم در حکمت ۵- هدایه الادیب در علوم بلاغت» ... از اشعار او بدست نیامد و محاربه او با امیر تیمور لنگ در تواریخ و سیر مذکور و نسبت به احکام دینی، بسیار متعصب و غیور بوده است». مرحوم مرعشی نجفی نیز در مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (صفحه ۱۲۶) ذیل نام او مطلب نوشته که برگردان بخشی از آن به فارسی چنین است «... وی بعد از پدرش در سال ۷۸۱ «ه ق» به پادشاهی رسید؛ امیر تیمور گورکانی بر او غلبه کرده به کاشغر تبعید شد و او سلطان بلند مقامی در دودمان علوی از پادشاهان دانشمند و ادیب بود، وی در زمان شاهرخ به سال ۷۹۵ «ه ق» فوت نمود ...» - مؤلف مذکور در مشجره (۱۱) وی را «صاحب محاربات مشهوره با امیر تیمور که در حبیب السیر مسطور است» ذکر نموده - در مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (صفحه ۱۲۶ - ۱۲۷) شرح کوتاهی از دیگر پادشاهان یا والیان مرعشی مازندران، نگاشته که برگردان فارسی آن ها به ترتیب زیرین است.

۱۶- میر سید علی خان بن میر کمال الدین

از سال ۸۰۹ تا ۸۲۱ «ه ق» در سرزمین طبرستان سلطنت کرد و او دانشمندی مورخ [پارسا و پرهیزگار] بود

^{۶۹} در منتهی الآمال ۸ (صفحه ۷۱) در مورد مقبره صاحب عنوان چنین آمده است «میر بزرگ... در سنه ۷۸۱ وفات کرد و در آمل مدفون گشت و مشهدش مزار است ساطع الانوار که در عهد صفویه، بارگاهش باهتمام تمام پرداخته و قبه عظیمی بر آن افراخته شد» (از متن مجموعه مبفهمیم که این بارگاه به علت نسب مادری شاه عباس اول (از طرف مهد علیاء خیرالنساء بیگم دختر سلطان میر عبدالله خان ثانی مرعشی) بنا شده است (نگارنده)

۱۷- میر سید مرتضی خان بن میر سید علی خان

پادشاهی دانشمند، ادیب و [برجسته در فضیلت] بود که از سال ۸۲۱ تا ۸۲۳ «ه ق» به تخت سلطنت نشست

۱۸- میر سید محمد خان بن میر سید مرتضی خان

از سال ۸۳۷ تا ۸۵۶ «ه ق» در طبرستان سلطنت کرد و فقیهی مفسر و مورخ بود^{۷۰}

۱۹- میر سید عبدالکریم خان اول بن میر سید محمد

از سال ۸۵۶ تا ۸۶۵ «ه ق» در سرزمین طبرستان سلطنت کرد و فقیهی پارسای بود

۲۰- میر سید زین العابدین

مرحوم مرعشی نجفی در همان منبع و صفحه، نام پدر صاحب عنوان را میر سید محمد ذکر نموده‌اند (که این نیز ممکن است اشتباه چاپخانه باشد) چنان‌که میر سید عبدالکریم را عم وی محسوب داشته، او را نیز فرزند میر سید محمد نامبرده‌اند - باید اشاره نمود که صاحب عنوان به استناد کلیه منابع پسر میر کمال الدین ثانی و این میر کمال الدین بر حسب نوشته‌های تاریخ خاندان مرعشی مازندران (۳) از سلطنت اعراض نمود - ولی، فرزندش میرسید زین العابدین از سال ۸۷۳ تا ۸۷۵ بر طبرستان سلطنت کرد، وی آخرین سلطانی است که به استناد مسودهٔ مرحوم مرعشی نجفی در مقدمهٔ احقاق الحق ... صفحه ۱۲۷ «از دانشمندان برجسته (نابغه) زمان خود بود».

آخرین پادشاه رسمی مرعشیه در مازندران میرسید مراد خان بن میر شاهی بن عبدالکریم ثانی بن عبدالله بن عبدالکریم اول است که مرحوم مرعشی نجفی از وی به عنوان سلطان نامبرده‌اند «وی از سال ۹۶۶ تا ۹۸۹ ه ق» بر مازندران سلطنت نمود و مؤلف آثار الشیعه (در بخش ملوک صفحه ۵۴) نوشته است: «در این سال طبرستان و مازندران به تملک صفویه درآمد و سلطنت مرعشیه منقرض شد ...» چنان‌که گذشت مدت‌ها والیان مازندران از بازماندگان میرعبدالله خان ثانی مرعشی پدر بزرگ شاه عباس اول انتخاب می‌شدند.

^{۷۰} (پس از میر سید محمد خان، چنان‌چه در نسبنامهٔ حکام مرعشی مازندران آمده است: اعمام و بنی اعمام - برادران و برادر زادگان به جنگ و جدال با یکدیگر و مقاتله پرداخته - از سیرهٔ میر قوام الدینی به در شدند و حکومتی عادل به تدریج به فؤدال تبدیل گردید - به همین دلیل، میان حاکمان واپسین اخبار چندانی از مذهب، علم، ادب و هنر به ما نرسیده است - اما، تعدادی از اعقاب ملوک مذکور که از جنگ و خونریزی، برادرزنی و برادرکشی اعراض کرده به نواحی دیگر نقل مکان نموده (چنان‌که شرحشان پس از این می‌آید) مجدداً با شیوهٔ میر قوام الدینی به مذهب، سیر و سلوک، فضل و فضیلت و علوم عقلیه و نقلیه گام نهادند).

فصل هفتم

قربان روحانی و جسمانی متصوفه آذری، لیک و طبری در مجموعه حاضر

قربان روحانی و جسمانی مذکور در شاخه های مورد بحث بسیار قدیم است - دلیل بارز این ادعا نزدیکی استان های آذربایجان، گیلان و مازندران می باشد که از دیر باز محل رفت و آمد متمکنین ساکن بوده اند - قدیمی ترین سند در این باره، به استناد کتاب سلسله النسب صفویه (۵۵) (صفحه ۱۱) چنین است: « فیروز شاه (زرین کلاه) حاکم اردبیل (که شیخ صفی الدین اردبیلی با ۵ واسطه نبیره اوست و نسبش در آینده مجال بحث خواهد یافت) جهت تفرج در بیسه گیلان محلی مفرح برگزید »^{۷۱} در باره نزدیکی متصوفه سرزمین های مذکور نیز می توان اتحادی را جستجو کرد که نخست به رسمیت شیعه اثنی عشریه انجامید و سپس یکپارچگی کشوری را به ارمغان آورد.

قدیمی ترین مدرک آن رابطه، مریدی شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی نزد مرادش شیخ تاج الدین زاهد گیلانی در حوالی لاهیجان است که سرانجام - زاهد، صفی را خلیفه خود قرار داد و این مواصلت روحانی به وصلت جسمانی منجر شد - چه، دختر شیخ زاهد (بی بی فاطمه) به همسری شیخ صفی و دختر شیخ صفی (فتوحه از بطن دختر اخی سلیمان کلخورانی) به همسری شیخ شمس الدین پسر شیخ زاهد در آمدند (۵۵) از این پس گیلان (به ویژه لاهیجان) به عنوان محل سکونت دوم صفی و آل صفی مشهور است - چنان که، صدرالدین بن صفی نیز جهت سرکشی به خویشاوندان مادری خود همواره به گیلان سفر می نمود و حتی پس از واقعه ای به این سرزمین پناهنده شد^{۷۲}. شاه اسماعیل اول نیز پس از کشته شدن پدرش (حیدر) در جنگ با شروانشاهان به استناد مطالب کتاب تاریخ خانی (۲۸) (صفحه ۱۰۳) چون « آوازه دینداری و بزرگی و رحم دلی و مردمی سید علی کیای گیلانی »^{۷۳} را شنید عزم آن دیار نمود، سید علی پسر امیر کیا از

^{۷۱} « ... حکومت ولایت اردبیل و توابع آن بر فیروز شاه مقرر گردید و فیروز شاه مرد متمول و صاحب ثروت و مکنّت بود و از صامت و ناطق حظ عظیم داشت و به سبب کثرت مواشی خود و حواشی که داشت کنار بیسه گیلان مقامی که او را رنگین خوانند که معلف قوی است، اختیار کرد و مدت حیات خود آن جا بود و از فواضل اموال و جود او فقرا و عوام خلق محظی می بودند تا داعی حق را اجابت کرد، رحمه الله علیه (۵۵).

^{۷۲} در جای خود شرحی از اثر های صدرالدین بن صفی خواهد آمد - اما، در مورد پناهندگی وی به گیلان در سلسله النسب صفویه (۵۵) (صفحه ۴۱ تا ۴۲) چنین آمده است: « از جمله وقایع زمان او واقعه ملک اشرف است که پادشاه ایران بود و به ظلم و ستم مشهور و معروف، با شیخ سوی مزاج بهم رسانید - بلطایف حیل آمیز شیخ را به تبریز طلب داشت و قریب مدت ۳ ماه در عمارت رشدیه باز داشت و ابواب تردد را مسدود ساخت و در آن ولا خواب مهیبه دید، از او هراسان شده عذرخواهی بسیار نمود - شیخ را مرخص ساخت و باز به اغوای بدگویان از جاده مستقیم برگشت، فوجی را تعیین نمود که شیخ را بهرنوعی که باشد به نزد او برند و شیخ نفرس این معنی نموده به اشاره معنوی به طرف گیلان هجرت فرمود ... ».

^{۷۳} سادات کیا دسته ای از سادات حسینی گیلان بوده اند که همزمان مرعشیان مازندران و به همیاری ایشان در بخشی از گیلان حکومت می کردند - آغاز حکومتشان مشخص نیست - ولی، چنان که از متون تاریخی مستفاد می گردد - سید علی کیا در سال ۷۷۳ « ه ق » به آمل نزد میر قوام الدین مرعشی رفته، مرعشیان وی را برای رسیدن به حکومت گیلان یاری کردند - ولی، حکام بعدی تا ۱۰۰۱ « ه ق » بر آن ناحیه حکومت کرده - آخرین حاکم ایشان، خان احمد خان تا زمان شاه طهماسب اول برمسند بود (۲) (۳) (۴۶) (۵۶).

سادات حسینی گیلان است که نسبش را در مجالس المؤمنین (۲۶) چنین می‌خوانیم^{۷۴} «امیر کیا (را دغدغه سلطنت شده- حکام گیلان در صدد قصدش دانسته شده- بنابراین، وی با اهل بیت به رستمدار رفته در سنه هفتصد و شصت و سه در آن جا وفات یافت) ابن حسین بن حسن کیا ابن سید علی (و او از قریه فشتام کوهدم به قریه ملاط نقل نموده ساکن گردید) ابن سید احمد بن سید علی غزنوی (و او بنابر آن که چند گاه در مدرسه مولانا عبدالوهاب غزنوی به تحصیل اشتغال داشت، بدین لقب موسوم گردید) ابن محمد بن ابویزید (که از ابهر به گیلان نقل نموده در قریه فشتام کوهدم رحل اقامت افکند) ابن ابو محمد حسین بن احمد الاکبر (المشهور به عقیقی کوکبی) ابن عیسی الکوفی (که به غایت فاضل و عفیف بوده و از کوفه، بواسطه خوف عباسیه به ابهر آمده آن جا را مسکن ساخت) ابن علی بن حسین الاصغر بن امام الهمام علی زین العابدین» (۱۵) (۴۶) بی جهت نیست که سید علی کیا به دلیل اتحادمنشاء «پس از قیام سادات مرعشی، در سال ۷۷۳ «ه ق» به خدمت میر قوام‌الدین مرعشی رسیده به گرمی مورد استقبال قرار گرفت و در امور دین و دنیا به مشورت با وی پرداخت» بدینسان نهضت آل کیا پس از ارشاد سید قوام به قیام سربداران پیوست و آنان با همیاری مرعشیان، خطه گیلان را تصرف نموده، تشیع‌اثنی عشری نیز در این سرزمین رسمیت یافت- در مورد، پذیرش و تعلیم و تربیت شاه اسماعیل صفوی توسط سید علی کیا، نوشته علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی در کتاب تاریخ خانی (۲۸) (چاپ جدید صفحه ۱۰۳) در برگزیده وقایع گیلان از ۸۸۰ تا ۹۲۰ «ه ق» چنین است: «... مرحمت میرزا علی، سایه گسترگشت و مباشر رعایت و حمایت ایشان شد و از شکوه حضور حضرت شاه،^{۷۵} مواد عطوفت زیاده گردانید و مقدم شریفش را به غایت تعظیم و اجلال تلقی فرمود و گرد و غبار وحشت که بر رخسار ایشان نشسته و آتش خوف که در دل ایشان افروخته بودند به زلال مهر و عطوفت فرو نشاند و به انواع مرحمت و مکرمت متسلی ساخت و بعد از چند وقت، لوح صافی ایشان را به نقوش تعلیم علم و آداب فرض و سنت که شیمه ذاتی آن دودمان بود، زینت داد و به وظایف سنت حسنه، حقوق پدری^{۷۶} مرعی داشت و مدت هشت سال که حد توقف ایشان است، مخصوص انواع رعایت ساخت» (۲۸) - بدینسان (در محیطی شیعی مذهب) کودکی که از ۶ تا ۱۴ سالگی (یعنی سال های تشکیل شخصیت) تحت ارشاد و تعلیم و تربیت شیعی قرار می‌گیرد، هرگز نمی‌تواند غیر شیعی بار آید- بنابراین، به رسمیت شناختن مذهب شیعه اثنی عشری (ولو سیاسی) نتیجه آموزش وی در شهر و خانواده‌ای با آن مذهب بوده است- زیرا «اجداد پدری و مادری اش سنی مذهب»^{۷۷} و «مادر وی وجدات پدری و مادری اش یونانی مسیحی بوده‌اند»^{۷۸}. سرانجام، می‌توان اسماعیل صفوی را مرید سید علی کیا و او را مرید میر قوام الدین مرعشی شمرد و تشیع رسمی ایران را محل برخورد متصوفه آذری، گیلک و طبری قلمداد کرد که در اصل از تصوف خراسانی (سربداری) نشأت یافته است- باز جای تعجب نیست که در طول زمان، صفویه و مرعشیه رابطه های سببی بیشتری یافته‌اند- چنان که، اسماعیل صفوی نیز هنگام فتح اصفهان سادات مرعشی را ندیم خویش و خلیفه سلطان قرار داد به طوری که بازماندگان میر قوام الدین (به ویژه- مرعشیان اصفهان) مدت ها منصب های خلیفه سلطانی یا صدور مذهبی را یدک می‌کشیدند، تنی چند از ایشان نیز به دامادی شاهان صفوی نیز برگزیده شدند.

^{۷۴} در کتاب قیام مرعشیان (۴۶) (صفحه ۱۱۳) نسبنامه آل کیا (بدون شرح) از سفرنامه مازندران و استرآباد تألیف رابینو (صفحه ۲۵۶) آمده است.

^{۷۵} نوشتن یا اصلاح کتاب تاریخ خانی، مسلماً پس از به سلطنت رسیدن اسماعیل صفوی است- چون، مؤلف همواره از او به نام شاه یاد نموده است.

^{۷۶} لفظ پدر معنوی است و به معنی سرپرست یا مرشد، آمده است.

^{۷۷} اکثر مورخین به نقل از حمدالله مستوفی، شیخ صفی‌الدین اردبیلی را شافعی مذهب می‌دانند چه وی در کتاب نزهت القلوب (۵۹) نوشته است «اکثر مردم اردبیل بر مذهب امام شافعی‌اند و مرید شیخ صفی‌علیه‌الرحمه». ضمناً اجداد مادری شاه اسماعیل «ترکمانان آق قویونلو» نیز اهل سنت بوده‌اند.

^{۷۸} در باره مسیحی بودن مادر و مادر بزرگ های یونانی پدری و مادری شاه اسماعیل اول، بخش جداگانه ای (در رابطه با توارث تنایی) می‌آید.

فصل هشتم

پراکندگی سادات مرعشی در ایران

چنان که گذشت، محل زندگی سادات مرعشی از تاریخ ورودشان به ایران همواره در حال تغییر بوده، اعضاء آن به بهانه های مختلفی مجبور به ترک یار و دیار گردیده‌اند- حتی به اقتضای زمانه، نام خانوادگی اصلی خویش را از دست داده- به لقب های جدیدتری مسمی گشته‌اند- ولی، همگی متعلق به ریشه مرعشیه مازندرانند- با توجه به منابع تاریخی موجود (که در بخش های پیشین و واپسین آمده) این نقل و انتقال را چه جبری (به صورت تبعید) و چه اختیاری (به صورت مهاجرت) می توان به قرار زیر خلاصه نمود.

۱- **تبعید سادات مرعشی مازندران:** توسط تیمور گورکان از طریق آغریچه (باکشتی) به سمرقند - سیران - اترار - کاشغر و خوارزم (۲). ۲- **فرار سادات از چنگ تیموریان و رفتن به گیلان:** شامل عبدالمطلب بن سید رضی الدین بن میر قوام الدین مرعشی، میر عبدالعظیم بن سید زین العابدین بن میر قوام الدین مرعشی، سید عزالدین حسینی رکابی (۲). ۳- **تبعید سادات در زمان شاه عباس اول:** به منظور دور نمودن آنان از محل قدرت و به بهانه خون خواهی از قاتلان میر عبدالله خان مرعشی (نیای مادری شاه) که به نمونه هایی پیش از این اشاره شده است. ۴- **مهاجرت اختیاری سادات مرعشی به استان های دیگر:** نظر به این که شاخه های اول تا سوم، در مجموعه حاضر مجال بحث یافته و خواهد یافت- در این جا (بر حسب مدارکی که تا کنون به نگارنده رسیده است) به چگونگی پراکندگی سادات مرعشی مازندرانی در سایر بلاد ایران می پردازیم- همچنین، از آن جا که تاریخ نقل و انتقال بیشتر مرعشیان مهاجر مشخص نیست- با توجه به اثر های اعضاء معاصر این خاندان به طبقه بندی جدیدی می رسم و بر مبنای تاریخ انتشار یا نوشتن اثر فعلی به معرفی افراد مؤثر قدیمی یا جدید اقدام می کنیم- در خاتمه این فصل به اندازه توان، محل سکونت فعلی مرعشیه و نام های خانوادگی گوناگون ایشان را می آوریم.

سادات مرعشی آذری

« در جا به جای مجموعه حاضر به نام و اثر های سودمند سادات مرعشی آذربایجانی در زمینه های مذهبی، علمی، ادبی و هنری ... استناد گردیده است- این خاندان علم، تقوی و اجتهاد ... خانواده مرحوم آیت الله العظمی حاج سید شهاب الدین سابق الذکر، شامل نیاکان آذری، فرزندان، نوادگان، برادران، برادرزادگان، عمو ها و عموزادگان گرامی آن مرجع عالیقدر می باشند- چنان که، مجال ذکر خواهد یافت- تنی چند از ایشان پس از انتقال، ارزش یابی و توسعه میراث گران بهای فرهنگی، خدمات ارزنده ای به ساحت علم و دانش و تولید یا نشر اثر های قدیمی و جدید نموده اند. در حال حاضر نیز حجت السلام والمسلمین جناب آقای دکتر سید محمود مرعشی به عنوان ریاست و تولیت کتابخانه آن بزرگوار، ضمن اداره یکی از معتبرترین مراکز فرهنگی جهان اسلام با همکاری واردین، نسبت به تحقیق و چاپ جدید اثر های گذشته کوشش نموده، طالبین را مددیارند- قابل ذکر است که تحقیق و تجسس مرحوم مرعشی نجفی درباره انساب سادات مرعشی در هر شهر و دیار و اثر های ادیبان، فاضلان و دانشمندان یا نیکوکاران زنده و در گذشته این نسب، زینت بخش کتاب های

نوشته و نا نوشته‌ای است و به جرأت می‌توان گفت: اگر مرعشی نجفی نامی نبود، نسب مرعشی در ایران مرده بود- چه تمامی اثرهای اعضاء معاصر این خاندان به علت شناختن نسب است که مرجع فقید به ایشان شناخت- لیکن، تجسس و تفحص هم منشأ گرامی آقایان **دکتر میرابوالفضل مرعشی استاد محترم دانشگاه و سید محمد علی مرعشی (مجید)** که به یاری آقای سید علی اکبر مرعشی (هوشنگ) مجموعه قابل توجهی را در نسب سادات آذربایجانی، خوزستانی، کرمانی و شهرستانی اصفهانی ... فراهم آورده‌اند را ارج می‌نهم. لازم به ذکر است که جناب دکتر میرابوالفضل مرعشی، نسباً کامل علامه سید شمس الدین، نیای مرحوم مرعشی نجفی و تنی چند از اعضاء این خانواده را زینت بخش کتاب مذکور نموده‌اند که به علت درج آن نسب شریف و استناد به برخی از نوشته‌هایشان بر مبنای مؤخذهای دیگر، از ذکر دوباره آن‌ها خودداری می‌شود- به امید اتحاد علمی مجدد، انشاء الله.

علامه میرزا محمد علی مدرس تبریزی نیز در کتاب ریحانة الادب (۱۳) (جلد ۵- ۶ صفحه ۲۹۰- ۲۹۱) **زیر عنوان «مرعشی - سید شهاب الدین»** به استناد نوشته‌های آن مرحوم نسب ایشان را همراه معرفی مکارم و مشاغل اسلاف چنین قلمی نموده است: «... سلسله نسب شریفش را ... محض خدمت و ابقای اسامی ذریه طاهره در اینجا موافق مرقومه خود مشاراً علیه ثبت این اوراق پریشان کرده گوئیم: سید شهاب الدین معروف به نجفی و آقا نجفی، ابن سید محمود ابن سید الحکماء سید علی (سید الاطباء) ابن علامه زاهد فلکی حاج سید محمد معروف به منجم، ابن سید محمد ابراهیم فقیه محدث ابن سید شمس الدین محمد نسابه نزیل کربلا مدفون در اصفهان ابن محدث مورخ شاعر نسابه متخلص بشیوا سید قوام الدین محمد ابن زاهد نقیب شاعر میر نصیرالدین محمد متخلص به هدایت ابن ادیب نقیب فقیه علامه حکیم ریاضی صاحب الکرامات میر جمال الدین ابن میر علاء الدین صاحب تألیفات علمی و عملی بسیار ابن میر محمد متخلص به مظلوم ابن ابوالمجد شهید نسابه شاعر متخلص به مغفور ابن میر محمد خان ابن میر عبدالکریم خان ابن میر عبدالله خان ابن میر عبدالکریم خان اول ابن میر محمد خان ابن میر مرتضی خان ابن میر سید علی خان ابن سید کمال الدین ابن سید قوام الدین مشهور (میر بزرگ) که اولین مؤسس سلطنت مرعشی طبرستان بوده و هشت تن آخری مذکور فوق نیز از اعقاب او سلطنت طبرستان و نواحی آنرا داشته‌اند ابن نقیب زاهد ابی صادق احمد ابن ابواحمد سید عبدالله وزیر ابن سید علی وزیر ابن سید حسین زاهد صائم الدهر ابن ابومحمد فقیه محدث شاعر سید حسن ابن ابوالحسن سید علی سر سلسله مرعشی و نخستین کسی است که به مرعشی شهرت یافته است (بموجب آن که در بلدة مرعش سکونت داشته و نسب تمامی سادات مرعشین ایران و عراق و جاوه و زنگبار و مصر و ترکیه و سوریه و اقطار دیگر بدو منتهی گردد) ابن سید عبدالله ابن محمد اکبر ابن ابومحمد سید حسن محدث مدفون در ارضروم ابن ابوعبدالله حسین الاصغر ابن الامام الهمام سید الساجدین و قمر لیلۃ المجتهدین مولینا و مقتدانا علی بن الحسین الشهید ارواحنا فداء و شرح حال اکابر این سلسله از هر طبقه‌ای در روضه الصفا و حبيب السیر و بسیاری از تواریخ معتبره معتمده نگارش یافته است (۱۳).

سادات مرعشی خوزستانی

اولین مهاجر مرعشی به **خوزستان** (شوشتر) «**میر نجم الدین محمود بن احمد بن تاج الدین حسین بن محمد بن علی بن احمد بن ابیطالب بن ابراهیم بن یحیی بن حسین بن محمد بن حمزه بن علی بن حمزه بن علی المرعشی** ...» جد سادات حسینی شوشتری و مرعشی خوزستان است که علامه شاعر سید عبدالله بن سید نورالدین محمد بن سید نعمت الله (جزایری) متخلص به فقیر در تذکره شوشتر (۶۱) و پدرش در رساله اسمعیلیه (۷/۲)، قاضی نورالله شوشتری در مجالس المومنین (۲۶)، علاء الملک حسینی شوشتری در فردوس (۲۹) ... انساب سادات مرعشی خوزستان را به وی منتهی می‌دانند. از بازماندگان صاحب عنوان دانشمندان بزرگی در زمینه‌های مذهبی، علمی، ادبی و هنری در آن سرزمین و سایر بلاد پراکنده‌اند که بررسی تازه‌ها از سوی واردین خانواده (افزون بر آن چه هست) تحقیق و

احضار وی به ششتر فرستاد و به درگاه معلی طلب نمود و منصب صدارت را به وی تفویض فرمود- فی الواقع کمالات صوری و معنوی ایشان لایعد و لایحصی بود و حسن عبارت و لطف انشاء را علاوه سایر فضائل ساخته‌اند و در اکثر علوم ، تألیفات و تصنیفات دارند- از جمله در زمانی که در عتبات عالیات در ملازمت حضرت مجتهد الزمانی بوده‌اند به موجب اشاره عالی آن حضرت رساله لعنیه که از مؤلفات ایشان است به افصح عبارت و الطف استعارات ترجمه کردند و در علامات ظهور صاحب الامر علیه التحیه و السلام رساله‌ای تألیف فرموده به جلاء العیون مسمی ساخته‌اند و ادله سمعیه و عقلیه بر وجود آن حضرت اجراء فرموده ، در این سال از عالم انتقال نمود « در صفحه ۵۳۸ ذیل وقایع متنوعه سال ۹۷۰ ه ق » نیز نوشته است : « ... در این سال ، امیر تقی الدین محمد اصفهانی از صدارت معاف گشته در ذی‌القعدة ، صدارت عراق و فارس و خوزستان به امیر محمود یوسف که از افاضل سادات استرآباد بود مفوض شده و در اواسط ذی‌الحجه صدارت شیروان و خراسان و آذربایجان به امیر زین الدین علی ولد امیر اسدالله مرعشی عنایت نمود . علامه میرزا محمد علی مدرس تبریزی در کتاب ریحانة الادب (۱۳) (صفحه ۲۸۸ ، جلد ۵-۶) تحت عنوان « مرعشی » ذیل نام « سید اسدالله » در باره شخصیت مذهبی ، سیاسی و ادبی وی نیز نوشته است : « سیداسدالله- مشهور به شاهمیر حسینی مرعشی « عالم ، فقیه ، متکلم ، محدث ، عابد ، زاهد ، شاعر » از علمای عهد شاه تهماسب صفوی است (۹۳۰ - ۹۸۴ ه ق = ظل - ظفد) تولیت مشهد مقدس رضوی بدو مفوض و به صدارت هم نایل بوده ؛ به ملولی تخلص می‌نموده است و از تألیفات او است : حاشیه هر یک از تجرید و شرایع و شرح چغمینی و کافی و قواعد علامه و غیرها و از اشعار اوست :

طرفه حالیت که آن آتش سوزان زیرم دورتر می‌رود و بیشتر می‌سوزد

در قاموس الاعلام و فاتش را به رقم هندسی در سال ۶۹۶ ه ق « نوشته است و این تاریخ منافی معاصر بودن شاه تهماسب مذکور بوده و ظاهراً از اشتباهات چاپخانه مییاشد که دور رقم آخری ۹ و ۶ را مقدم و مؤخر کرده و درستش ۹۶۶ = ظسو بوده است (ج ۱۲ ص ۴۴۰۶)
گفتنی است : ملولی اصفهانی سراینده شعر بالا (برخلاف نوشته مدرس) سیداسدالله صاحب عنوان نیست- بلکه ، فرد دیگری از خاندان خلیفه سلطانی اصفهان است که شرحش در آینده مجال بحث خواهد یافت .
 (جهت اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار بر جای مانده از سادات مرعشی خوزستان و پراکندگی آنان در ایران به منابع ذکر شده در این نگارش رجوع شود) .

منابع نسبی و دانشمندان علوم عقلیه و نقلیه خاندان مرعشی شوشتری

۱- رساله اسدیه فی الانساب العلویه (۷/۳) : « این منبع را میر محمد قاسم نسابه ^{۸۱} هنگام صدارت سیداسدالله مذکور در دوران شاه طهماسب اول به سال ۹۴۸ ه ق « نوشته ، از روی نسخه خطی در سال ۱۳۵۲ ه ق « با مقدمه مرحوم آیت الله العظمی سید شهاب الدین الحسینی المرعشی (التبریزی) ^{۸۲} در تبریز با سرمایه حاج میرزا محمد صابری تبریزی چاپ و منتشر گردید « ^{۸۳} .

^{۸۱} نام کامل نسابه محقق میر محمد قاسم سید سراج الدین محمد قاسم مختاری عبیدلی است که پدر و مادر و برادرانش همه از فضلاء و دانشمندان بوده، نسب گرامی وی بابیست و دو واسطه به حضرت زین العابدین (ع) می‌رسد (۷/۱ صفحه ۲۸) اما « مرحوم مرعشی نجفی » در همان منبع و صفحه وی را « السید میر محمد قاسم المختاری الأعرجی » نامبرده‌اند .

^{۸۲} علامه سید محسن الامین العاملی « مؤلف « اعیان الشیعه » منابع شماره ۵۱ و ۹۱ مجموعه حاضر هنگام استناد بر نوشته های مرحوم مرعشی نجفی، از ایشان به عنوان « السید شهاب الدین التبریزی » یاد کرده است .

۲- **رسالة اسمعيليه (۷/۲):** « این رساله را علامه سید نور الدین محمد ^{۸۴} بن سید نعمت الله (جزایری شوشتری) ابن محمد هادی بن عبدالله بن نور الدین بن علامه محدث (جزایری شوشتری) ... ^{۸۵} به درخواست میرزا اسمعیل خان مرعشی ... ^{۸۶} نوشته است .

^{۸۳} متون مندرج در کتاب تذکره خاندان مرعشی شوشتر و رفسنجان « نسبت به منابع اصلی ، توسط مؤلف محترم تلخیص و مطالب ایشان در این مجموعه خلاصه تر گردید .

^{۸۴} **نورالدین بن سید نعمت الله جزایری ... :** خلاصه‌ای از متن اعیان الشیعه، مجلد العاشر (۹۱) (صفحه ۲۲۸) در باره صاحب عنوان را پس از برگرداندن به زبان خودی چنین می‌خوانیم : « وی از علماء مشهور شیعه، متوفی به سال ۱۱۵۸ «ه ق» ساکن شوشتر، عالمی فاضل ، متقی و پرهیزکار، دارای حافظه‌ای قوی، خوش بیان، منطقی، متواضع، شاعری ادیب و خطیبی عالیقدر بوده - اکثر اوقات خویش را صرف مسائل دینی و دنیوی مردم می‌نمود ... همزمان شاه سلطان حسین صفوی می‌زیسته - به دستور وی کتاب ها نوشته یا از عربی به فارسی ترجمه نموده است ... از اثر های اوست : رساله‌ای در شکایات نماز، رساله دیگری در احکام طهارت ، ترجمه قصص الانبیاء (نوشته عربی پدرش) به فارسی ، رساله‌ای در حل بعضی از حدیث های مشکل، رساله هایی در نحو و فروع اللغة ... جهت اطلاع بیشتر به منابع «اعیان الشیعه» - «دایره المعارف الشیعه العامه» (۷/ ۴) (صفحه ۲۲۰) و غیر از آن ها رجوع کنید .

^{۸۵} **سید نعمت الله جزایری شوشتری :** نسب کامل وی را در منبع مذکور (تألیف العلامة الشیخ محمدحسین الاعلمی الحائری الجزء الثامن عشر ، صفحه ۱۶۵) و با اندکی تفاوت در کتاب « فهرستی از سادات اصفهان (۷/۵) (نوشته سید محمد علی بهشتی نژاد - صفحه ۲۶ جلد اول شجره ۳۳) چنین می‌خوانیم : « علامه سید نعمت الله بن سید عبدالله بن محمد حسین بن احمد بن محمود غیاث الدین بن مجدالدین بن نور الدین بن سعد الله بن عیسی بن موسی بن عبدالله بن موسی الکاظم علیه السلام) ... در منابع مذکور پدر صاحب عنوان ، محمد هادی نیست . شاید در منبع شماره (۷/۱) لقب و نام عبدالله مجزا ذکر شده باشد - چنان که ، در منبع شماره (۷/۵) نیای وی محمود غیاث الدین ، محمود بن غیاث الدین ذکر شده است - همچنین ، در هر دو منبع اخیر جد وی «محمد» است که با توجه به این که برای اعقاب، معمولاً نام نیاکان را انتخاب می‌کنند، چون نام عده‌ای از آنان « نورالدین محمد » می‌باشد شاید نورالدین مندرج در کتاب « تذکره خاندان مرعشی شوشتر... » همان « نور الدین محمد= محمد) باشد - دیگر این که ، در منبع چاپ اصفهان « حسین بن احمد بن محمود غیاث الدین » ، « حسن ... » ذکر شده است . خلاصه‌ای از شرح زندگی، اثر ها و مسافرت های صاحب عنوان را در میان مقاله وسیع مندرج در اعیان الشیعه مذکور صفحه ۲۲۶ - ۲۲۷ چنین می‌خوانیم : « سید نعمت الله جزایری در سنه ۱۰۵۰ «ه ق» در صباغیه (قریه‌ای از قراء الجزایر بصره) به دنیا آمد و به سال ۱۱۱۲ «ه ق» در گذشت - پس از زیارت حضرت امام رضا علیه السلام ، متوجه شوشتر شد و در این شهر رحل اقامت افکند . وی نیز از علماء اواخر دوره صفویه بود که به اصفهان دعوت شد و اکثر اثر هایش را در این شهر، به دستور نوشت ... بدین شرح : « شرح کبیر بر تهذیب الاحکام اثنی عشر یک جلد، شرح صغیر دو جلد، نوادر الاخبار دو جلد، ریاض الابرار در مناقب ائمه اطهار سه جلد، زهرالریع دو جلد ، قصص النبیاء، شرح توحید صدوق، قاطع الحاج فی شرح الاحتجاج، شرح عیون الاخبارالرضا... » (و چهارده اثر دیگر) .

^{۸۶} نسب کامل میرزا اسمعیل خان مذکور جهت بررسی ویژگی های بدنی - روانی اعضاء خاندان ، چنان که دلیل آن ذیل شرح حال علاء الملک شوشتری و قاضی نورالله شهید ثالث ذکر خواهد شد ، بدین شرح است : « میرزا اسمعیل خان بن میرزا ابوالفتح خان بن میرسید علی ثالث بن میرزا اسحاق بن میرزا محمد شاهمیر بن میرزا عبدالله بن میر سید علی ثانی بن میرزا محمد باقر بن میرسید علی اول بن میر اسدالله صدر (شاهمیر) ... (۷/۱) (صفحه ۴۲۳ - ۴۲۴) . « به استناد نوشته علامه نور الدین محمد جزایری و دیگر تراجم ، از این شاخه و شاخه های دیگر (در خاندان مرعشی شوشتر) علماء مذهبی ، دانشمندان علمی ، ادباء شاعر و حکامی مقتدر بر خواسته‌اند که در حد توان (با توجه به منابع موجود) به توانایی های ایشان اشاره خواهد شد . (به ویژه) مرحوم مرعشی نجفی در رساله سابق الذکر (صفحه ۱۴۵ - ۱۵۲) (منبع شماره ۱۰ مجموعه حاضر) به شرح حال، نسب و اثر های آنان پرداخته‌اند - جزایری مذکور نیز در بخشی از رساله اسمعیلیه چنین نوشته است : « میر سید علی (اول) و (برادرش) میر عبدالوهاب هر دو از امرای نامدار و فضیلا عالمقدار بودند - ریاست دنیا و دین به ایشان متعلق بوده ، در ایام حیات پدر، به مناسب عالیه رسیده‌اند و در تعمیرات املاک عتیقه و جدید کوشیدند ... میر عبدالوهاب در سفر ایروان در خدمت نواب گیتی ستان شاه عباس بود و بعد از فتح بلد آن چه در آن یورش، کتاب بدست آمده بود شاه آن ها را به آنجناب بخشیده ... آنجناب مردم آن جا را طلبیده ... هر چه صاحب آن بهم رسید بصاحب تسلیم نموده و آن چه بی صاحب ←

رسالة اسمعيليه (۷/۲) برای ثبت و ضبط بازماندگان میرشمس الدین اسدالله صدر (به نام درخواست کننده) نگارش یافته است.

مرحوم میرزا محمدحسن خان ابن میرزا سلطانعلی خان پدر بزرگ آقای هوشنگ (سید علی اکبر خان مرعشی) در شوال ۱۳۲۳ «ه ق» نسخه دیگری از روی آن تنسیخ کرده، نواده متبّع و محقق، آنرا در انتهای کتاب خود آورده است. گفتنی است که که رساله مذکور در بر گیرنده نسب، ویژگی های مذهبی، علمی، ادبی و هنری مردان مرعشی شوشتری یا ریاضت، سخاوت، رشادت، سیاست و فلاحت اعضاء است، گرچه به ندرت نامی از زنان نیز در آن برده شده است (۷/۱) (صفحه ۲۹، ۳۴۰-۴۵۸).

۳- مستدرک الاسديه (۷/۶): «این کتاب را علاء الملک حسینی مرعشی فرزند علامه قاضی نورالله...^{۸۷} نوشته، در آن انساب و اشخاص فوت شده از رساله اسديه گرد آمده است- علاء الملک، نیک شعر می سروده- اثر های دیگری نیز دارد و رباعی زیر از اوست:

ای چشم تو بر بستر گل خواب کند زلف تو به روز - سیر مهتاب کند
رو را همه کس به سوی محراب کند جز چشم تو کو پشت به محراب کند

میرزا صادق اصفهانی در کتاب صبح صادق (۷/۷)^{۸۸} در باره صاحب عنوان نیز چنین آورده است: «شیخ بزرگوار^{۸۹} علاء الملک پسر دانشمند عالیقدر، قاضی نورالله حسینی مرعشی...^{۹۰} یکی از بزرگان علماء است- از پدرش فضل و کمال فرا گرفته و مدتی از روزگار را در

ماند، نگاه داشت و به انضمام کتبی که از خود و آباء کرام داشت همگی را وقف نمود... عمارت خود بجهت کتابخانه معین نمود و از املاک خود همه ساله وجهی متعدّد جهت تعمیر کتاب خانه و مرمت کتاب ها و وظیفه متولی قرار داد...» (۷/۱) (صفحه ۳۵۵-۳۵۸).

^{۸۷} مؤلف اعیان الشیعه مجلد العاشر (۹۱) (صفحه ۱۲۸-۱۳۰) زیر نام «القاضی نورالله بن شریف الدین بن نورالله المرعشی الحسینی التستری الشهير بالامير السيد المعروف بالشهيد ثالث» - «ولد سنة ۹۵۶ فی بلدة تستر و توفي شهيدا سنة ۱۰۱۹» به نقل از «تتمه أمل الآمل» شرح کاملی در مورد «زندگی، مسافرت ها و تحصیلش در مشهد مقدس، تدریس، همچنین قضاوتش در هندوستان و نحوه شهادتش به علت اشتها او به شافعی» ارائه نموده، اثر های فراوان وی بالغ بر نود و هشت نوشته را نام می برد که ذکر آن ها در خور جای کم این بخش نیست- می نویسد پدرش نیز از دانشمندان بزرگ بود و فرزندش تألیفات وی را در نوشته هایش منتقل می کرد... وی شاعری ادیب بود، به دو زبان فارسی و عربی شعر می سروده است و دیوانی دارد که شامل قصیده هایی در مدح ائمه اطهار است... - اما، در أمل الآمل (۷۶) (مجلد الثانی، صفحه ۳۳۶-۳۳۷) زیر نام «القاضی نورالله الشوشتری» چنین آمده است: «فاضل عالم [محقق] علامه محدث، له کتب منها: احقاق الحق کبیر فی جواب من رد نهج الحق العلامة و کتاب الصوارم المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة و کتاب مصائب النواصب و رساله فی نجاسة الماء القلیل با لملاقاة و له ایضا حاشیه علی شرح المختصر للعضدی و حاشیه علی تفسیر البیضاوی و مجموعه مثل الکشکول [و کتاب مجالس المؤمنین] و غیر ذلك. کان معاصرا لشیخنا البهائی و قتل فی الهند به سبب تألیف احقاق الحق.

^{۸۸} «میرزا صادق اصفهانی مؤلف کتاب تاریخ صبح صادق» مورخی است که شعر نیز می سروده است- مؤلف کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۳۲۴) در این باره چنین نوشته است: «صادق... [صادق بن میرزا صالح مؤلف تاریخ صبح صادق - ت ۱۰۱۸] صدیق ۲۶۶. صدیق ۲۲۶ خلاصه ای است که در کتاب مذکور برای تذکره «شمع انجمن تألیف امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان بهادر صفحه ۲۲۶» وضع شده است.

^{۸۹} در باره عدم تضاد واژه های شیخ و سید که در روزگار معاصر، برخی آن دو را متضاد قلمداد می کنند- در بحث مربوط به «شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی» ارائه مطلب می گردد- گرچه در حال حاضر، تضاد آن ها (به ویژه برای روحانیون سید و غیر سید) اصطلاح شده است.!

^{۹۰} دلیل اشتها سید نورالله مرعشی به قاضی، برگزیده شدنش در سمت قاضی القضاتی لاهور از سوی جلال الدین اکبر (پادشاه تیموری هندوستان بوده است) (سید، اول شوال سال ۹۹۳ «ه ق» به هندوستان وارد شد و هنگامی که بزرگمشی و شایستگی علمی اش ثابت شد، اکبر شاه بر جلالش افزود و به او جاه و مقام و ثروت داد- پس از مرگ قاضی القضاة لاهور، آن شغل را نپذیرفت (مگر این که به اجتهاد خویش عمل کند) چه، ←

حضور او به سر برده است- پس شاه جهان فرزند جهانگیر تیموری او را به معلمی فرزند خود محمد (شاه شجاع) گماشته و تصدی به این شغل را به عهده او گذاشته است- از این روی وی با او به بنگاله رفته تا این کار را ادامه دهد و این مهم را به پایان برساند- عالم نامبرده کتاب های پر ارزشی تألیف کرده ، از آن جمله : کتاب مهذب در منطق ، انوارالهدی در الهیات ، صراط و سبب در اثبات واجب حق تعالی و فردوس در تاریخ شوشتر و برخی از مشاهیر آن» (۷/۱) (صفحه ۳۰) .

« از این میان در مجموعه حاضر به کتاب فردوس (با توجه به ارتباط موضوع طی منبع شماره ۲۹ استناد گردیده) همچنین ، افزون بر تأثیر دیر پای مرعشیان بر بخشی از فرهنگ هندوستان که در جابه جای این مجموعه ملاحظه می شود- فصلی در باره تأثیر متقابل و قدیمی این دو فرهنگ پیش بینی شده است- گفتنی است : پادشاهان ادب دوست آن کشور (علاوه بر روابط فرهنگی و سیاسی) هنگام حکومتشان با صفویه نسبت سببی یافته- سپس ، شاخه هایی از مرعشیه اصفهانی (نوادگان دختری صفویه) تا چند نسل به هندوستان آمد و شد نموده ، بعضی در زمینه های مذهبی ، علمی ، ادبی ، هنری ، حتی سیاسی و نظامی ... در آن دیار ، مصدر خدمات ارزنده ای گردیدند و هنوز زادگان نسل پس از نسلشان با همان لقب های ایرانی در آن جا ساکن اند (در این باره اسناد و مدارک لازم در بخش در خوری ارائه خواهد شد) .

بررسی نسب کامل شهید سید نورالله مرعشی

با توجه به تولید نسل به نسل ذکور ، برای موقوفه ای که در اختیار خاندان نواب صفوی اصفهان می باشد ، باید نسبشان (ضمن تردید بعضی از اعضاء که خود را صفوی می شمردند) به میر علاءالدین حسین (خلیفه سلطان) مرعشی (یکی از اعضاء مورد نظر این مجموعه) می رسید- جهت بررسی لازم ، نخست دو منبع به دست آمد ۱ - احسن التواریخ (۵۸) برای بررسی وقایع و کسان دوره صفویه (به علت اتحاد احتمالی منشاء بر حسب نام خانوادگی نگارنده- مندرج در شناسنامه) . ۲ - بخش برجستگان خاندان مرعشی (در مقدمه احقاق الحق ...) (۱۰) نوشته مرحوم مرعشی نجفی (بر حسب تولید مذکور و لقب نواب که اتحاد منشاء قطعی این خانواده و وابستگی ایشان به سادات خلیفه سلطانیة اصفهان را مشخص می نمود)- نخستین کار نگارنده ، آماده نمودن نسبنامه معتبری برای ارائه دادن خانواده به سازمان اوقاف جمهوری اسلامی ایران برای روشن نمودن تولید پیوسته نسل های ذکور سلطان العلماء خلیفه سلطان ، نسبت به بازماندگان واپسین دو برادر (نواب میر سید علی و نواب میر سید محمد تقی) پسران نواب میر سید مرتضی پسر نواب میر سید علی پسر میر علاءالدین حسین خلیفه سلطان ... بود - سپس ، افزون بر پی بردن نگارنده به منابعی که (از زمان زندیه تا قاجاریه ...) روشنی بخش شنیده های سینه به سینه در باره برخی از نیاکانش بودند و پاره ای به گونه ای گوشه هایی از تاریخ مخفی سرزمینمان را می رسانند - همواره متبعی به منبع دیگر ، راه به دست آوردن تاریخ مذهبی ، علمی ، ادبی و هنری سادات مرعشیة ایران و

« او برای اشاعه مذهب جعفری به هندوستان رفته بود ... قاضی ، فقه را بر پایه مذاهب پنجگانه « شیعه » ، « حنفیه » ، « مالکیه » ، « حنبلیه » و « شافعیه » برای دانش آموزان هر مذهب می گفت و از آن ها ، گفته ای همسان تر با دیدگاه شیعه امامیه را بر می گزید و برتری می داد . رشک دانشمندان بد سگال آن سرزمین برانگیخته شد و قضات و مفتیان که روزانه از او در حق مولانا علی امیرالمومنین ، واژه های علیه الصلاة و السلام را می شنیدند ، و آن ها را تنها ویژه پیامبر می شمردند ، وی را گنهکار و به جایز بودن (ریختن) خوشن فتوا دادند ... گرچه ، جایگاه گفتگو های علمی او تا زمان مرگ اکبر شاه و به پادشاهی نشستن فرزند کوتاه اندیش و زودانگیخت او (جهانگیر تیموری) بر جای مانده بود (باز) دانشمندان به وی رشک برده ، با دسیسه ای مرد دانش آموزی را نزد او فرستادند (تا رونوشتی از کتاب های وی را بگیرد) . دانش آموز نابکار ، پس از به دست آوردن اطمینان قاضی برای شیعه بودنش ، رونوشتی از احقاق الحق ... را گرفته- سپس ، بد خواهان آن را به شاه رساندند ... و (به جرم شیعه بودن ، اجازه حد زدن سید را گرفتند) ... چنان که ، دستور برهنه نمودنش را دادند و با زدن شلاق های خار دار بر تن شریفش در سال ۱۰۱۹ « ه ق » (پیر مرد ناتوانی) را به شهادت رساندند (مقدمه احقاق الحق ...) (۱۰) (صفحه ۱۵۸ - ۱۵۹) .

دیگر دل مشغولی های آنان را بر نگارنده ، گشود- در این راستا ، نوشتن آن چه دیده و شنیده می شد- همچنین ، بررسی درستی یا نادرستی آن ها فرصت زیادی می خواست و می خواهد- از سوی دیگر : کسب معاش ، مانع زود رسیدن از منبعی به منبع دیگر بود .

به ناچار- باید از منابع موجود بهره می یافتی و به هر طریق ، هدف را پی می گرفتی- باری ، برای پی بردن به اتحاد منشاء مرعشیان ایران و ویژگی های مشترک تنایی- روانی آنان (به ویژه) استعداد های ارثی و تأثیر محیط های جسمانی ، عقلانی ، اجتماعی ، سیاسی ، هنری و اخلاقی ... (فرهنگ) بر آن ها ، در اختیار داشتن نسب کامل افراد لازم بود تا بتوان توانایی های هر کدام را از تراجم مذهبی یا تاریخی برای مقایسه و مطابقه ، خارج نمود- در باره یکی از نخستین دست آورد های نگارنده برای پژوهش بر سرگذشت مرعشیان ایران ، دو مورد گفتنی است : **الف :** چنان که گذشت ، در کتاب احسن التواریخ مذکور (صفحه ۳۶۲) تاریخ صدارت میراسدالله شوشتری سال ۹۴۳ « ه ق » بوده است . **ب :** در مورد انساب صدر مذکور تا میر نجم الدین مازندرانی (سپس شوشتری) که این هم نیاز به بررسی دارد ، پیش از این (از صفحه ۱۴۵ مقدمه احقاق الحق ...) (۱۰) متنی نوشته شد- اما ، ذیل شرح صدر که با جمله « صدرالصدور فخر الاشراف ... » آغاز می شود و منظور اولین مرعشی شوشتری مشهور است- چندین دانشمند مذهبی ، ادیب ، شاعر ، فاضل و عالم علوم طبیعی ... معرفی شده اند که شرح دست آور های بیشتر آنان بخش های دیگری را می گشاید .

« صفحه ۱۴۶ همان منبع » - « و منهم السید میر حبیب الله بن میر نورالله الأول بن السید محمد شاه المرعشی التستری قال فی المشجرة المرعشیه : إنه کان من العلماء و الشعراء و الادباء و هو عمّ القاضی شهید صاحب الاحقاق (همان قاضی سید نورالله مرعشی) .

« همان صفحه » - « و منهم السید میر محسن وجیه الدین بن العلامة میر محمد شریف بن میر نورالله الاول المرعشی المذکور ، قال فی المشجرة : إنه کان فاضلاً عالماً شاعراً و هو أصغر من أخیه القاضی الشهید بسنین ، و من العجیب أنه استشهد بخراسان » .

بدین ترتیب تا کنون نسب قاضی شهید به این شرح مشخص می شود : « القاضی الشهید السید نورالله بن میر محمد شریف بن میر نورالله الاول بن السید محمد شاه المرعشی التستری ... » .

آیا سید اخیر (محمد شاه المرعشی التستری) همان نیای میر سید اسدالله شاه میر است ؟ به این منظور باید لااقل تاریخ تولد قاضی مذکور مشخص می شد ؛ که کتاب « اعیان الشیعه » (مجلد العاشر صفحه ۱۲۸ چاپ ۱۴۰۶ « ه ق ») مقارن آغاز تحقیقات اولیه نگارنده (ذیل نسبی ناقص تر درباره تاریخ تولد و وفات قاضی شهید ، چنین نوشته : « ولد سنه ۹۵۶ فی بلدة تستر و توفي شهیداً سنه ۱۰۱۹ « ه ق » .

بنابراین : قاضی شهید ، سیزده سال بعد از صدارت صدر مذکور متولد گردیده ، همزمان و شاید همسن پسران صدر بوده است- زیرا ، با توجه به مطالب گذشته - میر عبدالوهاب بن میراسدالله ... در جنگ ایروان همراه شاه عباس اول بوده است و در اعیان الشیعه مذکور (صفحه ۱۲۹) در مورد قاضی شهید نوشته : « کان فی عصر الشیخ البهایی ... » همچنین ، در امل الآمل (صفحه ۳۳۷) چنین می خوانیم : « کان معاصراً لشیخنا البهایی » که او شیخ الاسلام اصفهان در عهد شاه عباس ماضی بود ... - بدین سان می توان با مقایسه دو نسب ، نمودار زیرین را به دست آورد و باز آن را بررسی نمود .

نمودار مطابقه و مقایسه دو نسب یاد شده

نسب میر عبدالوہاب و میرسید علی اول		
میر عبدالوہاب و میرسید علی	→	میر اسد اللہ صدر → میر زین الدین علی → میر محمد شاہ ...
نسب میر محسن و قاضی نور اللہ		
قاضی نور اللہ و میر محسن	→	میر محمد شریف الدین → میر نور اللہ اول → میر محمد شاہ ...

مشاهده می شود که نسب هر دو مرعشی (میر سید اسد الله و قاضی سید نور الله مرعشی) با تفاوت یک نسل ، به « میر محمد شاه »

می پیوندد- چه ، « قاضی » همزمان فرزندان صدر بوده ، با یک نسل اضافه تر به نیای مذکور می‌رسد .

همچنین ، در انساب مرعشی شوشتری فرد دیگری با نام خاص « میر محمد شاه » وجود ندارد- بدین سان ، اتحاد نسب میر اسدالله و قاضی قطعی است و چنان که به نسبنامه های این مجموعه نگاه کنید ؛ نسب هر دو سید حسینی به حضرت حسین الاصر بن مولانا سید الساجدین علی بن الحسین بن علی (ع) منتهی می‌شود و نسب ایشان تا آدم (ع) مشهور آفاق است . اینک با در دست داشتن مقدمه کامل کتاب احقاق الحق ... (۱۰) و کتاب تذکره خاندان مرعشی شوشتر و رفسنجان (۷/۱) که پیش از آن پژوهش به جز (صفحه های ۱۲۰ - ۱۶۰) مقدمه یاد شده (النواخ فی الساده المرعشیه) در دسترس نگارنده نبود ، درستی بررسی آن نسب ها مشخص می‌گردد و رویه یاد شده این حسن را داشت که نام و نشان مرعشیان دانشمند دیگری را به این نگارش افزود .

۴- تکملة الاسمعیلیه ۱ (۷/۸) : تألیف محمد خان بن میرزا ابی الفتح خان حسینی مرعشی (مشهور به فلکی) ...^{۹۱} ۱۲۷۳ « ه ق » پایان یافته و در برگیرنده نام سادات مرعشی خوزستان ، هند و عراق پس از تألیف رساله اسمعیلیه (۷/۲) می‌باشد (۷/۱) (صفحه ۳۱ - ۳۲) .

۵ - تکملة الاسمعیلیه ۲ (۷/۹) : کتاب دیگری به همان نام نوشته علامه سید احمد بن سلطانعلی بن ابیطالب بن عبدالکریم بن علی حسینی مرعشی ...^{۹۲} به سال ۱۳۴۴ « ه ق » در کاظمین است - نویسنده به سال ۱۳۵۶ « ه ق » فوت کرد و همان جا مدفون گردید . ایشان جامع

^{۹۱} نسب کامل میرزا محمد خان مشهور به فلکی ، بدین شرح است : « علامه میرزا محمد خان بن ابی الفتح خان بن علی ثالث بن اسحاق بن شاه میر عبدالله بن علی ثانی بن محمد باقر بن علی اول بن میر اسدالله صدر... » - مرحوم مرعشی نجفی در صفحه ۱۴۹ منبع سابق بعد از ذکر نسب یاد شده ، شرحی نوشته‌اند که برگردان آن به فارسی چنین است : « وی در فلسفه ، کلام ، ادب و ستاره‌شناسی برجسته بود - حدود سال ۱۲۰۷ « ه ق » متولد شد . کتاب وسیعی در ستاره‌شناسی ، کتابی به نام چهار دفتر در مناجات ، مدایح ، مناقب و مراثی دارد - همچنین ، کتاب اصلاح العمل سید (محمد) مجاهد را به نظم آورده است - وی نویسنده کتاب تکملة رساله اسماعیلیه در انساب مرعشیه می‌باشد - او شاعری توانا بود و (رونق) تخلص می‌کرد - هنگام تشرف به زیارت جدش حضرت امیرالمؤمنین (ع) شعرش را به زبان خود می‌خواند .

زان پیش که جسم ناتوان خاک شود وز دست اجل جامه جان چاک شود رونق چو سگ آورده به درگاه تو رو شاید به نمک زار فتد پاک شود

مؤلف تذکره خاندان مرعشی شوشتر و رفسنجان (۷/۱) (صفحه ۳۰) موارد مذکور را به انشایی دیگر آورده که مطالب وی را چنین می‌خوانیم : « ... سید محمد متوفی ۱۲۸۰ « ه ق » ... عالمی فاضل بوده ... چند سال استخراج تقویم از زیج الغ بیگ می‌نمود ... او در آفریقا می‌زیست و گروه کثیری از مردم زنگبار ، تانزانیا ، کینه ، کنگو ، ماداکاسکار و مقودیشو (مگادیشوی فعلی) در اثر تبلیغ ایشان به اسلام گرویدند - اولاد ایشان نیز دارای استعداد ذاتی و همت و فرزاندگی می‌باشند و برخی از آنان هنوز ، ساکن آفریقا می‌باشند ... » .

^{۹۲} نسب کامل علی رابع نیای علامه سید احمد مذکور ، نیز بدین شرح است : « سید علی (رابع) بن عبدالکریم بن میر عبدالوهاب بن میرزا سلطان حسن خان بن میرزا عبدالله بن میرزا شاهمیر بن میر عبدالله بن سید علی (ثانی) بن میر محمد باقر بن میر سیدعلی (اول) بن میر اسدالله صدر... (۷/۱) (صفحه ۴۰۴ - ۳۴۰) - به استناد متن رساله اسمعیلیه و منابع دیگر ، اکثر اعضاء این شاخه نیز عالم ، فاضل ، سخی ، کریم و شجاع ... بوده‌اند - از این میان - در همان منبع (صفحه ۳۹۸) در باره عبدالکریم بن علی (رابع) چنین می‌خوانیم : « گاهی به جهت تربیت دماغ به انشاء شعر اقدام می‌نمود و شبها را فکرش در صید تذروان مضامین دلکش بلند پرواز و ادهم خامه‌اش در میدان سخنوری یکه تاز بود ... » - همچنین ، در مورد نوه‌اش « نصرالله خان بن میرزا ابوطالب بن عبدالکریم بن علی (رابع) (در صفحه ۴۰۳) چنین آمده است : « میرزا نصرالله خان ، صاحب اخلاق فاضله و ملکات عاده با وصف حادث سن در صفات حمیده کامل است - بسیار عالی فطرت و با استعداد و سخی الطبع و صاحب معرفت و خوش ضمیر و شوخ و حاضر جواب است گاهی به انشاء شعر میلی می‌کند طبعی موزون و خیالی نیکو دارد - در خصوص مکارم اخلاقی ، حسن سلوک و دانش پروری پدرش میرزا ابوطالب نیز از (صفحه ۴۰۰ تا ۴۰۳) مطلب می‌خوانیم ، از آن جمله : « ... سخاوتمندی بی اندازه بر طبعش غالب که افسانه حاتم ... را فسخ نموده ... با عامه خلق به تواضع و فروتنی سلوک می‌نماید و از تملق و تابعیت اهل دنیا اجتناب و احتراز دارد - در احترام و اکرام اهل علم باقصی‌الغایه می‌کوشد ... » ←

علوم دینی و عارفی با تقوی بوده (در زمینه هنری) خط نسخ و شکسته را بسیار نیکو می‌نوشته است» (۷/۱) (صفحه ۳۲).

۶- **تکملة تکملة اسمعیلیه** (۷/۱۰): این کتاب توسط علامه سید محمود خان (مشهور به معلم) فرزند سلطان علی خان ... نوشته شده، اولاد جد خود سلطان حسن خان را تا سال ۱۳۲۲ «ه ق» (که از تألیف کتاب فارغ شده) ذکر نموده است ... (در باره صاحب عنوان) مسوده مرحوم سید شهاب الدین مرعشی نجفی (۱۰) چنین به فارسی برگردانده می‌شود: «این بزرگوار حق تعلیم بر من دارد- چنان که، در نجف اشرف شرح الفیه سیوطی، جامی و مغنی را پیش او خوانده‌ام» - حجت الاسلام سید محمود مرعشی در سال ۱۲۸۴ «ه ق» متولد شد؛ از املاک پدری و امور دیوانی صرف نظر کرد و برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفت و در همان جا ساکن شد. به فضل و قناعت و صبر و بردباری زبانزد بود- اثرهای قلمی وی عبارتند از: فوایدالمحمودیه فی العلوم العربیه، شرح تصریف به فارسی، طریق الهدایه در اصول دین به فارسی، حدائق البهیة در شرح صمدیه و کتاب تکملة تکملة اسمعیلیه (۷/۱) (صفحه ۳۲-۳۳) و (به نقل از رساله اسدیة- تبریز ۱۳۹۳ «ه ق» صفحه ۲۷).

۷- **کتاب گلستان پیغمبر** (۷/۱۱): «مؤلف: مرحوم سید علامه مصطفی (امامزاده) فرزند ابوالقاسم فرزند احمد جزایری نجفی از اولاد سید نورالدین جزایری است- این کتاب به سال ۱۳۷۴ «ه ق» در نجف اشرف چاپ و منتشر گردیده است- وی در کتاب دیگرش «بوستان پیغمبر» که حدود ۱۳۸۰ «ه ق» درباره خاندان جزایری نوشته، شرح حال خویش را نیز آورده، اثرهای دیگری نیز دارد- کتاب گلستان پیغمبر محتویات رساله های اسدیة و اسمعیلیه را در بر دارد و اولاد سادات مرعشی خوزستان را در حد امکان ذکر کرده است (۷/۱) (صفحه ۳۳-۳۵) ۹۳.

به عنوان حسن خطام مرعشی خوزستان و با بهره وری از مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) و تذکره خاندان مرعشی شوشتر و رفسنجان (۷/۱) در این جا، نمونه خط و شعر قاضی نور الله شهید و همچنین شرحی از زندگی و شعر میرزا شاهمیر (مرعش شوشتری) می‌آید.

← (صفحه ۴۰۱-۴۰۲) درباره پسر دیگر ابوطالب «سلطانعلی» پدر علامه احمد (صاحب عنوان) نیز (در صفحه ۴۰۴) چنین می‌خوانیم: «سلطانعلی بن میرزا ابوطالب جوانی است به انواع کمالات آراسته و به تحصیل علوم در عتبات عالیات مشغول، اولادش منحصر به یک پسر میرزا احمد و اولاد امجد میرزا احمد، چهارنفرند- اول میرزا عبدالله ثانی، دوم میرزا ابوطالب، سیم میرزا سلطانعلی، چهارم میرزا عبدالکریم ...».

۹۳ گفتنی است که بعضی از بازماندگان اصفهانی قاضی شهید، نیز از اجله دانشمندان، فضلاء، ادباء و شعراء بوده- حتی، در سیاست نیز راه یافته‌اند: از ایشان خانواده دولت آبادی اصفهان، از جمله سید یحیی بن سید هادی ... حسام الدین، ناصر و پروین دولت آبادی ... قابل ذکر اند که به اثرهای ادبی آنان در این مجموعه اشاره خواهد شد.

نمونه شعر و خط قاضی شهید سید نورالله مرعشی شوشتری	
نمونه شعر	نمونه خط
شہ سریر ولایت علی عالی قدر کہ کنہ او نشناسد جز ایزد متعال بقرب پایہ حقش نمی رسد ہر چند ز شاخ سدرہ کند وہم نردبان خیال بکار اہل طرب جود او چنان آمد کہ ماند مرحلہ ہا در عقب برید سئوال سئوال خاتم ازو بی محل میان نماز لطیفہ ایست نہانی ز ایزد متعال	

مرعش شوشتری : در رسالہ اسمعیلیہ (۷/۲) (به نقل از منبع شماره ۷/۱ صفحه ۴۰۶-۴۱۶) وی « میرزا شامیر بن میرزا ابوالقاسم ^{۹۴} بن میرزا اسحاق ^{۹۵} بن میرزا سید علی (رابع) ... » است و بر حسب نوشته آن ، همه کسان این نسب اہل دین ، علم ، ادب و ہنر بوده اند . در همان منبع صفحه ۴۱۲-۴۱۵ شرح زندگی و شعر او چنین آمده است : « ... میرزا شاہ میر بن میرزا ابوالقاسم ... در جودت ذہن و استقامت سلیقہ و حدت شعور یکانہ ^{۹۶} روزگار با وصف حوادث سن جوانی کامل عیار است رغبت او بہ تحصیل علوم و معارف زیادہ از سایر امور است- بہ صحبت علماء و ارباب کمال رسیدہ و از برکت مجالست ایشان بہ انواع فیوضات بہرہ مند گردیدہ و ہر کل کہ از کلین رعنائی بودہ چیدہ باکتری از علوم اطلاعی کامل و حظی ^{۹۷} وافر دارد- بسیار ظریف و خوش صحبت و شیرین کلام است طبع را از

^{۹۴} « پدر شاعر فردی سلیم النفس، راغب بہ تحصیل علوم و صحبت علماء و ارباب کمال بودہ بسیار نیکو می نوشتہ، در مروت و فتوت و حسن سیرت و صفای سریرت بہ حد کمال بودہ است » .

^{۹۵} نیایش نیز « دانشمندی کامل عیار و در عہد خویش از اعیان عالی مقدار... کہ فرمایش او ہمکی را مقبول و مسلم محبوب قلوب کافہ عرب و عجم بود (و) مدتی بہ حکومت این دیار اقدام نمود ... » (بہ نقل از منبع شماره ۷/۱ صفحه ۴۰۶-۴۱۲) .

^{۹۶} (در رسم الخط رسالہ اسماعیلیہ ، بجای (گگ) ، (کک) بہ کار رفتہ است .

^{۹۷} در آن رسالہ (خطی) کہ شاید غلط چاپی است .

مجالست او نشاط و روح را از استماع کلام او انبساط حاصل می کرد و آیه ضمیرش از زنکار اکدار پاک ، در نهایت لطافت و حسن ادراک است - همواره به موآنست درد مندان راغب و صحبت اهل معرفت را طالب و صفت ستوده درویشی بر طبعش قالب است . گاه گاهی به انشاء شعر می پردازد - سخنش بسیار متین و شعرش بغایت پسندیده و دلنشین است - تخلص او مرعش است ، این اشعار از آن بزرگوار به یادگار ثبت می شود .

دم بدم دامنم از خون جگر رنگین است میدهد هر که دل از دست سزایش این است
بعد از این روی نیاز من و خاک در دوست کفر و اسلام نمی دانم و دینم این است
نیک را قلب چو کردی نبود الا کین آری ، آری دل نیکان جهان پر کین است
باید آورد بکف زلف بت تازه خطی طلب علم نمائید اگر در چین است
کر دهد دست مرا بیتو تماشای بهشت رشته بر پای من از کیسوی حور العین است
گاه گاهی به نکاهی دل ما را کن شاد شاهرا گاه نکاهی بسوی مسکین است
بشنود هر که ز من وصف لب او گوید سخن مرعش دل خسته عجب شیرین است

و ظرافات و سخنان شیرین و اشعار او در مدح و همه جا مشهور و بر السنه و افواه مذکورند ... » (۷/۱) (صفحه ۴۰۶ - ۴۱۶) .

«سادات مرعشی رفسنجانی»

« از این میان آقای سید حسین مرعشی رفسنجانی (سر دفتر اسناد رسمی ساکن تهران) در حد توان با استفاده از نوشته های مرحوم آیت الله مرعشی نجفی ، دیده ها - شنیده های سینه به سینه و شجره های خانوادگی ، نسب - مشاغل یا مکارم اسلاف و نام و نشان بسیاری از معاصرین مرد خاندان وسیع خود را معرفی نموده - با نام بردن پسران و دختر خویش آقایان (سید محمد صادق ، سید روح الله ، سید احسان) و خانم (سیده مریم) بر این باور است که تعداد دختران در خانواده بزرگ ایشان ، بیش از پسران است - چنان که قصد وی گردآوری نام و نشان مرد و زن خاندان و تهیه جزوه ای تکمیلی است ، انشاء الله . در این جا ، با جمع بندی شجره موجود در آن مقاله و شرح های آن که نویسنده در جایی خود را « سید محمد حسین » نامیده ، نسب نامبرده چنین است : « سید محمد حسین بن سید روحانی محمد صادق ^{۹۸} بن سید کرام احمد (ساکن قریه علی آباد) ^{۹۹} بن سید محمد باقر بن سید علی بن علامه سید حسن ^{۱۰۰} بن سید فاضل عالم

^{۹۸} سید روحانی محمد صادق: فرزند دوم حاج میرزا احمد در حوزه های علمیه نجف اشرف و قم تحصیل نموده ، وی در شهر اخیر از تلامذه مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری بوده است - از ایشان چهار فرزند پسر : سید محمد رضا ، سید حسین ، سید محمد کاظم و سید علی به وجود آمده اند - جهت اطلاع بیشتر از نسب مرعشیان رفسنجانی به منبع مذکور مراجعه شود .

^{۹۹} سید احمد : صاحب کرامات و فضل و دانش بود ... ساعت و روز فوت خود را پیش بینی و محل آرامگاه ابدی خود را تعیین کرد - پس از وداع با فامیل و نزدیکان در همان روز و ساعتی که گفته بود ، فوت شد (همان منبع صفحه ۳۱۵) .

^{۱۰۰} در باره سید حسن مرعشی رفسنجانی : مرحوم مرعشی نجفی ، در منبع سابق (صفحه ۱۳۹) ذیل نام « السید حسن المرعشی بن علی بن محمد بن حسن بن ذی المجد المرتضی (شاه عرب) بن ابی الحسن عبدالله القاسم بن الرضی احمد بن الحسین بن مهدی بن الحسن بن ابی الحرب المرعشی ←

علی مازندرانی ... (۷/۱) (صفحه ۳۱۱ - ۳۲۰). صاحب مقاله از طرف مادر نواده آیت الله حاج سید محمد کاظم طباطبایی یزدی صاحب «عروه الوثقی» است و بر حسب نوشته خود دارای خطی خوش و طبعی روان است، برخی شعر هایش که به مناسبت وقایع جاری سروده، دارای نکاتی ادبی و عرفانی است - جهت اثبات ادعا شعر زیر را خطاب به آقای هوشنگ مرعشی آورده است.

من ندانستم آخر که خود، انسان به جهانی! یا کنی فخر که خود، ابن فلان بن فلانی!
گر پدر بوده چنان یا که چنین، به تو چه! باید این را تو بدانی که خود امروز چنانی!
گیرمت آن پدرت بود چو مردی فاضل! این روانیست، تو او را به رخ کس بکشانی!
آن چه اندوخته داری تو بیا خود رو کن بهتر این راه بود، تا پدرت کس دانی
دانش و علم تو، امروز بود وجهه تو راه بیهوده روی، گر پدرت آن خوانی
باید این گفته استاد کنی حلقه گوش پند وی را تو بخوانی به پندش تو بمانی
دانش و فضل پدر بر تو ندارد سودی یا از این ره نبود سود تو را چندان
مرعشی خود نکند فخر به آباء خودش حاصل این نیست ترا، پس تو دگر خود دانی
مرعشی نیز بگوید، نفروشی این فخر بهتر آن است، بدانی که خودت انسانی

* «من و هوشنگ خان شاید بدانیم! شما چطور؟» *

از چکامه‌ای مندرج در آن مقاله نیز چند بیتی برگزیده شده که به خواندنش می‌ارزد

دمی به خلوت دل می‌نشسته بودم دوش صدای زمزمه‌ای آمدم ز غیب به گوش
صدای مناجات و ناله دلسوز ز قلب سوخته آمد برون به بانگ خروش
خطاب او به خداوند خالق یکتاست که از چه روی، خدایا ز نیم این همه جوش
چرا خدای، نکردی تو خلق یک انسان؟ چرا تو اشرف مخلوق گفته‌ای به وحوش ...

(*) هم منشاء گرامی - آیا مرعشی‌ای دیده‌اید که لااقل طبع موزون ولو غیر عروضی و غیر مقفی نداشته باشد؟ من که ندیده‌ام! و این یکی از هدف‌های مجموعه حاضر است که بر خلاف غریبان این ویژگی‌ارثی را نه روی موش و نخود - بلکه، در خلال فرهنگی غنی روی انسان تحقیق می‌کند (*).

در باره خاندان یاد شده گفتنی است: بر حسب نوشته‌های مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی در مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (صفحه ۱۳۹ - ۱۴۰) و مقاله یاد شده (۷/۱) (صفحه ۳۱۱ - ۳۲۰) از خاندان مرعشی رفسنجانی نیز در زمینه‌های مذهبی، سیاسی، علمی، ادبی و

← الحسینی المنتهی نسه الی ابی الحسن علی المرعشی «ارائه مطلب نموده، برگردان فارسی آن چنین است: سید علی ساکن کرمان و فرزندانش در علی آباد و کشکو واقع در رفسنجان صاحب آب و آبادی بودند - سید علی از فقهاء عصر خود، مؤلف و مصنفی بزرگ بود و در همان جا فوت نمود، بازماندگانش اکثراً دانشمندانی بودند که شرح حالشان در رساله سید احمد رفسنجانی آمده است» در منبع مذکور، شرح اثرهای بعضی از سادات عالم این خانواده وجود دارد.

هنری ... دانشمندان و رجال معتبری به تاریخ فرهنگی ایران راه یافته‌اند- از ایشان « سید مهدی بن حسن بن ابی حرب مرعشی مذکور به گفته (شیخ) طبرسی در احتجاج ، عالمی عابد و (به نوشته) شیخ ابوعلی در رجال ، از بزرگان طایفه و مشایخ اجازه بود (۱۰) » .

« علامه سید علی بن سید حسن بن سید علی ... نزیل به رفسنجان (۱۰) دارای دو پسر سید محمد باقر و سید ابراهیم بود (۷/۱) » . « علامه سید محمد باقر بن علی مرعشی مذکور نیز از دانشمندان زمان خود بوده (۱۰) وی دو پسر داشت سید احمد و سید محمد رضا (۷/۱) » .

« علامه سید احمد بن سید محمد باقر مرعشی رفسنجانی دانشمندی بزرگوار بود که رساله‌ای در شرح حال نیاکان و خانواده خود دارد (۱۰) وی سه پسر داشت ، سید محمد باقر ^{۱۰۱} سید محمد صادق (سابق الذکر) ^{۱۰۲} و سید محمد تقی ^{۱۰۳} » . « علامه پرهیزگار و محقق ، استاد فقیه حاج سید محمد رضا مرعشی رفسنجانی بن سید محمد باقر بن سید علی مذکور شاگرد علامه فقیه مرحوم آیت الله العظمی سید محمد کاظم یزدی بود که در جوانی به نجف اشرف مهاجرت نمود ، بعد از فوت استادش اهالی کرمان ، یزد و دیگر شهر ها از وی تقلید می‌نمودند . همسرش علویه شریفه دختر طیب حاذق حاج میرزا اسدالله برادر مرحوم آیت الله العظمی حاج میرزا محمد حسن شیرازی بود و پسران فاضل و صالح ایشان ذخیره های اسلام سید آقا مهدی و سید کاظم جهت تحصیل علوم دینی از قم به نجف اشرف مهاجرت نمودند (۱۰) . دو پسر توأمان یاد شده هر دو اهل علم و فضل و از مفاخر خانواده بوده به اخوان مرعشی موسوم گردیدند ، آیت الله حاج سید مهدی مرعشی در قم سکونت دارد و به ترویج دین حنیف می‌پردازد و در حوزه علمیه قم تدریس می‌کند (وی) چهار پسر دارد (سید حسین ، سید عباس ، سید محسن و سید محمد حسن) آقا سید محسن یک پسر دارد به نام (سید محمد) . آیت الله حاج سید کاظم مرعشی در مشهد از علمای طراز اول و مرجع بسیاری از امور دین و دنیای مردم است (وی) سه پسر دارد (سید محمد رضا ، سید محمد حسن و سید محمد حسین) . سید محمد رضا پسر دارد که (سید احمد) نام دارد (۷/۱) » . حاج سید ابراهیم پسر سید علی پسر سید حسن پسر سید علی ... دو پسر به نام های (سید جواد و سید علی) داشت ، حاج سید جواد دارای دو پسر بود (سید آقا و سید هدایت) ، سید آقا پنج پسر دارد (سید احمد ، سید محمود ، سید کاظم ، سید حسن و سید مهدی) ، سید احمد سه پسر دارد (سید حسین ، سید جواد و سید کاظم) ، سید محمود هم سه پسر دارد (سید روح الله ، سید مصطفی و سید مرتضی) ، سید مهدی یک پسر دارد به نام (سید جلال) ، آقایان سید محمود و سید کاظم در قم سرگرم تحصیل علوم دینی هستند . سید هدایت فرزند حاج سید جواد ، سه پسر دارد (سید عباس ، سید حسن و سید رسول) ، سید علی فرزند سید ابراهیم (مذکور) نیز سه پسر دارد که نام آن ها (سید عباس ، سید حسن و سید حسین) است . سید عباس یک پسر به نام (سید علی اکبر) دارد ، سید حسن هم فرزندان پسر دارد (نام آنان در مقاله نیامده است) ، سید حسین شش پسر دارد (سید علی ، سید محمد ، سید ابراهیم ، سید مهدی ، سید محسن و سید هادی) که همه ساکن رفسنجان هستند (۷/۱) .

^{۱۰۱} « حاج سید محمد باقر بن سید احمد مذکور دارای سه فرزند پسر بود سید جلال ، سید حسن و سید حسین - سید جلال سه پسر دارد (سید حمید ، سید محمد و سید معجد) - مهندس سید حمید دارای یک پسر است به نام (سید جلال) سید حسن نیز یک پسر دارد به نام (سید محمد علی) و او یک پسر دارد بنام (سید حسام) سید حسین یک پسر دارد به نام (سید محمد باقر) ، همه فرزندان صاحب عنوان ، ساکن رفسنجان می‌باشند (۷/۱) .

^{۱۰۲} « از حاج سید محمد صادق سابق الذکر (پدر سید محمد حسین مرعشی صاحب مقاله مندرج) فرزند دیگری به نام مهندس سید محمدرضا بر جای مانده که یکی از کارشناسان نامی کشور می‌باشد وی سه پسر دارد که نام آنان سید مهدی ، سید فرشاد و سید بهداد می‌باشد (۷/۱) » .

^{۱۰۳} « حاج سید محمد تقی فرزند حاج سید احمد مذکور نیز دو پسر دارد : سید احمد و سید حسین ، حجت الاسلام حاج سید احمد فردی روحانی و سر دفتر اسناد رسمی در رفسنجان است (وی) چهار پسر دارد (سید علی ، سید محمد ، سید علی اکبر و سید شهاب الدین) که سید علی دارای درجه دکترای پزشکی است - سید حسین اکنون استاندار کرمان است (نامبرده پس از استانداری هنگام ریاست جمهوری روانشاد آیت الله هاشمی رفسنجانی رئیس دفتر مخصوص ایشان و مدتی جانشین دبیر کل حزب کارگزاران سازندگی بود) وی دارای دو پسر (سید محمد تقی و سید علی) است (۷/۱) .

سادات مرعشی شهرستانی

گرچه با توجه به اثر های مرعشیان اصفهانی ، آذری یا نسابین غیر مرعشی و مورخین نامی در باره سادات شهرستانی ، فصل لازم در این نگارش پیش بینی می گردد- اما ، جهت دست یابی سادات این شاخه به نسب کامل خویش ، در این جا **نسبنامه آقایان سید علی ، سید محمد و سید مصطفی شهرستانی** از صفحه ۳۳۶ کتاب *شجره خاندان مرعشی شوشتر و رفسنجان* (۷/۱) می آید : « سید علی و سید محمد و سید مصطفی شهرستانی فرزندان سید محمد حسن فرزند سید صادق فرزند سید علی اصغر نجفی فرزند سید محمد تقی مرعشی فرزند آیت الله سید محمد حسین مرعشی^{۱۰۴} فرزند سید محمد علی فرزند سید محمد اسماعیل فرزند سید محمد باقر فرزند سید محمد تقی فرزند سید محمد جعفر فرزند سید عطاءالله فرزند سید محمد مهدی فرزند امیر تاج الدین حسین فرزند امیر نظام الدین علی فرزند امیر عبدالله فرزند امیر محمد خان فرزند امیر عبدالکریم خان دوم فرزند امیر عبدالله فرزند امیر عبدالکریم خان اول فرزند میر سید محمد فرزند سید مرتضی فرزند سید علیخان فرزند سید صادق کمال الدین فرزند سید قوام الدین (میر بزرگ) ... (بدیهی است در فصل مربوط به سادات شهرستانی اصفهانی به نام و اثر های بزرگان این خانواده نیز اشاره خواهد شد) .

دیباچه ای بر سادات مرعشی اصفهان

چنان که گذشت- اولین مرعشی مهاجر از مازندران به اصفهان « میر نظام الدین علی بن میر قوام الدین محمد بن سید محمد بن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین صادق بن سید قوام الدین مرعشی ... بوده است .

شرح حال اسلافش پیش از این نوشته شد- همچنین ، شرحی از مهاجرتش به اصفهان و توجه اخلاقی به امور مذهبی ، سیاسی ، علمی ، ادبی و هنری ... - ذیل نام پدرش آمد . « مع الوصف ، مقدم بر هر چیز یافتن علت مهاجرت است- چه ، ترک یار و دیار (به ویژه ، در زمان های گذشته) چندان ساده نبوده- باید دلیل موجهی داشته باشد- قطعاً زندگی چنان کسانی که خود و بازماندگانشان در تراجم ، تذکره های مذهبی ، علمی و هنری ... راه می یابند- بی رابطه با فرهنگ گذشته و حالشان نیست- بنابراین ، علت های رفتاری آنان را می توان در تاریخ عمومی کشور و تاریخچه محل سکونت قدیم و جدید ایشان جستجو کرد- چنان که ، مجال بحث خواهد یافت ، مؤلف اعیان الشیعه (۵۱) در شرح حال میر نظام الدین علی (شیعی مذهب) و اثر های او ، علت مهاجرت وی را پس از مرگ پدرش تنها ترس از میرعبدالله بن میر عبدالکریم اول والی مازندران ذکر کرده (که به ابهام آن اشاره خواهد شد) ولی به وضعیت مذهبی- اجتماعی آن سرزمین پس از سلطه چنگیزیان و تیموریان که تشیع میر قوام الدینی را تحت الشعاع قرار دادند ، توجهی ننموده است- لذا در جای مناسب جهت بررسی علت مهاجرت صاحب عنوان و دیگران به نواحی مرکزی یا جنوبی کشور و چگونگی پراکندگی و پرورش زادگانشان ، گذشته خانوادگی - ویژگی های شخصی و شرایط محیطی اعضاء این نسب را در رابطه با سه مرحله از تاریخ عمومی ایران پی خواهیم گرفت- اما ، در باره وضعیت مذهبی- اجتماعی اصفهان قابل ذکر است که در این شهر از دیرباز حکومت های شیعی از قبیل آل بویه (۳۲۰ - ۴۷۷ ه ق) ، سلطان مغول ، اولجایتو مشهور به سلطان محمد خدا بنده (۷۰۳ - ۷۱۶ ه ق) و آل مظفر (۷۱۳ - ۷۹۵ ه ق) تشکیل شده (۵۶) اکثر مردم اصفهان در اواخر آل مظفر مقارن حمله تیمور (۷۷۱ ه ق) و به سلطنت نشستن شاهرخ (۸۰۷ ه ق) ، شیعی مذهب بوده اند و انتخاب آن جا توسط میر نظام الدین علی هم کیش ، بدون علت و به طور اتفاقی نبوده است- « شاه اسماعیل اول نیز مقارن آغاز قرن دهم هجری قمری ، پس از نهصد سال اهل سنت و جماعت ایران را شیعه نمود... » (۵۶) مسلم شاه صفوی در شهر های مختلف ، هرگز برای مردمی که تازه به مذهب جدید می گروند ؛ از علماء غیر شیعی بهره نمی گرفت و این مهم را در گرو ریاضت های چندین و چند ساله مرشد

^{۱۰۴} آیت الله سید محمد حسین مرعشی ... پسر دیگری به نام سید محمد حسین و او پسری به نام سید محمد علی و ایشان پسری به نام سید محمد حسین الحسینی المرعشی دارد- سید محمد حسین دو پسر دارد به نام های میرزا جعفر و میرزا علی شهرستانی حسینی مرعشی (۷/۱) (صفحه ۳۳۶) .

می‌پنداشت و خود را کامل می‌دید، به هر تقدیر اصول و فروع مکتب جدید آموختنی است، مع‌الوصف به عمل درآوردن و آموزش آموخته‌ها برای افرادی که در این گونه امور سابقه طولانی حتی خانوادگی دارند میسرتر است- بدینسان، توجه نمودن اسماعیل اول به خاندان مرعشی اصفهان، موجه جلوه می‌کند- زیرا، اولاً چنان‌که مجال بحث خواهد یافت- اعضاء این خاندان پس از میر نظام الدین علی در اصفهان به کسب معلومات و مهارت‌های عملی و نظری نسبت به مذهب شیعه اثنی عشری مبادرت نموده‌اند- به طوری که کتب انساب و تراجم موجود گواه این مدعی است- ثانیاً سابقه الزام خانوادگی آنان به رعایت اصول و فروع ذریبط، هرگز بر شخص اسماعیل که خود حلقه مریدی‌اش فقط با یک واسطه توسط سید علی کیای گیلانی به میر بزرگ مرعشی مازندرانی می‌رسید، پوشیده نبود- چه مدت مدیدی از انتقال سادات به اصفهان نگذشته، احتمالاً آشنایانی در گیلان و مازندران که قبل از اصفهان به وسیله اسماعیل فتح گردید، معرف آنان بوده‌اند- بدین گونه، خلیفه سلطانی در اصفهان شیعی، روزی به «میر هدایت‌الله بن علاءالدین حسین بن میر نظام الدین علی بن میر قوام الدین بن سلطان محمد مرعشی ...» محول گردید.

در باره تقارن زندگی وی با رسمیت یافتن مذهب جدید (علی رغم مؤاخذه که مورد استناد قرار خواهند گرفت) از لحاظ به دست آوردن تاریخ زمانی، بر حسب فرمول هر نسل ۳۰ سال می‌توان نتیجه‌ای مثبت کسب نمود- این بار بر خلاف مصحح محترم کتاب تاریخ خاندان مرعشی مازندران (۳) که بر مبنای سال خروج میر بزرگ، تاریخ تولد میر تیمور مورد اشاره خود را سال‌ها عقب‌تر برده‌اند- در این جا، یکی از تاریخ‌های دقیق تولد در کتاب میر ظهیرالدین (۲) را پایه محاسبه قرار می‌دهیم- وی در صفحه ۳۰۹ کتابش زمان قتل سید عبدالله بن عبدالکریم اول بن سلطان محمد را سال ۸۷۲ «ه ق» و سن فرزندش میر عبدالکریم ثانی را در همان سنه، چهار سال ذکر کرده است، بنابراین تاریخ تولد او سال ۸۶۸ «ه ق» خواهد بود و از آن جا که از لحاظ نسبنامه، میر هدایت‌الله اصفهانی فقط یک پشت دروثر از اوست- تاریخ تولد احتمالی وی سال ۸۹۸ «ه ق» و سه سال پس از مرگ جدش میر قوام الدین محمد (یعنی سال ۸۹۵ «ه ق» مندرج در کتاب تاریخ خاندان مرعشی مازندران) (۳) (صفحه ۲۶) خواهد بود- بدینسان، جای هیچ شکی نیست که وی تحصیلات مقدماتی‌اش را در نخستین سال‌های تشکیل دولت صفویه گذرانده، هنگام تصرف عراق عجم، اصفهان، شیراز و یزد توسط شاه اسماعیل اول (حدود ۹۰۸-۹۱۰ ه ق) در سن نوجوانی و هنگام مرگ شاه (۹۳۸ ه ق) تقریباً چهل ساله بوده است. به هر حال از نظر زمانی نیز نزدیکی به شاه و احراز منصب خلیفه سلطانی توسط مرعشی اصفهانی قطعی است و این امر مجال بحث خواهد یافت.

نکته دیگر - وی تا نیای بزرگش «میر بزرگ مرعشی» هشت پشت فاصله دارد و تاریخ تولد نسبی میر بزرگ نیز حدود (۶۵۸ ه ق) می‌گردد، این تاریخ تولد نیز با توجه به شرح حال او که معمولاً باید در سنین کهولت به پیری خانقاه و مرجعیت رسیده باشد، بعید به نظر نمی‌رسد- از سوی دیگر حدود تولد اولین میر تیمور (مؤلف فرضی کتاب خاندان مرعشی مازندران) نیز (۸۹۸ ه ق) خواهد بود و این دلیل بارزی بر آن است که هیچکدام از میر تیمورهای مندرج در مقدمه کتاب یاد شده، نویسنده آن کتاب نیستند- زیرا، افراد دیگر، مورد تأیید نمی‌باشند و در سال ۱۰۷۵ «ه ق» وجود انسان ۱۷۵ ساله بعید است.

دو پسر میر نظام الدین علی «میر قوام الدین محمد» و «میر علاءالدین حسین» نیز سرآمد سالکین عصر خود بوده، بازماندگان هر دو نفر در تاریخ ایران زمین مصدر علوم عقلیه و نقلیه گردیده‌اند- چنان‌که، اکثر کتب تاریخی، انساب و تذکره‌ها... در برگیرنده نام و اثرهای آن‌ها است- **معروف ترین عضو خاندان مرعشی اصفهان تا عهد شاه عباس اول صفوی، «فقیه عالقدر، سلطان العلماء علاءالدین حسین مشهور به خلیفه سلطان» از بازماندگان «میر علاءالدین حسین» بوده است** که علامه میرزا عبدالله افندی اصفهانی نسب وی را «الوزیر الجلیل و السید النبیل، علاءالدین حسین بن الصدر الکبیر آمیرزا رفیع الدین محمد بن السید الامیر شجاع الدین محمود بن الامیر السید علی المشهور به خلیفه السلطان»^{۱۰۵} بن میرزا هدایه الله خلیفه السلطان بن الامیر

^{۱۰۵} خلیفه در لغت به معنی جانشین و خلیفه سلطان در ترجمه تحت اللفظی به معنی جانشین مذهبی شاه می‌باشد- اما، در فرهنگ اسلامی خلیفه جانشین خدا روی زمین و خلیفه سلطان یعنی: نماینده مذهبی شاه که در فرهنگ ایرانی همواره شاهان خود را نیز ظل الله می‌دانسته‌اند.

علاءالدین الحسین بن الامیر نظام الدین علی ...^{۱۰۶} معرفی نموده، شرح مفصلی از او در باره وزارت و مصاهرت^{۱۰۷} شاه عباس ماضی هنگام صدارت پدرش «میر رفیع الدین محمد صدر»، تحصیلات و تحقیقات مذهبی وی و اثر هایش، سعایت بدخواهان، کور نمودن اولادش و استعفاء از صدرات در عهد شاه صفی (سام میرزا) و صدارت مجددش در زمان «شاه عباس ثانی صفوی»، همراهی با او در جنگ قندهار، مرگش در مازندران و تدفینش در نجف اشرف به زبان عربی نگاشته است - خلیفه سلطان از نظر شعر و ادب نیز سرآمد بوده، چنان که در کتاب «فرهنگ سخنوران» (۶۲) منبع سابق الذکر صفحه ۱۹۵ با تأسی بر «تذکره نصر آبادی»، نوشته محمد طاهر نصر آبادی اصفهانی صفحه ۱۵ - ۱۶» (۶۰)، «تذکره ریاض العارفین»، نوشته رضا قلی خان هدایت، صفحه ۱۹۲ - ۱۹۳» (۶۷)، «تذکره شمع انجم»، نوشته امیرالملک سید محمد صدیق خان بهادر، صفحه ۱۴۵ - ۱۴۶» (۶۸)، «روضات الجنات»، نوشته محمد باقر بن حاج میر زین العابدین موسوی خوانساری، صفحه ۱۹۵ - ۱۹۶» (۶۹)، «نجوم السماء»، نوشته میرزا محمد علی کشمیری، صفحه ۵۷ - ۵۹» (۷۰)، «الذریعه الی تصانیف الشیعه»، نوشته آقا بزرگ طهرانی، صفحه ۳۰۲» (۷۱)، «یک صفحه مختصر از قرن هادی عشر، مجله ارمغان سال سیزدهم»، نوشته محمد علی تربیت، صفحه ۳۲۱ - ۳۲۲» (۷۲)، «سفینه خوشگو»، نوشته خوشگو (نسخه خطی) حرف ح (حسن) صفحه ۷۲ - ۷۳» (۷۳) از صاحب عنوان به نام «خلیفه سلطان مازندرانی [سید علاءالدین حسین (حسن) بن میرزا رفیع الدین محمد مشهور به خلیفه سلطان، داماد و وزیر شاه عباس اول^{۱۰۹} - ۱۰۶۴] نام برده شده است؛ از آن میان در تذکره نصر آبادی در مورد وی و اثر هایش چنین می خوانیم: «اسم شریفش، سید علاءالدین حسین ولد خلف میرزا رفیع الدین محمد مشهور به خلیفه، نسب شریفش منتهی می شود از جانب پدر به میر بزرگ (میر قوام الدین مرعشی) که از اکابر سادات مازندران است - اما، والده نواب^{۱۱۰} - از سادات شهرستان است؛ در زمان شاه جنت مکان شاه عباس ماضی، والد آنجناب را به منصب صدرات و ایشان را به سعادت مصاهرت سرافراز داشتند - در ازمنه سابق هیچ سلسله ای به این سعادت و این دو منصب عالی سربلندی نیافته اند - نواب معزی الیه از فنون علوم بهره کلی برده - در قواعد و اصول دین مبین در نهایت متانت و فطانت بوده، لحظه ای تعطیل در اوقات روا نداشتی - در اوائل جلوس شاه صفی علیه الرحمه، به سعایت بدگویان بی جهت معزول و مدتی در قم متوطن بوده - بعد از قتل ساروتقی، به تکلیف شاه عباس ثانی مسند وزارت اعظم به وجود آن یگانه مزین شد و در تاریخ شهر سنه ۱۰۶۴ در ولایت مازندران، طایر روح پر فتوحش به قصد مأمن جاوید بال پرواز گشوده - گاهی به

۱۰۶ دنباله نسب میر نظام الدین از همان منبع قبلاً تا میر قوام الدین مرعشی و از او تا حضرت سید الساجدین علی بن الحسین علیه السلام ذکر شده است.

۱۰۷ مصاهرت = دامادی.

۱۰۸ نام صاحب عنوان در همه اسناد و مدارکی که از سوی او درباره موقوفات خلیفه سلطان ها تنظیم گردیده و در اختیار خانواده نواب صفوی - ادارات اوقاف و امور خیریه اصفهان، چهار محال بختیاری و سازمان وابسته در تهران است، حسین است و نگارنده تا کنون نام او را حسن ندیده و مرجع آقای دکتر عبدالرسول خیام پور نادرست استنباط نموده است - شاید اشکال نیز در بد خطی سند مورد استناد بوده است. الله اعلم ...

۱۰۹ خان آغا بیگم: دختر سوم شاه عباس اول، زن میر علاء الدین حسینی ملقب به سلطان العلماء مشهور به خلیفه سلطان... بود. شاه این دختر را در ۱۸ شعبان سال ۱۰۱۷ «ه ق» به او داد (۷۴).

۱۱۰ ... پادشاهان صفوی غالباً با صدور مواصلت می کردند، چنان که شاه عباس اول حواییگم دختر (دیگر) خود را به میرزا رضی شهرستانی صدر داده بود و پس از مرگ وی این دختر به عقد ازدواج برادرزاده اش میرزا رفیع درآمد و شاه عباس شوهر دوم او را نیز به مقام بزرگ صدرات منصوب کرد. صدور خاصه و عامه را «نواب» هم می گفتند زیرا در امور شرعی، نایب شاه بودند (۷۵) عده ای از احفاد خلیفه سلطان هنوز در اصفهان و سایر آبادی هایی که در آن ها پراکنده شده اند؛ به همان لقب «نواب» مشهورند؛ منتها اکثراً به علت نسب بردن از چند شاه آن سلسله، فامیل صفوی را انتخاب نموده اند. چنان که مجال بحث خواهد یافت (نگارنده).

رباعی حقایق بنیان خاطرش توجه می نمود و این رباعی از آن جمله است .

افسوس که عمر گشت بیهوده تلف دنیا به تعب گذشت و دین رفت ز کف
رنجید خدا و خلق راضی نشدند ضایع کردیم پاره (ای) آب و علف

ضمناً رضا قلی خان هدایت در ریاض العارفین صفحه ۱۳۹ نوشته است : « خلیفه سلطان از طرف والد ، اولاد میر بزرگ و از طرف والده از سادات شهرستان در سال ۱۰۶۴ فوت نمود » رباعی زیر (که در تذکره نصر آبادی نیز وجود دارد) را از او ذکر می کند .

حسن تو فروز است بگردت کردم با درد تو کش بخون دل پروردم
بی دردی باش از بگویم حسنت بی انصافی است گر بگویم دردم

« هدایت » نیز در زمینه علوم دینی و عقلیه ، خلیفه سلطان را صاحب نظر دانسته و علامه حسین خوانساری را از تلامذه مشهور وی معرفی نموده است - همچنین ، در کتاب های اعیان الشیعه (۵۱) امل الآمل (۷۶) ، ریاض العلماء ... (۹) مقدمه کتاب احقاق الحق ... (۱۰) سابق الذکر و غیره در مورد شخصیت مذهبی و رساله های میر علاء الدین حسین ، مطالبی مستور است - مرحوم آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی نیز در مقدمه کتاب تاریخ طبرستان و رویان (۲) از وی به عنوان « مرحوم علامه العلوم سید حسین سلطان العلماء خلیفه سلطان صاحب حواشی بر معالم و شرح لمعه نام برده اند که برگرفته از ریاض العلماء و شیخ المعاصر (شیخ حرالعالمی) در امل الآمل (۷۶) است ... در ریاض العلماء ... (۹) (چاپ جدید جلد دوم صفحه ۵۵) مواردی از تألیفات و تحقیقات وی من جمله حواشی و تعلیقات بر کتب مختلف مذهبی به زبان عربی ، توضیح الاخلاق به فارسی ، تلخیص کتاب اخلاق ناصری از خواجه نصیر الدین (طوسی) به فارسی و تغییر جمله های غیر مأنوس آن به زبان شایع و مأنوس ، رساله در آداب حج به فارسی ، شبهات و پاسخ آن ها در عده علوم ... نامبرده که در جای درخوری به دیگر نوشته های وی اشاره خواهد شد - در همان منبع تاریخ وزارتش از مصرع های « زبیده افسر وزارت » و « وزیر شاه شد سلطان داماد » و تاریخ وفاتش از این مصرع صائب تبریزی که گفته است « آه از دستور عالم وای از سلطان علم » مستفاد می گردد ...

از سلطان العلماء علاء الدین حسین و خان آغا بیگم فرزندان دختر و پسری باقی ماندند ؛ چنان که مجال بحث خواهد یافت چهار پسرش « نواب سید علی نواب ، نواب سید رفیع الدین محمد ، نواب سید ابراهیم و نواب سید حسن »
همگی فقیه و دانشمند و دارای تألیف هایی بوده ، بازماندگان نشان تا روزگار معاصر به تاریخ فرهنگی ایران راه یافته اند که دست آورد های آنان در این نگارش بخش های دیگری را می گشاید .

پراکندی سادات مرعشی در دیگر استان های کشور

گرچه پیش از این به پراکندگی این سادات و فرقه های چهارگانه ایشان اشاره شده - اینک نیز شاهد سکونت مرعشیان در بیشتر استان های کشوریم و بزرگترین رهنمود ، نوشته های (فقیه فقیه شهاب نجف مرعشی ره) است (کترو مرعشی ، به علم و نسب می بری ره)
ناگفته نماند سادات مذکور در حال حاضر به علت سهولت امر معیشت ، تحصیل و مسافرت در دیگر کشور های جهان نیز پراکنده اند که بررسی یکایک شاخه ها از عهده یک نفر و یک مجموعه خارج است - به استناد اسناد و مدارکی که تاکنون به دست نگارنده رسیده است ، اینک مرعشیان ایران در اکثر استان های کشور از جمله « آذربایجان - اصفهان - تهران - چهارمحال بختیاری - خراسان - خوزستان - زنجان - فارس - قزوین - قم - کردستان - کرمان - کرمانشاهان - گیلان - مازندران - همدان و یزد ... » پراکنده اند . امید است ، مرعشیان صاحب نظر نسبت به تکامل این مجموعه بکوشند - بی مناسبت نیست در این جا به نام های خانوادگی

کشور که شاخه پدری آنان مرعشیه مازندران یا وابسته به ایشانند اشاره شود تا در صورتی که افرادی بدان مسمی می‌باشند، بتوانند پیشینه خاندان خویش را بررسی نمایند، شاید سید مرعشی باشند و صفحه پر باری بر تاریخ مذهبی، علمی، ادبی و هنری یا سیاسی کشور بیفزایند - نام های خانوادگی ساداتی که در این بخش می آید از سوابق موجود در خانواده نواب صفوی اصفهان و اقوام دور و نزدیک (در شاخه پدری)، نسبنامه سادات مرعشی یزد و فارس، نسبنامه سادات مرعشی شوشتر و رفسنجان و تحقیقات مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی از مقدمه کتاب احقاق الحق قاضی نورالله مرعشی شوشتری اقتباس شده است... آن روان شاد، در این تحقیق شرح مبسوطی از زندگی و اثر های علماء مذهبی، سلاطین، فلاسفه، ادباء و شعرای مرعشی ساکن شهر های قزوین، رفسنجان، گرگان، تهران، کن، ری، اصفهان، خوارزم، شوشتر، دماوند، شیراز، مشهد، کردستان، ورامین، کرمان... و کشورهای عراق عرب، عربستان و هند... را ارائه داده اند که علاقمندان می توانند جهت کسب اطلاع بیشتر به منبع اصلی مراجعه نمایند - همچنین، پسر عم مرحوم مرعشی نجفی (ناشر کتب دینیه، خادم علوم اسلامیة مؤسس کتابفروشی حافظ، سید ابوالقاسم مرعشی پسر مرحوم مبرور سلیل السادات الکرام، آقا میر سید ابراهیم مرعشی کتابفروش پسر حجت الاسلام آیت الله آقا سید علی شرف الدین معروف به سید الاطباء) با استفاده از تحقیقات یاد شده، در مقدمه کتاب «منتخب مفاتیح الجنان» نسبنامه تعدادی از سادات مرعشی آذربایجان، تهران و قم را آورده اند که پاره ای از نام های خانوادگی مذکور از آن اقتباس گردیده است - برخی از نام های خانوادگی نیز از نرم افزار تراجم و کتاب شناسی (۱) و (۲) مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم انسانی نور (اعیان الشیعه و مستدرکات آن، الذریعه...، امل الآمل و تتمه آن، موسوعة الطبقات العلماء) برگرفته شده است - همچنین، مرعشیان ارجمند آقای میر محمود یگانلی (وکیل پیشین ارومیه در مجلس شورای اسلامی) و همکار ارجمند سرکار خانم مرعشی (شوشتری) مشاور و سرپرست پیشین آموزشگاه های خوارزمی تهران به دلیل اتحاد منشاء، نام های خانوادگی سادات مرعشی نسبنامه دار در شهر های خویش (که پژوهش نگارنده فاقد آن ها بود) را به نگارش گذشته او افزودند.

(با سپاس از آنان، نگارنده به نام های خانوادگی فراوانی برخورد نموده است که خویشان را سید مرعشی می دانند - اما، به علت روشن نبودن نسب و نداشتن نسبنامه، از آوردن آن ها در این نگارش معذور است).

نام های خانوادگی سادات مرعشی دارای نسبنامه

در برخی از استان های کشور

اخوان مرعشی، ارسنجانی، ازهر، اسلامی، افشار مرعشی هاشمی، امامی شهرضایی، امیر بزرگی مرزنگو، الماک آبادی (الملک آبادی)، احمد زاده، اعتا، بابایی، بابایی مرزنگو، بازیار، بزرگ مرعشی، بیگلریگی، پور شاهمیر، پورمرعشی، پور نجفی، تبریزی، تبریزی مرعشی، توابی مرعشی، تهرانی نژاد، جواهری، حجازی اطاقسرا، حجازی مرزنگو، حسینی، حسینی ارسنجانی، حسینی اصفهانی، حسینی حائری، حسینی شهرستانی، حسینی شهرستانی مرعشی، حسینی شوشتری، حسینی مرزنگو، حسینی مرعشی، حسینی مرعشی آملی، حسینی مرعشی خلیفه سلطانی، حسینی مرعشی شوشتری، حسینی مرعشی طسوجی آذربایجان، حسینی مرزنگو، حسینی مرعشی کرمانی، حسینی نجفی مرعشی، حسینیان، حسینیان اطاقسرا، حقدوست، حمیدی نژاد، خراسانی، خلیفه سلطان، خلیفه سلطان اصفهانی، خلیفه سلطان مازندرانی، خلیفه سلطانی، خوش اقبال، دشت بزرگی، دولت آبادی، راد، رامطه، رسولی، رسولی مرزنگو، رضوی، رضوی ارسنجانی، رضوی مشهدی، رکابی، رونق، زکی پور مرزنگو، زمانی مرعشی، زواری، ساجقلی زاده مرعشی، ساداتی پور، سجاد، سجادی، سجادی مرزنگو،

سجادیان ، سجادیان اطاقسرا ، سراهنگ ، سرتیپ ، سرتیپی ، سعیدی یکانی ، سلامی ، سلطان فاضل ، سید الاطباء ، سید الحکماء ، سید المرعشی ، سادات رکابی ، سید رکابی ، سید قوامی ، شریف الاسلام ، شوشتری ، شوشتری مرعشی ، شهرستانی ، شهرستانی حائری ، شیوا ، صبوری ، صبوری مرزنگو ، صدر ، صدر الصدور ، صدرالمالک ، صفا پور ، صفوی ، صفوی پور ، صفوی خلیفه سلطانی ، صفوی متقی ، صفوی مرعشی ، طالبی ، طاهری اطاقسرا ، طبری ، طبری مرعشی ، طسوجی ، طسوجی آذربایجانی ، عالم زاده ، عبدالعظیمی ، عزیزی ، عظیمی ، عظیمی ابرقویی ، عظیمیان ، عظیمی فر ، عظیمی نیا ، علوی ، علوی مرزنگو ، علوی مرعشی ، غیرتمند مرعشی ، فاضل مرعشی ، فاضلی ، فاضلی مرزنگو ، فتح الله پور ، فروغ اصفهانی ، فغفور (معین الدین) ، فقیه ، فلکی ، فؤاد مرعشی ، قائم مرعشی ، قاضی ، قاضی ارسنجانی ، قاضی زاده ، قاضی مرعشی ، قاضی نژاد ، قاضی نژادیان شوشتری ، قاضی ناصری ، قائم محمدی ، قریشی ، قریشی مرزنگو ، قزوینی ، قوامی ، قوامی مرعشی ، قیومی ، کیا (شمس الدین) ، کیمیاگر ، کیمیائی ، کیمیایی شوشتری ، گتمیری ، گتمیری مرعشی ، گتمیری مرعشی دماوندی ، مامطری ، متمتع ، مجدالمعالی ، محدث ، محدثه ، مدنی ، مدنی مرزنگو ، مرتضوی ، مرتضوی مرزنگو ، مرعش حسینی ، مرعش حسینی مرعشی ، مرعشی ، مرعشی آملی ، مرعشی آملی اصفهانی ، مرعشی ارسنجانی ، مرعشی اصفهانی ، مرعشی اطاقسرا ، مرعشی اهوازی ، مرعشی حسینی ، مرعشیان ، مرعشی پور ، مرعشی تبار ، مرعشی تبریزی ، مرعشی حائری ، مرعشی حسینی ، مرعشی حسینی آملی ، مرعشی حسینی حائری ، مرعشی حسینی شهرستانی ، مرعشی خراسانی ، مرعشی خلیفه سلطانی ، مرعشی دماوندی ، مرعشی رفسنجانی ، مرعشی زاده ، مرعشی شوشتری ، مرعشی شوشتری نجفی ، مرعشی شهرستانی ، مرعشی صفوی ، مرعشی طبری ، مرعشی علی آبادی ، مرعشی علی آبادی رفسنجانی ، مرعشی فر ، مرعشی فرد ، مرعشی قزوینی ، مرعشی کرمانی ، مرعشی کرمانی بخاری ، مرعشی مازندرانی ، مرعشی مرزنگو ، مرعشی مسعودی ، مرعشی موسوی ، مرعشی موسوی تبریزی ، مرعشی نجفی ، مرعشی نژاد ، مرعشی نیا ، مرعشی هاشمی ، مرعشیان اطاقسرا ، مرعشیان سرایی ، مرعشیه ، مصطفوی ، مغفور ، معرف ، معلم ، معلم مرعشی ، موسوی مرعشی ، موسوی مرعشی خراسانی ، مقام نژاد ، مقدس میبدی ، ملک آبادی ، منجم ، مهدوی ، مهدویخواه ، میبدی ، میرآقایی ، میربقایی ، میرپنج ، میر داماد ، میرزاده مرعشی ، میر سعید ، میر سعیدی ، میر عظیم ، میر عظیمی ، میر عظیمی ابرقویی ، میر قوامی ، میر مرعشی ، میر مقیم مرعشی ، میر مرعشی ، میری ، نجفی ، نجفی مرعشی ، نعمت ، نقیب ، نقیب الاشراف ، نواب ، نواب خلیفه سلطانی ، نواب رضوی ، نواب شیرازی ، نواب صفا ، نواب صفوی ، نواب صفوی خلیفه سلطانی ، نواب یزدی ، نیازی اصفهانی ، هاشمی ، هاشمی ارسنجانی ، هاشمی پور ، هدایت ، واسع پور ، یزدان پناه ، یعقوبی ، یعقوبی مرعشی ، یگانلی ، یوسفی ، یوسفی زاده.....

قابل ذکر است که سایر باز ماندگان ایرانی امامزاده حسین الاصغر (به ویژه در اصفهان) به سادات حسینی مشهور گردیده‌اند - از ایشان نسب علامه « سید محمد علی بهشتی نژاد » مؤلف ارجمند کتاب « فهرستی از سادات اصفهان » (۷/۵) (صفحه ۱۷ - شجره ۱۵) با هفت واسطه به سید علی (پلا سید ، مدفون در سادات محله ساری) و او با ۲۸ واسطه به ابوعلی عابدالله اعرج بن امامزاده حسین الاصغر... منتهی می‌گردد (چنان که مشاهده می‌شود برخی از اجداد سادات بهشتی اصفهان نیز ساکن مازندران بوده‌اند) از این نسب علامه میر محمد رضا (مشهور به بهشتی) ۱ بن میر محمد هادی بن میر محمد مهدی بن سید علی مذکور نیای سادات این شاخه در اصفهان بوده ، احفادش در این شهر در همان منبع (۷/۵) (شماره های ۲۹ - ۴۷ - ۸۷ - ۱۱۵ - ۲۱۲ - ۲۴۷ - ۲۵۵ - ۳۲۶ - ۵۱۱ - ۵۲۹ - ۵۳۷ - ۵۸۸ - ۷۹۳ و ۸۱۷) به ترتیب چنین معرفی شده‌اند : « مکی ، اشرف زاده ، انوری زاده ، بهشتی نژاد ، حسینی بهشتی ، خلدی نسب ، دادخواه ، سجادی ، فدوی ، فیلسوف ، قاضی عسگر ، مبرهن ، مینویی ، نمازی » که نسب آنان به چهار فرزند بهشتی مذکور « میر عبدالباقی ، میر عبدالله ، میر سید علی و سید

میرزا « می‌پیوندد- چهره های سرشناس این خانواده نیز عبارتند از « ۱- شهید بزرگوار دکتر سید محمد حسینی بهشتی فرزند فضل الله فرزند محمد هاشم ، فرزند میر محمد صادق فرزند میر عبدالباقی ... ۲- شهید بزرگوار حاج آقا حسن بهشتی نژاد (امام جمعه وقت اصفهان) فرزند مصطفی فرزند محمد فرزند میر محمد صادق فرزند میر عبدالله فرزند میر محمد رضا ... ۳- سید جعفر خلدی نسب فرزند علی فرزند قوام الدین فرزند صدرالدین فرزند مهدی فرزند میر محمد صادق فرزند میر عبدالباقی فرزند میر محمدرضا ... بانی دبیرستان فرهنگ اصفهان که بزرگترین هنرش تربیت و به راه آوردن جوانان شرور بود ». دیگران ، بیشتر در زمینه های علمی ، فرهنگی و هنری صاحب عنوان گردیده اند .

از این خانواده « رضا بهشتی » نقاش و شاعر هنرمند فرزند سید فخر الدین ، فارغ التحصیل هنرستان هنرهای زیبای اصفهان (دبیر نقاشی نگارنده این مجموعه در دبیرستان ادب اصفهان) دیوانش حدود دو هزار بیت است که ابیات زیر از شعر وی به عنوان « سرپرست » برای این نگارش برگزیده شد .

... برای کودکان این زمانه مناسبتر نباشد زین فسانه
که هستند از پدر یا مادر پیر و یا از سرپرست خویش دلگیر
همیشه با پدر ها در ستیزند و یا از سرپرستان در گریزند
ز بند تربیت باشند رنجه ز پند نیکخواهان در شکنجه ...
ولی آنکه شوند آنها خبردار که بگذشته است دیگر کار از کار ...

دیگر سادات اصفهانی که نسبنامه و سرگذشتشان در کتاب « فهرستی از سادات اصفهان » (۷/۵) آمده است را به گونه زیرین نام برده اند .

۱- آیت الله سید عبدالوهاب صدر العلماء شمس آبادی (صفحه ۱۶ - شجره ۱۲) که نسب ایشان تا ابو محمد حسن بن ابوعبدالله بن حسین الاصغر ۲۹ واسطه معرفی شده است . ۲- « آیت الله سید مصطفی خوانساری صفایی (صفحه ۱۶ - شجره ۱۳) که نسب ایشان تا عبیدالله اعرج بن ابوعبدالله مذکور ۳۷ واسطه می باشد . ۳- میر محمد تقی مدرس (صفحه ۱۸ - شجره ۱۶) که نسب ایشان تا عبیدالله مذکور ۳۳ واسطه است . ۴- سید مهدی امامی شهرضایی (صفحه ۲۰ - شجره ۲۰) (از سادات مرعشی شهرستانی) که نسب ایشان تا میر قوام الدین مرعشی آملی (میربزرگ) ۱۹ واسطه ذکر شده است .

دیگر از اعقاب امام زاده حسین الاصغر (ع) در اصفهان به سادات میر محمد صادقی و مدرس صادقی مشهورند .

نسبنامه سادات میر محمد صادقی از بالا به پایین : مولانا سید الساجدین زین العابدین علی بن الحسین بن علی علیه السلام ، السید الشریف امام زاده واجب التعظیم حسین الاصغر ، السید الشریف عبید الله الاعرج ، السید الشریف علی الصالح ، السید الشریف عبیدالله الثانی ، السید الشریف ابوالحسن علی زوج الصالح ، السید الشریف عبیدالله الثالث ، السید الشریف ابوالقاسم محمد الاشر ، السید الشریف ابوعلی ابوالفتح محمد ، السید الشریف ابو علاء مسلم الاحوال ، السید الشریف سید ابوعلی المختار ، السید الشریف عبدالله ، السید الشریف ابو نزار عدنان ، السید الشریف ابو جعفر عمید الدین ، السید الشریف العلامه شمس الدین علی ، السید الشریف نقیب النقباء تاج الدین حسن ، السید الشریف شمس الدین علی ، السید الشریف عبد المطلب عمید المله والدین ، السید الشریف جلال الدین ابونصر ابراهیم ، السید الشریف عبد المطلب ، السید الشریف شمس الدین علی ، السید الشریف شرف الدین محمد ، السید الشریف ناصرالدین احمد ، السید الشریف شمس الدین علی اکبر ، السید الشریف تاج الدین علی ، السید الشریف میر مهدی ، السید الشریف محمد ، السید الشریف العلامه میر عبد الرضا ، السید الشریف میر شمس الدین علی ، السید الشریف میر ابوالمعالی ، السید الشریف میرسید محمد ، السید اسماعیل ، السید الشریف میر محمد باقر ، السید الشریف میر عبد الرزاق ، السید الشریف العلامه آقا میر ابوصالح ، السید الشریف میر محمد الشریف میر محمد صادق ، السادات الشریف (میر عبدالوهاب و میر حسین)

نسبنامه سادات مدرّس صادقی از پایین با بالا : و دیگری از این خاندان : جناب آقا سید عبدالله ثقه الاسلام (دام ظلّه) ، او است فرزند مرحوم آقا سید محسن بن میر محمد باقر بن میر سید علی بن میر محمد باقر بن میر اسمعیل واعظ بن میر ابوصالح بن میر عبدالرزاق بن سید محمد بن سید ابوالمعالی بن سید شمس الدین محمد بن سید عبدالرضا بن سید ابوالفتح محمد بن سید مهدی بن سید تاج الدین علی بن میر شمس الدین علی بن سید ناصرالدین احمد بن شرف الدین محمد بن شمس الدین ابوالقاسم علی بن عمید الدین عبدالمطلب بن جلال الدین ابونصر ابراهیم بن عمیدالدین عبدالمطلب بن شمس الدین علی بن تاج الدین ابو علی حسن بن شمس الدین ابوالقاسم علی بن عمیدالدین ابوجعفر بن ابو نزار عدنان بن ابو الفضائل عبدالله بن ابوعلی عمر المختار بن ابوعلی مسلم الاحول بن ابوعلی محمد امیر الحاج بن ابوالحسین محمد الاشر بن عید الله الثالث بن ابوالحسین علی بن ابوعلی عیدالله الثاني بن ابوالحسن علی زوج الصالح ابن ابو علی عید الله الاعرج بن ابو عبدالله حسین الاصغر علیه السلام

افزون بر سادات حسینی یاد شده گروهی دیگر از سادات اصفهان نیز به حضرت سید الساجدین علی بن حسین (ع) می پیوندند و مشهور ترین ایشان **خانواده ارجمند خاتون آبادی** است که امام جمعه های پیشین اصفهان به آن منسوب بوده اند و نزدیک ترین فرد آن خانواده به ما ، مجتهدۀ نامی روان شاد خانم نصرت الحاجیۀ امین (ره) است که نسب پدر نامبرده در پایگاه رایانه ای وابسته چنین آمده است : سید میرزا (میر معصوم) بن سید محمد بن میر معصوم حسینی خاتون آبادی بن میر عبدالحسین بن میر محمد باقر بن میر محمد اسماعیل (شاهمراد) بن میر عماد الدین محمد بن سید حسن بن جلال مرتضی بن حسن بن حسین شرف الدین بن مجد الدین محمد بن تاج الدین حسن بن ابو نصر شرف الدین حسین بن امیر الکبیر الشرف بن عباد بن محمد بن امیر حسین بن محمد بن ابو عبدالله امیر حسین القمی بن ابوالحسن علی بن عمر الاکبر البرطله (شهید فخر) بن حسن الافطس بن علی الاصغر بن الامام الهمام حضرت زین العابدین علی بن حسین سید الشهدا (علیهما السلام) .

چنان که ، در بخش واپسین می آید- گروهی دیگر ، سادات میر دامادی (ساکن در اصفهان ، خمینی شهر و نجف آباد ... بازماندگان دختری میرداماد فیلسوف و فقیه ... عهد صفوی می باشند که او بر پایه نسبنامه آتی ، پس از چند نسل با سادات شهرستانی و خلیفه سلطانی مرعشی هم منشاء است- گرچه نام و نمونه شعر شاعران این خاندان پس از این می آید- شخصیت مذهبی تنی چند از اعضاء آن درحور نگارش پیش رو ست- یکی از کسان مبارز ایشان (بر علیه ستم شاهی پهلوی در مشهد) **آیت الله سید هاشم میر دامادی نجف آبادی** بوده که نسب شریفش با سی و سه واسطه به امام جعفر صادق (ع) می رسد و حسن ختام این بخش در این است که **وی پدر بزرگ مادری حضرت آیت الله سید علی خامنه ای رهبر بزرگ انقلاب اسلامی ایران بوده** که ایشان در بارۀ مادر خویش فرمود : (مادرم یک خانم بسیار فهمیده ، باسواد ، کتابخوان و دارای ذوق شعری و هنری بود ...) - نسب صاحب عنوان نیز در شجرۀ طیبه ، تألیف و تحقیق سید فاضل موسوی صفوی (خلخال زاده) ^{۱۱۱} و دیگران ^{۱۱۲} چنین آمده است : سید عبدالله علی بن سید جواد بن سید حسین المشتهر بالتبریزی بن سید محمد بن سید محمدتقی بن سید علی اکبر بن سید فخرالدین بن سید ظهیر الدین بن سید قطب الدین بن میر سید روح الله بن میر سیدرضا بن میر سید جلال بن سید بایزید بن میر سید بابا هاشم محمد بن سید حسن بن سید حسین بن سید محمود بن سید نجم الدین بن سید مجدالدین بن سید فتح الله بن سید روح الله بن سید نیک الدین بن میر سید عبدالله بن سید صمد بن سید عبدالمجید بن میر سید شریف الدین بن میر سید عبدالفتاح بن سید میر علی بن سید علی بن میر سید علی (الاول) بن سلطان العلماء سید احمد بن میر سید محمد مدائنی بن الحسن بن الحسن الافطس بن علی الاصغر بن الامام الهمام زین العابدین بن الامام الحسین الشهید بکربلا المقدسه بن الامام علی بن ابی طالب (ع) .

^{۱۱۱} به نقل از تارنمای بلاگفا به نشانی رایانه ای روبرو = <http://۱۱ghoraan.blogfa.com>

^{۱۱۲} به نقل از تارنمای به نشانی رایانه ای روبرو = <http://www.khatshekanan.ir/news>

(نکته جالب توجه در نسب شماری نسل های همزمان سادات مرعشی و حسینی پیشین ، که همه به سید الساجدین امام علی بن الحسین (ع) می پیوندند- همسانی نسبی تعداد هر نسب تا حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد که خود دلیل بارز صحت نسنامه های مذکور است ؛ چه - آن ها از منابع گوناگونی گرد آمده اند) و یکی از راه های شناختن سادات صحیح النسب ، هماهنگی تعداد نیاکان آنان با ساداتی است که درستی نسبشان از سوی نسابین نامی ، به رسمیت شناخته شده است .

نمونه شعر سهرسرمند و فرزانه الطالب اسلامی ایران

با نگاهی به داده های این نگارش- مادر فرهیخته ، دارای ذوق شعری و هنری ... ، ویژگی های اثری و آموزشی خویش را از نیاکان میر دامادی ، مرعشی و علوی ... خود ودیعه گرفته است- فرزند بزرگوار او نیز از سوی وابستگان پدری و مادری مشترک ، در زمینه های مذهبی ، علمی ، ادبی و هنری به ویژه سخنوری سیاسی و منظوم دارای ارثیه ای قالب گردیده- پس از آموزش ، دستاورد آن ها نوشتارها و گفتار های ارزنده ای است که از میان دریای بیکران ادب و عرفان صاحب عنوان ، شعر زیر برای این نگارش برگزیده شد^{۱۱۳} .

سرخوش زسبوی غم پنهانی خویشم
چون زلف تو سرگرم پریشانی خویشم
در بزم وصال تو نگویم زکم و بیش
چون آینه ، خو کرده به حیرانی خویشم
لب باز نکردم به خروشی و فغانی
من محرم راز دل طوفانی خویشم
یک چند پشیمان شدم از رندی و مستی
عمری است پشیمان زپشیمانی خویشم
از شوق شکرخند لبش جان نسپردم
شرمنده جانان ز گران جانی خویشم
بشکسته تر از خویش ندیدم به همه عم
افسرده دل از خویشم و زندانی خویشم
هر چند « امین » ، بسته دنیا نیم اما
دلبسته یاران خراسانی خویشم

^{۱۱۳} به نقل از تارنمای بلاگفا به نشانی رایانه ای رو برو = <http://mtt۴۵۳۰.blogfa.com/cat-۱.aspx>

فصل نهم

چگونگی پراکندگی سادات مرعشی اصفهانی

در این بخش سعی بر آن است که حتی المقدور در مورد ریشه های اصلی این پراکندگی باتوجه به کتاب هایی که از مرعشیان اصفهانی بر جای مانده است و بعضی اسناد و مدارک خانوادگی و غیر آن اظهار نظر شود تا مقدمه ای باشد بر اطلاع رسانی آینده و تکمیل اطلاعات گذشته - چه ، بالطبع اعضاء صاحب ذوق دیگر این خاندان در اکناف جهان پراکنده اند و می توانند وابستگی خویش را بررسی و شرح حال مشایخ و مشاهیر جدیدتری را به رشته تحقیق و تألیف کشیده (با ذکر نسبنامه هر کدام) تکامل بخش این تذکره باشند - چنان که ، گذشت مرعشیان اصفهان پس از « میر نظام الدین علی » به دو شاخه زیرین تقسیم شده اند .

الف - بازماندگان میر قوام الدین محمد بن میر نظام الدین علی ... یاد آوری می شود ، مهمترین منابعی که از بازماندگان صاحب عنوان به نگارنده رسیده است : « مجمع التواریخ » نوشته میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی بن میرزا محمد داود بن میر سید محمد ... (۴) و کتاب خطی « زبور آل داود » یا « تذکره آل داود » نوشته « علامه میرزا محمد هاشم بن میر سید محمد (شاه سلیمان ثانی) ^{۱۱۴} (۵) است .

ب - بازماندگان میر علاء الدین حسین بن میر نظام الدین علی ... سرگذشت این خاندان به نگره همبستگی بیشتر مذهبی ، سیاسی و خانوادگی با چندین تن از پادشاهان سلسله صفویه در تراجم و انساب - همچنین ، تذکره های ادبی ، هنری و تاریخ های سیاسی فراوانی آمده است (که تا اندازه توان) نام و نوشته آن ها در این نگارش آمده است .

گرچه هر دو خاندان از زمان های گذشته در اصفهان دارای اعضاء مؤثری در زمینه های گوناگون یاد شده بوده اند - اما ، پس از انتخاب اصفهان به پایتختی شاه عباس اول صفوی ، به دلیل آن که خود از جانب مادر مرعشی بود - در آن شهر به افراد هر دو خانواده توجه نموده - عده ای به صدارت ، وزارت و سایر سمت های دیوانی نایل شده ، گروهی از لحاظ علمی تشویق گردیده - علماء عقلیه و نقلیه معتبری از ایشان برخاسته ، برخی به مقام تولیت آستان قدس رضوی رسیده ، دسته ای در امور لشکری صاحب عنوان گردیده - تنی چند به دامادی

^{۱۱۴} میرسید محمد (شاه سلیمان دوم) نوه دختری شاه سلیمان اول ، خواهر زاده و داماد شاه سلطان حسین صفوی و پسر میرزا داود ، متولی باشی آستان رضوی و از اعیان و اکابر و متنفذین مشهد بوده است - از این جهت میرزا سید محمد پسرش ، از نفوذ و وجهه پدر و نیز هرج و مرج خراسان که پس از کشته شدن نادرشاه ایجاد شده بود استفاده کرده با یک دسته بندی و سازش با جمعی از سرکردگان و امراء خراسان مانند بهبود خان اتکی تاتار مروی ، امیر علم خان عرب خزیمه و دیگران در ۱۱۶۳ « ه ق » شاهرخ شاه نوه نادر شاه که در این وقت در حدود ۱۸ سال داشت و پادشاه بود را دستگیر و از دو چشم کور نمود و خود را پادشاه اعلام کرد ... شاه سلیمان دوم فقط چهل روز سلطنت کرد - در این مدت تصمیم گرفت که هرات و قندهار را بگیرد و مانند قرن های گذشته دوباره آن ها را ضمیمه ایران نماید - برای اقدام و انجام اینکار ، سردارانی که طرفدار جدی او بوده و او را به سلطنت رسانیده بودند ، مأمور نمود . « یوسفعلی خان جلایر » که از سرداران طرفدار شاهرخ شاه بود از غیبت بهبود خان و دیگران که برای تصرف هرات فرستاده شده بودند ، استفاده کرد - شاه سلیمان را از سلطنت خلع و سپس او را از هر دو چشم کور نمود و شاهرخ شاه را دوباره پادشاه نمود - سید محمد متولی یا سید محمد کور ، که شش سال (از ۱۱۶۳ - ۱۱۶۹ « ه ق » در مشهد می زیست در آن شهر در گذشت و در حرم امام رضا (ع) مدفون گردید (۷۷) .

شاهان صفوی برگزیده شده‌اند ... که این رویه بعد از شاه مذکور حتی پس از سقوط اصفهان و انقراض سلطنت صفویه ، ادامه یافته است . از هر دو خانواده ، افرادی نسبت به زنده نگهداشتن تاریخ خانوادگی در کنار بررسی جریان مذهبی - سیاسی و علمی کشور کوشیده‌اند یا مورخین و تذکره نویسان دیگر به فراخور تحقیقات خویش از اعضاء آن خاندان و اثر هایشان نامبرده‌اند که از این پس به آن ها استناد خواهد شد - همچنین ، گفتنی است که در مرور زمان : ازدواج دختران و پسران هر دو خانواده ، میان سادات مذکور همبستگی بیشتری را به وجود آورده ، مواردی از این قرابت ، هنوز در اصفهان دیده می شود .

الف - بازماندگان میر قوام الدین محمد بن میر نظام الدین علی

در نوشته های پیشین « **مجمع التواریخ** » وقایع انقراض دولت صفویه و بعد از آن - اقدامات بعدی بازماندگان (به ویژه) شاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین صفوی ، میر سید محمد (شاه سلیمان ثانی) و سید احمد^{۱۱۵} بن ابوالقاسم بن میرزا محمد داود ... را تا سال ۱۲۰۷ ه ق « به رشته تحریر آورده است . **زبور آل داود** » نیز کتاب دیگری است که ضمن درج وقایع فوق ، چکیده شرح حال نیاکان از

^{۱۱۵} سید احمد مذکور پسر برادر سید محمد (شاه سلیمان دوم) کسی است که چون هنگام تسلط افغان ها بر اصفهان ، طهماسب میرزا فرزند شاه سلطان حسین صفوی برای جمع آوری سپاه از اصفهان خارج شد ، همراه او بود - سید احمد ، پس از مشاهده اعمال شنیع شاه طهماسب دوم (مانند افراط در شرب خمر به جای دفاع از مملکت و تحکیم مقام خویش) از وی جدا شد و به ابرقوی فارس رفته ، با جعل مهر و فرمانی از طرف شاه ، خود را سپهسالار فارس نامید و به مقابله با افغان ها پرداخت - سید احمد ، در سال ۱۱۳۷ ه ق « با افغانه جنگ ها کرد - ولی شاه طهماسب برای کرمان و فارس حاکم تعیین نمود و دستور داد که نسبت به دفع سید احمد یاغی و طاغی بکوشد - اما موفق نشد و از او شکست خورد و در سال ۱۱۳۹ ه ق « وی با گروهی که اطرافش جمع شده بودند به کرمان حمله برده آن جا را تسخیر نمود - خود را پادشاه نامید و حتی مهر و سکه زد - سجع مهر و سکه او این مصرع بود : « **تاج فرق پادشاهان احمد است** » و نقش سکه اش نیز این بیت بود : « **سکه زد در هفت کشور، چتر زد بر مهر و ماه، وارث ملک سلیمان گشت احمد پادشاه** » ... پس از آن متوجه فارس گردید و خواست آن خطه را نیز ضمیمه کرمان نماید ، در جنگ هایی که با افغان ها نمود ، شکست خورده - بیشتر افواج او تلف شدند و خود با لباس مبدل فرار کرد و به نیریز رسید - دوباره جمعیتی فراهم آورده به کرمان رفت . چون بیشتر سرکردگان کرمانی لشکرش اسیر و کشته شده بودند ، جمعیتی اطراف او جمع نشده - سرکردگان قبلی لشکرش که اسیر شده بودند ، به اصفهان نزد اشرف افغان جانشین محمود که در سال ۱۱۳۷ ه ق « به پادشاهی رسیده بود گسیل و وی ابتدا خواست تمام آن ها را بکشد - اما ، آن ها تعهد نمودند که اگر کشته نشوند و بایشان کمک نظامی شود ، حاضرند تمام بلاد کرمان را برای او فتح کنند - اشرف قانع شده ، این موضوع را قبول کرد و عبدالله خان را با چهار هزار افغانی به همراه آنان به کرمان فرستاد - سید احمد مذکور ، پس از اطلاع متحیر مانده - تصمیم گرفت نزد شاه طهماسب که در خراسان بود رفته ، استغفای گناهان خویش و طلب عفو خود را بخواهد - اما در آن جا پس از جدال با یکی از قلعه داران شاه ، حکمی از طرف او دایر بر دستگیری و کشتنش صادر شد و چون این مطلب را شنید از راه سیستان به قصبه بم و نرماشیر رفت - اما ، به علت سازش سرکردگان کرمانی و عبدالله خان مذکور نتوانست درنگ کند - به سمت بندرعباس رفت و بین راه جنگی میان او و افغان ها و اهل تسنن آن نواحی در گرفت و شکست خورد - سپس ، بازگشت و به قلعه حسن آباد داراب رسید - افغان ها وی را دنبال کرده ، هشت ماه محصورش نمودند - در قلعه نقبی زد تا فرار کند ، همراهانش که با افغانه ساخته بودند برادرش میرزا عبداللهمه را گرفته ، زندانی کردند - سید احمد ناچار تأمین جانی خواست و تسلیم شد و وی را روانه اصفهان نمودند - اشرف ابتدا با او با عزت و احترام رفتار کرد - اما ، پس از چند روز زندانش نمود و و زنجیر طلا بر گردنش افکند و چند روز پس از آن در اواخر سال ۱۳۴۰ ه ق « سید احمد و برادرش را پشت پل زاینده رود گردن زدند (۴) (۵) (۷۷) .

میر قوام الدین مرعشی (میر بزرگ) تا زمان خود (مقارن سلطنت فتحعلی شاه قاجار) را (به استناد نوشته های دیگر سادات مرعشی) آورده ، چگونگی پراکندگی و ارتباط مجدد سادات شاخه خویش (اعم از مرد و زن) را در سایر بلاد یادآوری نموده است - گفتنی است ، کتاب مذکور بر خلاف کتب انساب و تذکره های دیگر که بسیار اندک از زنان و فرزندانشان نام برده اند ، نشان دهنده بازماندگان آنان و جای زندگیشان می باشد - گر چه ، از یادداشت های این دو منبع و سایر نوشته های مرعشیان دیگر ، به عنوان مدرکی مستند در جا به جای این مجموعه استفاده شده است - مع الوصف ، در این بخش به درج خلاصه ای از زندگی اعضاء نامبرده در نسبنامه مذکور (که مرتبط با اهداف مجموعه حاضر است) بسنده می شود .

(۱) - **امیر عبدالقادر :** « ... آن جناب در غایت پرهیزگاری و صلاح بوده اند و غالب اوقات خود را به عبادت حضرت باری و زراعت و عمارت مصروف می داشته اند و هشت خلف و سه صبیبه از ایشان مخلف شده است . » پسران : ۱- امیر عبدالکریم ۲- امیر شرف الدین حسن ۳- امیر ابوسعید ۴- امیر عطاء الله ۵- امیر عبدالباقی ۶- امیر معزالدین محمد ۷- امیر شمس الدین محمد ۸- امیر قوام الدین محمد . (نامی از دختران او در زبور آل داود برده نشده است) .

(۲) - **امیر قوام الدین محمد :** فرزند هشتم امیر عبدالقادر و صبیبه مرحوم مغفور شیخ محی الدین کردلانی یا خواهر او « ایشان در نهایت زهد و صلاح و پرهیزگاری بوده اند و اکثر خطوط راخوش می نوشته اند و ایشان را ۶ مخلص بود : ۱- میرزا ابوالمعالی ۲- میرزا ابوالفضائل ۳- میرزا ابوالمحسن ۴- میرزا صفی الدین محمد ۵- میرزا محمد مؤمن ۶- میرزا محمد حسین » .

(۳) - **میرزا ابوالمحسن :** سومین فرزند امیر قوام الدین محمد « که در نهایت صلاح و سداد و پرهیزگاری و تقدس ، تمامی عمر شریف خود را به طاعت و عبادت بسر می برده و در آخر عمر به زیارت عتبات عالیات رفته ، در دارالسلام بغداد به رحمت ایزدی پیوست و در روضه کاظمین علیه السلام مدفونست و ایشان را یک پسر و سه دختر بوده است : میرزا رحمت الله و سه صبیبه خیرالنساء خانم که در حباله میر محمود استرآبادی ^{۱۱۶} بوده و فخر النساء خانم که معقوده میر محمد محسن بود و صفیه سلطان خانم » .

(۴) - **میرزا رحمت الله :** خلف میرزا ابوالمحسن « در نهایت صلاح کاری و سلامت نفس و در ایام صدارت مرحوم میرزا رفیع الدین محمد (صدر) مأمور به امور شرعیات الکاء خراسان و در مشهد مقدس رضویه به دار بقا شتافته ، در آن جا مدفونست و از ایشان سه پسر نیک اختر و سه دختر بوجود آمد : میرزا محمد شفیع و میرزا قوام الدین محمد که جد مرحوم مغفور میرزا محمد جعفر وزیر مقتدر پادشاه سعادت مند کریم خان زند بوده و میرزا ابراهیم که از او اولاد نماند و سه صبیبه ، سهل جهان بیگم والده مرحوم میرزا حسن مؤلف شعبات ثلث نسبنامه سادات مرعشیه و دیگری مهر جهان خانم که در حباله میرزا علینقی ولد میرزا شاه تقی من جمله سادات حسینی بوده است ^{۱۱۷} » .

(۵) - **میرزا محمد شفیع :** خلف ارجمند میرزا رحمت الله « مولد شریف آن جناب در سنه ۱۰۱۶ « ه ق » در دارالسلطنه اصفهان واقع شده و در کمال فضل و دانش بوده اند و در علم معاشرت بی نظیر و با خلق در غایت حسن خلق و آداب سلوک می فرموده و در انتظام احوال خود می کوشیده و در علم سیاق استاد بوده و فرید عهد و خط نستعلیق را خوش مینوشته و شعر را نیکو میفرموده و در انشاء و حل معما و سایر مشکلات دست تمام داشته اند و از کتب تواریخ و انساب و احادیث و معقولات نهایت مهارت داشته اند و چندین مجله از تواریخ و احادیث نبوی (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام و صحابه کبار رضوان الله علیهم اجمعین ، از ابتدای آفرینش عالم تا زمان هجرت نبوی (ص) و اثبات واجب الوجود تعالی شأنه و حقانیت مذهبی اثنی عشریه و اخلاق حسنه آداب سلوک و معاشرت مر با

^{۱۱۶} چنان که در همین بخش می آید : چون میر نظام الدین علی از بخش استرآباد (گرگان مازندران) به اصفهان آمده است - برخی از مورخین متقدم پس از نام بازماندگانش واژه استرآبادی را آورده اند و این میر محمود همان شجاع الدین محمود (جد علاء الدین حسین خلیفه سلطان) است که شرحش پس از این می آید - گفتنی است ، برخی از مورخین متأخر نیز به نام کسان این خاندان واژه مازندرانی را افزوده اند - اگرچه ، نام آن استان در آن زمان طبرستان بوده است - گروهی نیز پا را فراتر نهاده ، واژه های اصفهانی مازندرانی را پسوند نام این سادات ساخته اند .

^{۱۱۷} نام سومین دختر میرزا رحمت الله ، در ذبور آل داوود نوشته نشده است .

خلق، موسوم به «بحر الفوائد» و نسبنامه مشتمل بر احوال سلسله علیه صفویه ادام الله الی یوم القیامه نوشته و تمام عمر شریف را به شادمانی و کامرانی با مردم صاحب کمال و درویشان صاحب حال و خویشان و اقوام بسر برده‌اند و آن چه تحصیل می‌فرموده، صرف ایشان می‌کرده‌اند و آن چه لازمه خویش پروری بوده به تقدیم میرسانیده، **در اول حال در خدمت سلطان العلماء خلیفه سلطان و جناب میر محمد باقر مشهور به میرداماد^{۱۱۸}** و سایر علمای آن زمان به مطالعه و مباحثه علوم مشغول بوده‌اند و **چون آثار رشد و کمال و کاردانی ایشان را نواب خلیفه سلطان مشاهده فرموده، صبیبه میرزا رضی الدین محمد بن امیر ابوالقاسم بن خلیفه فتح الله^{۱۱۹}**، عم زاده خود جان بیگی خانم را در حباله ازدواج مشارالیه در آورده، در اوایل حال به امر اشراف کل عمارات سرکار خاصه شریفه، مأمور و بعد از عزل میرزا طاهر خوزانی به منصب استیفای کل موقوفات ممالک محروسه مأمور تا زمان سلطنت نواب خاقان صاحبقران شاه عباس ثانی بردالله مضجعه و صدارت میرزا محمد مهدی اعتماد الدوله، باعتبار افساد بعضی از اشرار و مفسدین فیما بین ایشان به کدورت رسیده، از ابتداء هفت ماهه سنه ۱۰۷۱ مدت یازده سال خانه نشین گردیده- مشغول تألیف بحرالفراید مذکور بوده‌اند تا زمان نواب طوبی آشیان شاه سلیمان نورالله مرقد، در سفر قزوین در سنه ۱۰۹۱ بعد از عزل میرزا صالح رعدی صدر ممالک به نیابت صدارت نیز مأمور و در مدت چهار سال و هشت ماه در خدمت مذکور به نوعی سلوک می‌داشته‌اند که همگی خلق الله راضی و شاکر و دعای خیر حاصل می‌مودند و در مدت هفتاد و هشت سال و چند ماه ایام شریف عمر خود را با اعزاز و اکرام به سر می‌برده تا در ابتدای چهار ماهه سنه ۱۰۹۵ در دارالسلطنه اصفهان به دار بقاء رحلت فرمود و در مدرسه درب دولتهخانه خود واقعه در محله احمد آباد که از محدثات مرحوم مذکور و مشهور به مدرسه میرزا شفیع و شفیعیه است مدفون گردید و از آن جانب سه خلف مبادی آداب پسندیده اوصاف و سه صبیبه مکرمه بوجود آمده‌اند: میرزا عبدالله- میرزا معصوم و میرزا حبیب الله- نورجهان خانم که او معقوده میرزا ابوطالب ولد امیر صدر جهان و از او یک صبیبه داشته، مهین بانو که در حباله میرسید محمد ولد سید حیدر جبل عاملی بوده و از او سه پسر بوجود آمد: میر سید علی و میر سید مرتضی و میر سید رضی و بعد از فوت میرزا ابوطالب در حباله میر سید محمد برادر او بوده و از او یک پسر داشته میر محمد سعید (جد شاه قوام الدین حسن) که از سادات حسینی است. دیگری نور شرف خانم که در حباله میرزا عبدالله ولد میر محمد حسین متخلص به میراجری^{۱۲۰} بوده ... و اسم صبیبه دیگر معلوم نیست».

^{۱۱۸} فیلسوف و دانشمند بزرگ عهد صفوی که حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی عناوین و نسب وی را به قرار زیر در مقدمه کتاب احقاق الحق معرفی نموده‌اند: «سید فلاسفه الشیعیه، جرثومه الفضائل، اعجوبه الدهر نابقه الزمان الامام القدوة فی العلوم العقلیه، الامیر محمد باقر الحسینی المرعشی المشتهر بالداماد بن محمد بن محمود بن السلطان السید عبد الکریم خان الثانی المذکور کما فی المشجره الموشحه بخاتم السلطان شاه سلیمان الاول الصفوی و هی موجوده فی المکتبه الملیه للوجیه النبیة الحاج حسین آقا ملک الکائنه بطهران و عندنا صورتها، تو فی الترجم سنه ۱۰۴۰ و قبل سنه ۱۰۴۱ و قبل سنه ۱۰۴۲ وله تصانیف شهیره کالقبسات و الجذوات و عیون المسائل و الحواشی علی الکافی و علی الفقیه و علی الاستبصار و علی الشفاء و علی شرح مختصر الأصول و غیرها من الکتب و الرسائل».

^{۱۱۹} عالم فاضل، نواب میرزا فتح الله بن نواب میرزا رفیع الدین محمد (عموی خلیفه سلطان) نیز یکی دیگر از سادات خلیفه سلطانی مدفون در بقعه امام زاده سنی فاطمه اصفهان است.

^{۱۲۰} وی سید محمد حسین حسینی (یزدی) است که بنا بر نوشته احمد گرجی نژاد تبریزی در تذکره اختر (صفحه ۵۱-۵۲): «... از جمله سادات رفیع الدرجات حسینی. مدتی در سرکار حکام یزد به دبیری مشغول ... به جهت استخلاص ملبس به کسوت فقر، عازم عتبات عالیات و در عراق و فارس مجمل سیاحتی کرده ... در دارالملک تهران ... به دار فنا شتافته ... او را در قم روضه پاک معصومه (س) دفن نمودند ... کان ذلک فی شهر سنه ۱۲۲۱ ... خط شکسته را خوب می‌نوشت - در شاعری به غزل سرایی مایل ... و طبعش روان بود - قریب به شش هزار بیت دیوان دارد» از اوست.

طرف باغ و گل و گلزار بس است قفس و حلقه دامم هوس است

نفسی همنفسم شو که مرا نفس آخر و آخر نفس است

(۶) - **میرزا عبدالله** : خلف ارجمند اکبر مرحوم میرزا محمد شفیع رحمت الله علیه « مولد آن جناب در سنه ۱۰۴۲ بوده و در سفر دارالسلطنه قزوین و مازندران که در رکاب ظفر انتساب **نواب خاقان** ، **شاه عباس ثانی انارالله برهانه** در بلده طهران به داربقا رحلت نمودند و نعش شریف آن مرحوم مغفور را به آستانه مقدسه عرش درجه امام ثامن علی بن موسی الرضا (ع) نقل و در درب آستانه مدفون نمودند و آن عالی جناب در نهایت حسن و جمال و غایت عقل و کمال و صاحب شأن و جلال و مستجمع جمیع محاسن صوری و معنوی و خوش خوی و نیک ذات و رحم پرور بوده‌اند- بر طریق آبای عظام و اجداد کرام عالی مقام با مردم روزگار در نهایت خویی به سر برده‌اند و شعر را نیکو می‌فرموده‌اند و « مرعش » تخلص می‌کرده‌اند ، دیوان ایشان مشهور و اشعارشان معروف است و در انشاء و معمّا ید تمام داشته‌اند و در معقولات ماهر و در فضایل ، پسندیده خالق و خلاق بودند- **مشمول نظر عاطفت خاقانی گشته نواب علیه‌عالیه مهد علیاء زبیده بیگم طاب الله تراها عز شرف بیگم**^{۱۲۱} را به عقد ازدواج ایشان در آورده و بنا بر وفور قابلیت و جوهر ذاتی خود در خدمت نواب خاقان معزز و مکرم گردیده ، انیس و جلیس بزم میمون و در سلک آقایان منسلک بوده‌اند و تمام عمر خود را در خدمت نواب اشرف به مصاهرت و زندگانی به کامرانی گذرانیده‌اند و از آن عالی جناب یک خلف ارجمند بی‌مثال عظیم المثال موسوم به میرزا محمد داود بوجود آمد و سه صبیّه محترمه : **فخر جهان بیگم** که در حباله میرزا عیسی وزیر اصفهان ، خاله زاده خود بود و در شهر محرم سنه ۱۱۲۷ به داربقا رحلت نمود- تاریخی که در فوت آن علیا جناب گفته شده ؛ این است : « **روح او شد همنشین با فاطمه** » و دیگری **مهر شرف بیگم** که معقوده النک اسکندر میرزای ولد شاه نوازخان والی گرجستان و دیگری **نقیبه بانو بیگم** که در جوانی رحلت نموده از او عقبی نیست » .

۷ - **محمد داود الحسینی المرعشی الصفوی**^{۱۲۲} : خلف ارجمند میرزا عبدالله^{۱۲۳} ... « تاریخ تولد آن جناب به نحوی است که خود به رشته نظم کشیده‌اند » .

طالع بنده سرگشته محمد داود عاصی و روسیه و قابل عفو و غفران
بود تاریخ ز هجران رسول عربی سنه الف و ستین و خمس از دوران (۱۰۶۵)
در شب هفدهم ماه ربیع الاول گشته طی ، یازدهم ساعت ، از اجزای زمان
هر چه قوس آمده در خمسه عشرین درجه در صفاهان که فضایش دهد از خلد نشان

^{۱۲۱} (همسر میرزا عبدالله مرعشی) والدّه میرزا محمد داود : عزشرف بیگم بنت جهان بانو بیگم بنت فخر جهان بیگم بنت بیگرات خان والی کل گرجستانات که در حباله شاه عباس بن شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسماعیل الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان انارالله برهانه، بود. زبیده بیگم مذبوره ، بنت خاقان جنت مکان شاه عباس در حباله نکاح عیسی خان قورچی باشی ابن سید علیخان مشهور به سید بیک صفوی ابن معصوم خان ابن عم شاه طهماسب ماضی که در زمان پادشاه مزبور وکیل الدوله بوده و جهان بیگم صبیّه عیسی خان قورچی باشی سابق الذکر در حباله نکاح سیمون خان، والی گرجستان کارتیل بوده و عزشرف بیگم مزبوره ، صبیّه والی مرقوم در حباله نکاح میرزا عبدالله والد نواب میرزا محمد داود بوده و نسب نواب موصوف به سه واسطه به شاه عباس ماضی می‌رسیده است (۴) (۵) .

^{۱۲۲} نوادگان دختری پادشاهان صفویه ، علی‌رغم فامیل پدری به فامیل مادری نیز مسمی گشته‌اند - مانند : مرعشی صفوی و نواب صفوی ...

^{۱۲۳} در زبور آل داود ، نسبنامه محمد داود در شاخه پدری تا اسدالله الغالب ، هزبرالسالب علی بن ابی طالب علیهم صلوات الله الملك الواهب و نسب مادری او را تا شاه اسماعیل انار الله برهانه، ادامه داده که به علت جلوگیری از تکرار حذف گردید- همچنین ، در نسب مندرج بر خلاف سایر عبارت های قبلی همین کتاب و مقایسه با سایر انساب ، نام میر نظام الدین علی از قلم کاتب افتاده است .

مشتوی بیست و سه مرحله کرده زحوت بوده در یازده سنبله جای کیوان
 بوده در بیست و شش قطعه عقرب مریخ کرده خورشید جهان در ششم دلو قران
 زهره منزله خود ساخته در اول دلو کرده در یازده جدی عطارد جولان
 کرده طی بیست و شش حصه قمر از جوزا رأس آراسته در شانزده دلو مکان
 بوده افلاک و کواکب همه بر این منوال کز عدم سوی وجود آمده این سرگردان

و آن جناب نیز به زیور فضل و کمال آراسته و در تمام علوم عقلیه و نقلیه کما : ریاضی و نجوم و هندسه ، دست تمام داشته‌اند و در شعر و معما و تاریخ و علم سیاق ماهر که دیوان کلیات ایشان زیاده بر بیست هزار بیت می‌شود و با مردم روزگار بر وجه احسن و طریق مستحسن معاشرت می‌فرموده‌اند و عمر شریف را به دستور آبای عظام و اجداد کرام با علماء و فضلا و خویشان بسر می‌برده‌اند و بعد از فوت مرحوم میرزا حبیب الله عم خود در صغر سن در سالک آقایان عظام منسلک بوده‌اند و بعد از فوت جناب میرزا محمد شفیع جد خود به منصب استیفای موقوفات کل ممالک ایران ، مأمور و بعد از انقضای مدت ، یازده سال از خدمت مذکور به زیارت بیت الله الحرام مشرف و بعد از مراجعت ، به منصب استیفای خاصه نیز سرافراز و بعد از چندی حسب الاستدعای نواب معظم الیه خدمت استیفای موقوفات را نواب مالک‌رقاب به میرزا محمد مهدی عمه زاده و داماد نواب معظم الیه محول فرمودند و منصب صدرات کل ممالک ایران را به ایشان مرجوع و آن جناب بالبدیهه این رباعی را منظوم و عرض و استعفا از منصب نمودند ...» .

« رباعی »

ناقوس نواز دیرگیران بودن پاکار محله یهودان بودن
 صد مرتبه خوشتر است نزد « داوود » از مبدع شرع و صدر ایران بودن

چون استعداد و قابلیت آن جناب به پیشگاه ضمیر خورشید تأثیر حضرت شاهی ظاهر و اطوار پسندیده ایشان پسند خاطر و مرغوب طبع خاقان افتاد ، احتراماله در سنه ۱۱۱۰ به منصب جلیل القدر تولیت آستانه مقدسه رضیه رضویه سرافراز نموده - به نوازشات شاهانه ممتاز فرمودند و در سنه ۱۱۱۶ از مشهد به عزم زیارت روضات مقدسات وارد اصفهان و بعد از شرفیابی حضور ساطع النور و ترخص از خدمت فیض گنجور ، مجدداً به زیارت عتبات سدره مراتب فایض و در آن سفر سعادت ثمر ، بارفقا و همراهان و مساکین و فقیران به نوعی سلوک و احسان فرموده بودند که همگی راضی و شاکر و داعی بودند و در هر منزل مراسم خطبه و فاتحه امر می‌نمودند - بعد از مراجعت بنابر وفور قابلیت ذاتی ، ایشان بیش از پیش منظور نظر عاطفت اعلی حضرت ظل الهی گردیده ، امر تولیت را به فرزند گرام آن جناب میرزا عبدالله مفوض و حسب الامر الاعلی ، مقرر گردید که آن جناب همواره همراه کوکبه اعلی و پیوسته مجالس مجلس والا بوده به تمشیت امور ملکی و مصاحبت اعلی حضرت شاهنشاهی پرداخته ، انیس مجلس ارم قرین باشند ؛ تا آن که به تاریخ روز شنبه نهم شهر ربیع الاول سنه ۱۱۲۵ هجری به شفقت شاهانه سرافراز شده ، نواب علیه شهربانو بیگم همشیره معظمه خود را که از ایام حیات خاقان طوبی آشیان نورالله مرقدہ نامزد آن جناب بود به رشتۀ ازدواج کشیده و عقد مناکحه میمونه در دولخانه واقع شد و بقیه عمر شریف را در کمال اعزاز و احترام در خدمت آن خدیو زمان مصروف صحبت و تمشیت امور مملکت می‌فرمودند ، بعد از آن که شصت و دو مرحله از عمر شریف طی کرده بودند - عالم فانی را وداع نموده ، در تکیه احدائی خود در ارض لسان الارض اصفهان که نزد مقبره مرحومان آقا حسین و آقا جمال خوانساری است مدفون گردیدند - اولاد ذکور و اناث آنجناب چهارده نفر (بود) ند - ذکور ده نفر ... اناث چهار نفر ...

فرزندان ذکور میرزا محمد داود: ۱- میرزا ابوالقاسم^{۱۲۴} ۲- میرزا عبدالله ۳- میرزا محمد علی ۴- میرزا محمد حسین ۵- میرزا محمد رضا ۶- میرزا سید علی ۷- میرزا عبدالمولی ۸- میرزا زین العابدین ۹- میرزا کلب رضا ۱۰- نواب میرزا سید محمد (شاه سلیمان ثانی).

فرزندان اناث او: ۱- پری نسا بیگم ۲- فخر شرف بیگم ۳- حورجهان بیگم ۴- نتیجه النساء بیگم - به استناد بیشتر تذکره های شعراء اواخر عهدصفویه؛ ذیل نام «داود اصفهانی» یا «میرزا داود» صاحب عنوان، یکی از شعرای معتبر آن زمان محسوب گردیده است. برای نمونه، در کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۲۰۵) تحت عنوان داود اصفهانی [میرزا داود خلف میرزا عبدالله مستوفی متخلص به عشق - ۱۱۳۳] تذکره های نصر آبادی ۱۴- ۱۵ (۶۰)، تذکره المعاصرین حزین لاهیجی ۵۱- ۵۲ (۷۸)، آتشکده آذر ۱۸۰- ۱۸۱ (۶۳)، ریاض العارفین هدایت ۱۹۴ (۶۷)، شمع انحن ۱۵۵- ۱۵۶ (۶۸)، قاموس الاعلام ۲۱۰۹ (۶۵)، ابن یوسف شیرازی موجود در مدرسه سپهسالار ۵۹۵- ۵۹۷ (۷۹)، صبح گلشن ۱۶۰ (۶۴)، سفینه خوشگو (حرف د) (۷۳)، ریاض الجنه، محمد حسن بن عبدالرسول الحسینی زنوزی، روضه پنجم، قسم دوم ۸۲۸ (۸۰۷)، الذریعه ... آقا بزرگ طهرانی ۳۱۸ (۷۱)، نتایج الافکار، قدرت الله گوپا موی متخلص به قدرت ۲۴۴- ۲۴۵ (۸۱) معرف شاعر منظور به حساب آمده است - در نتایج الافکار، شرح او تحت عنوان «عشق اصفهانی [میرزا داود خلف میرزا عبدالله، داماد شاه سلیمان پسر شاه عباس دوم - دوازدهم] آمده است و تنها تذکره روز روشن، محمد مظفر حسین متخلص به صبا فرزند مولوی محمد یوسف علی ۴۵۵- ۴۵۶ (۸۲) به تخلص میرزا داود، مقدم بر نام او اشاره نموده است - از این میان، محمد علی حزین در مورد صاحب عنوان نوشته است: «میرزا داود: از اکابر سادات عالی درجات، خلف میرزا عبدالله مستوفی موقوفات است، به جلالت شأن معروف و باقتضای فضائل و کمالات موصوف، به منصب رفیع تولیت روضه رضویه (علی مشرفها افضل الصلوة و التحیة) و به مصاهرت دودمان صفویه مشرف و ممتاز گردیده، بر جلالت شأن و عظمت وقار آن عالی مقدار افزود - در شاعری دستگاهی وسیع و رتبه منبع داشت - از هر نوع اشعار بسیار دارد و با این خاکسار مصادقت و مودت صمیمی می ورزید و درسته ثلث و ثلثین و مأته بعد الف^{۱۲۵} در اصفهان به جنب جاودان خرامید - این ابیات از جمله لطافت آثار آن بلاغت شعار است ... (در تذکره حزین لاهیجی، ۸ بیت ناقص از صاحب عنوان آمده است که چون نمونه کامل شعرش پیش از این آمد - تنها از منبع اخیر دو بیت برای این نگارش برگزیده شد).

اگر صاحب سخن کامل شود خاموش می گردد گره چون از زبان غنچه وا شد گوش می گردد...

^{۱۲۴} صاحب زبور آل داوود، میرزا ابوالقاسم را نیز از صاحب منصبان و کاریان عهد شاه سلطان حسین نام برده که شاه او را مأمور رساندن آب کوهرنگ به اصفهان نموده - وی در این باره اقدامات مفیدی بعمل آورده است - اما، هنگام حمله افغانه جهت مبارزه با آن ها و دفاع از خانه و کاشانه به اصفهان آمده - شرح جنگ های او با افغان ها، کمک به فرزندش سید احمد شاه و کشته شدن او، در آن منبع وجود دارد - همچنین، کیفیت احوال میرزا عبدالله ولد دیگر میرزا محمد داود که گاهی در مشهد، به نیابت پدر به امر تولیت آستانه رضوی (ع) مشغول و گاهی در اصفهان در سلک آقایان به امر تحصیل کمال می پرداخت نیز در آن منبع وجود دارد - به استناد نوشته آن منبع از او شش نفر اولاد بوجود آمد (۱- میرزا محمد حسین ۲- زین العابدین ۳- میرزا ابوطالب ۴- گیتی بانو بیگم ۵- صفیه سلطان بیگم ۶- دختری که محل نام او در تذکره آل داود خالی است). اولاد و احفاد ایشان به استناد همان منبع در استان خراسان، اصفهان و مرشد آباد بنگاله (هندوستان) پراکنده اند - در منبع فوق نیز شرح کاملی از سلطنت شاه سلیمان ثانی، با آب و تاب و محق بودن او به رشته نگارش رفته که لازمه تعریف پسر از پدر است - همچنین، نوشته هایی در باره نگرانی سید محمد نسبت به زندگی فرزندانش سلطان داود میرزا و سلطان علی میرزا که بر خلاف فرزندان دیگرش (سلطان حسن میرزا، سلطان قاسم میرزا و محمد هاشم را قم حروف) در کبرسن بودند، در آن منبع دیده می شود - آنان به درخواست پدر به هندوستان روانه گردیدند تا در حمایت پادشاهان گورکانی، به علت سابقه مودت با پادشاهان صفویه، در آن کشور زیست نمایند (در این نگارش دلیل استنباطی قضیه، بر پایه نوشته های دیگر تاریخی بررسی).

^{۱۲۵} تاریخ ۱۱۳۳ هجری قمری که حزین لاهیجی برای مرگ میرزا محمد داود نوشته درست نیست - چه، تاریخ زادنش بر پایه شعرش ۱۰۶۵ و مرگش پس از ۶۲ سال (۱۱۲۷) که نوه اش میرزا هاشم مرعشی در زبور آل داود نوشته درست تر است.

... ز خط ، پنداشتیم حسنت از اول یش می گردد
چه دانستیم که این جن وار آخر نیش می گردد ...

نویسنده تذکره روز روشن نیز نوشته است : « عشق - میرزا داود اصفهانی ، خلف میرزا عبدالله ، داماد شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی است و از جانب سلطان حسین صفوی به تولیت روضه رضویه مأمور بود ...

ز رخسار فرنگش ، می ز چشم آب و رنگ افتد
ز مژگان خدنگش رخنه در دل های سنگ افتد
چه حسن نیم رنگست این ، چه مژگان خدنگست این
چه رخسار فرنگست این که آتش در فرنگ افتد

رضا قلی خان هدایت در ریاض العارفین (۶۷) (صفحه ۱۹۵) تخلص « عشق » را از آن میرزا عبدالله پدر میرزا داود و تخلص پسرش را « باسم » ذکر کرده است - اما ، شعری که حاکی از تخلص آن دو باشد نیاورده است - صاحب تذکره روز روشن باز ذیل عنوان « عشق » دیگر چنین نوشته است : « عشق - میرزا عبدالله قزوینی فرزند میرزا محمد شفیع مستوفی و معاصر میرزا طاهر نصر آبادی بود - از اوست .

سیل افتاده است از پا تا خرابیم کرده است خورده صد خونا به آتش تا کبابیم کرده است
کی توان ز آب و گل عالم مرا تعمیر کرد سیل بی پروای استغنا خرابیم کرده است

(۸) - میرسید محمد بن میرزا محمد داود : در باره ویژگی های سیاسی و علمی این شخص که شرح زندگی اش به نام شاه سلیمان ثانی گذشت ؛ مرحوم آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی در « اللئالی المنتظمه والدرر الثمینه » ، بخش « النوابع فی الساده المرعشیه » صفحه ۱۴۱ مقدمه کتاب احقاق الحق ... (۱۰) ذیل نام « العلامة المورخ السید میرزا محمد خلیل المرعشی ... » چنین نوشته اند : « و منهم جده السلطان السید میر محمد خان المرعشی المشتهر بالشاه سلیمان الثانی لانّ الشاه سلیمان الصفوی الشهیر جده من قبل أمّه ملک بلاد خراسان أربعین یوما ، و جعل عاصمه ملکه المشهد الرضوی و ضربت الدراهم و الدنانیر باسمه ، و نقشت علی ءاحدی طرفیها کلمة التهلیل و أسماء النبی و الأئمة علیهم السلام و علی الأخری هذا البیت : « زد از لطف حق سکه کامرانی شه عدل گستر سلیمان ثانی »^{۱۲۶} و کان جلوسه علی اریکه السلطنة ۵ صفر ۱۱۶۳ و مدحه الشعراء بقصائد أورد ها العلامة میرزا محمد هاشم المرعشی فی کتاب زبور آل داود ، توفي ۶ ذی القعدة ۱۱۷۶^{۱۲۷} و کان من أفاضل الملوک ادبیا ، شاعرا ، ریاضیا ، فلکیا .

۹- سلطان داود میرزا (پسر ارشد شاه سلیمان ثانی و پدر میرزا خلیل الله مرعشی صفوی) : « ... تاریخ تولد ایشان بین الطلوین جمعه ، دهم شهر ذی الحجه سنه یک هزار و یکصد و چهل و یک هجری (قمری)^{۱۲۸} که روز عید اضحی (قربان) بوده باشد در

^{۱۲۶} در باره سکه شاه سلیمان ثانی ، نوه دیگر او « میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی » در کتاب مجمع التواریخ (۴) (چاپ جدید - صفحه ۱۱۶ نیز چنین آورده است : « ... و سجع سکه آن شهریار در وسط یک صفحه : لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله نقش بود و در حاشیه همان صفحه ، اسماء مقدسه دوازده امام علیهم السلام و در صفحه دیگر این بیت ... به بیت متن رجوع شود .

^{۱۲۷} در منبع فوق صفحه ۱۴۵ فوت میرزا سید محمد در سنه ۱۱۷۷ در اثر بیماری سل ذکر شده است .

^{۱۲۸} شرحی از سلطان داود میرزا در کتاب شرح رجال ایران (۷۷) (جلد ۶ صفحه ۱۱۸ - ۱۱۹) آمده و تاریخ تولد وی ۱۱۴۲ « ه ق » ذکر شده است .

دارالسلطنه اشرف^{۱۲۹} مازندران واقع شد- در خدمت والد ماجد وارد اصفهان و مشغول درس و مشق می‌بودند تا در زمان دولت علیشاه (افشار)^{۱۳۰} که والد ایشان در اسفار همراه علیشاه می‌بودند، ایشان نیز در خدمت والد ماجد و در سرکار پادشاهی در زمرة آقایان، و علیشاه کمال محبت را به ایشان می‌فرموده و در عهد ابراهیم شاه (افشار)^{۱۳۱} به همین منوال... همه جا در خدمت والد ماجد می‌بودند- چون نوبت سلطنت به نام نامی و اسم سامی آن زیننده اورنگ سلسله علیه و برازنده دیهیم سلاطین صفویه به نوازش در آمد- خدمت عظیم المرتبه تولیت آستانه مقدسه رضویه علیه السلام که اعظم مناسب است به ایشان مفوض و بعد از سلطنت آنحضرت قریب نه ماه در ارک مشهد مقدس محبوس و در نهایت تشویش، چشم و جان گذران و بعد از استخلاص از مجلس مذکور نواب خلد مکان، والدایشان به توهّم افتاده که مبادا از اعدا آسیبی به آن‌ها رسد- سلطان داود میرزا ولد اکبر خود را و سلطان علی میرزا ولد ثانی که فی الجمله به حد رشد و تمیز رسیده بود (ند) به معاونت بعضی از مخلصین صداقت بین، در دیوار قلعه را پس نموده- در ظلمت شب با میرزا صادق، ناظر سابق و میرزا علی نقی نایب ناظر و چند نفر از ملازمان قدیمی و فدویان صمیمی خود را به مراکبی که پیشتر در خارج شهر آماده این مطلب کرده بودند رسانیده فرارا همه جا دو منزل یکی به سرعت خود را به بندرعباسی رسانیده، راکب سفاین بصره و به عتبات عالیات عرش درجات که ملجاء سلاطین روی زمین است مشرف شدند... (۵) (والد، ایشان را) روانه روضات مقدسات آستانه سپهر مماس، جناب ولایت مآب اسدالله الغالب، غالب کل غالب و به آستانه ملائک آشیانه حضرت سید الشهداء علیهما السلام در کمال استعجال، پوشیده از اعدای روانه فرمود و به آن‌ها حکم نمود که رفته در آن اماکن مقدسه به نیابت زیارت مشغول بوده به عبادات و تحصیل کمالات، ایام خود را صرف می‌نموده باشند تا منبعد آن چه مناسب و مصلحت باشد ارشاد خواهد شد- چنان چه، عنایت نامجات به نام مصطفی خان ایلچی بیگدلی و به نام محمدرضا خان قورچی باشی سابق و به جهت مهدیقلیخان شاملو و میرزا ابراهیم، متولی سابق نجف اشرف فردا فردا به حیز تحریر در آورد مشعر بر روانه نمودن فرزندان به آن صوب و متوجه شدن آن علیجنابان در امور فرزندان، عز صدور یافت... (۴) (در بصره) مراسله نواب خلد مکان در سفارش فرزندان به پادشاه هندوستان که در آن وقت عالمگیر ثانی^{۱۳۲} بود احتیاطاً نوشته بودند- به ایشان رسید که هرگاه در عتبات عالیات از افساد مفسدین نتوانند زیست- خود را نزد پادشاه و الاجاه هندوستان رسانند- در زمان مکث شاهزادگان در عتبات عالیات، شخصی به هم رسیده و خود را حسین میرزا ابن شاه طهماسب ثانی نام نهاد^{۱۳۳} مصطفی قلی خان ایلچی و مهدیقلیخان

۱۲۹ بهشهر کنونی

۱۳۰ عادلشاه افشار برادر زاده نادر شاه ۱۱۶۰ «ه ق» به پادشاهی رسید و یکسال سلطنت کرد (۵۶) (۵۷).

۱۳۱ ابراهیم شاه برادر عادلشاه (پس از عادلشاه به سلطنت رسید و هشت ماه سلطنت کرد) (۵۷).

۱۳۲ عالمگیر = اورنگ زیب، پادشاه گورکانی هندوستان.

۱۳۳ ابوالحسن قزوینی در کتاب فواید الصفویه تحت عنوان « ذکر سلطنت و خلافت سلطان حسین ثانی بن شاه طهماسب الثانی الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان»، شرح مبسوطی از زندگی سلطان حسین مذکور آورده که در صفحه ۹۲-۹۶ چاپ جدید (۵۲) آمده است. در باره زنده ماندن حسین (پس از قتل طهماسب دوم) طی سرگذشت داستان گونه‌ای در آن منبع (صفحه ۹۲-۹۳) چنین می‌خوانیم: « آن حضرت در اواخر ایام حبس پدر در حبس خانه، تولد یافت و در اوان قتل پدر، آن حضرت شش ماهه بود و معاندین بی دین از احوال آن حضرت بی خبر بودند و چنان می‌دانستند که حضرت شاه طهماسب به غیر از شاه عباس، پسر دیگر ندارد و منوچهر بیگ گرجی که از خان زادان و صوفیان صافی ضمیر سلسله علیه صفویه بود و منکوحه‌اش در حرم آن حضرت می‌بود، از احوال آن حضرت اطلاع داشت- بعد از قتل شاه طهماسب، وقت دیده - مادر طفل با طفل، شاهین وار ربوده- رفته رفته به دیار آذربایجان رسانید، در ایام دولت نادر به داغستان و گرجستان گذرانید و در تربیت آن حضرت کوشید- بعد از قتل نادر غادر- آنحضرت را برداشته، برای زیارت عتبات عالیات روانه دارالسلام بغداد گردید- در آن اوان مصطفی قلی خان بیگدلی شاملو که از

بیگدلی و محمد رضاخان قورچی باشی و جمعی دیگر از اعظام ایران که در آن جا جمع شده بودند- بنا گذاشته بودند که حسین میرزا را نام سلطنت گذاشته به عزم و رزم و ملک گیری روی به ایران نهند و سلطان داود میرزا را نیز همراه برند که مبادا باعث فتنه و فساد شوند ، از وقوع این واقعه سلطان داود میرزا دانست که اساس این خیال بنای محکمی نیست و به جایی نخواهد رسید- قبول همراهی ننموده ، انکار نمود و سلطان علی میرزا راضی به رفتن با حسین میرزا شده از برادر مفارقت نمود- سلطان داود میرزا از عتبات به بندر بصره و از آن جا به مسقط چون وارد شدند ، امام مسقط مقدم ایشان را به عزت تلافی نموده- خواهش کرد که در یهلاوندوا که پایتخت اوست باشند تا بعد چه شود ؟ . چون فرمان والد غیر این بود راضی نشده ، از کیج و مکران روانه شاه جهان آباد شدند- پادشاه هندوستان برسیدن سر حد ایشان ، مخبر شده کسان به استقبال فرستاده ، وارد شاه جهان آباد نمودند- پادشاه ، اعزاز و احترام مالاکلام نموده به خطاب سلطانی نژادخانی و منصب ششزاری و طبل و علم مقرر گردیدند^{۱۳۴} بعد از چندی معلوم شد که احوال پادشاه در نهایت اختلالست و او را استقلالی نیست و آمدن احمد شاه افغان ابدالی نیز مذکور است- سلطان داود میرزا از آن جا نیز مأیوس شده- روانه ملک بنگاله گردیدند ، والی بنگاله کسان به استقبال ایشان تعیین فرموده ، وارد مرشد آباد که دارالملک بنگاله است شدند- نواب جعفر علیخان مهابت جنگ ثانی که صوبه دار آن جا بود از راه الطاف ، مقدم ایشان را مغتنم دانسته صبیۀ پسر خود « صادق علیخان ناصر الملک که ولیعهد او بود » به ایشان تزویج نمود و فوج داری با کلپور با چهار هزار روپیه در ماهی به ایشان مقرر شد- لیکن ، در زمان نجم الدوله به افساد مفسدین تخفیف یافته به هزار و پانصد روپیه در هر ماهی قرار گرفت- چندین سال به عزت و دولت در آن ملک بسر می بردند ... (برادر وی) سلطان علی میرزا که با ایشان همراهی ننموده و به افساد مفسدین از برادر مفارقت نموده در عتبات عالیات نزد حسین میرزا که ادعای پسری شاه طهماسب را می کرده ، اراده سمت ایران و تسخیر ملک موروث داشت- رفته باتفاق رو به ایران نهادند و در محاربه با افواج ایرانی زخم شمشیری بر سر ایشان خورده بود ، خود را در عتبات عالیات رسانیده- از آن جا به بصره آمده ، روانه بنگاله شدند- نواب سراج الدوله که والی آن صوبه بود ، مقدم ایشان را به اعزاز و احترام بعد از نوازشات بلا نهائیات در ماهی پانصد روپیه به غیر از اخراجات ضروری به جهت سرکار ایشان مقرر نمود و بعد از نواب سراج الدوله نیز همان در ماهی بر قرار بود و می رسید و در کمال عزت و دولت گذران شد و چون همیشه اراده معاونت به ایران داشتند و این مطلب در نظر ایشان بود از اهل آن سرزمین متأهل نشدند و ایشان را علاقه نبود تا در روز چهارشنبه بیست و پنجم ...^{۱۳۵} ۱۱۸۷^{۱۳۶} در بندر چچره به مرض ضیق النفس و خفقان پیوست و از ایشان عقبی و اولادی نماند ... (سلطان داود میرزا نیز) در

← طرف نادر سلطان به سفارت روم رفته- مراجعت کرده ، در بغداد می شود و از ورود آن حضرت آگاهی یافته- از سر قدم ساخته ، فدویانه به کرنش آن حضرت افتخار دارین یافت ، چون سخن از حسب و نسب در میان آمد- قباله نکاح والدهاش که مهر مصطفی قلی خان بر او ثبت بود ، با بازوبند پدرش طهماسب ثانی و با خنجر لعل نشان مرصع به نظرخان معظم مذکور که از امرای بزرگ مکرّم ایران بود ، رسانید- چون بر مصطفی قلی خان صحت نسب آن حضرت ثابت شد ، سخن از امر سلطنت در میان آورد- آن حضرت قبول نفرموده از آن جا عازم زیارت گردیده به کربلای معلی شرفیاب شدند- از اتفاق زمان منکوحه نادر که صبیۀ شاه سلطان حسین سعید شهید و همشیره شاه طهماسب ثانی باشد ، در کربلای معلی مجاور بودند- چون خبر سلطان حسین میرزا شنیدند ، آن حضرت را در خلوت طلبیده- خلوت کرده ، دست های مبارک آن حضرت را در اندرون پرده در آورده ، ملاحظه فرمودند- چون انگشتان مبارک آن حضرت مثل غلّ و مرغابی پرده دار و به هم چسبیده بودند، از این نشانی که در یاد آن فاطمه زمان بود شناخته شد » .

^{۱۳۴} میرزا خلیل الله در مجمع التواریخ (۴) (صفحه ۱۴۳) موضوع اعزاز و احترام عالمگیر ثانی به پدرش و انتصاب وی به منصب ششزاری و مفتخر شدن به طبل و علم را مطرح ننموده است : آیا نویسنده دیگر که در ایران برای ایرانی نوشته است در غربت لاف نمی زند ؟ ... اعلم .

^{۱۳۵} در زبور آل داود ماه فوت سلطان علی میرزا از قلم افتاده است .

^{۱۳۶} در مجمع التواریخ مذکور (صفحه ۱۴۴) سال فوت وی ۱۱۸۸ نوشته شده است .

شب یازدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و چهار هجری^{۱۳۷} در مرشد آباد بنگاله به مرض اسهال به رحمت ذولجلال اتصال یافت... یکی از شعرای مرشد آباد بنگاله این قطعه را به جهت تاریخ فوت گفته است :

چو داود شه شد بدار البقا به تاریخ او داد هاتق ندا

ملاتک همه پیش او حاضرند چونزد رسول خدا کرده جا^{۱۳۸}

از (سلطان داود میرزا) دو (فرزند) ذکور و شش اناث مخلف شد: در زبور آل داود علی رغم اشاره به دو فرزند ذکور - تنها از میرزا محمد خلیل الله (مرعشی صفوی) نامبرده شده و از شش اناث به نام سه دختر از بطن صبیئه صادق علیخان تاجرالدوله به اسامی مهرجهان بیگم، خدیجه سلطان بیگم و شاهرخ بیگم اشاره شده است - مع الوصف، این منبع مؤید پراکندگی سادات مرعشی در هندوستان همچنین، بنگلادش و پاکستان امروزی است.

(۱۰) - میرزا محمد خلیل الله مرعشی صفوی (نویسنده کتاب مجمع التواریخ سابق الذکر): «... تولد ایشان در شب دوشنبه شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری در مشهد مقدس معلی اتفاق افتاد و والد ایشان به سمت هندوستان رفته - ایشان در خدمت جد عالمقدار مشغول درس و مشق می بودند تا بعد به علت رحلت آن حضرت بر حسب خواهش والد ماجد در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت از راه اصفهان و عتبات عالیات روانه هندوستان و به خدمت والد ماجد و عم گرام (سلطان علی میرزا) رسیده - چند سال در آن ملک می بودند تا به علت ناسازگاری هوای هندوستان عازم اصفهان شده و در سنه ۱۱۹۰، صبیئه مرحوم میرزا محمد مهدی ولد میرزا محمد شفیع را خواستگاری نموده، بعد از تزویج ثانیاً هوای هندوستان و شرفیابی خدمت والد ماجد سلطان داود میرزا به سر افتاده، مجرد در سنه یکهزار و یکصد و نود و دو از راه شیراز، بصره و مسقط روانه مرشد آباد بنگاله و به خدمت والد ماجد ثانیاً مشرف و نواب مبارک الدوله والی بنگاله اعزاز و احترام تمام نموده - بعد از چند سال صبیئه خود را به عقد ازدواج او در آورده مخاطب به خطاب نواب افتخار الملک اسعدالدوله سلطان خلیل الله خان غضنفر جنگ بهادر از جانب پادشاه به تجویز والی مذکور شده، به منصب ششهراری و طب و علم و نیابت پادشاهی و ماهی و مراتب ماهی مفتخر گردید - بعد از فوت مبارک الدوله مغفور، به اراده حج بیت الله در سنه ۱۲۰۹ عازم و بعد از زیارت بیت الله وارد عتبات و مجاورت اختیار نمودند و در این بین به عزم زیارت جناب علی بن موسی الرضا از راه کاشان روانه مشهد مقدس، بعد از فیضیابی آستانه عرش درجه در سنه ۱۲۱۶ وارد اصفهان شده، بعد از ملاقات و دیدن اقوام روانه عتبات عالیات و بعد از واقعه قتل کربلای معلی که در سنه ۱۲۱۶ در روز عید غدیر اتفاق افتاد و میرزا خلیل در آن روز در نجف اشرف بوده و از جماعت وهابی که باعث قتل بودند^{۱۳۹} آسیبی به جان و تن خود و اولاد و عیال ایشان نرسیده، اسباب و اثاث البیت را بنهاد، غارت بردند - خود و متعلقان در سنه ۱۲۱۷ وارد اصفهان و تا حال ایشان را دو ذکور و یک اناث می باشد: میرزا محمد ابراهیم و صبیئه صغیره ای از بطن صبیئه میرزا محمد مهدی در اصفهان و میرزا داود از بطن صبیئه مبارک الدوله در بنگاله» (۵) نامبرده مجدداً به هندوستان بازگشت و «با هفت تن فرزندان دیگر پدر در آن جا ماند و چون مانند پدرش مرد فاضلی بود، شروع به تألیفاتی نمود که از آن جمله

^{۱۳۷} در کتاب شرح رجال ایران ۷۷ (جلد ششم صفحه ۱۱۸) در باره تاریخ فوت سلطان داود چنین می خوانیم «... سلطان داود میرزا که او نیز مردی فاضل بوده در سال ۱۲۰۳ «ه ق» در مرشد آباد در سن ۶۱ سالگی بنا خوشی اسهال در گذشت و در همان جا به خاک سپرده شد» - همچنین، در زیر نویس همان صفحه آمده است «راجع به سال فوت وی در مجمع التواریخ ۱۲۰۳ و در مجمل التواریخ ۱۲۰۴ «ه ق» ذکر شده است».

^{۱۳۸} مصرع آخر که به علت نبودن حرف چ در زبان عربی ج به حساب می آید از لحاظ شماره حروف برابر با «۱۲۰۴» است و نوشته زبور آل داود صحیح به نظر می رسد «چ = ج = ۳، و = ۶، ن = ۵، ز = ۷، د = ۴، ر = ۲۰، س = ۶۰، و = ۶، ل = ۳۰، خ = ۶۰۰، آ = ۱، ک = ۲۰، ه = ۵»

^{۱۳۹} میرزا محمد خلیل مرعشی شرح مفصلی از واقعه کربلای معلی و وجود بیداد قوم وهابی را در صفحه ۱۵۰ - ۱۵۲ کتابش آورده است.

مجمع التواریخ- تعلیقات و حواشی بر تفسیر بیضاوی و مدارک و من لایحضره الفقیه و تحریر اقلیدس و شرح تذکره در هیأت و عقاید شیخ و کتابی نیز در انساب سادات مرعشی می باشد- نامبرده در سال ۱۲۲۰ «ه ق» در بنگاله در سن ۵۶ سالگی در گذشت و او هم در مرشد آباد بنگاله به خاک سپرده شد (۱۰)(۷۶)- از او نیز به عنوان « فقیه ، فاضل ، شاعر ، نسابه و دارای تصانیف و تألیفات نامبرده اند » (۱۰) .

لازم به یادآوری است که نظر اکثر قریب به اتفاق مورخین ایرانی و خارجی به علت کشته شدن فرزندان پسر پادشاهان صفوی ، در سال ۱۱۳۷ « ه ق » هنگام تسلط افغانه بر اصفهان^{۱۴۰} و کشته شدن شاه طهماسب دوم و فرزندش شاه عباس سوم ، به امر رضا قلی میرزا ولیعهد نادرشاه در سبزوار که هنگام حمله پدرش به هندوستان به واهمه اعاده سلطنت به صفویه حاکی از قطع نسب پرسی آن خاندان است .

اما « محمد مهدی ارباب اصفهانی پدر محمد حسین ذکاءالملک اول پدر مرحوم محمد علی ذکاءالملک دوم فروغی » در کتاب خود « نصف جهان فی التعریف الاصفهان » (۸۳) (صفحه ۲۶۹- ۲۷۶) به استناد مواردی داستان گونه ، وجود بازماندگان پرسی از پادشاهان صفویه را در اصفهان و هندوستان مسلم تلقی نموده ، نوشته است : « ... کسی از اهل اصفهان به سفر هند رفته و به مرشد آباد بنگاله رسیده بود ، در آن جا طایفه ای را دیده که به اسم شاهزادگی از اولاد صفویه معروف اند ، به این جهت به ملاقات ایشان شتافته و چون آن ها دانسته بودند که او اهل اصفهان است از او جویای احوال شاهزادگان عباس میرزایی^{۱۴۱} شده بودند و او آن چه می دانست از احوال آن ها بیان نموده بود- از او جویای شخص معروف آن ها شده و او یکی از آن ها را اسم برده ، پس بزرگتر آن ها کاغذی به آن شخص معروف نوشته و بعد (از) احوالپرسی و خواهش خبردادن از حال خودشان ، خبر خویش و بودن در آن جا را داده و نوشته بود و در آخر کاغذ به رسمی که در آن جا هست نام خود را نوشته و صحیح کرده بود که - من جانب الاقل الاحقرسلطان علی محمد میرزا ابن حاجی ابراهیم خان بن میرزا خلیل الدین بن سلطان داود میرزا بن شاه سلیمان الصفوی ، مرسله مرشد آباد بنگاله سنه ۱۲۹۶- مسود اوراق گوید که معلوم نگشته که این ها چه وقت به آن بلد رسیده اند ، آیا خود داود میرزا به مرشد آباد رفته یا از اولاد او احدی رفته باشد و آیا در اوایل فتنه افغان گریخته و به آن جا افتاده اند یا به وقت دیگر شخص مسیحی که رفیق و مصاحب محمود غلجه ای و به همراهی او به اصفهان آمده ، رساله مجملی در احوال صفویه نوشته و می گوید که شاه سلیمان را چند پسر بوده و از یکی از آن ها در واسط ایام سلطنت خطایی سرزده که بر پادشاه ناگوار آمده و پنهانی به یکی از امراء حکم قتل او را بداد- آن امیر به دلایل معقول و مشفقانه ، پادشاه را از آن خیال منصرف نمود . پادشاه به او گفته که از آن کار گذشتم به شرط این که این راز را مخفی داری و او قبول نموده ، بعد از چندی آن خبر به مادر آن پسر داد که به هر تدبیری که باشد پسر خود را از آن رفتار منع نموده و او را بیگانه اند که بعد از این ، خلاف خیال پدر رفتار نکرده و خود را در

^{۱۴۰} به استناد نسبتنامه سلسله صفویه ، ضمیمه کتاب فواید الصفویه (۵۲) هنگام تسلط افغانه به سال ۱۱۳۷ «ه ق» شاه سلطان حسین به اتفاق برادرانش عباس میرزا ، مرتضی میرزا ، مصطفی میرزا ، ابراهیم میرزا و پسرانش محمود میرزا ، صفی میرزا ، مهر میرزا ، سلیم میرزا ، سلیمان میرزا ، محمد میرزا ، خلیل میرزا و محمد باقر میرزا به قتل رسیدند- خبری از قتل احمد میرزا برادر شاه سلطان حسین و اسماعیل میرزا پسر دیگر او در تاریخ وجود ندارد و از سرگذشت بازماندگان شان نیز اطلاعی نداریم .

^{۱۴۱} محمد مهدی ارباب در کتاب خود (۸۳) (صفحه ۲۶۹- ۲۷۵) باز به استناد تاریخ داستان گونه ای شرحی از زنده ماندن عباس بن طهماسب ثانی را به رشته تحریر آورده که خلاصه آن چنین است : « زمانی که به دستور نادر یا پسرش رضا قلی میرزا ، شاه طهماسب دوم کشته شد ، به کشتن عباس میرزا نیز تأکید شده بود- اما ، وقتی قاتل پدرش برای قتل او می رفت تحت تأثیر شیرین زبانی و خنده کودکانه عباس میرزا ، از کشتنش صرف نظر نمود- ولی ، قتل او را شایع کرد- سپس عباس میرزا را مخفی نموده ، هنگام رفتن نادر به هندوستان او را همراه امنایی به عبات فرستاد- پس از قتل نادر ، وی که بیش از ۲۰ سال داشت به اصفهان آمد- خواهران شاه طهماسب که هنگام تولد عباس میرزا نیز حاضر بوده و می دانستند که پشت کتف او قطعه ای سیاه (ماه گرفتگی) وجود داشته ، دیدن آن را در جلسه ای توصیه می کنند و مردانی موضع را مشاهده کرده- صحت مطلب را اعلام می دارند ، عمه هایش قدمش را گرامی داشته در محله دروازه دولت ، باغ و منزلی در اختیارش نهادند و یکی از دختران خود را به نکاحش در آوردند و از او فرزندان و اعقابی در اصفهان مانده اند» (۸۳) (الله اعلم) .

ورطه هلاک نیندازد- زن ناقص عقل بدون رویه و تدبیری آن سخن را به پسر خود بگفت- پسر زیاده از حد بترسید و چندان واهمه بر او مستولی شد که ترک همه چیز گفته و کسوت درویشی پوشید و بی خبر مادر و همه کس برفت و مفقود الاثر گشته- دیگر کس از او نشانی نیافت و آن مسیحی اسم آن پسر را نوشته است که حقیقتی از آن به دست آید^{۱۴۲} احتمال کلی آن که آن پسر سلطان داود میرزا باشد که از اصفهان بیرون شده و به هندوستان رسیده و به مرشد آباد رفته است و آن جا او را خوش افتاده و ساکن گشته و توالد و تناسل نموده و الحال آن ها نیز طایفه شده اند و چنان چه برسم هندیان است که هر بزرگی را نواب می خوانند و آن ها را از خبر آن شخص اصفهانی نواب می گفته اند و معروف بوده که آن ها اولاد پرسی شاهان صفویه اند ...^{۱۴۳} .

باری ، فرضیه محمد مهدی ارباب به دلیل گردآوری نکردن اسناد و مدارک کافی یا دسترسی نداشتن به منابع اساسی مبنی بر اشتباه است ؛ زیرا چنان که گذشت : اولی سید محمد (شاه سلیمان ثانی) و دومی صفی میرزا (شاه سلیمان اول) جد مادری اولی است ، ولی به هر تقدیر کتاب های سابق الذکر همه دال بر پراکندگی سادات مرعشی مازندران و اصفهان در هندوستان می باشند .

اظهار نظر نگارنده با توجه به مدارک موجود

چنان که تاریخ ایران بعد از سقوط دولت صفویه گواهی می دهد- پس از قتل نادرشاه افشار ، سران سپاه او هر کدام برای تحکیم موقعیت خویش ، بنابر عقیده مردم که خواستار بازگشتن سلطنت به خاندان صفوی بودند- نوادگان دختری راستین یا پسری ساختگی ایشان را بازیچه قرار داده- ظاهراً به تخت سلطنت می نشانند- امراء خراسانی شاه سلیمان ثانی را پرداختند (۴)(۵)(۷۷) ، امراء کرمانشاهی مقیم در عتبات شاه سلطان حسین ثانی پسر شاه طهماسب دوم ساختند (۴)(۵)(۷۷) و امراء لر^{۱۴۴} شاه اسماعیل سوم « ابوتراب میرزا ابن سید مرتضی صدرالصدور بن سید علی بن سید مرتضی بن سید علی بن سلطان العلماء علاءالدین حسین مرعشی ... » که پسر مریم بیگم دختر شاه سلطان حسین بود را شاه نامیدند^{۱۴۵} (۵)(۵۲)(۷۷) و آقا محمد خان قاجار در سال ۱۲۰۰ « ه ق » که خود می خواست خارج از تهران به کشورستانی اقدام کند و به خانواده خویش نیز مشکوک بود- ابوالفتح محمد میرزا پسر شاه سلطان حسین ثانی را به تخت نشانند (۵۲) تا پس از آسوده شدن خیالش و تعیین بابا خان پسر برادرش (فتحعلی شاه واپسین) به ولیعهدی ، ابوالفتح محمد میرزا را نیز به هندوستان تبعید نمود (۵۲)(۷۷) در مورد بازیچه قراردادن آن کسان توسط امراء ، همین بس که محمد هاشم رستم الحکماء نویسنده کتاب رستم التواریخ (۸۴) پس از شکست کریم خان زند و پیوستن شاه اسماعیل ثالث به اردوی محمد حسن خان قاجار به نقل از « ابوتراب میرزا » خطاب به « خان قاجار » در همان منبع چاپ جدید (صفحه ۲۸۳) نوشته است : « ... من از ذریه خلیفه سلطان می باشم و در میان اولاد خلیفه سلطان چون من بسیاری و

^{۱۴۲} گرچه اکثر شاهزادگان پرسی صفویه در زمان حمله افغان ها و پس از آن کشته شده اند - لیکن ، وجود اولاد و اعقاب سایر پادشاهان این سلسله بعید به نظر نمی رسد - شاید از ترس افغانیه و افشاریه ... نام خانوادگی خویش را کتمان نموده و با گذشت زمان ، به اسامی جدیدتری مسمی گردیده اند . چنان که ، مجال بحث خواهد یافت اولاد و احفاد دختری نیز از آن قاعده مستثنی نبوده اند .

^{۱۴۳} اکثر اولاد و احفاد دختری پادشاهان صفویه در ایران به نواب مشهور بوده اند و این امر خاص هندوستان نیست و بر خلاف دیدگاه ارباب « شاید وجود شاهزادگان عباس میرزایی نیز مبنی بر اشتباه باشد- چه ، نسب کسانی که در اصفهان نام خانوادگی صفوی عباسی را شناسنامه کرده اند نیز مرعشی صفوی و از بازماندگان میر قوام الدین محمد بن میر نظام الدین علی می باشند .

^{۱۴۴} ابوالفتح خان ، علیمرادان خان بختیاری و کریم خان زند ، دوستان ثلاثه (۷۷) .

^{۱۴۵} سرگذشت ابوتراب و احفادش در بخش آینده بررسی می گردد .

کریم خان زند که خود را از روی تدبیر و کیل دولت ایران می خواند ادعای پادشاهی دارد و به جهت مصلحت کار خود مرا آلتی دانسته ... من نان گندم می خورم و ریشخند را می فهمم و مرا با اسباب و آلات پادشاهی کاری نیست - من فردی هستم دعوی سیادت دارم و طالب علوم و آداب می باشم ... دیگر آن که ریش من قابل ریشخند نیست و از زندگانی بیزار نیستم و گردنم تاب و طاقت زنجیر ندارد و چشمهایم را بسیار دوست می دارم و می خواهم با کفن به خاک روم ...».

بعد از این بازیگری های ماهرانه که همه امراء را صاحب آلاف و علوف نموده است - آیا نوبت بازیچه قرار دادن شاهزادگان سفر کرده به هندوستان ، توسط انگلیسی های مسلط بر حکام تیموریه از طریق برقراری پیش کشی ، مقرری و پست های کشوری و لشکری نیست که همه مورخین علت را دوستی و محبت سابق صفویه و تیموریه نوشته اند؟! گرچه ، پاسخ به این مهم (از سوی دانشمندان ذیربط) بررسی های دقیقی را می طلبد - اما ، تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد : در ۳۱ ماه دسامبر ۱۶۰۰ م = ۲۹ جمادی الثانی ۱۰۰۹ به فرمان الیزابت اول ملکه انگلستان شرکتی برای تجارت با هند به نام (شرکت تجار لندن که با هند شرقی تجارت می کنند) تأسیس شد و بعد ها به (شرکت هند شرقی) شهرت یافت و این همان شرکت عظیم و ثروتمند و حيله گری بود که سرانجام کارش از تجارت به سیاست و تصرف سراسر هند و استعمار میلیون ها هندی کشید و نزدیک به چهار قرن پایگاه بزرگ استعماری انگلستان بود و برای تحکیم هر چه بیشتر این سیاست استعماری کوشید تا فرهنگ و زبان قوم ایرانی از هند برافتد و به جای آن فرهنگ و زبان و تمدن انگلیسی در هند حکومت کند ... سپس در سال ۱۶۰۸ م = ۱۰۱۷ «ه ق» در زمان جیمز اول نخستین کشتی هند شرقی به فرماندهی ویلیام هاو کین در بندر سورات پهلو گرفت و نامه ای از پادشاه موجب پیشرفت کار گردید... در سال ۱۶۱۲ سه کشتی دیگر انگلیسی به فرماندهی تابس بست بر سواحل هند آمدند و وی موفق شد که با اولیاء محلی بندر سورات قرار دادی منعقد کند و چندی بعد تجارتخانه ای در آن بندر بر پا سازد ... در سال ۱۶۱۶ به علت مخالفت های آشکار و هر روزه پرتغالیان ، اولیاء شرکت بهتر دیدند که دربار انگلستان یک نماینده رسمی در دربار گورکانی هند یا به اصطلاح اروپائیان (مغول کبیر)^{۱۴۶} بفرستند - جیمز اول یکی از رجال کاردان انگلستان (سر تامس رو) که مردی سفر کرده و دنیا دیده و آداب دان بود را بدین مهم برگزید ... « (۸۵) در خلال همان سال ها نقشه نفوذ بر ایران در زمان شاه عباس اول صفوی نیز طرح ریزی و گذشت آن چه گذشت^{۱۴۷} . « ... از سال ۱۶۱۷ میلادی سرتوماس رو که از دربار جیمز اول به دربار جهانگیر آمده بود - از او اجازه خواست که تجارت انگلیسی در سراسر قلمرو گورکانیان هند به تجارت پردازند و جهانگیر نیز بدو اجازه داد و همین امر مقدمه تسلط تدریجی انگلستان بر هند شد و سرانجام همان انگلیسی هایی که روزی به اجازه خواستن و خواهش کردن در هند راه یافته بودند - پادشاه گورکانی هند را از تخت به زیر کشیدند و در سال (۱۸۵۸ م) هند را جزو مستعمرات دولت فخریه انگلستان و ملکه ویکتوریا را امپراطوریس هندوستان اعلام کردند ... « (۸۵) و باز شد آن چه شد^{۱۴۸} . « ... در زمان سلطنت نادرشاه افشار به جز خریدن چند ناو جنگی از بندر سورات زیر نظر کمپانی هند شرقی ... تکاپوی جانالین انگلیسی جهت ایجاد راه تجارتی بین اروپا و ایران از طریق دریای خزر و روسیه ... کمک به نادر در ایجاد قوای بحریه شمال ... در گیری نمایندگی روس و انگلیس و منع تجارت انگلستان از طریق دریای خزر ... مراده ایرانیان با اروپائیان بسیار ناچیز بوده و البته چنین می بایست - زیرا ، اولاً دیگر آن رونق و شکوه ایران صفوی از میان رفته بود - لاجرم جواهر فروشان و

۱۴۶ نورالدین محمد جهانگیر پادشاه هند .

۱۴۷ مراد آمدن رابرت شرلی و آنتونی شرلی به ایران و برقراری قراردادهای تجاری - سیاسی و نظامی در عهد صفویه است . جهت اطلاع بیشتر به مؤاخذ ذیربط رجوع شود .

۱۴۸ آخرین امپراطور گورکانی هند به نام بهادر شاه ثانی در تبعید در شهر رانگون برمه در سال ۱۹۶۲ میلادی مرد (۸۵) (صفحه ۵۲۵) .

نادره کاران و صنعتگران را قدرت خریداری نمانده بود- ثانياً، آن آرامش و امنیت روزگار صفویه رخت بر بسته و دزدی و راهزنی و عدم امنیت به جای آن نشسته بود و کمتر اروپایی جرأت آن داشت که در سرزمینی چنین نا امن و مصیبت زده قدم نهد- ثالثاً، روزگار نادر بسیار مستعجل بود- از روزی که به عنوان طهماسب‌قلی خان نام آور شد تا روزی که از تخت بر تخته افتاد، زمانی حدود بیست سال بیش نبود- با این حال چنین نیست که در روزگار نادر پای اروپائیان به ایران نرسیده و هیچ مسافری از این سرزمین دیدار نکرده باشد ... (۸۵) «... پس از مرگ نادر مدت ۲۰ سال ایران عرصه تاخت و تاز خوانین محلی و سرکردگان سپاه نادری شد ... پیداست که در ۲۰ سال آشوب و فتنه و لشکرکشی نه تجارتی بر جای می ماند نه سیاحتی، امنیت روزگار صفوی به پایان رسیده بود و بازرگانان اروپایی و آسیایی با بارهای نفیس و طرح های وسیع به ایران نمی آمدند تا این که سال ۱۱۷۹ «ه ق» کریم خان بر رقیبان خویش قطعاً پیروز شد ...» و سکه و خطبه تنها به نام کریم خان موشح گردید ... و پس از یک دوره طولانی رنج و عذاب چهل ساله، سلطنت چهارده ساله وی آرامش مغتنم و نعمتی بزرگ بود ... (۸۵) «... مقارن این زمان در سال ۱۱۷۳ «ه ق» چهارناو جنگی فرانسه پایگاه تجارتی انگلیسیان (در خلیج فارس) را به آتش کشیدند- این امر همراه با وضع نابسامان و نا امن داخلی ایران موجب شد که تجارت پیشگان انگلیسی بندر عباس را رها کرده و سرمایه و پایگاه خود را به بندر بصره منتقل سازند و در سال ۱۱۷۷ «ه ق» در بصره مستقر شدند ...» (۸۵) چنان که پیداست این دوره درست همزمان با زنده بودن سید محمد (شاه سلیمان ثانی) پس از خلع از سلطنت در خراسان است و چون اعزام فرزندانش به عتبات عالیات از طریق بصره و حتماً سفاین انگلیسی انجام پذیرفته و تشکیل دولت یا تربیت ناراضیان سلطنت از دست داده در تبعید همواره از ویژگی های سیاستگذاران انگلیسی بوده است- ارتباط با شاهزادگان مذکور و مجبور نمودن حکام مسقطی و هندی که خود تحت سلطه بوده اند- نسبت به برقراری مقام های لشکری و مقرری ماهیانه برای آنان بعید به نظر نمی رسد- چه، دوستی و مودت گورکانیه هند و صفویه قدیم اینک که پادشاهان هندی به اصطلاح بدون گفته انگلیس آب نمی خوردند بهانه ای در دست مورخین از همه جا بی خبر ایرانی بوده است و شاید انگلیسیان، رویه انتخاب شاه دست نشانده، را از امراء ایرانی پس از نادرشاه آموخته باشند.

باز نوشته اند: «... از سال ۱۱۷۷ «ه ق» ایران از دسترسی به مایحتاج خود و همچنین از عشور گمرکی و حقوق دیوانی و وجوه راهداری محروم ماند و بندر عباس از رونق افتاد- کریم خان در صدد برآمد که به نحوی با اروپائیان کنار آید و آنان را دوباره به تجارت با ایران تشویق کند- اما، فرانسویان هرگز برای تجارت با ایرانیان عمل مثبتی نکردند و هلندی ها هم دیگر به تجارت در خلیج با آن همه دزد و راهزن عرب و عجم، رغبتی نشان ندادند و استقرار آن ها در خلیج فارس هم دولت مستعجل بود و میر مهنای بندر ریگی جزیره خارک را به حمله ای شجاعانه تصرف کرد و اموال شرکت هلندی را به غرامت برد و هلندی ها را به دم شمشیر سپرد و به فعالیت تجاری هلند در خلیج پایان داد- بنابراین، کریم خان ناچار باید با انگلیسی ها خوش و بش می کرد- اما، خان زند با همه بی سواد و بی خبری از اوضاع جهان دریافته بود که چگونه انگلیسی ها با ادب، تواضع و تملق به عنوان تجارت وارد خاک هند شده و اندک اندک بر هند و هندوان تسلط یافته بودند- بدین جهت، در عین آن که با انگلیسی ها مذاکره می کرد- هوای خود را نیز داشت تا مبادا آنان کلاهی بزرگ بر سر او نهند و پاپوشی برای ایرانیان بدوزند (۸۵) مطلبی که در کتاب رستم التواریخ (۸۴) آمده نمودار سوء ظن شدید او نسبت به انگلیسیان است». «از جانب انگلیس، ایلچی به دربار وکیل الدوله کاردان زند آمد- وکیل الدوله، مدتی وی را طلب ننموده- التفاتی به وی نفرمود، وزراء به خدمتش عرض نمودند که چرا او را به حضور خود طلب نمی نمایی؟ فرمود که اگر با پادشاه ایران مهمی دارد که ما وکیل ایران می باشیم، پادشاه ایران^{۱۴۹} در آباد نهشته برود به خدمت و کار خود را انجام دهد و اگر با ما کاری دارد؟. ما با وی کاری

۱۴۹

چنان که پیش از این یاد شد و باز مجال بحث خواهد یافت- به استناد بیشتر کتاب های تاریخی، پس از کشته شدن نادرشاه افشار و ادعای خود مختاری امراء در گوشه و کنار کشور، دوستان ثلاثه سابق الذکر متحداً در سال ۱۱۶۳ (میرزا ابوتراب بن سید مرتضی صدر الصدور ...) پسر هشت ساله مریم بیگم دختر شاه سلطان حسین صفوی را به سلطنت انتخاب تا خود به حل و فصل مشکلات کشوری و لشکری بپردازند- سرانجام (پس از جنگ هایی که در تاریخ مشهور است) کریم خان بر کشور استیلا یافت و در سال ۱۱۷۲ شاه ساختگی که خود به سلطنت راضی نبود و آداب و علوم را می خواست را به آباد فرستاد و منزلی برای او و خانواده اش ترتیب داده، هر ساله مستمری لازم و عریضه ای با امضاء «عریضه داشت کمترین ←

نداریم؛ به وزراء خود فرمود که آن چه شما از ایشان احساس نمودید مطلب ایشان چیست؟ عرض نمودند که مطلب ایشان آن است که با پادشاه ایران بنای دوستی گذرانند و از نفایس فرنگ ارمغان ها به خدمتش آورند و بالیوز (نماینده ایشان) در آن جای گیرد و بنای معامله گذارند و امتعه و اقمشه فرنگ را به ایران آورند و مهم سازی اهل ایران شود و امور رواج یابد - کریم خان از شنیدن این سخنان بسیار خندید و گفت دانستم مطلب ایشان، آن است که به ریشخند نمودن - پادشاهی ایران را نیز به دست آرند - چنان که، بر خدعه و تزویر ممالک هند را به چنگ آورده اند و به دو زانو نشست و دست بر قبضه شمشیر خود گرفت و گفت ما ریشخند فرنگی را به ریش خود نمی پذیریم و اهل ایران را احتیاج به امتعه و اقمشه فرنگ نیست - پنبه و کرک و پشم و ابریشم و کتان در ایران زیاده از حد است، اهل ایران هر چه می خواهند خود ببافند و بپوشند و اگر چنان چه شکر لاهوری نباشد شکر مازندرانی و عسل و شیرۀ انگور و شیرۀ خرما اهل ایران را کافی است» (۸۴) چنان که، از منابع دورۀ قاجاریه مستفاد می گردد: از این پس، دول غربی به تدریج در ایران نفوذ نمودند و پادشاهان را با چنان پیش کش ها، مسافرت ها و زرق و برق دنیایی خریدند - حتی، مصلحین ایران چون قائم مقام ها و امیر کبیرها را به دست ایادی خود نابود نمودند و باز شد آن چه شد.

دیگر از راهیان هندوستان، ابوالفتح محمد میرزا فرزند شاه ساختگی، سلطان حسین ثانی است که ابوالحسن قزوینی شرح مکارمش را در کتاب فواید الصفویه (۵۲) تألیف نموده است و مودت خالصانۀ سلسلۀ بابرۀ گوکارنیۀ هند و سرداران، تجار و دانشمندان عظیم الوقار کمپانی انگلیسی آن سرزمین، نسبت به سلطان ابوالفتح محمد میرزا (بنابر پیشنهاد پادشاه هندوستان) را بارها مطرح می کند - که ارائه شرح پیش کش ها و تعریف ها و تمجید های متقابل، موجب اطالۀ کلام خواهد بود - همانقدر کافی است، نتیجه بگیریم که آیا رعایت توصیۀ عالمگیر ثانی که انگلیسیان در باطن برای تسلط بر مقدرات او و سرزمینش بسیج شده بودند، چه مفهومی غیر از به دست آوردن دست نشاندۀ ای برای نفوذ مجدد در ایران می تواند داشته باشد یا لااقل این حسن را داشته که با چنان مراودۀ در ظاهر دوستانه ای روحیۀ ایرانیان مقیم هندوستان برای به دست آوردن نفوذ روانی بر قلوب ایرانی، شناخته می شد - مهمتر از همه، این است که در ملاقاتی بین کاپیتان لامبارن و گروه ایرانی (همراهان ابوالفتح محمد میرزا) مندرج در (صفحه ۱۲۶-۱۲۷) همان منبع (۵۲) کاپیتان مذکور که از نقطه نظر مؤلف دارای شهرۀ وافیه در تاریخ معرفی شده - گفته است: خلق انگلند اصلشان از ممالک ایران است، چهار هزار سال قبل از این یکی از پادشاهان ایران که کل معمورۀ جهان در تصرف او بود، جزیرۀ انگلند را پسندیده، جمعی ایرانیه را به جهت آبادانی جزیرۀ مذکور فرستاد که عمارت ها بنا نهادند ساکن آن جا گردند - چنان که، ایرانیان در آن جا نشیمن کرده - (آن جا را) ایرلند نام نهادند، معنی لغوی - کنایه از ولد ایران و طبقۀ انگلیسیه در اصل از خلق ایران اند؟! (۵۲) به هر حال ابراز برادری برای نفوذ بر ایرانی در تبعید و دادن پیش کش های گران بها، آیا پاسخ دوستی قدیم بابریه و صفویه است؟ که انگلیس بر مقدرات هر دو نفوذ کرد (باری ابوالحسن قزوینی نیز هدف انگلیس برای ایجاد پایگاه جدیدی در ایران را در نیافت - چه، در غیر آن صورت شاید پادشاه آینده ایران بود).

«بندگان کریم» نزد او می فرستاد و بدینسان کریم خان تا پایان عمر، وی را پادشاه و خود را وکیل می نامید و به همین دلیل است که هنگام آمدن نماینده انگلیس چنان رفتاری نمود و می دانست [ابوتراب = شاه اسماعیل سوم] نیز اقدامی خلاف میل او انجام نمی دهد.

ب- بازماندگان امیر علاء الدین حسین بن امیر نظام الدین علی

تا کنون به فراخور متن های گذشته دو شاخص اصلی برای خانواده اخیر معرفی شده است .

۱- سلطان العلماء علاء الدین حسین (خلیفه سلطان) بن رفیع الدین محمد بن شجاع الدین محمود بن سید علی بن هدایت الله بن علاء الدین حسین بن میر نظام الدین علی ...

۲- میر سید ابوتراب بن میرسید مرتضی بن میر سید علی بن میرسید مرتضی بن میرسید علی بن سلطان العلماء علاء الدین حسین (خلیفه سلطان) ...

هر دو نفر- همچنین ، نیاکان و بازماندگان نشان چنان که گذشت و می گذرد به گونه ای در تاریخ مذهبی ، سیاسی ، علمی ، ادبی و هنری ... ایران و چندین کشور دیگر ، مطرح گردیده اند- بدیهی است باید نحوه زیست ، آموزش ، پرورش و رفتار افراد اخیر نیز تابعی از گذشته نیاکان و در عین حال محیط زندگی جدید ، بر حسب تاریخ عمومی کشور بوده باشد- بدینسان ، برای پی بردن به گذشته خانوادگی ایشان ، ویژگی ها و شرایط محیطی اعضاء نسب نامه های حاضر را در رابطه با سه مرحله از تاریخ سیاسی ایران پی می گیریم .

۱ - تقارن زندگی مرعشیان مازندران با تشکیل حکومت مغولان (۶۱۶-۷۹۵ ه ق)^{۱۵۰} ، ملوک الطوائف داخل کشور^{۱۵۱} ، نخستین پادشاهان تیموری^{۱۵۲} (۷۳۸-۸۰۷ ه ق) . ۲ - تقارن زندگی اجداد اولیه سادات مرعشی اصفهان با تیموریان ،^{۱۵۳} ملوک الطوائف شمالی- جنوبی کشور و تشکیل دولت صفویه تا اواخر سلطنت شاه اسماعیل اول (۸۰۷-۹۳۰ ه ق)^{۱۵۴} ، ۳ - تقارن زندگی سایر افراد مذکور در نسب نامه (از زمان سلطنت شاه طهماسب اول تا انقراض سلسله صفویه و مدتی بعد از قتل نادر شاه افشار تا پس از مرگ کریم خان زند)^{۱۵۵} (که گوشه هایی از آن در ارتباط با موضوع پیش از این نوشته شد و موارد مقارن با سلطنت قاجاریه و بعد از آن در جای درخور می آید) . در مرحله اول که مقارن حمله مغول و کشت و کشتار مردم ایران بود و جانیان چنگیز خانی بر جان و مال ساکنین این مرز و بوم مستولی بودند « علی رغم قتل علماء و فضلاء- مساجد ، مدارس ، ابنیه متبرکه ، موقوفات و کتابخانه هایی که حاوی کتب بی شمار و خزانه علوم و آثار بود طعمه یغما و چپاول گشت- اما ، دانشمندانی که جان به سلامت برده ، متواری شده به نواحی جنوبی ایران ، هندوستان و آسیای صغیر که از حمله مصون بود رفته ، در آن نقاط به نشر ادبیات و علوم ایرانی همت گماشتند ... (۵۶) گرچه به تدریج تعدادی از

^{۱۵۰} حکومت مغولان از حمله چنگیز تا پایان یافتن حکومت ایلخانان کوچک (۶۱۶-۷۹۵ ه ق) (۵۶) (۵۷) .

^{۱۵۱} ملوک الطوائف داخلی شامل : جلایریان (۷۳۶-۸۱۴ ه ق) ، آل مظفر (۷۱۳-۷۵۹ ه ق) ، سربداران خراسان (۷۳۶-۷۸۳ ه ق) ، زمان حکومت مرعشیان مازندران و حکام محلی شمال ایران در نوشته های گذشته آمده است .

^{۱۵۲} حکومت تیموریان از حمله تیمور گورکان تا پایان حکومت سلطان حسین بایقرا (۷۷۱-۹۰۶ ه ق) .

^{۱۵۳} حکومت تیموریان از شاهرخ تیموری فرزند تیمور تا آخر کار تیموریان (۸۰۷-۹۰۶ ه ق) .

^{۱۵۴} ملوک الطوائف دیگر شامل حکومت قراقویونلو (۸۱۰-۸۷۳ ه ق) - حکومت آق قویونلو (۷۸۲-۹۲۰ ه ق) .

^{۱۵۵} حکومت صفویه (۹۰۵-۱۱۴۸ ه ق) - حکومت افشاریه (۱۱۴۸-۱۲۱۸ ه ق) - حکومت زندیه (۱۱۶۳-۱۲۰۹ ه ق) ، حکومت قاجاریه (۱۲۰۹-۱۳۴۴ ه ق) (۵۶) .

پادشاهان مغول، علماء، شعرا و نویسندگان را عزیز داشتند- لیکن، بعضی مانند طغایمور، در خطه خراسان طاقت مردم را طاق و خود به عشرت و عیاشی ... (۲) در عوض، متصوفه شیعی مذهب و غیر از آن در خشیدند- همچنین، در غالب پند ها و اندرز ها یا پیشنهاد مقابله با ظلم و کفر باعث بیداری جامعه رنجور گردیدند. « در زمان مغول شعر عرفانی به اوج عظمت خود رسید و در واقع بهترین و لطیف ترین معانی تصوف در این عصر به قالب عبارات موزون فارسی درآمد و نامی ترین گویندگان در این عصر زیستند^{۱۵۶} (۵۶). از دیگر سوی، علماء مذهبی^{۱۵۷} فلاسفه و اندیشمندان علوم طبیعی، سیاسی و ادبی به منصف ظهور آمدند^{۱۵۸} که هر کدام باعث بالابردن سطح آگاهی مردم می شدند- از این میان، افکار مترقی شیخ خلیفه و شیخ حسن جویری با اشعار عرفانی « حسینی که زنجیره مراد مریدیش به سلطان المشایخ شیخ شهاب الدین عمر سهرودی^{۱۵۹} می رسید و کتاب زادالمسافرین را او تصنیف کرده است » (۴۶) بر سربداران خراسان و میرقوام الدین

^{۱۵۶} ۱- مولانا جلال الدین محمد بلخی (۶۰۴-۶۷۲ ه ق) ۲- سعدی شیرازی (در گذشته ۶۹۱ ه ق) ۳- شیخ محمود شبستری (در گذشته ۷۲۰ ه ق) ۴- امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۱۵ ه ق).

^{۱۵۷} مهم ترین علماء مذهبی زمان مغول: « ناصرالدین بیضاوی صاحب انوار التنزیل یا تفسیر بیضاوی در گذشته (۶۸۶ ه ق)، علامه حلّی، عالم بزرگ شیعه و از مروجین مذهب امامیه که در فقه و کلام کتاب های زیادی نوشته است (۶۴۸-۷۲۶ ه ق).

^{۱۵۸} مهم ترین فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی، سیاسی و ادبی دوره مغول: خواجه نصیر الدین طوسی صاحب اخلاق ناصری و کتاب های بسیاری در فلسفه و کلام (۵۷۹-۶۷۲ ه ق)، زکریای قزوینی مؤلف کتاب های آثار البلاد و عجایب المخلوقات (۶۰۰-۶۸۲ ه ق)، علامه قطب الدین محمود شیرازی، از علماء بزرگ این دوره، صاحب کتاب دره التاج در فلسفه (۶۳۶-۷۱۰ ه ق)، قاضی منهج سراج جوزجانی، صاحب کتاب طبقات ناصری در تاریخ، نوشته شده بین (۶۵۷-۶۵۸ ه ق)، علاء الدین عطا ملک جوینی برادر شمس الدین محمد صاحب دیوان است که کتاب جهانگشا را در تاریخ مغول به سال ۶۵۵ نوشته است (۶۲۳-۶۸۱ ه ق)، خواجه رشید الدین فضل الله وزیر غازان خان، اولجایتو و ابوسعید مغول، صاحب کتاب جامع التواریخ در تاریخ ایران و مغول (۶۴۵-۷۱۷ ه ق)، حمد الله مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده و نزهة القلوب که اولی را به سال (۷۳۰ ه ق) و دومی را به سال (۷۴۰ ه ق) به رشته تحریر در آورده است، از نویسندگان مشهور دوره مغول محمد عوفی صاحب کتاب های جوامع الحکایات و لباب الالباب می باشد- دیگر، شمس قیس رازی صاحب المعجم فی معاییر الاشعار العجم در عروض و قافیه و صنایع شعری است که در سال (۶۳۰ ه ق) به نام اتابک ابوبکر به رشته تحریر در آمده است (۵۶).

^{۱۵۹} ابوالفتح شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ ه ق) مشهور به شیخ اشراق: برخی گمان کرده اند که نام او عمر است و نام پدر او را ذکر نکرده اند و آن اشتباه است (۸۶) فیلسوف ایرانی مسلمان متولد سهرورد، در مراغه به کسب دانش پرداخت، سپس به اصفهان رفت و با سنت زنده و پاینده فلسفه ابن سینا مواجه شد- بعدا، مدتی در آسیای صغیر به سیر و سیاحت پرداخت و مورد استقبال و اقبال امرای سلجوقی قرار گرفت- عاقبت به حلب رفت، در آن جا مورد تعصب و اتهام فقه های قشری و مورد ایداء و آزار آنان قرار گرفت و در نتیجه سعایت آنان، سرانجام با وجود مخالفت « الملک الظاهر » به امر صلاح الدین در ۳۶ و به قولی ۳۸ سالگی به قتل رسید؛ شهاب الدین یحیی با آن که عمرش بسیار کوتاه بود اثر های و مصنفات بسیار از خود باقی گذاشت، از آن جمله است: حکمة الاشراق - تلویحات - المشارع و المطارحات - هیا کل النور و کلمة التصوف که شامل تعالیم وی در حکمت اشراق است- سهروردی، مشرب خاص خود را در کتاب حکمة الاشراق اینطور بیان می کند: « من خواستم مشرب و مذهب حکمای باستانی ایران را در باب نور و ظلمت در آثارم حیات جدید عطا کنم و بار دیگر زنده سازم - این مشرب خاص، سهروردی را به سوی ایجاد تحول و انقلابی در عالم معنویت ایران هدایت نمود و آن ابداع حکمت نوریه یا فلسفه اشراقی است- به نظر او: فلسفه ای که در آن سیر و سلوک روحانی و ماوراء الطبیعه با هم در نیامیزد و خلصه و جذبه به هم نپیوندد فلسفه نیست- به همین دلیل، وی فلسفه مشاء را که روح و جوهره اش با این تعالیم موافقت نداشت- رها ساخت و خود فلسفه جدیدی به جهانیان عرضه داشت که عناصر سازای آن به عوض وجود و عدم، نور و ظلمت بود. در نظر سهروردی: دو عالم وجود دارد، عالم نور و عالم ظلمت - عالم نور جایگاه عقول، ارباب انواع و نفوس است و عالم ظلمت جایگاه جسم ها ←

مرعشی که نزد مرادش «سید عزالدین سوغندی» دوبار چله نشست^{۱۶۰} تأثیر به سزایی نمود و شد آن چه شد ... از جمله، مسائلی که در نشست نخستین سید قوام با شیخیان سبزوار خراسان (پیروان شیخ خلیفه) مطرح شد شعر معروف حسینی شاعر عارف قرن هفتم بود (۴۶) که تمامی آن از کتاب سابق الذکر ظهیرالدین مرعشی (۲) (صفحه ۱۷۰ - ۱۷۱) نقل می شود.

این مفرح بھر هر مهجور نیست لایق آن جز دلی پرنور نیست

این طریق راه مردان خداست نه محل زرق و مست بی حیاست

عالمی آشفته از سودای او پاک از این بدگوهران دریای او

این گدایانی که بینی بی خبر خود پرستانند از اینها در گذر

مرد معنی را طلب کن زینهار اهل صورت را نباشد اعتبار

این همه حیران این ویرانه اند از نوای بلبل دیوانه اند

بی تکلف، خویش در باختند بهر نانی دین و دنیا باختند

حرف ها را دام لقمه ای ساختند حاشا لله کی نشانی یافتند

از برای نام رفته نگشان خصمشان روز قیامت رنگشان

رسم و عادت را روش پنداشتند مذهب مردان دین بگذاشتند

دور از این صورت نمایان گدا گرز معنی بایدت راه خدا

دامن یک بنده آزادگیر از «حسینی» این نصیحت یادگیر

جهد می کن تا به راه معنوی هر چه من گفتم هم از خود بشنوی

بر دردل معتکف باش ای پسر یاد دارم من همین سر از پدر

«و اجرام مادی و غرض ها، بنابراین فلسفه فوق از همان آغاز از فلسفه ارسطوئیان که بر پایه سه مفهوم واجب، ممتنع و ممکن، بنا نهاده شده- جدا شد (۸۷) (ادامه بحث در مورد این فلسفه و سایر نظرات شیخ اشراق که به درازای روزها و شب های فلسفه می باشد؛ در این نگارش مقدور نیست ...)»

^{۱۶۰} در مورد چله نشستن میر قوام الدین مرعشی به کتاب میر ظهیرالدین (۲) (صفحه ۱۷۰ - ۱۷۱) رجوع کنید.

قیل وقال ما ندارد روتقی بحر دیدی می درافکن زورقی

گر همه دریا در این زورق خوری باشدت این کشتی پایان بری

چون نه دریا ماندونی زورقت گوهری باشد محیط روتقت

عالمی بینی ز دل بی دل همه طالب دریا و بر ساحل همه

ساقیا می ده که این افسانه بود هر چه گفتیم وصف آن میخانه بود

چون شراب بی خودی را باز داد پس سقیهم رهم آواز داد

در خراباتی که این می می خوردند قیمت صد جان به یک جومی خردند

مقارن همین زمان وقتی مازندران درگیر ملوک الطوائف فتودال گشت- مردمی که همواره تحت ظلم و ستم جاه طلبین و زروگویان ماده پرست بودند و تاب مقاومت نداشتند به نواحی دیگر کشور می رفتند- در مرحله دوم: هنگام حمله تیموریان، نوبت تبعید سادات فرا رسید- ولی، در زمان سلطنت شاهرخ پسر تیمور گورکانی و بازگشت ملتسمانه سید علی پسر سید کمال الدین پسر سید قوام الدین (میر بزرگ) به ولایت مازندران، پس از چند نسل حکومت ذیصلاح مذهبی به فتودال توأم با برادر زنی و برادر کشتی ... تبدیل گردید- در این جاست که دوباره عده‌ای از سادات خدا جوی دانش پژوه، توان مشاهده آن همه جور و ستم به غریبه و آشنا را نداشته به سایر مناطق به ویژه نواحی مرکزی و جنوبی کشور (که دور از دسترس مرعشیان حکومت طلب بود) مهاجرت نمودند- در این زمینه، وقتی تاریخ ایران را ورق می‌زنیم (برای افراد صالح) علی رغم فرار از سلطنت که مستلزم تبه نمودن خانواده بوده است- باز رعایت شعائر مذهبی، برحسب اصول و فروع تشیع اثنی عشری، جلب نظر می‌کند.

در این باره شاید پیرسیم؛ چرا «میر نظام الدین علی» مقارن سلطنت شاهرخ تیموری، لباس مذهب پوشیده در اصفهان بار سفر انداخته، فرزندان را نیز در کسوت خویش به دانش آموزی و سیر در سلوک عرفانی وا می‌داشت^{۱۶۱}.

باری، باز اوراق تاریخ اصفهان پاسخگوست: «... تا نهصد و ده (هجری قمری) طریقه رسمی مردم اصفهان سنت و جماعت بود، و اگر بویهان^{۱۶۲} دعوی تشیع نمودند- اولاً: بعضی از آن‌ها زیدی بودند و نسبت به خلفا، تجاوزات نمی‌نمودند- ثانیاً: مردم، جاده عباسیان^{۱۶۳} می‌پیمودند و زمان سلاجقه^{۱۶۴} ملاحده اسماعیلی، خلق را از تشیع منضجر کردند^{۱۶۵} و عصر مغولان همه قتل و غارت بود، و اواخر عهدشان که

^{۱۶۱} در زمینه تصوف فرزندان میر نظام الدین علی، در صفحه هیجدهم کتاب خطی زبور آل داود (۵) چنین می‌خوانیم: «... به دستور آباء واجداد به درویشی و عبادت باری تعالی راغب و مایل، و در کسوت سلطان ابراهیم ادهم بوده‌اند و مرید بسیار داشته‌اند ...».

^{۱۶۲} سلسله آل بویه (۳۲۰-۴۷۷ ه ق) (۵۶).

^{۱۶۳} خلفای بنی عباس (۱۳۲-۶۵۶ ه ق) (۵۶).

^{۱۶۴} سلسله سلجوقیان (۴۲۹-۵۹۰ ه ق) (۵۶).

به همت علامه حلی - الجایتو سلطان خدابنده ، طریق حقه را گرفته^{۱۶۶} و آل مظفر به همان روش رفته ، بزرگانی مذهب تشیع را در عراق پذیرفته^{۱۶۷} ، درب منبت امامزاده اسماعیل (اصفهان) از شاه محمود مظفری به نام ائمه ، گواه است^{۱۶۸} - اواخر تیموریه^{۱۶۹} و به دولت تراکمه^{۱۷۰} اختلاط عامه و خاصه شد ... » (۸۹) .

پیداست که بیشتر مردم اصفهان در اواخر سلطنت آل مظفر (حدود ۷۹۵ ه ق) در زمان حمله تیمور و به سلطنت نشستن شاهرخ (۸۰۷ ه ق) شیعی مذهب بوده‌اند و انتخاب این شهر برای زندگی ، از سوی **میر نظام الدین علی** ، همزمان با تیموریان بدون علت و به طور اتفاقی نبوده است - به هر حال ، باز در لابلای تاریخ اصفهان نیز چنین می‌خوانیم : « ... (حدود) ۳۰ سال (از ۷۵۸ ه ق) (۵۶) اصفهان محل جذب برادران و خویشاوندان آل مظفر شده (بود) ... تا (نزدیک سال ۷۸۹ ه ق) (۵۶) امیر تیمور آمده به کلی قلع آن خانمان نمود ... اگر چه ، اصفهان و کلیه عراق (عجم) را به پسر زاده خود (رستم) داده - اما ، به اختلاف برادران از دست او بیرون و جزو مستملکات میرزا شاهرخ افتاد و تقریباً ۷۵ سال ، اصفهان در ظل رایت تیموریان بود - بعد به امیر جهانشاه قراقویونلو^{۱۷۱} منتقل گردید و پس از ۱۷ سال تسلط آنان ، آن ملک نیز به تراکمه آق‌قویونلو رسید و طالع بلند امیر حسن بیگ^{۱۷۲} به دو سال ، دو سلطان خراسان و آذربایجان را برانداخت و سلطان سعید تیموری^{۱۷۳} و امیر جهانشاه به دست او کشته شدند و (اصفهان) سی و پنج سال در حوزه سلطنت اولادش باقی بماند ... در نهصد و شش « ه ق » شاه اسماعیل عراق (عجم) را گشوده و اهل سنت را علناً شیعه فرمود ... » (۸۹) از آن پس شاهان صفوی ، علماء شیعه خاندان مرعشی اصفهان را به عنوان ندیم ، خلیفه سلطان و حتی داماد های خویش انتخاب نمودند .

۱۶۵ اسماعیلیه : گروهی از مسلمانان که خود را پیرو اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) معرفی می‌نمودند و مدت ها مشکلاتی برای حکومت های شیعه و مردم ، فراهم می‌کردند .

۱۶۶ علامه حلی دانشمند سابق الذکر ، از علمای شیعه و مروجین بزرگ مذهب امامیه بوده که در فقه و کلام کتاب هایی نوشته است ... سلطان اولجایتو مشهور به سلطان محمد خدابنده (۷۰۳ - ۷۱۶ ه ق) به سبب نفوذ کلام شیخ جمال الدین حسن (معروف به علامه حلی) از مذهب سنت و جماعت به تشیع گرائید و فرمان داد که روی مسکوکات ، نام دوازده امام را بنویسند و از آن به بعد ملقب به خدابنده گردید (۵۶) .

۱۶۷ منظور از عراق عجم (بخشی از استان های مرکزی ایران است) که از زمان قاجاریه به بخشی از آن اراک گفته می‌شود .

۱۶۸ سلسله آل مظفر (۷۱۳ - ۷۹۵ ه ق) (۵۶) .

۱۶۹ سلسله تیموریان (۷۷۱ - ۹۰۶ ه ق) (۵۶) . برای اطلاع بیشتر از اوضاع اصفهان در این دوره به « رساله اصفهان دردوره جانشینان تیمور » (۹۰) تألیف آقای دکتر لطف الله هنرفر رجوع کنید (۸۹) .

۱۷۰ « ترکمانان » . الف - ترکمانان قراقویونلو (۸۱۰ - ۸۷۳ ه ق) . ب - ترکمانان آق‌قویونلو (۸۷۲ - ۹۲۰ ه ق) (۵۶) .

۱۷۱ امیر جهانشاه قراقویونلو (۸۳۹ - ۸۷۲ ه ق) حاکم آذربایجان (۵۶) .

۱۷۲ امیر حسن بیگ = اوزن حسن بایندری (۸۶۳ - ۸۸۲ ه ق) (۵۶) .

۱۷۳ سلطان ابو سعید تیموری (۷۶۳ - ۸۷۳ ه ق) حاکم خراسان (۵۶) .

خدمات مذهبی، علمی، ادبی و هنری خاندان مرعشی اصفهانی

(شاخه میرعلاء الدین حسین بن میر نظام الدین علی)

چنان که پیش از این نوشته شد، یادداشت های خانوادگی که فعلاً به صورت خطی یا چاپی موجودند فقط سندهایی هستند که لااقل نویسندگانشان پاره‌ای از وقایع را شخصاً مشاهده نموده‌اند یا مطالبی را نسل به نسل شنیده‌اند - بنابراین، به علت عدم استفاده از دلیل ها و مدرک های بیشتر، نمی توان صرفاً به اثر های ایشان استناد جست - از سوی دیگر، بررسی درستی یا نادرستی وقایع و شرح حال ها نیاز به گردآوری سند های رسمی دیگری داشت تا (در مجموع، ضمن مقایسه همه آن ها) بتوان موارد صحیح تر را مورد استفاده قرارداد.

گرچه، نویسندگان متعدد (خانوادگی و غیر از آن) در کتاب های تراجم، تذکره ها و تاریخ های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ... از دیر باز تا کنون به صورتی منسجم، سابقه اکثریت قریب به اتفاق اعضاء این خاندان را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند - در این جا، برای جلوگیری از اطاله کلام (به فراخور موضوع) مستقیماً از چندین منبع شناخته شده استفاده خواهد شد و از دیگر مؤاخذ (خانوادگی و غیر از آن) برای رفع کمبود ها و نارسایی های موجود در آن ها، بهره وری می گردد.

برای بررسی شرح حال اعضاء نسبنامه حاضر، مقدمتاً به چاپ جدید کتاب **اعیان الشیعه** (۹۱) نوشته علامه محسن الامین العاملی با تحقیق، استنباط و تدارک حسن الامین العاملی به سال ۱۴۰۶ «ه ق» برابر با ۱۹۸۶ (م) چاپ بیروت که بر خلاف گذشته^{۱۷۴} تنها به ده مجلد تقلیل یافته و در عین حال دارای یک جلد، فهرست کامل است استناد می گردد.

تذکر مهم: نظر به این که ضمن مطابقت آن با سایر نوشته ها (که نامشان پس از این می آید)، کتاب یاد شده نیز به ندرت دارای کمبود ها و نارسایی هایی می باشد - به منظور رفع مشکل و تفهیم بهتر، **اولاً**: جمله ها و کلمه های اضافه شده به اصل میان دو پرانتز (...) قرار خواهند گرفت - **ثانیاً**: جمله ها و کلمه های جایگزین فارسی که واژه های عربی آن دارای چند مترادف، ولی همه در خور متن بوده‌اند درون دو کروشه [...] - همچنین، خاطرنشان می سازد که مهم ترین ادله انتخاب اعیان الشیعه مذکور، علی رغم اعتبار نسبی و وسعت آن **اولاً**: بهره گیری از سند های متعدد و نسبتاً معتبر پیش از تحریر و همزمان آن است که مؤلف اکثر آن ها را در متن عربی نامبرده است. **ثانیاً**: این منبع تحقیقی همه گیر است که پی گیر تازه می تواند به خوبی از جریان های مربوط به هم و خاندان های وابسته (دور و نزدیک) در گذر زمان اطلاع نسبتاً کافی به دست آورد - **ثالثاً**: مؤلف ایرانی نبوده که تحت تأثیر جریان های سیاسی، اجتماعی و عاطفی ... متنی بیش از حد مخدوش ارائه نموده باشد - البته (برای توجیه نوشته ها) از یادداشت های دیگری نیز بهره وری خواهد شد.

^{۱۷۴} چاپ قدیمی اعیان الشیعه ... (منبع شماره ۵۱ این نگارش) ۵۴ جلد و بدون فهرست می باشد.

سابقه اعضاء خاندان اخير بر حسب نسبنامه حاضر

تذکر: نخست به منظور بیان چند نقطه نظر تاریخی، به استناد مجلد الثانی اعیان الشیعه (۹۱) (صفحه ۳۰۸) نسبنامه اولین مرعشی منتقله به اصفهان تا میر قوام الدین اول مرعشی (میر بزرگ) نوشته می شود و پس از آن (بر خلاف کتاب یاد شده) از نوشتن نسبنامه کامل سایر اعضاء خودداری می گردد.

۱- «سید میر نظام الدین علی بن میر قوام الدین محمد بن میر علاءالدین یا تاج الدین حسین (الامیر محمد)»^{۱۷۵} بن میر شریف مرتضی بن میر شریف علی بن سلطان بلاد طبرستان سید کمال الدین بن سلطان میر قوام الدین حسینی مشهور به میر بزرگ ...»^{۱۷۶}.

(پیش از این، ذیل نام پدرش میر قوام الدین محمد، مختصری از شرح حال نامبرده آمده است) - همچنین، محسن امین شرح کامل تری از وی در صفحه ۳۰۸ مجلد الثامن کتاب اعیان الشیعه (۹۱) آورده که برگردان آن به فارسی چنین است: «...»^{۱۷۷} (وی) از علماء حدیث، فقه و اصول بود. او (یکی) از اسلاف سلطان العلماء سید حسین مشهور به خلیفه سلطان صاحب حواشی بر شرح لمعه، داماد شاه عباس (اول صفوی) می باشد - (میر نظام الدین) (علی) بعد از فوت پدرش (میر قوام الدین محمد)^{۱۷۸} از سرزمین مازندران خارج و در اصفهان ساکن شد (نامبرده) از بیم سید عبدالله مرعشی^{۱۷۹} والی [آن دیار] اشیاء نفیس و برگزیده ملوک که در خزانه پدرش بود را برداشته [به اصفهان برد] - (میر نظام الدین علی) کسی است که خانواده خلیفه سلطانی اصفهان^{۱۸۰} - خاندان شرافت، وزارت، علم و تقوی را بنیاد

^{۱۷۵} در صفحه ۳۲۴ کتاب تاریخ طبرستان و رویان ۲ چنین می خوانیم: «...و سید مرتضی را یک نفر فرزند بود، سید محمد نام» شرح حال این سید محمد و نام فرزندان قبلاً در بخش مربوطه آمده است؛ ضمناً میرزا خلیل الله مرعشی صفوی که یکی از نسابین مشهور این خاندان است در صفحه ۹۱ کتاب مجمع التواریخ (۴۱) در نسب شاه سلیمان ثانی از سلطان محمد مذکور به عنوان «تاج الدین حسن ابی محمد الامیر» نام برده است. بنابراین علاءالدین یا تاج الدین حسن یا حسین لقب همان فرد است. چنان که بر حسب عادت قدیمی و مرسوم در ایران معمولاً خانواده ها فرزندان پسر خود را به نام نیای مرحوم مسمی می نمودند؛ لقب صاحب عنوان با توجه به نام فرزند میر نظام الدین علی و عده ای از احفاد او «علاء الدین حسین» صحیح است.

^{۱۷۶} دنباله نسب میر قوام الدین اول مرعشی به استناد منابع متعدد تا آدم علیه السلام پیش از این به صورت نظم آمده است.

^{۱۷۷} در کتاب اعیان الشیعه ... (۹۱) (مجلد الثامن صفحه ۳۰۸)، مقدم بر شرح حال میر نظام الدین (علی) نسب وی تا میر قوام الدین مرعشی (میر بزرگ) وجود دارد و ذیل انساب بالاتر در شرح حال های مختلف؛ ادامه نسب دیده می شود.

^{۱۷۸} چنان که پیش از این گذشت، بر حسب صفحه سی و چهار مقدمه کتاب تاریخ خاندان مرعشی مازندران چاپ اخیر ۳ تاریخ فوت میر قوام الدین محمد، سته ۸۹۵ «ه ق» بوده است.

^{۱۷۹} منظور سید عبدالله بن سید عبدالکریم بن سید محمد ... سابق الذکر است.

^{۱۸۰} بنابر بررسی دیگر نگارنده، از خاندان خلیفه سلطانی اصفهان در حال حاضر خانواده هایی با نام های خانوادگی گوناگون به وجود آمده اند که پیشتر نام آنان در بخش مرعشیان ایران آمده است و در جای خود به ریشه ایشان نیز اشاره خواهد شد.

نهاد و به مرور ، سادات ذریه ایشان در سراسر اصفهان ساکن شدند^{۱۸۱} چنان که ، مولی افندی اصفهانی^{۱۸۲} در تعلیقاتش بر (کتاب) ریاض (العلماء و حیاض الفضلاء)^{۱۸۳} در مورد جمعی از ایشان [به تفصیل بیان مطلب] کرده است (رجوع کنید) .

(گرچه میر نظام الدین علی ، از لحاظ نسب شماری و تعیین حد نسبی سنی با توجه به فرمول سابق می تواند مقارن سید عبدالله مذکور زیست کرده باشد- اما ، از آن جا که وی قبل از فوت میر قوام الدین محمد « ۸۹۵ ه ق » به سال « ۸۷۲ ه ق » به قتل رسیده ؛ نوشته اعیان الشیعه در باره انتقال نخستین سید مرعشی به اصفهان ، به دلیل ترس یاد شده درست نیست- زیرا ، دلیلی برای ترس از حاکم مرده وجود نداشته است- دیگر این که ، آن حاکم هرگز نمی تواند میر عبدالله خان پدر بزرگ شاه عباس اول بوده باشد ، چه در تاریخ مرعشیان مازندران تنها دو عبدالله وجود دارد- از سوی دیگر ، اشیاء نفیس و برگزیده ملوک که در خزانه پدرش بود را برداشته است ... نیز با نوشته های بر جای مانده دیگر از آن خاندان ، هماهنگی ندارد- چنان که ، پیشتر خواندیم : ... پس از عزلت نشینی کمال الدین (ثانی) مردم میر قوام الدین را اختیار نمودند ، او مرد صالح و زاهد بود و قبول نمی نمود ، قضا را دزدی در اسباب خارج شهر رفته ، مالی متعدد برد- مردم دادخواه فریاد برآوردند- فرمود که اسباب را داخل شهر بند کنند تا محفوظ باشد- امراء و مقربان به عرض رسانیدند که نه چنین است ، می باید جمعی را گرفتن و شکنجه کردن تا دزد بهم رسد- میر راه سخن یافته ، گفت ؛ معاذالله که من بفرمایم که بی گناه را شکنجه کنند- گفتند : سلطنت بی قتل و کشتن متسئف و منتظم نمی شود . فرمود عبدتاه (پسر میر عبدالکریم اول) را بطلبید ؛ میر عبدالله را طلب نمودند- چون حاضر گشت ، او را به جای خود نشانیده مبارکباد گفت و فرمود که جای پدر تست تعلق به تو دارد- اما ، به شرط عدالت و احسان زیر دستان (۳) - بدینسان ، کسی که در باره اش چنان نوشته اند پادشاهی نبوده که خزانه ای داشته باشد- از سوی دیگر ، اگر خود به دلیل فرزند شاه بودن مکتبی داشته ، فرزندش نیز دزد نبوده - بلکه ، پس از فوت پدرش ارثیه خویش را به اصفهان برده است .

۲- « میر علاءالدین حسین بن میر نظام الدین علی حسینی مرعشی » : ذیل شرح زندگی جدش میر قوام الدین محمد ، در مورد وضعیت تحصیلی صاحب عنوان و برادرش میر قوام الدین محمد ، نوه های دختری سید زین العابدین علی الهادی الکلباری (۵) اشاره شد- بی گمان ، سلاله دو خانواده مذهبی ، افرادی هستند که نام و اثر هایشان در کتاب های معتبر تراجم مذهبی راه یافته است- چنان که ، علامه محسن امین نیز **زندگی علمی میر علاء الدین حسین** را در صفحه ۱۱۷ مجلد السادس کتابش (۹۱) شرح نوشته ، فارسی اش چنین است : « (وی) عالمی فقیه و محدث بوده ، کتاب وسیعی در انساب دارد که از عهده نوشتن خارج است (صاحب عنوان) در اصفهان فوت شد و از (او) پسرش میرزا سید هدایت الله^{۱۸۴} به جای ماند .

^{۱۸۱} خاندان مذکور در حال حاضر (با لقب های گوناگون) نه در اصفهان ب- بلکه ، در ایران و سایر کشورهای جهان پراکنده اند که خود نیاز به پژوهش جداگانه ای دارد .

^{۱۸۲} العلامة المتتبع الخیر، المیرزا عبدالله أفندی الاصبهانی (۱۰) .

^{۱۸۳} کتاب ریاض ... به اهتمام دانشمند محترم ، حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید محمود مرعشی ... تولیت کتابخانه پدر گرامیشان ، مرحوم حضرت آیت الله سید شهاب الدین ... و با تحقیق حجت الاسلام سید احمد حسینی به سال ۱۴۰۱ « ه ق » در چاپخانه خیام قم تجدید چاپ گردیده است .

^{۱۸۴} گفتنی است : در تراجم و رجال سده پنجم هجری قمری (به ویژه الفهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی ...) پیش از نام دانشمندان مذهبی که از نسل پیامبر اکرم بودند ، واژه الشریف و گاهی البسید الشریف آمده است - سپس ، از سده ششم - واژه دوم رواج کامل یافته ، مترجمین و رجالیون تا روزگار معاصر نیز از آن بهره برده اند- گرچه ، در کارهای واپسین مانند ریاض العلماء ... واژه الامیر السید (که پس از این بررسی می گردد) نیز باب گردید- اما ، نگارنده در باره میر سید (فارسی شده الامیر السید) هدایت الله ، در انساب مرعشی نخستین بار ، با پیشوند « میرزا سید » مقدم برنام او مواجه گردید- چه ، در سایر منابع عنوان سیادت وی با واژه هایی چون میر و امیر مشخص گردیده است- در این زمینه ، تا آن جا که آگاهی دارد ، قبل از زمان صفویه به ویژه در عهد حسینیان گیلان و مازندران ، چون مردم آن سرزمین سلاله نبوت و امامت را پادشاه واقعی می دانستند- واژه های امیر یا ←

۳- **میرزا سید هدایت الله بن علاءالدین حسین...** : پیش از این سابقه مختصری از زندگی صاحب عنوان در باره اثبات همزمانی او با شاه اسماعیل صفوی ارائه گردید - اما ، مرحوم امین در کتاب خود (مجلد العاشر صفحه ۲۶۳) درباره وی ، مطالبی نوشته که به زبان ما چنین است : (نامبرده) [در زمره] علماء دولت شاه اسماعیل صفوی و یکی از ندیمان او بود ؛ در اصفهان معقول و منقول تدریس می کرد و **اولین فرد این خاندان است که لقب خلیفه سلطانی گرفت** . (این مقام) یکی از لقب ها و منصب های (ویژه دوره) صفویه بوده است (تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد از **میر سید هدایت الله دو پسر یکی میرسید علی و دیگری امیر سید اسد الله متخلص به ملولی اصفهانی که معمولاً بعضی از صاحبان تراجم و تذکره ها ، وی را با سید اسدالله مرعشی شوشتری ، اشتباه کرده اند زاده شدند**) ^{۱۸۵} .

← میر را پیشوند نام سرکردگان خویش قرار می دادند و این امر در خاندان سیادت موروثی گردید - گرچه ، واژه میر پادشاه یا رهبر قوم معنی می دهد - اما ، گفته های نسل به نسل خانوادگی بر آنند که کلمه یاد شده مأخوذ از لقب امام اول شیعیان « امیرالمؤمنین علی علیه السلام » است که معمولاً سادات آن را پیش از نام فرزندان شان قرار میدهند - لیکن ، از زمانی که دولت صفویه روی کار آمد : متن های تاریخی در این زمینه دگرگونی خاصی یافته است - بدین شرح : اگر چه واژه سید برای آل علی علیه السلام نیز قدیم است و به ندرت در نوشته های تاریخی پیش از صفویه دیده می شود - اما ، می بینیم که بعد ها افراد عادی از آن واژه استفاده کرده - ولی ، خاندان های وابسته به حکام سابق الذکر باز عنوان « میرسید » را به کار برده اند که در یادداشت های متقدم وجود ندارد - پیشوند « میرزا » نیز اگر چه به معنی امیر زاده ، از زمان فرزندان تیمور گروکانی باب شده است - اما ، در عهد صفویه ، برای دختر زادگان پادشاهان آن سلسله و سپس کسانی که مادرشان آل علی علیه السلام بودند استفاده شده است - از سوی دیگر ، پسوند میرزا برای شاهزادگان پسر میرسوم گردید و تا دوره قاجار نیز ادامه داشت - همچنین ، در دوره اخیر واژه دیگری به صورت « میرزا سید » قبل از نام سادات واقع شد که چنین واژه ای در متن های تاریخی پیشین وجود ندارد - در حکومت رضاخانی که خود را پهلوی نامید ، وجود آداب و القاب در شناسنامه ها منع گردید و به همین علت سیادت بسیاری مشخص نیست - بنابراین ، کتاب اعیان الشیعه ... (۵۱) (۹۱) که در دوره قاجاریه تدوین یافته - با توجه به رسم روزگار برای امیر سید هدایت الله حسینی مرعشی ، واژه « میرزا سید » را به کار گرفته است - البته ، در همین دوره پیشوند « میرزا » به معنی کاردار یا منشی پادشاهان این سلسله نیز مرسوم شده است - رویهم رفته ، پادشاهان که از زبان مورخین اجیر ، خویشان را « خاقان سکندرشان » - « شاه دین پناه » - « شاه عالم پناه » (۶۱) « حضرت ظل الله مرشد کامل شاهنشاه عالی تبار » (۹۲) « شاه ... الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان (۵۲) شاه ... الصفوی الموسوی الحسینی انارالله برهانه (۴) ایل جلیل قاجار و شاهنشاه جم اقتدار ، جلالت شعار ، شهریار قهار شاه علین آشیان ، خدیو ثریا مکان ، مروج پیغمبر حجازی (۹۳) « خاقان بن خاقان ، فغفور بن فغفور (۹۲) « شاهنشاه قدر قدرت قوی شوکت ... کبیر » (۹۲) « شاهنشاه آریا مهر بزرگ ارتشتاران » (۹۲) می نامیدند - خود را همه چیز و ملت را ناچیز می پنداشتند - بدینسان ، واژه های « میر » و « امیر » ویژه آنان بود - باید افراد دیگر حتی نام ها و نشان هایشان دستخوش عده ای سودجو ، شامل شاه - شاهدخت و شاهپور باشد .

^{۱۸۵} در اعیان الشیعه ... (۹۱) (صفحه ۲۸۵) درباره ملولی اصفهانی شرحی آمده که برگردان آن به فارسی چنین است : « سید اسدالله حسینی مرعشی - قیرش در مقبره سنی فاطمه (سیت فاطمه) واقع در شهر اصفهان (خیابان آیت الله کاشانی) است (وی) (یکی) از علماء دولت شاه طهماسب اول صفوی و دانشمندی فقیه ، متکلم ، محدث ، زاهد ، عابد ، شاعر بود - او جد سید حسین مشهور به خلیفه سلطان صاحب حواشی بر معالم و روضه و غیر آن هاست ، در آتشکده آذر قسمتی از شعر [سید اسد الله] به فارسی آمده است . او حواشی بر شرح تجرید ، کافی ، شرایع ، قواعد علامه و شرح چغمینی در هیئت و غیر از آن ها دارد - در کتاب « فرهنگ سخنوران » (۶۲) (صفحه ۵۶۴ با تأسی بر « آتشکده آذر ، آذربیکدلی ، ص ۲۰۱ - ۲۰۲ » (۶۳) ، « تذکره صبح گلشن ، سید علی خان صاحب بهادر حسینی قنوجی بخاری ص ۴۴۸ » (۶۴) ، « قاموس الاعلام ، شمس الدین سامی و ۴۴۰۶ » (۶۵) ، « ریحانة الادب علامه میرزا محمدعلی مدرس تبریزی چاپ اول ص ۱۰ - ۱۱ » (۱۳) و « دانشمندان آذربایجان ، محمد علی تربیت ص ۳۶۰ » (۶۶) از وی به عنوان ملولی اصفهانی (خلیفه اسدالله - ۹۶۹) نامبرده شده و اکثر تذکره ها او را جد « خلیفه سلطان ، علاءالدین حسین مرعشی » تلقی نموده اند (با توجه به کتب انساب معتبر ، این اظهار نظر غلط است و بنا بر نوشته های زیرین ملولی اصفهانی جد پدری او نبوده است . (چنان که از نسنامه های مجموعه حاضر مستفاد می گردد - سید اسد الله مذکور از اجداد پدری ← ←

۴ - **میر سید علی بن سید هدایت الله مرعشی حسینی جد سلطان العلماء ...** : علامه محسن امین در صفحه ۳۶۹ مجلد الثانی کتابش (۹۱)، شرحی از صاحب عنوان نوشته است که برگردان آن به فارسی چنین است: (وی) در دولت شاه طهماسب (صفوی) (یکی) از علماء، فقها، مدرسین، شاعری ادیب و از ندیمان شاه فوق بود (همچنین) کتابی در فقه برآچاره و کتابی در نسب دارد. او چنان که (نامش) در سلسله نسب ابتدای شرح حال سید (علاءالدین) حسین (ذکر شده) جد [خلیفه سلطان مذکور] است. از سوی دیگر امین احمد رازی در هفت اقلیم (۹۴) (جلد دوم صفحه ۴۰۵) **زیر نام پسر صاحب عنوان «امیر شجاع الدین محمود»** چنین نوشته است «... والدش خلیفه سید علی در سلک اکابر و اهالی آن دیار انتظام داشته، شاه طهماسب صفوی او را به خطاب خلیفه سلطانی مخاطب ساخته- صاحب طبل و غم گردانید». به هر حال از این پس نسل میر هدایت الله حسینی مرعشی علاوه بر

«خلیفه سلطان نیست و به احتمال قوی صبیهاش همسر پسر برادرش (میر شجاع الدین محمود بن سید علی بن سید هدایت الله سابق الذکر) بوده و این امر از دو منبع مستفاد می‌گردد: ۱ «**امین احمد رازی در هفت اقلیم** (۹۴) (جلد دوم به تصحیح و تعلیق مرحوم جواد فاضل، صفحه ۴۰۵) در اقلیم چهارم - اصفهان زیر نام امیر شجاع الدین محمود چنین آورده است «... وی بقیه خلیفه اسد الله است ...» و زیر نام همین فرد چنین می‌خوانیم «خلیفه اسدالله از سادات صاحب سعادت آن شهر و دیار بوده، کلام بزرگی را اسدی شگرف و با عظمت ورمه دولت را راعی، با خرم و شوکت این رباعی که در السنه و افواه مذکور است از وی مشهور است.

**شمعی که بسوخت جان غم پروردم تا گفت که پروانه خویشت کردم
می میرم اگر نمی‌روم نزدیکش می‌سوزم اگر به گرد او می‌گردم**

در سفینه خوشگو (۷۳) (صفحه ۳۳) نیز همان شعر، زیر نام خلیفه اسد آمده است.

۲ - **لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در آتشکده آذر (۶۳)** (جلد سوم به تصحیح و تعلیق مرحوم دکتر حسن سادات ناصری صفحه ۹۴۷) ذیل نام شجاع الدین محمود، رابطه‌اش را با خلیفه اسد الله چنین یادآوری نموده است «شجاع الدین محمود: از جمله اعظم سادات اصفهان، برادرزاده خلیفه اسدالله متولی مشهد مقدس رضا علیه التحیه و الثناست ...» - گفتنی است: شاید همین اشتراک شغلی است که اکثر محققین، خلیفه اسدالله فوق (متخلص به ملولی اصفهانی) را با خلیفه اسدالله شوشتری اشتباه کرده- شرح حال مخدوشی به نام ملولی اصفهانی نوشته‌اند که قبلاً به چند مورد اشاره گردید- اما، یکی از تذکره نویسان متقدم: سام میرزا صفوی فرزند شاه اسماعیل اول که همزمان صاحب عنوان بوده در کتابش «تحفه سامی (۹۵)» به تصحیح استاد فقیه وحید دستگردی صفحه ۳۰ چنین نوشته است: «خلیفه اسد الله ولد خلیفه هدایت الله اصفهانی است و از سادات بزرگ آن جاست، جوانی متقی، فاضل و درویش نهاداست و همیشه رعایت ارباب استحقاق نموده و اکثر اوقات به درس مشغول می‌باشد» - همچنین، رباعی سابق را از او نقل کرده است - تذکره نویس متأخر، آذر بیگدلی در آتشکده آذر (۶۳) (جلد سوم صفحه ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹) ذیل نام ملولی نیز چنین آورده است «... اسمش خلیفه اسدالله، اصلش از سادات رفیع الدرجات مازندران- اما، چند پشت در اصفهان بوده- جد خلیفه سلطان است و این شعر از اوست.

طرفه حالیت که آن آتش سوزان ز برم دورتر می‌رود و بیشتر می‌سوزد

چنان که در بحث مربوط به سید اسدالله شوشتری متخلص به شاهمیر ذکر شد- علامه میرزا محمد علی مدرس در صفحه ۲۸۹ جلد ۵ - ۶ ریحانة الادب (۱۳) موارد مربوط به صاحب عنوان که در کتاب اعیان الشیعه و دیگر تذکره ها مذکور است را به شاهمیر نسبت داده‌اند که دلیلی جز همسانی دو نام وجود ندارد- همچنین، بعضی از تذکره نویسان متأخر نیز به همین گونه رفتار نموده‌اند- علی رغم درستی نوشته های تذکره نویسان همزمان با صاحب عنوان که از نزدیک با وی آشنایی داشته‌اند- علت دیگر نادرستی بیان متأخرین ذکر دو تخلص مختلف شاهمیر و ملولی برای یک نفر است- اما، مرحوم مرعشی نجفی در مقدمه کتاب احقاق الحق ... (۱۰) (صفحه ۱۴۵) برای اولی، تنها به شهرت شاهمیر اشاره نموده، اثرهای دیگری از وی نامبرده، محل دفن او را مشهد مقدس حضرت امام رضا علیه السلام ذکر کرده‌اند- در صورتی که مقبره دومی در «سیده فاطمه = سیت فاطمه» واقع در اصفهان است- بدینسان، اگر چه بیان آذریگدلی در متن آتشکده صحیح است - اما، زیر نویس مرحوم دکتر سادات ناصری - برگرفته از نوشته مرحوم میرزا محمد علی مدرس در ریحانة الادب، اشتباه است.

شخصیت علمی، مذهبی و سیاسی در علوم ادبی نیز صاحب عنوان گردیده، شاعرانی از اخلاف پسری یا دختری ایشان برخاسته‌اند.

۵- «میر سید شجاع الدین محمود بن سید علی حسینی موسوی»^{۱۸۶} نامبرده علی رغم تحصیلات علمی و مذهبی، اولین فرد این خاندان است که بیش از اسلافش در زمینه شعر و ادب صاحب نام گردیده است- به سخن دیگر، تذکره نویسان متقدم و متأخر از او نام برده‌اند- حتی، وی در زمینه فقه و حدیث به مرجعیت دست یافته- نام و اثر هایش در فرهنگ های مراجع عظام به ثبت رسیده، دیگران نیز

از وی حدیث روایت کرده‌اند- شرح حال او و اثر هایش در اعیان الشیعه (۹۱) (مجلد العاشر صفحه ۱۰۸) آمده، برگردان فارسی‌اش چنین است: «(وی) جد پدری سید حسین ملقب به خلیفه سلطان (و) معروف به سلطان العلماء بوده‌است- صاحبان تاریخ عالم آرا، روضه الصفا و تذکره العارفین نیز از او نامبرده گفته‌اند: وی از علماء [بزرگ و صاحب نظر] در دوره شاه طهماسب (اول) همزمان (با) میرداماد و شیخ بهایی بوده است- نسبش از طرف پدر به میر بزرگ مرعشی مدفون در شهر آمل از شهر های مازندران می‌رسد و او کسی است که نیمی از عمرش را در آن سرزمین سلطنت کرد و نسبش [به (حضرت امام) سید الساجدین (ع) مذکور در ریاض العلماء ... (۹) (مجلد الثانی، صفحه ۵۱-۵۲)]، موجود در شرح حال سید حسین سلطان العلماء [یکی از بازماندگان صاحب عنوان و میر نظام الدین علی اولین فرد این خاندان که از مازندران به اصفهان نقل مکان نمود و آن جا را هنگام مسافرت (برای سکونتش) انتخاب کرد] می‌رسد. [در (کتاب) تاریخ عالم آراء (عباسی) آمده است^{۱۸۷}]: همانا صاحب عنوان از مشاهیر مدرسین در اصفهان بوده، محصلین از هر راه دوری برای معقول گرد او می‌آمدند^{۱۸۸} (وی) املاکی را جهت امور خیریه وقف نمود و [اسناد موقوفه] [همواره به خط دانشمندان علامه‌ای] مانند (شیخ) بهایی، همزمانش میرداماد و غیره توشیح گردیده است^{۱۸۹} - همچنین، چنان که مجلد اجازات بحار (الانوار) نشان می‌دهد، کسانی (مانند) [سید حسین عاملی (حسین بن حیدر حسینی کرکی عاملی)] مفتی اصفهان - همچنین، مولی کریم الدین شیرازی از وی (حدیث) روایت کرده‌اند ... (۹۱).

(گفتنی است شجاع الدین محمود، از علماء شیعه اوایل قرن یازدهم هجری قمری بوده، نامش در طبقات اعلام الشیعه (آن سده، صفحه

^{۱۸۶} چنان که پیش از این نوشته شد، در تاریخ انساب شیعی: آل موسی بن جعفر (ع) به سادات موسوی مشهورند؛ از آن جا که بر مبنای کلیه اثر های موجود- نسب مرعشیان به حضرت سجاد (ع) می‌پیوندد، ذکر لقب موسوی برای میر شجاع الدین محمود یا پدرش در اعیان الشیعه ابهام برانگیز است- مگر این که آنان از طریق مادری وابسته به سادات موسوی بوده باشند! - ولی، چون در بیشتر نسبنامه ها ریشه پدری درج گردیده است تا کنون منبعی مبنی بر موسوی بودن میر شجاع الدین محمود یا پدرش به دست نیامد (نگارنده).

^{۱۸۷} [آمده است] به جای قال = گفت یا گفته.

^{۱۸۸} در عالم آراء عباسی (۹۶) (چاپ ۱۳۳۴ هجری خورشیدی، صفحه ۱۴۷-۱۴۸) ذیل عنوان میر محمود اصفهانی، چنین می‌خوانیم «میر محمود اصفهانی ولد مرحوم میر سید علی مشهور به خلیفه سلطان از سادات عظیم القدر اصفهان است که در آن ملک به سادات خلیفه مشهور و معروف اند. اجداد عظام ایشان از ولایت مازندرانند، از احفاد کرام میر بزرگ والی آن دیار که از حوادث روزگار به اصفهان افتاده- توطن اختیار نموده‌اند، خلیفه سلطان مذکور بسیار شکفته طبع، بذله‌گوی، مطایبه دوست- منظور نظر شفقت و التفات شاه جنت مکان شاه طهماسب اول بود و جناب میر شجاع الدین محمود مذکور، سید فاضل و دانشمند، صاحب فطرت عالی بود و در علوم متداوله به تخصیص معقولات و حکمیات سرآمد روزگار و مجالس شریفش از طلبه علوم و درس و بحث خالی نبود و همواره فقرا و درویشان و طالبان علم و صله ارحام از خالص محصولات سرکار او رعایت می‌یافتند».

^{۱۸۹} نمونه‌ای از اسناد و موقوفات میر شجاع الدین محمود که به تأیید و تأکید مجدد علاءالدین حسین خلیفه سلطان رسیده است، در اختیار خانواده

نواب صفوی اصفهان متولی فعلی موقوفات است- برخی از آن ها که نزد نگارنده این نگارش بود، برای نگهداری و استفاده پژوهشگران ارجمند، به اداره کل امور اوقافی سازمان حج و زیارت و سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران اهداء گردید.

۵۵۴) آمده است و تا کنون مجموعه ای که در برگیرنده دو حاشیه خطی اصول فقه به زبان عربی: ۱ - حاشیه شرح عضدی بر مختصر الاصول ۲ - حاشیه شرح تهذیب الاصول، از وی به دست آمده است که به شماره ۱۹۹۵۵ در مخزن کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران جای گرفته است - حاشیه های یاد شده را همان مفتی اصفهان که شاگرد صاحب عنوان بوده و از او اجازه اجتهاد دریافت نموده - با نسخه وی، مقابله و ویرایش کرده است - حاشیه نخست (جمادی الثانی ۱۰۰۲ ه ق) پایان یافته و مصحح از نویسنده با نوشتن «اعلی الله تعالی قدره فی الدارین» یاد کرده است - همچنین، حاشیه دیگر (صبح جمعه دوم شوال ۱۰۰۹ ه ق) انجام یافته، نیایش «قدس الله روحه» را در حق شجاع الدین محمود، به کار گرفته است.

در زمینه شخصیت ادبی میر محمود، تذکره نویسان متعددی قلم زده اند که اثر هایشان به استناد کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) صفحه ۲۹۳ زیر نام شجاع اصفهانی [میر شجاع الدین محمود خلیفه - یازدهم] عبارتند از: «آتشکده آذر ۱۸۳ (۶۳) ریاض الجنه، روضه پنجم، قسم دوم ۸۴۶ (۸۰) نگارستان سخن ۴۷ (۹۷) قاموس الاعلام ۲۸۴۳ (۶۵) هفت اقلیم - امین احمد رازی، اقلیم چهارم اصفهان (۹۴) تذکره روز روشن ۲۰۱، ۳۴۰ - ۳۴۱ (۸۲) خلاصه الاشعار و زبدة الافکار (اصل دوم، فصل اول) (۹۸) و سفینه خوشگو (حرف م، محمود) (۷۳). از این میان امین احمد رازی در هفت اقلیم (۹۴) تألیف ۱۰۱۰ ه ق «جلد دوم، اقلیم چهارم (اصفهان) مقابل نام صاحب عنوان چنین نوشته است: «امیر شجاع الدین محمود بقیه خلیفه اسدالله است، والدش خلیفه سید علی در سلک اکابر واهالی آن دیار انتظام داشته، شاه طهماسب صفوی وی را به خطاب خلیفه سلطانی مخاطب ساخته، صاحب طبل و علم گردانید - اما، شجاع الدین محمود خلف - نسب را به طراز فضایل آراسته ساخته از چهره فضل و جمال حظی وافر و نصیبی متکاثر دارد و نقش افاده بر الواح خواطر طلبه، می نگارد، از زاده ضمیر سهیل نظیرش این قطعه در خاطر بوده - ثبت افتاد.

خوشا صافی دلی روشن روانی که از هر چیز در دل بد نیلورد
اگر صد سنگ بر سر خورد چون آب فرو برد و به روی خود نیلورد

خوشگو، نیز در صفحه ۵۰۲ سفینه خود، از صاحب عنوان به صورت «خویش خلیفه اسدالله» نامبرده، شعر بالا را به گونه زیرین آورده است که صحیح تر به نظر می رسد و شاید حافظه رازی خیانت کرده است.

خوشا صافی دلی روشن روانی که از هر چیز در دل بد نیلورد
اگر صد سنگ بر دل خورد، چون آب فرو برد و به روی خود نیلورد

همچنین، لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در آتشکده سابق الذکر، پیرامون وی چنین آورده است: «شجاع الدین محمود: از جمله اعظم سادات دارالسلطنه اصفهان برادرزاده خلیفه اسدالله متولی مشهد مقدس رضا علیه التحیه و الثناست، از اوست.

نیست رشکم گرچه می بیند در رویش بسی کانه من می بینم از رویش نمی بیند کسی

صاحب تذکره روز روشن (چاپ جدید) (۹۹) ذیل دو عنوان خلیفه (صفحه ۲۴۳) و شجاع (صفحه ۴۱۳) شاید با برداشتی نادرست از واژه (بقیه) در نوشته امین احمد رازی و آن چه آذر بیگدلی، در تذکره آذر آورده است - شجاع الدین محمود را دو نام مختلف به حساب آورده است - چه، زیر تخلص «خلیفه» نوشته است: «امیر شجاع الدین محمود خلف اسدالله متولی روضه امام رضا علیه التحیه و الثناست، رباعی زیر از اوست.

میکوش که کسیه تو بی زر باشد تا در دو جهان عیش تو خوشتر باشد
در هم چه کنی کزان تو در هم باشی دینار چه می کنی که دین بر باشد

و ذیل تخلص « شجاع »: « میر شجاع الدین محمود ، خلف خلیفه سلطان فرزند خلیفه اسدالله اصفهانی ، متولی روضه رضویه بود از اوست .

روشن شده از شمع رخت منزل من جز غم نبود ز عشق تو حاصل من
شادی به دلم جای نگیرد هرگز از بس که غم تو کرد جا در دل من

باز از اوست

نام او را هر زمان دل پر زبانی می آورد بی خبر از بی نشان هر دم نشان می آورد
می کند هر دم برون سراز گریبان گلی هر طرف مرغ دگر را در فغان می آورد

میر شجاع الدین محمود مازندرانی اصفهانی « شجاع » تخلص می نموده است - چنان که ، شعر زیرین معرف آن است

گفتمت دم من از عشق دلا تشبیدی این زمان خاطر خرم نه تو داری و نه من
دل که بی رخصت ما کشته او گشت شجاع شرط آن است که ماتم نه تو داری و نه من

۶- میر سید رفیع الدین محمد (صدر) بن سید شجاع الدین محمود: (وی) در سال ۱۰۳۴ « ه ق » فوت شد و جنازه او را به کربلا برده ، به خاک سپردند- او پدر سلطان العلماء صاحب حواشی بر روضه و معالم ، داماد شاه عباس (اول) بود . [رفیع الدین محمد (نیز)] علامه زمان خود در معقول و منقول بوده- از طرف شاه طهماسب و همچنین شاه عباس (اول صفوی) به صدرات رسید- برخی از مورخین ، مانند صاحب عالم آراء (عباسی) و نجوم السماء درباب (حاء) و تکملة الأمل (والأمل) و آثار الشیعه در بین شرح حال پسرش سلطان العلماء از او یاد کرده اند^{۱۹۱} - صاحب عنوان ، با شیخ بهایی و میر داماد در درس و بحث شرکت می کردند- همچنین ، بین او و میر داماد در مورد مسائل علمی پیام ها و نامه هایی نوشته می شد- از اثر های صاحب عنوان کتابی در رد تسمیه شرعیه « یا » تسمیه قائم « و کتابی در تجوید شامل خواندن دهگانه برای رضایت قلبی اهل بیت از آن ها و (کتابی) در شرح نسبنامه خود می باشد- همچنین ، به قصد تدریس در مدرسه مریم بیگم اصفهان وقف ها و اثر های خیریه ای [به جای گذاشته است] همانا (او) از مشاهیر مدرسین در آن دوره بوده است - . از وی ، فرزندان پسری برجای ماند « سید حسین » علاء الدین سلطان العلماء « و « میرزا قوام الدین (محمدخان) که در هندوستان ساکن شده ، نزد پادشاه (هند) [مقرب و معزز] گردید^{۱۹۲} .

^{۱۹۰} در اعیان الشیعه ... (۹۱) تاریخ فوت میر سید رفیع الدین محمد (صدر) ۱۳۰۴ آمده که احتمالاً غلط چاپی است .

^{۱۹۱} علاوه بر منابع مورد اشاره در اعیان الشیعه (۹۱) افندی اصفهانی در ریاض العلماء و حیاض الفضلاء (۹) (مجلد الثانی صفحه ۵۲) ذیل شرح سلطان العلماء علاء الدین حسین در خصوص پدرش چنین آورده « ... و کان والده وجده ایضا من مشاهیر العلماء و (السید حسین الحسینی الاصبهانی) صار صهرا للسلطان شاه عباس الماضي الصفوی ببنته و بعد ماتوفی الوزير سلمان خان فی سنة ثلاثین و الف جعله وزیرا فی حیاة والده الامیرزا رفیع الدین محمد الصدری و کان یلقب بسلطان العلماء و کان هو وزیرا و الوالد صدرا فی عصر واحد، وکانا یجلسان فی دار واحدة وکان الناس باجمعهم للوزارة و الصدارة یراجعون الیهما الی أن مات الوالد أولا... » .

^{۱۹۲} در اعیان الشیعه (مجلد الثامن صفحه ۴۵۱-۴۵۲) شرحی از برادر سلطان العلماء ذیل نام « السید الجلیل المیرزا قوام الدین خان ابن الصدر الکبیر المیرزا رفیع الدین محمد ابن السید شجاع الدین محمود الحسینی المرعشی » آمده است که فارسی آن چنین است: « شرح حال شجاع الدین محمود همان کسی که جد سلطان العلماء محشی روضه و معالم است را یاد کردیم ، اینک آنچه را مربوط به مقام ، سپس شرح حال کسی است که برادر سلطان العلماء مشهور [بوده است] بیان می کنیم - (قوام الدین محمد) نیز عالمی فاضل ، کامل در فضل و فضیلت ، شاعری بسیار عاقل و دانا بود (و) بعد از فوت پدرش میرزا رفیع الدین محمد صدر، توسط شاه عباس اول (مقام) صدارت عظمی [به عهده او واگذار] گردیده ، صدارتش تا سال ۱۰۷۵ ←

(صاحب عالم آراء عباسی (۹۶) در همین منبع (صفحه ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱) نیز ذیل وقایع متنوعه سال ۱۰۳۴ « ه ق » و عنوان « میر رفیع الدین محمد صدر خلیفه ، نوشته است : « وی از سادات عظیم القدر صفاهانست که چنانچه سبق ذکر یافته بین الجمهور به سادات خلیفه مشهور و مازندرانی الاصل (از) نژاد امیر قوام الدین مشهور به میر بزرگ والی طبرستان اند - پدرش میر شجاع الدین محمود سید فاضل دانشمند و از زمره علماء عالیقدر بود - ابا عن جد در دارالملک صفاهان (دارای) املاک و رقبات بوده اند و به روزگار ، روزگار می گذرانده اند و میر مذکور نیز سید فاضل سلیم النفس ، ملک خصال و از علوم معقول و منقول بهره ور و آگاه بود - بعد از عزلت قاضی جهان سیفی قزوینی چنان چه در محل خود مرقوم کلک بیان گشته ، به رتبه صدارت فایز گشت و در ایام منصب در کمال دیانت و بی طمع و حقانیت و پرهیزگاری سلوک می نمود و الحق مسند صدارت را ازین صفات حسنه زینت فرمود - در اوایل این سال که در رکاب اشرف از فرح آباد مازندران بیرون آمده ، متوجه یساق بود - در فیروزکوه بیمار شده با محفه به خطه شریفه منسوب به حضرت امامزاده واجب التسجیل و التعظیم امامزاده عبدالعظیم علیه و آباءه التحیه و التسلیم آوردند - در آن جا مرض اشتداد یافته به جوار رحمت ملک غفور پیوست - نعش او را فرزند ارجمندش سلطان العلمای خلیفه سلطان که به یمن تربیت شاهنشاه زمان به رتبه وزارت ایران اعلی سرافرازی دارد ^{۱۹۳} نقل کربلای معلی نموده در روضه مقدسه سید الشهداء خامس آل عبا مدفون گشت - منصب صدارت من حیث الاستقلال به میرزا رفیع شهرستانی ^{۱۹۴} که به شرف مصاهرت حضرت اعلی سرافرازی دارد تعلق گرفت .

۷ - میر علاءالدین حسین خلیفه سلطان بن میر رفیع الدین محمد صدر : چنان که یاد شد در اکثر کتاب های تراجم ، تذکره ها و تاریخ های معتبر دوره صفویه و بعد از آن نامی و اثر هایی از سلطان العلماء سید حسین خلیفه سلطان در زمینه های مذهبی ، سیاسی و ادبی ذکر شده است - به طوری که علی رغم احراز مقام خلیفه سلطانی توسط برخی از اجدادش ، هرگاه این منصب مطرح می شود میر علاءالدین حسین بن رفیع الدین محمد ... در انتظار جلوه گر می گردد - از میان مؤلفین مذکور ، مؤلف اعیان الشیعه ذیل عنوان « السید ابوطالب علاءالدین حسین بن المیرزا رفیع الدین الحسینی المرعشی الاملی الاصل محمد ابن الامیر شجاع الدین محمود الاصفهانی المنشاء المعروف بخلیفه السلطان محشی المعالم و اللعنه ... » با بهره گیری از مؤاخذی چون کتاب های توصیف الوزراء به فارسی ، امل الآمل ، سلافة العصر ، منابع اصلی ریاض العلماء ، تاریخ عالم آراء عباسی ، تذکره نصر آبادی و نوشته های مرحوم حضرت آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی با عنوان سید شهاب الدین تبریزی ... مقاله مبسوطی در باره تولد ، مشخصات ، اظهار نظر علماء ، احوال و اخبار ، تدریس ، محل تدریس ، مسافرت ها ، اعمال خیریه و آثار جمیله ، فرزندان ، آباء و اجداد و ذریه ، اساتید و مشایخ ، دانش آموزان ، تألیفات و اشعار صاحب عنوان - همچنین ، محل فوت و دفن او نگاشته است .

از آن جا که با توجه به مطالب بخش های گذشته ، تکرار مجدد آن ها لطفی ندارد و در عین حال اکثر موارد ، خارج از موضوع مجموعه حاضر است - از درج کامل برگردان فارسی آن مسوده خودداری - مع الوصف ، خلاصه ای از موارد جدیدتر ، نوشته می شود .
محسن امین ، در مقاله خود علاوه بر مواردی که پیش از این در باره خلیفه سلطان مذکور آمده است - نوشته های دیگری دارد که

← « ه ق » برقرار بود ؛ سپس بنا بر [سعایت و بدگویی یکی از رجال متوقع دولت ، نزد سلطان (شاه عباس دوم) معزول گردید و از اصفهان خارج شده به هندوستان رفته نزد پادشاه آن جا رسیده - مرتبه ای والایافت و بقیه عمرش را تا هنگام فوت [در آن سرزمین بود] (از او) پسرش [سرور بزرگوار و گرامی] امیر صف شکن خان متولد شد که اعتماد السلطنه و سایر مورخین از وی نام برده اند .

^{۱۹۳} همواره به فکر فرو رفته ام که اگر هنگام نوشتن کتاب تاریخ ، شخصی و فرزند او در دستگاه کارفرما ، ارج و قرب نداشتند و برای نمونه تنها عالم ، فاضل ، نویسنده و شاعر بودند باز مورخ از ایشان چنان می نوشت ؟! یا آنان می توانستند چنین و چنان کنند ؟!

^{۱۹۴} میرزا رفیع شهرستانی نیز از سادات مرعشی شهرستان و داماد دیگر شاه عباس اول صفوی بوده ، پس از میر رفیع الدین محمد صدر به سال ۱۰۳۴ « ه ق » به صدارت رسید (۹۶) در منابع موجود که تا کنون به نگارنده رسیده ، نسب وی مشخص نشده است .

برگردان آن‌ها به زبان ما، به گونه‌ی ریرین است.

محل تولد، وفات و دفن: (علاءالدین حسین مذکور) بر حسب اکثر روایات به سال ۱۰۰۱ «ه ق» (در اصفهان) متولد شد و در شهر اشرف از شهرهای مازندران، همراه شاه‌عباس ثانی (صفوی) حدود سال ۱۰۶۴ «ه ق» که از فتح قندهار باز می‌گشت فوت شد، جنازه‌اش را به نجف اشرف برده- در محل شکوانیه، جنوب شرقی بارگاه گرامی حضرت (علی علیه السلام) در جایی که از ایوان مذهب بالا می‌روند، به خاک سپردند- قبر او آباد و معروف بود و در حال حاضر داخل اطاق کوچکی واقع است ...

ویژگی‌های (ظاهری) او، نحوه تدریس و محل آن: سید شهاب الدین تبریزی در کتاب هایش نوشته: «(سلطان العلماء) سبک جثه و معتدل القامه بود، عمامه سبز (بر سر می‌نهاد)، بُرد های یمانی و منسوجات کشمیری می پوشید... (یکی) از مدرسین مشهور زمان خود بود (که) هزاران نفر در درسش حاضر می شدند- (وی) روی منبر می‌رفت و درس می‌داد- همچنین، گفته‌اند: در دوره صفویه به راستی برای مدرس منبری مانند او نصب نمی‌شد- (او) مدرسه‌ای داشت که بنا به درخواست مطالعه کنندگان در هر بخشی به انواع کتاب‌های (لازم) آراسته بود ...

مسافرت هایش: سید شهاب الدین مذکور گفته است «(سلطان العلماء) به مصر مسافرت کرده [دانشمندان علامه] مصری و غیره را گرد (خود) آورده، (از ایشان) [استفاده برده و] (به آنان) استفاده رساند [و به] [خوبی و نیکی] بر رهبرشان قائم زیدی وارد شد- دوبار برای سفارت بین دولّین (ایران و عثمانی) به قسطنطنیه (استانبول) عزیمت کرده- با ابو سعود، مفتی (آن جا) صاحب تفسیری معروف [مباحثه و مناظره‌هایی] داشت که پسرش نواب سید علی، قسمت‌هایی از پرسش‌ها و پاسخ‌ها را در کتابی گرد آورده است».

اساتید و مشایخ: ۱- پدر گرامی‌اش (که درس را) برای او می‌خواند. ۲- شیخ بهایی که صاحب عنوان از او اجازه داشته و همدرسش نزد شیخ بهائی، مولی خلیل قزوینی بود. ۳- مولی سلطان حسین یزدی ندوشنی. ۴- مولی حاج محمد رنانی مشهور و گرامی که بعد از پدرش (درس را) برای او می‌خواند.

دانش‌آموزانش: «۱- آقاحسین خوانساری صاحب مشارق الشمس. ۲- مولی خلیل قزوینی [همان همدرسی‌اش نزد شیخ بهایی]. ۳- میرزا عیسی والد صاحب ریاض (العلماء ...). ۴- میر عبدالرزاق کاشانی. ۵- مولی ابوالخیر محمد تقی فارسی صاحب رساله معرفه التّویم و روایت است که از او اجازه یافته است. ۶- (مولی محمد باقر) مجلسی صاحب بحارالانوار ...».

۷، ۸، ۹، ۱۰- چهار پسرش که پیشتر ذکرشان رفت، همان گونه که سید شهاب الدین تبریزی نوشته و به عهده خود اوست^{۱۹۵} ...

تألیفات: (خلیفه سلطان) تألیفات نیکو، سودمند و بی‌نقصی دارد (که) آن‌ها را بر حسب تقسیم بندی علوم (مختلف) نام می‌بریم.

^{۱۹۵} مرحوم آیت الله مرعشی نجفی، در مقدمه کتاب احقاق الحق... (۱۰) ذیل «برجستگان خاندان مرعشی» پس از شرح حال سلطان العلماء علاء الدین حسین خلیفه سلطان، در مورد فرزندانش و اثرهایشان مواردی را ذکر نموده‌اند که برگردان آن‌ها به شرح زیر است.

۱- از ایشان علامه سید میرزا ابراهیم، پسر سلطان العلماء است که از اعظم عصر خود در فقه، اصول، حکمت و تفسیر و حدیث بود، حاشیه بر مدارک در فقه، شرح لمعه، تفسیر بیضاوی و غیر از آن‌ها دارد- در سال ۱۰۹۸ «ه ق» فوت شد و اعقاب مبارکش در اصفهان از زمره امراء، شعراء، فقها و وزراء می‌باشند. ۲- از ایشان علامه سید میرزا حسن نواب پسر سلطان العلماء مرعشی مذکور است، از دانش‌آموزان پدر علامه‌اش و دیگران بوده، حاشیه‌ای بر شرح لمعه و الفقیه دارد. ۳- از ایشان برادر علامه دیگرش سید میرزا علی نواب مرعشی پسر سلطان العلماء مذکور است، نزد پدر علامه‌اش تحصیل کرد و شرحی بر قواعد در فقه دارد و خانواده نواب اصفهان (در حال حاضر نواب صفوی) ذریه وی می‌باشند. ۴- از ایشان برادر علامه او سید میرزا رفیع الدین مرعشی پسر سلطان العلماء از محصلین پدر و برادر گرامی‌اش سید علی بوده، صاحب تعلیقاتی بر کتب درسی، معاجم اللغة می‌باشد- همچنین، مادر این چهار برادر دختر شاه عباس اول صفوی (بوده) است. (در جای دیگر از ایشان و احفادشان نیز نام برده می‌شود).

علم کلام: ۱- حاشیه بر حاشیه قدیمی حلالیه بر شرح جدید تجرید . ۲- حاشیه بر حاشیه خفزی مخصوصا بر الهیات تجرید . ۳- حاشیه بر معالم ۴- حاشیه (بر) زبدة الاصول شیخ بهائی ۵- حاشیه بر شرح مختصر عضدی .

فقه: ۶- حاشیه بر شرح لمعه ۷- حاشیه بر مختلف العلامه ۸- حاشیه بر قواعدعلامه ۹- حاشیه بر شرایع ۱۰- رساله در آداب حج به فارسی

حدیث: ۱۱- حاشیه بر کافی ۱۲- حاشیه بر بعضی از باب های فقه ۱۳- حاشیه بر تهذیب شیخ طوسی ۱۴- حاشیه بر استبصار ۱۵- حاشیه بر چهل حدیث (شیخ) بهایی .

تفسیر: ۱۶- حاشیه بر کشاف ۱۷- حاشیه بر تفسیر بیضاوی ۱۸- دعا ها و اعمال .

منطق: ۱۹- حاشیه بر شرح شمسیه ۲۰- حاشیه بر شرح مطالع .

حساب: ۲۱- حاشیه بر خلاصة الحساب (شیخ) بهایی .

اخلاق: ۲۲- توضیح الاخلاق (خواجه) نصیر (الدین) طوسی به فارسی جهت هزاره اش به دستور شاه صفی و تغییر جمله های اصلی غیر مأنوس به زبان شایع مأنوس .

(مباحثه) ، مناظره و جدل: ۲۳- رساله مناظره با شیخ ابوسعود در قسطنطنیه ، گردآوری فرزند علامه اش (میر سید علی) .

روش های علمی: ۲۴- رساله روش های علمی (نماذج العلوم یا انموذج العلوم) و به آن رساله جلیله نیز گفته شده است و در آن مباحثی از تعداد علم ها وجود دارد .

اشعار: ۲۵- دیوان شعر او به فارسی نزدیک به ده هزار بیت است - بعضی اشعار او در حاشیه ریاض (العلماء) به فارسی دیده می شود ... شعر زیر از [اشعار او] [بر حسب قول صاحب ریاض العلماء] می باشد .

آنها که فنا عین تمنا باشد از کش مکش و هر چه بر او باشد *

واتکس که بلا کمال نعمت داند الوان تنعمش مهیا باشد ^{۱۹۶}

اعمال خیریه و آثار جمیله ...: به راستی وی معاش خانواده های زیادی از سادات علوی ، فقرا و اهل علم را تأمین می نمود - وی در شب های تاریک بر شان های خویش (برای آن ها) غذا می برده ، بینشان تقسیم می کرد و هنگامی که فوت نمود (تعدادی) از آن خانواده ها بی غذا ماندند و سید شهاب الدین (تبریزی) گفته است : پس از گذشت زمان شرح یادشده او ، در خانواده های منسوبه و ذریه اش بر جای مانده است - خانه های متعلق به او ، با راهی به هم متصل بودند تا زن ها آزادانه در آن ها حرکت کنند - از اثرهایش اقامه نماز جمعه در اصفهان و [دیگر شهرها] بوده است [بارها به خانه خدا رفت و بعضا پیاده می رفت] همچنین ، هنگام سفر حج نیز مشهد ائمه (ع) در بقیع را بنا کرد (وی) اولین کسی است که در دولت صفویه بیمارستان هایی (دایر نمود) و مدرسه هایی در اصفهان ساخته است - از اثر های دیگرش ، همانا موقوفه هایی بر مشاهد شریفه به جای مانده ، دفتر ها و منصب هایی برای انجام وظیفه در آن ها برقرار نمود که تا حال حاضر باقی مانده اند و از اثر های دیگرش مباشرت در تعمیر گنبد های مقبره های ائمه اهل بیت علیهم السلام بوده است .

(یکی از موقوفه های وی که در حال حاضر برقرار می باشد ، قریه وردنجان و مزارع آن « احمدآباد ، تومانک ، و کاسه پشت » نزدیک ۱۸ کیلو متری شهر کرد در استان چهارمحال بختیاری است) .

سلطان العلماء تولیت آن را بر حسب وقفنامه معتبری به اولاد ذکور خود در شاخه « نواب میر سید علی » محول نموده است که از درآمدش پس از اخراج مخارج دیوانی ، قنات و حمامات ، عشریه صرف طلاب علوم دینی و مساکین نجف اشرف یا سایر مناطق با نظر متولیان

^{۱۹۶} * قافیه شعر در مصرع دوم ، اشکال دارد - شاید اشتباه از چاپخانه بوده است - همچنین ، در نوشته های دیگری که مرحوم امین العالمی نام برده یا آن چه به نگارنده

رسیده است ، تاکنون نمونه درست آن شعر یافت نشد .

گردد و مابقی را آنان به عنوان حق اشراف و تولیت صاحب شوند- چنان که، از متن وقفنامه استنباط می شود، خلیفه سلطان برای سه فرزند دیگرش درجا های دیگری، چنان موقوفه هایی ترتیب داده است- این موقوفات از شجاع الدین محمود به جای مانده، نوه اش وقفنامه های مسجلی مرتب نموده است- چنان که، گذشت: تولیت موقوفه مذکور، نخست به اولاد ذکور می رسد، اگر متولی متوفی فرزند ذکور یا اناث نداشت، تولیتش ضمن رعایت قانون ارث در اسلام، به ورثه ذکور او (از نسل واقف) می رسد، در صورتی که تنها بک یا چند فرزند مؤنث داشته باشد- باز برحسب قانون مذکور، اولاً- سهمیه متوفی به دختر یا دختران او می رسد. ثانیاً- در صورت فوت متولیه، اگر فرزندی از نسل واقف نباشد، حصه ای از وقف نمی برد- در این صورت با در نظر گرفتن طبقه ارثی، سهمیه متوفیه به طبقه دوم واگر نبود طبقه سوم مذکور از نسل واقف می رسد- بنابراین، تولیت همواره در خانواده «مرعشی خلیفه سلطانی اصفهان» شاخه کنونی «نواب صفوی» موروثی است- باز واقف، در صورت انقراض آنان که تا کنون اتفاق نیفتاده است- شرایط بهره وری اناث خانواده یا دیگران را مشخص نموده است- آن موارد در وقفنامه او که پس از این درج می گردد، می آید- گرچه، موقوفه مذکور در زمان اصلاحات ارضی پهلوی دوم از مسیر اصلی خود خارج گردید و پس از تصویب مجدد قانون ابطال فروش موقوفات عام در مجلس شورای اسلامی، متولیان با توجه به اقدام قانونی خویش و علیرغم فتاوی صریح علماء مرجع (تا زمان بازی بینی و بازی نویسی این نگارش) از سوی ادارات ذیربط نتیجه مثبتی نگرفته اند- امید است، زارعین و متولیان زارعی که سهمیه خویش را در آشفته بازار شاهنشاه فروخته اند و بر مبنای اسناد دروغین یا خود ساخته، اظهار نظر می کنند به خود آیند و نیات عالیّه واقف را جامه عمل پوشند، انشاء الله.

گفتنی است: وقفنامه موجود (بنابر اظهار نظر متخصصین) چنان با استادی تهیه شده است که پس از گذشت حدود ۴۰۰ سال واندی علیرغم کمک به طلاب علوم دینی، و مستمندان... هنوز نسل های بسیار دور یا نزدیک واقف را به گرد هم می آورد و جای تعجب نیست که مرحوم حضرت آیت الله مرعشی نجفی، به علت اتحاد منشاء و اطلاع از زندگی اجداد متولیان فعلی که حتی مورد استناد محسن امین العاملی (صاحب اعیان الشیعه) قرار گرفته، در باره کمک خلیفه سلطان به افشار مذکور، گفته اند: «... خانواده های منسوبه و ذریه سلطان العلماء علاء الدین حسین خلیفه سلطان، تاکنون آن (رویه) را حفظ نموده اند...».

وقفنامه کاملی از موقوفات خلیفه سلطانی و جای آن ها (در استان اصفهان که در حال حاضر برخی از آن ها وابسته به استان های دیگری مانند چهار محال بختیاری... گردیده اند) همچنین نام مهر کنندگان آن اعم از علماء پیشین و گروهی از شاهدین خانواده در زیر می آید.

بسم الله الرحمن الرحيم

{ الحمد لله " ۱ ". الواقف علی حقایق الاشیاء المنزّه عن الابتداء و الانتهاء الوارث لما فی الارض و السماء حمدا دائما لا ینقطع ابدا و لا یحصى الخلاق عددا ، و الصلاة و السلام علی سید الاصفیاء و خاتم الانبیاء محمد المصطفی افضل من ظلّ علیه السماء و بات علی الغبراء ، و علی وصیّه المکرّم المطهرّ اسد الله الاکبر قاسم الجنة و سقر ، امام الابرار و قائد الاخیار و قاتل الکفار ؛ و آله المعصومین الاطهار و بعد ؛ غرض از تحریر این کلام خیر اختتام آنکه :

قربة الی الله و طلبا لمرضاته وقف نمودم وقفا مؤبدا یدوم بدوام السماوات و الارضین و یتستحق معطله لعنة الله و ملائکته اجمعین و حبس مخلص مستدام کردم لتفصیل الآتی ذکره بنده فانی جانی المفقر الی عفو ربّه الغنی خلیفه سلطان الحسینی آنچه ملک من بود و در تحت تصرف شرعی من بود از تمامی حصص مفصله ذیل بر خدمه و زوّار آستانه مقدسه مطهره عرش مرتبه و روضه منوره معطره خورشید سپهر امامت و خلافت ، بدر آسمان هدایت و ولایت ، امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین ، مظهر العجائب ، صاحب المفاخر و المناقب ، اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - و سایر فقراء و مساکین عارفین بحقه و رتبه - علیه الصلاة و السلام - از ساکنین نجف اشرف و غیرهم من طلبه العلوم الدینیّه و غیرهم به این طریق :

مصارف : أ - که حاصل محال مزبوره را متولی آتی ذکره اولاً صرف تعمیرات و آبادانی محال مزبوره از تنقیه قنوات و مرمت عمارات ضروریّه از تکیه ها و مساجد و حمامات واقعات در آن محال نموده . ب - از تمه بعد از وضع اخراجات و حوالجات دیوانی ، یک عشر را صرف موقوف علیهم مذکور نماید به نحوی که رأی متولی اقتضا کند ، چه اگر خواهد عشر مذکور را بالتمام به نجف اشرف فرستاده به

مشار الیهم رسانند و اگر خواهد در محلی دیگر به فقرا و مساکین مزبوره از طلبه علوم دینی و غیرهم واصل سازد و اگر خواهد مجموع عشر را به یک نفر از جماعت مزبوره دهد و اگر خواهد بر جمعی توزیع نماید . ج - و مابقی را به علت حق التولیت و حق الاشراف تصرف نماید و الحصاص [ال] مزبوره هده :

رقبات مفصله : ۱ - قریه آدرخواران جرقویه مع باغ واقعه در آن ، بالتمام . ۲ - قریه حسین آباد ایضا ، بالتمام . ۳ - مزرعه قاسم آباد ایضا ، بالتمام . ۴ - مزرعه خسرو آباد ایضا ، بالتمام . ۵ - مزرعه راحت آباد [.] در قریه حسین آباد . بالتمام . ۶ - مزرعه طوطی آباد ایضا ، بالنصف بایر است . ۷ - مزرعه حلاجی ایضا در حوالی قنات محمد آباد ، بالتمام ، بایر است . ۸ - مزرعه خلیفه ایضا در حوالی حیدر آباد ، بالنصف بایر است . ۹ - مزرعه علی آباد ایضا در حوالی قریه سیان ، بالتمام . ۱۰ - مزرعه مراد آباد ایضا [. .] داخل وقف نیست و تملیک مشارالیه [.] تفصیلی که در وصیتنامه مکتوب شده ، بالتمام بایر است . ۱۱ - قریه مسعود آباد بر خوار حوالی قریه دُرمیان "۲" بالتمام بایر است . ۱۲ - مزرعه حسین آباد ایضا در حوالی "۳" . طالب آباد و قُمشه "۴" . دو طاق بایر است . ۱۳ - مزرعه سعید آباد ایضا در حوالی قُمشه هشت طاق از جمله بیست و چهار طاق بایر است . ۱۴ - مزرعه فریدون آباد ایضا در حوالی قاسم آباد بالربع بایر است . ۱۵ - مزرعه طاهر آباد ایضا در حوالی مزرعه فریدون آباد بالربع بایر است . ۱۶ - مزرعه اسد آباد ایضا حوالی قمشه "۵" . شش طاق از جمله سی طاق ، بایر است و [.] طالب آباد است . ۱۷ - مزرعه قاسم آباد ایضا در حوالی شاهپور آباد ، یک خُمس از کل بایر است . ۱۸ - قطعه سرتیر و باغ قاضی و لقاطات "۶" . قاضی و قطعه بهستان واقعات در حوالی پافای "۷" . لنجان ، هر یک بالتمام داخل وقفنامه و تملیک مشارالیه شد . ۱۹ - مزرعه حسین آباد لنجان در حوالی حصن شهر ، بالتمام بایر است . ۲۰ - باغ شمس آباد مع دکاکین و بیوتات سوای تمیچه ، بالتمام داخل وقف شد و تملیک به مشارالیه . "۸" . ۲۲ - باغ اعیانی استاد نور واقع در جنب قلعه مزرعه چهار باغ که آن ملک از سرکار نواب است ، دو دانگ از کل هفت جریب . ۲۳ - باغ اعیانی شاه وردی علی شهریار واقع در لبنانین ماربین که عرصه آن وقف جاریه است [.] حبه از کل هفتاد و دو حبه داخل [وقف شده] . ۲۴ - قریه درجه کود رباط النجان مع اعیان باغات بقدر الحصة ، سه دانگ و نیم از کل شش دانگ . ۲۵ - مزرعه علی آباد ماربین متصل به درجه مذکور ، سه دانگ و نیم از کل شش دانگ . ۲۶ - قطعات و باغ و انارستان واقع در اردستان هر یک ، یک نصف داخل وقف شد . ۲۷ - قریه ریز آباد قهاب ، دو دانگ از کل شش دانگ . ۲۸ - مزرعه صوفی آباد و مزرعه دمیچی و مزرعه علی آباد و مزرعه وسفاباد و مزرعه فاضل آباد و مزرعه شجاع آباد و مزرعه منصور آباد و مزرعه اصل واقعات در حوالی قریه مزبوره قبل ، هر یک بالتمام . ۲۹ - مزرعه خیر آباد و مزرعه برزکان و مزرعه حسین آباد واقعات در حوالی قهجاورستان و هسته آباد قهاب ، هر یک بالنصف . ۳۰ - مزرعه درجه و مزرعه حسین آباد در حوالی زرنید قهاب ، هر یک بالتمام . ۳۱ - قریه وردنجان رارومزدج با مزارع ، هر یک بالنصف . ۳۲ - قریه دستجرد کرک و مزرعه دوست آباد ، ایضا هر یک نصف . ۳۳ - مزرعه تومانک ایضا در حوالی وردنجان ، نصف . ۳۴ - مزرعه دشت قمشه و باغ بزرگ و کوچک واقعه در آن شش شبانه روز از جمله پانزده "۹" . شبانه روز ، نیم طاق از کل . ۳۵ - مزرعه وشاره قومه مع چهار حبه و نیم از طاحونه واقعه در آن از جمله هفتاد و دو حبه "۱۰" . ۳۶ - مزرعه فروان قوشمه در حوالی جوراب ، بالنصف . ۳۷ - مزرعه هرمز آباد و مزرعه کوشکچی و مزرعه عمه واقعات در حوالی شیدان و روران "۱۱" . براآن ، هر یک [.] . ۳۸ - طاحونه دستجرد کرک و طواحین قدیم و جدید وردنجان رارومزدج ، هر یک نصف . ۳۹ - قریه باران قومه و صفی آباد ، شش حبه از جمله هفتاد و دو "۱۲" . حبه . ۴۰ - طاحونه مزرعه فودان قومه ، ربع . ۴۱ - طاحونه گوشه پل دستجرد ساده لنجان ، بالتمام بایر است . ۴۲ - مزرعه چهار باغ در حوالی لبنانین ماربین و باغ موسوم به باغ گلشن واقع در مزرعه مذکوره ، یکصد و هشت جریب بالتمام .

تولیت : و تولیت آن را تفویض نمودم اولاً به نفس خود ما دُمت حیّا که - ان شاء الله - توفیق یافته به شرح مزبور عمل نمایم و بعد از آن تفویض نمودم به ولد عزیزم امیر سید علی - و ققه الله للعمل بما یحبّ و یرضی و جعل آخرته خیر [۱] من الاولی - و بعد آن به اولاد ذکور او و بعد از ایشان به اولاد ذکور ایشان چنانچه هر یک از ذکور اولاد ذکور حصه پدر خود را تصرف نماید و اگر چه عم موجود باشد .

و همچنین به ترتیب می‌باشد مادام که در هر طبقه و شعبه ذکور اولاد ذکور باقی باشد، به شرط تقدم آبا [ء] در هر شعبه بر اولاد خود .

اگر - [ال] عیاذ بالله - یکی از ذکور اولاد او را ولد ذکور المنتسب الیه بالأبوة و إن نزل مفقود باشد، تولیت حصه او به اولاد اناث او متعلق بوده باشد و اگر اناث او مفقود باشد، یا شود، به اقرب ذکور باقی اولاد که در آن شعبه باشد متعلق باشد، و اگر - نعوذ بالله - در اولاد او در جميع طبقات و شعب، ذکور منسوبین الیه بالأبوة مفقود شوند، ثلث تولیت به اناث اولاد او و اولاد ایشان متعلق بوده باشد به شرط تقدم بطن سابق بر لاحق در هر شعبه و ثلثان دیگر به برادران امیر سید علی مشارالیه، هر کدام که موجود باشند متعلق بوده باشد و بعد از فقد ایشان به ذکور اولاد ایشان بالتفصیل المزبور آنفا . و اگر هیچ یک از برادران، موجود نباشد ثلثان تولیت مذکور به ذکور اولاد برادران اگر باشند و الا به ذکور اولاد ذکور ایشان و هكذا متعلق بوده باشد . و اگر - العیاذ بالله - اولاد اناث مشارالیه نیز بالکلیه منقطع شوند، کل تولیت محالّ مزبوره، متعلق به برادران مشارالیه و بفقد هم به ذکور اولاد ایشان بتفصیل السابق ذکره متعلق بوده باشد . و اگر - نعوذ بالله - هر کدام از برادران را اولاد ذکور مذکور منقطع گردد یا بالکلیه اولاد منقطع گردد، به شرح مسطور [به] برادران دیگر و اولاد ذکور ایشان متعلق گردد کما ذکر . و اگر - نعوذ بالله - در هیچ یک از طبقات و شعب، اولاد ذکور مذکور نماند، کل تولیت متعلق به اولاد اناث او و اولاد ایشان به حصه و [.] آباء بوده باشد به شرح تقدم بطن سابق بر لاحق در هر شعبه . و اگر - نعوذ بالله - اولاد ذکور و اناث ذکور اولاد این عاصی بالکلیه منقطع شود به شرط آنکه " ۱۳ " اولاد ذکور نباشد و الا هر یک از خواهران بر اولاد خود مقدم اند، تولیت متعلق مذکور به سادات اولاد آن خواهران امیر سید علی مشارالیه بوده باشد به شرط تقدم بطن سابق بر لاحق در هر شعبه و اگر آن نیز مفقود شود، تولیت به اصلح اقرب اقارب این عاصی از سادات متعلق بوده باشد و بعد از آن به اعلم اصلح سادات اصفهان متعلق بوده باشد . و شرط نمودم که مادام که تولیت با ذکور اولاد یا ذکور اولاد ذکور من بوده باشد، حق التولیه را از قرار آنچه نوشته شد تصرف نماید و اگر تولیت بالکلیه به اناث اولاد ذکور یا اولاد اناث این عاصی باشد یا اولاد ایشان حق التولیه را از قرار نصف تصرف نموده تتمه را به مصرف مذکور رساند . و اگر [تولیت] با غیر اولاد از اقارب یا غیر بوده باشد، عُشر [را] به علت حق التولیه تصرف نموده تتمه را به مصرف مذکور رساند .

و همچنین شرط نمودم که موقوفات مزبور را مطلقاً نفروشد و نبخشد و به اجاره طویل ندهند، نه به عقد واحد و نه به عقود متعدد و عمال و مباشرین موقوفات و غیرهم مطلقاً در آن مدخل نمایند و طلب حساب از متولی نکنند و اگر مدخل نمایند به غضب و سخط " ۱۴ " الهی گرفتار شوند، حضرت سید المرسلین و امیر المؤمنین و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - خصم ایشان بوده باشند، در قیامت از شفاعت ایشان محروم بوده باشند ؛ « فمن بذله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان الله سمیع علیم » " ۱۵ " . و حرر تلك الأحرف فی عشرين شهر الله الاصب، رجب المرجب من شهور سنة أربع و خمسين و ألف من الهجرة النبویة - علیه أفضل الصلاة و التحية - بر نهج مسطور وقف نمودم و صیغه شرعیه گفتم و به تصرف وقف دادم . حرره خلیفه سلطان الحسینی

محل مهر مرحمت و غفران پناه العلمائی - طاب ثراه

برخی از مهرکنندگان سند که سجع مهرشان خوانا می باشد : (میرزا احمد - حبیب الله - نواب علیه عالیه - عبده [. .] الحسینی - افضل الفضلاء ملا باقر [. .] - العبد المذنب عبد الله - مولانا محمد باقر سبزواری - لطف الله الحسینی - شرف الدین علی حسینی الطباطبائی - میرزا محمد سعید - نورالله الحسینی - محمد مؤمن بن أبی المفاخر التونی - محمد شریف الرویدستی - محمد الحسینی - محمد مؤمن التبریزی - ابن ابوالحسین بن فتح الله، محمد بدیع الحسینی - محمد الحسینی - محمد شفیع الحسینی مستوفی - محمد زمان - محمد مهدی - نظام الدین محمد الحسینی - ملا محمد مؤمن الأشکاوندی - محمد تقی بن محمد جعفر الحسینی - محمد جعفر بن محمد تقی الحسینی - محمد النوری الملقب بالتقی - میرزا علیرضا ولد میرزا حبیب الله شیخ الاسلام نجفی - میرزا قوام الدین محمد - أبوالمعالی الحسینی - لطف الله الحسینی - محمد معصوم الحسینی « ۱۱۴۷ »

بسمه تعالی ؛ مراتب فوق که به تأیید اعلام ماضیه و حال رسیده، مورد تأیید است العبد محمد تقی مجلسی، ۸۰/۵/۲۴ - بسمه تعالی، وقفنامه مورد تأیید علماء است، تماماً گواهی می‌شود که در مصرف نجف اشرف - ان شاء الله - مورد بهره‌برداری قرار گیرد، الأحقر سید رضا فهری ۱۳۸۰/۶/۱۸، مطابق [.] ۱۴۲۲ - بسمه تعالی ؛ وقفنامه من بدوه الی ختمه را مطالعه نمودم، قرائن صحت در آن مشاهده

گردید و در مصرف، اولویت با مصارف نجف و سپس باید به نظر متولی عمل شود ۱۴ ج ۱، ۱۴۲۲ - بسمه تعالی؛ لا شک و لا ریب و لا شبهه فيه، أصالت و صحت هذه الورقة مورد تأیید و گواهی است فی التاريخ بیستم جمادی الثانیه ۱۴۲۲}.

با سپاس فراوان از پژوهشگران ارجمند پایگاه جامع اطلاع رسانی راسخون اصفهان (<http://www.rasekhoon.net>) همچنین، کاریان گرامی اداره کل اوقاف و امور خیریه استان اصفهان که رونوشت اصلاح شده ای از وقفنامه صاحب عنوان را در بخش تارنمای (اسناد موقوفات استان اصفهان) دفتر هفتم، قرار دادند و بدینگونه بخشی از زحمت سفر نگارنده این نگارش و هزینه های وابسته را برای گرفتن رونوشت - همچنین، ویرایش آن، کم کردند-گفتنی است: [.] بیان گر ناخوانا بودن یک واژه و [. .] گویای ناخوانا بودن دو واژه می باشد ... - شماره های درون "" در راهنمای وابسته، نوشته نشده است- به آگاهی می رساند، که وقفنامه مذکور هنگام تشکیل اوقاف اصفهان از سوی عموی بزرگ نگارنده (**روان شاد نواب محمد علی میرزا صفوی**) تحویل و پرونده هایی به نام موقوفه خلیفه سلطانی در آن اداره و سازمان مرکزی آن ترتیب یافته است که دربرگیرنده همه اسناد و مدارک لازم، من جمله گواهی های علماء بزرگوار دیگری (مانند مولی محمد باقر مجلسی ... شهید شیخ فضل الله نوری ... و رهبر عظیم الشأن انقلاب اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه ای ...) است- بدینسان، وجود تاریخ های گوناگون در وقفنامه بالا (از زمان های دور تا روزگار ما) همواره برای رفع مراحمات متعدیان به حقوق متولیان راستین موقوفه بوده است که گوشه هایی از آن ها پیش از این آمد.

اینک، می توان (با نگاهی به نام تأیید کنندگان وقفنامه و کنیه های واقف- همچنین، زمان هایی که در آن آمده است) افزون بر تأیید هنگام وقف رقبات (دهم رجب ۱۰۵۴ ه ق) زمان قطعی شدن نوشته و زمانی که متولیان واپسین، مورد تعدی قرار گرفته اند را به دست آورد- اگر، زندگی خلیفه سلطان را دوباره بررسی کنیم- چنین در می یابیم که وی در ۱۷ سالگی (۱۰۱۸ ه ق) ازدواج نموده، ۱۵ سال در دستگاه پدر خود که او نیز صدر اعظم ایران بود، در کار های مذهبی و دیوانی کار آموزی نمود و پس از نوشتن کتاب دستور الوزاء که شرح آن، بخش دیگری را می گشاید، از سوی پدر همسرش (در ۱۰۳۳ ه ق) به وزارت رسید که تا (۱۰۴۱ ه ق) سال تبعیدش (از سوی جانشین شاه پیشین) به قم ادامه یافت - وی نزدیک ۱۱ سال در آن شهر به تکمیل مطالعات شرعیه و نوشتن کتاب های مذهبی خویش پرداخت و پر بارتر، هنگام به تخت نشستن شاه واپسین (۱۰۵۲ ه ق) به اصفهان بازگشت، وی پس از کشته شدن اعتماد الدوله^{۱۹۷} ساروتقی (وزیر اعظم)^{۱۹۸} (۱۰۵۵ ه ق) دوباره به این مقام برگزیده شد و تا مرگش (۹ سال) در آن کار، کاری بود- بدینسان، باز اظهار نظر روان شاد علی اکبر خان دهخدا (که آن را ۲/۵ سال گرفته) درست نیست ...

در باره کسانی که وقفنامه خلیفه سلطانی را در هنگام زندگی واقف مهر نموده اند و نام کاملشان در آن آمده است، می توان به نام چند عالم مذهبی و کار گزار دولتی اشاره نمود [چه نام دیگران در منابع سده ۱۱ هجری قمری یافت نشد یا به گونه ای خاص نیست که قابل پژوهش باشد- اما، کسانی هم وابسته به هنگامه های واپسین می باشند که بازماندگان واقف، برای برطرف نمودن ناکامی هایی (که نمونه هایش پیش از این آمد) تأییده آن مراجع بزرگوار را گرفته اند].

تأیید کنندگان خاص یاد شده، هنگام زندگی واقف: (۱ - مولانا محمد باقر سبزواری - شیخ الاسلام اصفهان، متوفی ۱۰۹۰ ه ق) * (۲ - محمد شریف الرویدشتی، که نام خانوادگی وی در وقفنامه به دلیل فرسودگی برگه و از میان رفتن نقطه ها، الرویدستی خوانده می شود) * (۳ - میرزا علیرضا، ولد میرزا حبیب الله، شیخ الاسلام

^{۱۹۷} در دوره صفویه، وزیری که در رأس دیوان سالاری بود (اعتماد الدوله) نامیده می شد (منابع وابسته به آن دوره، در این نگارش را ببینید).

^{۱۹۸} میرزا تقی اعتماد الدوله (ساروتقی) : (چرایی و چگونگی کشته شدن او از سوی تنی چند از درباریان، پس از بدگویی از وی نزد سلطان محمد میرزا که به نام شاه عباس دوم به تخت نشست و گرفتن دستور آن را نیز در همان منابع ببینید).

نجفی) *** (۴ - محمد شفیع الحسینی مستوفی ^{۱۹۹} که بنابر نوشته زبور آل داوود : پس از عزل میرزا طاهر خوزانی به منصب استیفای کل موقوفات ممالک محروسه مأمور تا زمان سلطنت نواب خاقان صاحبقران شاه عباس ثانی برد الله مضجعه و صدارت میرزا محمد مهدی اعتماد الدوله ^{۲۰۰}، باعتبار افساد بعضی از اشرار و مفسدین فی مابین ایشان به کدورت رسید ... به سخن دیگر ، بر پایه نوشته مرحوم مرعشی نجفی در مقدمه احقاق الحق ... (صفحه ۱۴۲) محمد شفیع ، مستوفی کل موقوفات دولت صفویه بوده است) *** .

گفتنی است : بنا بر نوشته های شیخ محمد بن حسن حر عاملی در امل الآمل (۷۶) که خود چهار سال پس از سده یازدهم هجری قمری مرده ، آنان همزمان او بوده اند - بدینسان ، از آن جا که عمر طولانی و پر برکت خویش را در آن سده سپری نموده اند - همچنین ، بیشتر دانشمندان مذهبی در میانسالی به مرجعیت می رسند - هنگام صدور و اجراء وقفنامه ، اوایل نیمه دوم آن سده (در زمان پادشاهی شاه عباس دوم) بوده است - گرچه ، تاریخ نوشته شده در آن نیز آنچه گذشت را گواهی می دهد - اما ، بر پایه زمان مرگ یا عزل و نصب دولتیانی که وقفنامه را مهر نموده اند - آن وقفنامه مدتی واپس تر از ۱۰۵۴ « ه ق » از سوی کارگزاران مذهبی یا دیوانی مهر گردیده است .

* در امل الآمل (۷۶) (القسم الثانی ، صفحه ۲۴۸ ، شماره ۷۳۶) شرح نوشته های عالم فاضل محقق متکلم حکیم فقیه محدث جلیل القدر ، مولانا محمد باقر بن محمد مومن الخراسانی السبزواری ، متوفی ۱۰۹۰ « ه ق » مدفون در مدرسه میرزا جعفر مشهد مقدس را ببینید .

*** در الذریعه ... (۷۱) (مجلد السادس ، صفحه ۱۸ ، شماره ۵۳) نام دومین کس را زیر شرح دخترش (لفاضلة عالمة حميدة بنت المولى محمد شريف الرويدشتي من توابع اصفهان ... معلمة لנסاء ... توفيت حميدة بعد والدها يقرب من ۱۰۸۷ ه ق والدها تلميذ الشيخ البهائي و استاذ العلامة المجلسي ... رأيتُه و أنا صغير و قد طعن هو في السن و أظن انه بالغ المائة سنة) ببینید . مرجع آقا بزرگ تهرانی نیز صاحب ریاض العلماء ... (افندی اصفهانی) است که نام و زمان مرگ وی را باز در همان منبع (مجلد الاول ، صفحه ۱۲۷ شماره ۶۰۸) چنین می خوانیم : (... میرزا عبدالله بن میرزا عیسی التبریزی الاصفهانی الشهير بالأفندی صاحب ریاض العلماء المتوفى سنة ۱۱۳۰ ...) - همچنین ، دانش های مذهبی و نوشته های آن بانوی دانشمند را در اعیان الشیعه ... (۵۱) (مجلد السادس ، صفحه ۲۵۵ ، شماره ۸۸۲) زیر نام (حميدة بنت المولى محمد شريف الرويدشتي و يقال المولى شريفا ابن شمس الدين محمد الرويدشتي الاصفهاني) ببینید - باز در همان منبع (مجلد الثامن صفحه ۳۹۰ شماره ۸۲۴) زیر نام (فاطمة بنت حميدة ...) چنین آمده است : (... كانت فاضلة عالمة عابدة ورعة و له أعلم لها تألیفا و كانت ايضا معلمة النسوان عصرها و في اغلب تكون في بيت سلسلة وزير خليفة سلطان باصفهان و الآن هي في الحياة ...) .

^{۱۹۹} ریشه مستوفی : استیفاء و حق را بطور کافی و وافی گرفتن است - در کشورهای اسلامی (به ویژه) در دولت های صفویه و پس از آن به کسی که سرپرستی امور دولتی حسابداری را به عهده داشته ، است . مستوفیان یا دریافت مالیات و امور دارایی کشور یا ولایات و ایالات می پرداختند .

^{۲۰۰} میرزا محمد مهدی بن میرزا حبیب الله بن میر سید حسین کرکی عاملی (پس از مرگ پدرش) (۱۰۶۰ ه ق) از سوی شاه عباس دوم به صدارت رسید - میرزا حبیب الله نیز از سوی شاه صفی پس از میر رفیع الدین محمد (پدر خلیفه سلطان) که از صدارت استعفا داده بود ، به آن مقام برگزیده شد .

بدینسان ، دو مهر کننده دیگر وقفنامه خلیفه سلطانی (به نام حبیب الله و محمد مهدی) * آن دو بوده اند - چنان که ، مهر کننده دیگری نیز میرزا علیرضا (شیخ الاسلام اصفهان) پسر دیگر همان میرزا حبیب الله بوده که شرحش واپس تر ، از امل الآمل (۷۶) و ریاض العلماء ... (۹) می آید .

* هر دو ، نوادگان دختری شیخ لطف الله میسی (متوفی ۱۰۳۵ ه ق) (امام جماعت مسجد شیخ لطف الله اصفهان در عهد شاه عباس اول) بوده اند .

چنان که گذشت - چون مرجع داده های بالا ، ریاض العلماء ... (۹) بوده ، می توان واژه الآن را هنگام نوشتن آن کتاب دانست که بررسی آن برای دانشمندان اصفهانی نیاز به پژوهش دیگری دارد- چه نوشته اند : آن حاصل عمر میرزا عبدالله افندی (رحمت الله علیه) است که نصف عمر خود را در سفر به شهرهای مختلف ، دیدار با علما و اعلام ، تحقیق در کتب مختلف و مؤلفات آنان گذارنده است ^{۲۰۱} .

*** در امل الآمل (۷۶) (القسم الاول ، صفحه ۱۲۰ ، شماره ۱۲۴) در باره صاحب عنوان سوم نیز چنین می خوانیم (السید میرزا علیرضا بن میرزا حبیب الله الموسوی العاملی الکرکی : کان فاضلاً عالماً محققاً مدققاً فقیهاً متکلماً جلیلاً القدر عظیم الشأن شیخ الاسلام فی اصفهان ، توفی سنة ۱۰۹۱ هـ ق) . برگردان فارسی بخشی از دیدگاه افندی اصفهانی در ریاض العلماء ... (۹) مجلد الثانی صفحه ۷۰) و (مجلد الرابع صفحه ۴۱۷) درباره او نیز این است : ... فرزند سی سالد میرزا حبیب الله صدر از دختر شیخ لطف الله ... هنگام بیماری پدرش و نزدیک مرگ او (۱۰۶۰ تا ۱۰۹۱ هـ ق) شیخ الاسلام اصفهان گردید ...

*** صاحب عنوان چهارم ، نیز همان میرزا محمد شفیع (۱۰۱۶-۱۰۹۵ هـ ق) پسر میرزا رحمت الله پسر ابوالمحسن پسر میرزا قوام الدین محمد پسر میرزا عبدالقادر پسر امیر قوام الدین محمد پسر میر نظام الدین علی ... است که شرح زندگی اش پیش از این آمد- باری ، نام و مهر او به دلیل مأموریت دولتی اش که (تا کمی پس از صدارت میرزا مهدی اعتماد الدوله ۱۰۶۰ هـ ق) مستوفی ایران بوده (۵) زیر وقفنامه خلیفه سلطانی جای گرفته است .

بررسی زمان تأیید وقفنامه خلیفه سلطانی از سوی علماء و دولتیان : اگرچه بیشترین رقبات موجود در وقفنامه ، موروثی بوده و پایه های وقف آن ها از سوی میر شجاع الدین محمود (جد خلیفه سلطان) فراهم گردیده است- اما ، با نگرشی بر تاریخ زندگانی کسانی که وقفنامه را مهر نموده اند - جستار های زیرین گفتنی است .

۱ - برپایه آن چه به مارسیده است : در تاریخ ایران (پیش از رفتن علاءالدین حسین به قم) وی را با واژه هایی چون سلطان العلمایی و دستور الوزرای (۹۶) همچنین ، خلیفه سلطانی و آشنایی با علوم و فنون یا معقول و منقول (۶۰) ستوده اند- ولی ، در باره آموختن علوم مذهبی و دانش های وابسته- همچنین ، چگونگی اجازه اجتهاد وی مشخص نکرده که آن ها را تا چه درجه ای و کدام را پیش از آن سفر و کدام را پس از آن به دست آورده است- اما ، در باره فوننی مانند سرودن شعر (به ویژه ماده تاریخ سرایی) ، خوشنویسی و درستیوی ، ویرایش نوشته های دیگران ، دیوان سالاری ، حسابداری ، ستاره شناسی ، نظارت بر ساختن اماکن و بقاء متبرکه- همچنین ، ریختن حروف با موم روی تخته و آموزش خواندن و نوشتن از راه بساویی و شنوایی به فرزندان نایبای خود یا دیگران ... که بررسی آن ها بخش های دیگری را در این نگارش می گشاید ، شاید واژه «سلطان العلمایی» نیز بر این گونه امور استوار شده باشد - چه ، بیشترین پژوهش های دینی و مذهبی وی می تواند وابسته به پس از مهاجرت او به قم باشد که پژوهیدن این مهم در میان نوشته های پیشین و واپسین وی را باید کاریان بررسی متن های مذهبی انجام دهند- باز جمله هایی که برخی از تأیید کنندگان وقفنامه نوشته اند ، این چنین می رساند که القاب به کار رفته در باره او بیش از آن هایی است که پیش از این دیده ایم و چون بیشترشان برای دانشمندان علوم دینی به کار می رفته صدور و اجراء وقفنامه نیز پس از به دست آوردن مرجعیت برتری بوده است .

گوشه ای از نوشته های مهر کنندگان وقفنامه خلیفه سلطانی : (هو الغنی ؛ بسم الله الرحمن الرحيم ، قد وقف السيد الجليل النبيل سلطان أفاخم العلماء و برهان أفاخم الفضلاء - سلمه الله تعالى - على نمط المسطور لدى . حرره . ميرزا أحمد .) (بسم الله الرحمن الرحيم ، لقد أقرّ بجميع [ما زیر فی] " ۱۶ " . هذه الصحيفة المباركة [. . .] الله تعالى [. . .] و سلطان الفضلاء " ۱۷ " .) (بسم الله الرحمن الرحيم ؛ قد صدر الإعتراف الشرعي من الثواب المستطاب سلطان العلماء في الآفاق بجميع ما زُبر في الكتاب ذا ، سيما جرى الصيغة الشرعية و الاقباض الشرعي لدى . حرره الفقير الى كرم الكريم . " ۱۸ " . مرحمت و غفران پناه حبیب الله [. . .] .) (بسم الله الرحمن الرحيم ؛ سواد مطابق أصل وقفنامه مزینه به خط نامی و مهر

^{۲۰۱} (بخشی از تبلیغ چاپ کتاب ریاض العلماء و حیاض الفضلاء در سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی ، از سوی کتابخانه مرحوم آیت الله العظمی

مرعشی نجفی ، در سایت کتاب قم ، <http://ketabeqom.com> .)

سامی نواب مرحمت و غفران پناه سلطان العلمائی است و ملاحظه و مقابله شد . العبد ابن ابوالحسن بن فتح الله ، محمد بدیع الحسینی) . (النواب المستطاب سلطان العلمائی برهان الفضلائی بالإقرار بتمام ما نسب الی ذاته الشریف الأقدس و شفه المقدس - دام ظلّه العالی - . و أنا الفقیر المذنب ابن نظام الدین علی ، شجاع الدین محمود الحسینی المازندرانی) . (شرفّت باستماع الإقرار عن نواب المستطاب - دام ظلّه العالی مدى الأيام و اللالی - . حرّره المذنب الراجی برحمة الله الغنی محمد شفیع الحسینی مستوفی) . (مضامین خجسته آیین مسطورہ متن ، بالمشافهة از نواب مستطاب مقدس القاب خدایگانی ولیّ الإحسان سلطان العلمائی - خلد ظلال جلاله العالی - استماع افتاد . حرّره العبد الأقلّ محمد زمان) . (من المتشرّفين بسماع اعترافه - دام ظلّه - بمضمونه الفقیر محمد مهدی) . (فزت برّب الكعبة حیث سمعت الإقرار عن النواب المستطاب سلطان العلماء فی العالم بقاطبة المنسوب إلى ذاته الشریف المكتوب فی هذه المجلة . و أنا أفقر المربوبین محمد مؤمن الأشکاوندی) . (قد تشرّفت بسماع الاعتراف و الإقرار عن النواب المستطاب المخدوم المطاع - خلد ظلّه العالی علی رؤوس الأفاضل و الأعلی - بجملة ما زُبر فیهِ ، حرّره میرزا علیرضا ، ولد میرزا حبیب الله شیخ الاسلام نجفی) ...

۲ - داشتن تاریخ بیماری و در گذشت میرزا حبیب الله صدر (۱۰۶۰ هـ ق) که پسرش میرزا رضا نیز در همان سال پیش از مرگ پدرش شیخ الاسلام اصفهان گردیده است و چون بودن صدر و شیخ الاسلام برای تأیید وقفنامه لازم بوده ، همه این چنین گواهی می دهند که وقفنامه خلیفه سلطانی در سال ۱۰۶۰ « هـ ق » از سوی بیشتر کارگزاران مذهبی و دیوانی دولت شاه عباس دوم ، مهر گردیده است - چه ، اگر زود تر بود ، میرزا علیرضا ، شیخ الاسلام نشده بود و اگر دیرتر بود میرزا حبیب الله مرده بود - همچنین ، باز اگر دیرتر بود وقفنامه نیازی به دستخط و مهر میرزا محمد شفیع حسینی مرعشی نداشت - چه ، مستوفی دیگری باید آن کار را انجام می داد .

۳ - آوردن نام های دانشمندان خاندان رویدشتی نیز افزون بر این که اسناد و مدارک بر جای مانده ، شیخوخیت سنی و دانشمندی علامه مولی محمد شریف رویدشتی را (هنگام مهر نمودن وقفنامه خلیفه سلطانی) گواهی می نمایند ^{۲۰۲} نگره های دیگری که در باره آن خانواده از نوشته های پیشین برداشت می شود را نباید نادیده گرفت .

باز (بر پایه تاریخ های تازه تر) می توان زمان نسبی اجراء وقفنامه خلیفه سلطانی - همچنین ، جستارهای دیگری را بررسی نمود .

الف - بررسی شرایط متولی پیشنهادی واقف (پسر ارشدش علامه نواب میر سید علی) : گرچه ، پس از این به استناد منابعی که به نگارنده رسیده است - در جای درخوری ویژگی های تنایی ، دانسته های صاحب عنوان و نام کتاب هایش نیز می آید - در این جا ، به دو نکته اشاره می گردد : « صاحب ریاض العلماء ... (۹) در مقدمه همین کتاب (علامه جلیل میرزا علی نواب ، فرزند خلیفه سلطان) را یکی از مشایخ اجازات و روایات خویش نام برده ، دانسته های مذهبی وی را بر شمرده است » . گفتنی است ، افندی اصفهانی در همان منبع (مجلد الرابع ، صفحه ۳۰۷) تاریخ مرگ پدر خود را (۱۰۷۴ هـ ق) و خویشتن را ۷ ساله نوشته که تاریخ زادنش ، بسته به ماهی که پدرش مرده (۱۰۶۶ یا ۱۰۶۷ هـ ق) می شود - بدینسان ، کسانی در کتاب هایشان اولی و گروهی دومی را نوشته اند .

صاحب اعیان الشیعه (۵۱) (مجلد الثامن ، صفحه ۱۹۷ ، شماره ۴۳۱) نیز زیر نام (المیرزا سید علی النواب ابن السید حسین الحسینی المرعشی ... ولد سنة ۱۰۳۹ و توفي ۱۰۸۱ هـ ق) شرحی از وی و کتاب هایش را آورده است که در

^{۲۰۲} بر پایه اعیان الشیعه (۵۱) (مجلد التاسع ، صفحه ۱۶۷ ، شماره ۳۴۰) زیر نام (الشیخ محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن حسین بن الحر العاملی صاحب وسائل (و) (الامل الآمل) : (ولد فی قرية مشغری ليلة الجمعة ۸ رجب سنة ۱۰۳۳ کما ذکره هو فی امل الآمل و توفي فی المشهد المقدس الرضوی بطوس سنة ۱۱۰۴ ... و دفن فی ایوان ... الصحن الشریف ...) . هنگام سفر او به اصفهان ، مولی محمد شریف رویدشتی ، نیز یکی از اجازه دهندگان به وی بوده است : (... مر فی طریق سفره الی مشهد المقدس باصفهان و لاقی بها کثیراً من علمائها ... صحبة له المولی محمد باقر المجلسی و اجاز کل منهما ... روايته عن المجلسی بعد تعداد اسماء الكتب المعتمدة التي ينقل عنها فی کتاب الوسائل ... و هو آخر من اجازنی وأجزت له عن ابیه و شیخه مولانا حسنعلی التستری و المولی الجلیل میرزا رفیع الدین محمد النائینی و الفاضل الصالح شریف الدین محمد الرویدشتی کلهم عن الأجل الأكمل بهاء الدین محمد العاملی ...) . شیخ محمد مذکور نیز دانشمندی استاد خویش را نادیده نگرفته در امل الآمل (۷۶) (مجلد الثانی ، صفحه ۲۷۲ ، شماره ۷۹۷) زیر نام (الشیخ شریف الدین محمد الرویدشتی) چنین نوشته است : (کان فاضلاً عظیم الشأن جلیل القدر من تلامذة الشیخنا البهائی) .

جای دیگر می آید - در همان منبع (صفحه ۶۴ شماره ۱۵۲) زیر نام (المیرزا عبدالله بن عیسی الاصبهانی المشهور بالتبریزی الأفندی . توفي ۱۱۳۰ هـ ق) در پایان شرح زندگی ، کتاب ها و مشایخ چنین آورده است : (... و علی العلامة الجلیل الكبير المير سيد علی النواب ابن الوزير الكبير السيد حسين الحسيني المشتهر بخليفة السلطان و هو من مشائخي ايضا) .

بدینسان ، میانه سال های زندگی نواب میر سید علی متولی واپسین موقوفات خلیفه سلطانی ، ۲۱ سال است که این سن درست برابر با همان سال ۱۰۶۰ « ه ق » می باشد و چنان که مشاهده می شود ، سلطان العلماء نیز فرزند ارشدش که فردی تحصیل کرده ، آشنا به مسائل فقهی و جوانی باهوش و کارآمد بوده را برای تولیت پس از خویش برگزیده است (شاید خلیفه سلطان در سال ۱۰۵۴ « ه ق » به نگره کم سالی فرزندش مدتی رساندن وقفنامه به مهر دولتیان را متوقف نموده باشد) - از سوی دیگر - گرچه ، میانه سال های زندگی افندی اصفهانی ۳۲ سال و برابر با ۱۰۹۸ « ه ق » می باشد و این زمان ۱۷ سال پس از مرگ استاد بوده ، می توان نتیجه گرفت که استاد نیز شاگردی باهوش و کارآمد تر از خویش را پیش روی داشته است (با این تفاوت که استاد نابینا بوده است) (دلیل آن و چگونگی آموزش کودکان نابینای خاندان مرعشی خلیفه سلطانی ، بخش دیگری را در این نگارش می گشاید) .

در باره این که شاید سال های زایش و مرگ دانشمندان یاد شده درست نباشد ، هرچه کردیم (با توجه به منابع گوناگون) پایمان به جایی بند نشد - جز این که ، چون این نگارش بررسی ویژگی ها و توانش های تنایی - روانی مردمی (از دیدگاه روان شناسی ارث و محیط) در تراجم و انساب اسلامی است ، گفته شود آنان نیز مانند کودکان بسیار تیز هوش و برجسته زمان ما بوده اند که از ۳ یا ۴ سالگی تا ۱۰ یا ۱۲ سالگی به پیشرفته ترین مراحل آموزشی می رسند و وجود چنان کسانی در تاریخ نیز کم نبوده است .

باز گفتنی است که اگر **میر سید علی** ، حتی در آخرین سال زندگی خویش به **عبدالله** ، اجازه داده باشد - صاحب ریاض العلماء ... (۹) ، برای بهره مندی از اجازه خویش ۱۵ ساله بوده است و تنها تا میانه زندگی خویش ۱۷ سال دیگر پژوهش نموده - آن چه گفته اند : نیمی از زندگانی خویش را برای نوشتن کتاب هایش سپری کرده ، نادرست نیست - همچنین ، بر پایه آن چه گذشت : از آن جا که ، شنیدن و نوشتن سرگذشت دیگران نیازی به اجازه ندارد - از همان ۶ یا ۷ سالگی پژوهش خویش برای نوشتن ریاض العلماء ... (۹) ... را آغاز نموده است که نمونه بارز آن هنگام ۵ یا ۶ سالگی او ، دیدن و برآورد نمودن ۱۰۰ سالگی پیر مردی (**چون ، مولی محمد شریف رویدشتی**) ولو به شوخی بوده است که شوخی کردن و گمانه زنی در آن سال ها ، نیز بهره هوشی بالایی می خواهد .

ب - برآورد نمودن سال های زندگی دانشمندان خانواده رویدشتی : برای بررسی برداشت های دیگر ، هرگاه مولی شریفا و سلطان العلماء را که هر دو ، شاگرد شیخ بهایی و استاد علامه مجلسی بوده اند را هم سال بگیریم ، اولی هنگام مهر نمودن وقفنامه خلیفه سلطانی ، ۵۹ ساله بوده است - همچنین ، هنگامی که افندی اصفهانی او را دیده ، نزدیک ۷۲ سال داشته است و از آن جا که هرگاه مردی در ۱۵ سالگی ازدواج نماید و بچه دار شود - فرزندش ۱۶ سال کوچک تر از او می باشد - می توان دست کم تاریخ زادن حمیده رویدشتی را نیز برابر ۱۰۱۷ « ه ق » دانست و باز چون زنان می توانند در ۱۳ سالگی حامله شوند - دست کم تاریخ زایش فاطمه رویدشتی را می توان سال ۱۰۳۱ « ه ق » گرفت - همچنین ، از نوشته های پیشین ریاض العلماء می توان چنین دریافت که فاطمه آموزگار زنان و کودکان خانواده خلیفه سلطان نیز بوده - چه ، بیشتر در خانه آنان زندگی می کرده است .

ج - هرگاه زنده بودن و دیدن فاطمه رویدشتی (نوه آن پیر مرد) در خانواده خلیفه سلطان که در نوشته افندی (با واژه الآن) آمده را میانه شاگردی فرزند عیسی نزد فرزند حسین ، بگیریم - می توان چنین نتیجه گرفت : افندی در سال ۱۰۷۶ « ه ق » که کم و بیش ۱۰ ساله بوده ، فاطمه را دیده است - بدینسان ، آموزگاری همه فرزندان خان آغا بیگم صفوی ، برای زنی ۴۵ ساله درست به نظر رسد .

اینک راز آوردن نام و نشان خانواده مولی محمد شریف رویدشتی ، افزون بر شیخوخت سنی و دانشمندی او برای مهر نمودن وقفنامه یاد شده ، در این نگارش گشوده می شود : از آن جا که افزون بر ویژگی های ارثی ، آموختنی ها نیز پیوسته از نسلی به نسل دیگر منتقل می گردد - آن خانواده ، پدر و مادران معنوی خاندان خلیفه سلطانی (به ویژه خانواده نواب صفوی) اصفهاند و بدینگونه آوردن

ویژگی هایشان در تذکره مرعشیه صفویه جایز است - چه ، آنان نیز بر نگارنده این نگارش و دیگر وابستگان پدری اش حق آموزگاری داشته ، باید به گونه ای ادای دین می گردید .

د - پیش از مهر های همزمان ما که صاحبانش پس از تصویب قانون ابطال فروش رقبات موقوفه عام (هنگام اصلاحات ارضی پهلوی) در در مجلس شورای اسلامی ، وقفنامه را برای احراز هویت متولیان فعلی موقوفات خلیفه سلطانی تأیید نموده اند - با یک نام شناخته شده دیگر و دو نام ناشناس در تاریخ ۱۱۴۷ ه . ق : (العبد ابن ابوالحسن بن فتح الله ، محمد بدیع الحسینی) ، (سلام علی ابراهیم ۱۱۴۷ العبد المذنب محمد الحسینی) و (عبده محمد معصوم الحسینی ۱۱۴۷) برخورد می شود - چنان که ، در اعیان الشیعه (مجلدالثانی ، صفحه ۳۴۱ شماره ۱۶۹۳) نام محمد بدیع مذکور را زیر نسب و شرح پدرش چنین می خوانیم : (النواب ابوالحسن میرزا ابن المیرزا فتح الله ابن المیرزا رفیع الدین محمد ابن میرزا رفیع الدین محمد ابن السید حسین سلطان العلماء ... کان عالماً رئیساً محدثاً شریفاً متکلماً انتقل من اصفهان الی جرقویه من تابعها و نزل قرية محمد آباد من قری جرقویه و بقى بها مشغلاً بالتألیف و التصنیف حتی توفي و دفن بها و یشاهد من قبره الکرامات و کان من تلامذة والده ، خلف المیرزا صدرالدین محمد و المیرزا نورالدین محمد و المیرزا عبدالواسع و المیرزا محمد بدیع صاحب الخط النسخ المشهور بین الخطاطین و کان من کتاب الصفویه و جدت الصحیفة الکاملة السجادیة بخط الشریف) .

باری ، بسیار آشکار است که **محمد بدیع صاحب عنوان** ، همزمان خلیفه سسطان نبوده تا در سال ۱۰۶۰ « ه ق » وقفنامه را مهر نماید - چه ، بر پایه فرمول پیشین برای محاسبه تاریخ تولد نسبی نسل ها ($1091 = 3 \times 30 + 1001$) وی نزدیک پایان سده یازدهم هجری قمری متولد گردیده - گمانه این است که شاید هنگام سقوط صفویه ، زارعین موقوفات جرقویه از متولیان شهر نشین (نوادگان دختری چند پادشاه صفوی) تمکین نمی کرده اند و محمد بدیع که باز شاید از طریق مادری با زارعین قرابت داشته - به درخواست اقوام شهرنشین پدری خویش که چندان دور هم نبوده اند - برای حفظ نمودن موقوفه و حقوق موقوف علیهم با مهر نمودن وقفنامه ، تولیت - همچنین ، نیابت تولیت عمو زادگان خویش را پذیرفته است که این امر می تواند نزدیک ۴۵ سالگی وی انجام شده باشد .

گمانه دیگر (افزون بر بهم ریختگی اداره موقوفات و تمکین نکردن زارعین) چنین به نظر می رسد که بخشی از رونوشت وقفنامه ای که نزد مرعشیان سکنه شهر بوده فرسوده و ناخوانا گردیده است و آن بخش را از روی رونوشتی که نزد بازماندگان دیگر واقف بوده - نوشته ، صاحب عنوان آن را نیز مهر نموده است - چنان که ، در برابر مهرش چنین می خوانیم : (بسم الله الرحمن الرحیم ؛ سواد مطابق أصل وقفنامه مزینه به خط نامی و مهر سامی نواب مرحمت و غفران پناه سلطان العلمائی است و ملاحظه و مقابله شد . العبد ابن ابوالحسن بن فتح الله ، محمد بدیع الحسینی) - چنان که ، برخی از یادداشت های پاک شده مانند (ممنوع السیان) و (هو ؛ ذا و أصله به سیان) نیز نشان دهنده بودن رونوشت همان وقفنامه ، نزد بازماندگان سیانی واقف در جرقویه اصفهان می باشد .

گفتنی است : به تدریج نسل های واپسین میر علاءالدین حسین خلیفه سلطان که در گوشه و کنار استان اصفهان پراکنده شده اند ، موقوفات خلیفه سلطانی محل زندگی خویش را اداره نموده اند - چنان که ، در این باره در سندی (که بررسی آن بخش دیگری را در این نگارش می گشاید) نام فرزندان او و جای زندگی واپسین بازماندگانشان به گونه زیرین است .

(مرحوم مغفور نواب آقا میرزا سید علی ، جد سادات سکنه شهر می باشد)

(مرحوم مغفور نواب میرزا محمد حسن ، جد سادات سیانی می باشد)

(مرحوم مغفور نواب آقا میرزا ابراهیم ، جد سادات نصر آبادی می باشد)

(مرحوم نواب میرزا رفیع الدین ، جد سادات محمد آبادی می باشد)^{۲۰۳}

^{۲۰۳} هر سه نام (سیان ، نصر آباد و محمد آباد) از توابع جرقویه می باشند - اما (چنان که پس از این می آید) گروهی از بازماندگان مرحوم میر سید

علی نیز ساکن شهرضای اصفهان بوده ، شاید موقوفات خلیفه سلطانی آن جا را اداره می نموده اند - چه ، اداره اوقاف و امور خیریه آن شهرستان نیز پرونده ای به نام او دارد - گفتنی است : چنان که در وقفنامه دیده می شود - موقوفات خلیفه سلطانی در اصفهان ، جرقویه ، لنجان ، اردستان ، ←

پس از مهر یادشده تا سال ۱۱۴۷ مهر دیگری در وقفنامه نمی بینیم که شاید سر و سامان یافتن خانواده سلطنتی [وابستگان نزدیک متولیان سکنه شهر (شاه عباس دوم) (۱۱۳۵ - ۱۱۴۵ ه ق) و شاه عباس سوم (۱۱۴۵ - ۱۱۴۷) با همکاری نادر افشار] دلیل مهم آن باشد - اما ، در زمستان ۱۱۴۷ آن سال سر و صدای برجیدن پادشاهی صفویه بر سر زبان ها افتاده- در نوروز ۱۱۴۸ نادر شاه افشار در دشت مغان تاج گذاری کرد ... باز شاید زارعین موقوفات ، متولیان را تمکین نکرده باشند و کسانی مانند نیازی اصفهانی [(داماد شاه عباس دوم) فرزند بزرگ مریم بیگم (دختر شاه سلطان حسین) و نواب میر سید مرتضی (صدر الصدور)] - همچنین (پسر عمویش) میر سید محمد جعفر [(پدر میرزا محمد رحیم) کلانتر اصفهان در زمان نادر شاه افشار و کریم خان زند] (که شرح زندگی خود و باز ماندگانشان ، پس از این می آید) برای احیاء موقوفاتی که تولیت آن ها را در اختیار داشته ، تأییدیه علماء را گرفته اند .

نگارنده در حال حاضر به جز وضعیت موقوفات خلیفه سلطانی سابق الذکر در استان چهارمحال بختیاری ، از دیگر رقبات نوشته شده در وقفنامه اطلاعی ندارد و مشخص نیست تولیت آن ها در دست کدامین نسل واقف می باشد یا به لطایف الحیل از وقفیت خارج شده اند که نام و جای آن ها در وقفنامه وجود دارد و به عهده اداره کل امور اوقافی وزارت حج ، اوقاف و امور خیریه است که بیایند به آن چه در شرع و قانون آمده عمل کنند ، تکلیف موقوفات را روشن و حقوق از دست رفته مولانا امیر المومنین (ع) را به موقوف علیهم برساند .

احکام صادره ، وقف و عام بودن زمین های موقوفه چند روستای شهر کرد را ثابت می کند : مدیرکل روابط عمومی و امور بین الملل سازمان اوقاف و امور خیریه در پاسخ به خبری که در شماره ۲۴۱۸۰ روزنامه اطلاعات به چاپ رسید ، توضیحی به شرح زیر ارسال کرده است : ۱- طبق وقفنامه مسلم الصدور شهر رجب المرجب سنه ۱۰۵۴ ه- ق مرحوم حسین بن محمد حسینی عاملی اصفهانی ملقب به خلیفه سلطان العلماء مشهور به خلیفه سلطان ، رقباتی را در استان های چهارمحال و بختیاری و اصفهان وقف بر مصارف عام المنفعه (خدمه و زوار آستانه مقدس آقا امیرالمومنین (ع) و اطعام فقرا و مساکین و طلاب علوم دینی و غیره ...) کرده است ، اراضی موقوفه واقع در استان چهارمحال و بختیاری ، عبارتند از : روستا های وردنجان ، تومانک ، احمدآباد و کاسه پشت تحت پلاکهای ثبتی ۶۷ تا ۷۰ اصلی بخش ۱۰ ثبت اصفهان . ۲- اراضی موقوفه خلیفه سلطان واقع در روستا های مذکور در اجرای ثبت عمومی توسط متولیان وقت موقوفه در سال ۱۳۱۱ هجری شمسی تحت پلاک های ثبتی ۶۷ تا ۷۰ اصلی به نام موقوفه تقاضای ثبت شده و سابقه موجود در اداره ثبت موید وقفیت اراضی است و طبق مدارک موجود در سنوات ماضی عمل به وقف شده است . ۳- در رژیم منحنط گذشته ، موقوفات عام به زارعین صاحب نسق به اجاره ۹۹ ساله و سپس در اجرای قانون مصوب ۱۳۵۰/۱/۲۹ به آنان انتقال یافته که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تصویب قانون ابطال اسناد فروش رقبات ، آب و اراضی موقوفه مصوب ۶۳/۱/۲۸ مجلس محترم شورای اسلامی ، طبق تبصره ۲ قانون مزبور تمامی موقوفات مزروعی به وقفیت اعاده شده و باید با زارعین سند اجاره ، تنظیم شود- در اجرای بند الف و ب ماده (۵) آیین نامه اجرای قانون مذکور مبنی بر این که اسناد مالکیت صادر شده باطل و از درجه اعتبار ساقط و موقوفات به وقفیت اعاده می شوند- مدیرکل محترم ثبت اسناد و املاک استان چهارمحال و بختیاری طی نامه شماره ۱۲۳/۹۳۰ مورخ ۷۷/۳/۱۷ مراتب ابطال اسناد صادره را به دفترخانه مربوطه اعلام و دفترخانه هم در اجرای قانون ابطال ، اسناد صادره را باطل نموده و موضوع ابطال طی نامه شماره ۴۸۹ مورخ ۶۵/۲/۱۴ از سوی دفترخانه به شورای همیاری روستای ورنجان اعلام شده است . ۴- تاکنون زارعین صاحب نسق روستا های ذکر شده به بهانه هایی همچون اصل وقفنامه ارائه نشده و این که وقف ، وقف خاص بوده و نه وقف عام از تنظیم سند قرارداد اجاره امتناع ورزیده و حاضر به تنظیم قرارداد اجاره نشده که در این رابطه متولی موقوفه موضوع را از طریق مراجع قضایی پیگیری کرده و پس از چندین سال سرانجام داد نامه های بدوی ، تجدیدنظر گردیده- دیدگاه دیوان عالی کشور و دادگاه ویژه اصل ۴۹ در خصوص اثبات وقفیت و عام بودن آن صادر شده است .

← شهرضا (قمشه) و شهر کرد چهارمحال بختیاری (وردنجان ، کاسه پشت ، تومانک و احمد آباد) وجود دارد- در همام لنجانان و سه میمه اصفهان ، نیز ساداتی به نام خانوادگی صفوی با پسوند همان جا ها زندگی می کنند و گروهی از آنان در ایران و جهان پراکنده شده اند که ایتان نیز شاید خلیفه سلطانی باشند - اما ، نسبشان برای نگارنده این نگارش مشخص نشد تا نام و اثر هایشان را در تذکره مرعشیه صفویه بیاورد .

۵ - با عنایت به مراتب فوق و با توجه به استثنائیه شماره ۳۳۰۴۳ مقام معظم رهبری مدظله العالی و احکام صادره از مراجع قضایی هیچ گونه ابهامی در وقفیت و عام بودن موقوفه مذکور وجود ندارد و متصرفین اعم از اشخاص حقیقی یا حقوقی باید جهت پرداخت حقوق موقوفه و برقراری رابطه صحیح استیجاری به متولی موقوفه و اداره اوقاف محل مراجعه کنند تا اجرای نیت واقف پیش از این به تعویق نیفتد و متصرفین و زارعین به حقوق قانونی خود برسند- ضمناً ، اضافه می کند که در صورت مراجعه زارعین جهت تنظیم سند اجاره ، تسهیلات لازم برای آن ها در نظر گرفته خواهد شد .

به هر تقدیر ، تولیت موقوفه موجود در استان چهارمحال بختیاری در اختیار بازماندگان نواب میر سید علی ثانی است که گذشته فرهنگی نیاکان و بازماندگانش در جای خود می آید (پس از این جملات معترضه که به دلیل اشراف خلیفه سلطان ، افزون بر توجه به شعائر مذهبی بر صله رحم پروری استوار بوده است ؛ مجدداً به استناد تراجم مذهبی و تاریخی- همچنین ، تذکره های شعرای پارسی گوی ... شخصیت علمی ، ادبی و هنری ... وی که بیش از هر چیز دیگری مورد نظر مجموعه حاضر است را پی می گیریم) .

شخصیت علمی، ادبی و هنری سلطان العلماء علاء الدین حسین

(افزون بر نوشته های پیشین) از دیرباز ، نویسندگان دیگری نیز در واژه نامه ها و فرهنگ نامه های برجای نهاده (به ویژه) یاد نامه های تاریخی ، ادبی و هنری ... منش های یاد شده آن دانشمند بزرگوار را بر شمرده اند : از این میان ، **استاد بزرگ مرحوم علی اکبر دهخدا** به نگره افزونی کار و خستگی در شب زنده داری ها کمتر به آن ها توجه نموده- در لغتنامه (۳۵) - چاپ موسسه لغتنامه دهخدا ، دانشگاه تهران زیر نظر روان شادان استاد دکتر محمد معین (تا آذر ماه ۱۳۴۵) و استاد دکتر جعفر شهیدی در باره سلطان العلماء و خلیفه سلطان ، (برخلاف واقع) دو عنوان گوناگون تشخیص داده اند .

۱- جلد ششم صفحه ۸۷۲۵: زیر نام خلیفه سلطان : « وی مازندرانی و از شاعران بود- رجوع کنید به صفحه ۱۹۲ ریاض العارفین هدایت » .
۲- جلد هشتم صفحه ۱۲۱۰۰: زیر نام سلطان العلماء : « حسین بن میرزا رفیع الدین محمد بن امیر شجاع الدین محمود حسینی » : نسب وی اصفهانی است و زادگاهش نیز اصفهان است وی از بزرگان علماء و امامیه بوده است- مدت پنج سال وزارت شاه عباس صفوی و دو سال وزارت شاه صفی را به عهده داشت ، شاه صفی وی را از وزارت عزل کرد و به قم تبعیدش نمود ، مدتی در قم به سر برد- سپس ، به اصفهان بازگشت - چون که شاه صفی در گذشت و شاه عباس ثانی به سلطنت رسید ، مجدداً به مقام وزارت رسید و مدت دو سال و شش ماه نیز در این شغل بود تا این که در اشرف که از بلاد مازندران است در گذشت- نعش وی را به نجف اشرف منتقل کردند . او راست ، حواشی و شروح از آن جمله : حاشیه علی الشرح للمعه و حاشیه علی الاصول المعالم و حاشیه علی شرح المختصر العضدی (اعلام زرکلی ج ۱ ص ۲۵) (۳۵) - مع الوصف ، مرتضی قلی خان هدایت در همان منبع مورد استناد دخو^{۲۰۴} (صفحه ۹۳-۹۴) ذیل نام « خلیفه سلطان » چنین آورده است : « خلیفه سلطان مازندرانی و هو زبدة الفضلاء سید علاءالدین حسین از جانب والد از اولاد میر بزرگ است که از اعظام سادات عالی درجات آن مملکت است و از طرف والده از سادات شهرستان^{۲۰۵} (حوالی اصفهان) و خود داماد شاه عباس صفوی بوده و در

^{۲۰۴} دخو نام مستعار مرحوم علی اکبر دهخدا در مقاله هایش بوده است .

^{۲۰۵} شهرستان : آبادی بزرگی در جنوب شرقی اصفهان قدیم و مشرق اصفهان فعلی مجاور پلی بر زاینده رود به همان نام بوده- است که گروهی از مرعشیان مهاجر در آن ناحیه اقامت کرده ، احفاد ایشان به « سادات شهرستانی » مشهور گردیده اند- در این خاندان نیز رجال علوم عقلیه و نقلیه بسیارند ، بعد از این شرح مختصری از اثر های مذهبی ، علمی ، ادبی و هنری شاخصین این خاندان نیز مجال بحث خواهد یافت .

عهد شاه عباس ثانی صدارت نموده ، جناب علامه خوانساری « آقا حسین » طاب‌ثراه ، تحصیل در خدمت آن جناب کرده از تلامذه ایشان بوده- غرض از اکابر فضلاء و علمای عهد خود بوده ، صفات ستوده داشته در سنه ۱۰۶۴ فوت شده ، گاهی شعر می‌گفته ؛ رباعی از آن جناب است : « **حسن توفروست به گردت کردم...** » .

علاء الدین حسین ، بیش از هر وزن دیگری از **لا حول ولا قوت الا بالله** بهره مند گردیده است - چنان که ، شعر دیگری از او را در کتاب خطی مجموعه رباعیات (کتابخانه ملی ایران - شماره ۸۱۵۰۳۹) چنین آمده است .

خاک گل من غباری از غم بود است اشک گل من ز اشک ماتم بود است
روزی که مرا ساخته استاد ازل گویا که مصالح خوشی کم بود است

گفتنی است ، میرزا محمد طاهر نصر آبادی (۱۱۰۰-۱۰۲۷ ه ق) در تذکره خود (۶۰) که آغاز نوشتنش ۱۰۸۳ « ه ق » بوده- مدتی زندگی علاءالدین حسین خلیفه سلطان (۱۰۰۱ - ۱۰۶۴ ه ق) را درک کرده است و از لحاظ تذکره نویسی برای شعرای عهد صفوی (به ویژه سادات مرعشی اصفهانی) از متقدمین و شاید مصاحب تعدادی از ایشان ، فرزندان یا نوادگانشان بوده- در صفحه ۱۶ همان منبع ، شعر زیر که صاحب تذکره روز روشن (۹۹) سروده میر شجاع الدین محمود ، دانسته را به علاءالدین حسین خلیفه سلطان نسبت داده است .

می‌کوش که کیسه تو بی زر باشد تا در دو جهان عیش تو خوشتر باشد
درهم چه کنی کزان تو درهم باشی دینار چه می‌کنی که دین پر باشد

بدینسان با توجه به این که هر دو تذکره نویس ، بیش از هر چیز شاید از خواننده ها و شنیده هایشان بهره‌مند گردیده‌اند- به طور قطع نمی‌توان در مورد شاعر واقعی آن شعر اظهار نظر نمود- اما ، به علت نزدیکتر بودن نصر آبادی به علاءالدین حسین که لااقل قبل از نوشتن تذکره ، ممکن است مدتی همدیگر را درک نموده باشند ، قول محمد طاهر به واقعیت نزدیکتر است .

یکی از اثرهای پر جای مانده از دوره شاه عباس دوم در اصفهان کاخ چهل ستون است . مؤلف محترم کتاب « آشنایی با شهر تاریخی اصفهان (۱۰۰) » (در صفحه ۸۶ - ۸۸ همان منبع) ذیل عنوان کاخ مذکور و تشریح آن چه در زمان شاه فوق به بنای عهد شاه عباس اول اضافه شده ، در مورد یکی از نکته های جالب توجه آن چنین نوشته‌اند : « **سال ساختمان کاخ چهلستون به موجب اشعاری که در جبهه تالار از زیر گچ خارج شده ، مصرع : « مبارک ترین بنا های دنیا » می‌باشد که به حساب حروف ابجد سال ۱۰۵۷ هجری می‌شود ، یعنی پنجمین سال سلطنت شاه عباس دوم ...** » - گر چه ، مؤلف به سراینده ماده تاریخ فوق اشاره نکرده - اما ، میرزا محمد طاهر وحید^{۲۰۶} نویسنده کتاب « عباسنامه » (۱۰۱) که شرح زندگی و پادشاهی عباس دوم را به رشته تحریر در آورده ، در صفحه ۹۱ (همان منبع چاپ جدید) ذیل عنوان تعمیر عمارت مبارکه دولتخانه موسوم به چهل ستون ، چنین نوشته است : « ... این کاخ زر اندود و قصر مذهب در سنه تنگوزیل ۱۰۵۷ زیور تعمیر پوشیده ، ارباب طبع و اهل نظم در باب آن تواریخ گفته و به الماس تفکر گوهر های آبدار معانی سفته‌اند- **از جمله این مصراع به خاطر وقاد ایران مداری سلطان العلمایی رسیده بود که « مبارک ترین بنا های دنیا ۱۰۵۷ » و بالفعل همین تاریخ بر کتابه آن زیبا عمارت منقوش است ...** » . به هر تقدیر این

^{۲۰۶} محمد طاهر وحید یکی از شعرا و مورخین دوره صفوی است که در عهد شاه عباس دوم ، ضمن ارتباط با وزیر مشهور او سارو تقی به تحریر جلدی از دفاتر توجیه مشغول شده- پس از قتل سارو تقی ۱۰۵۵ ه ق = ۱۶۴۵ م ، پس از وزارت اعتمادالدوله « خلیفه سلطان » با آشنایی و نزدیکی وی به مجلس نویسی شاه مشغول و کتاب عباسنامه را نیز نوشت - خود در زمان شاه سلیمان به منصب وزارت ارتقاء یافت و به اعتمادالدوله ملقب شد ، وی در صد سالگی در زمان شاه سلطان حسین در سال ۱۱۱۰ ه ق فوت شد (۵۴) .

نکته نیز موید شخصیت ادبی علاءالدین حسین خلیفه سلطان و هنر ماده تاریخ سرایی اوست - صاحب عنوان ، علاوه بر اثر هایی که در زمینه های مذهبی و ادبی از خویش بر جای نهاده - **در ارشاد دیگران ، ویرایش و تکمیل نمودن نوشته های آنان نیز مؤثر بوده است** - چنان که ، میرزا محمد طاهر وحید باز در کتاب مذکور (صفحه ۷-۸) ضمن تجلیل از صدارت مجدد خلیفه سلطان (در زمان شاه عباس دوم) به گونه ای نوشتن کتاب خویش و اصلاح جمله های آن را مادیون نامبرده تلقی کرده - نوشته است : « خلیفه سلطان ، حفظ الله تعالی من اصابه عين الكمال را مجدداً به پیرایه وزارت اعظم آراسته - چنان که ، از افراد ناس امتیاز معنوی داشتند به مقتضی تطابق لفظ و معنی و به حسب ظاهر نیز ممتاز فرمودند و این مشتاق بی قرار خدمتگزاری در سلک چاکران سدره سینه آن حضرت انتظام یافت - نقد ناقص عیار به کیمیا و قطره به دریا رسید - مانند سنگ بی قیمت که از حسن انظار خورشید کسوت لعل بدخشان و یاقوت رمان می پوشد از یمن اخلاص منظور عین عنایت و التفات شد و از حضيض صف نعالی که در حقیقت ذروه فلک جاه و جلال است به اوج مجالست مجلس قدس ، پرواز نمود - رفته رفته از این جانب اخلاص و از آن طرف التفات در ترقی و تزاید بود تا به گنجوری نقود سرائر از اکفاء امتیاز یافت - پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسله وجود و عدم ، به پیشکاری خامه عنبرین نامه آن برگزیده ادوار و ازمان در مضیمار قرطاس جولان می نمود - در تلفیق استعارات و تنمیق عبارات با وجود مرتبه بلند ولینعمتی و خداوند گاری ، به مقتضی کوچک داری و بنده نوازی زادگان طبیعت ، پیرایه اصلاح می پوشیدند ... » .

چنان که از متون تاریخی دیگر استفاده می شود ؛ خلیفه سلطان بر حسب مشاغل دیوانی و سیاسی اش دارای توانائی های دیگر و اثر های ارزشمندی بوده است - چنان که ، صاحب تاریخ عالم آراء عباسی (۹۶) (در صفحه ۱۰۹۱) ، ذیل اسامی سامیه وزراء اعظم (در عهد شاه عباس اول) ضمن ذکر اصل و نسب او و وزارتش ، من حیث الاستقلال چنین آورده است : « ... الحق سید بزرگ عالیشان و فاضل دانشمند نیکو اخلاق است و از عهد صبی و اوان حد تمیز و نشو و نما تا زمان ارتقاء به مدارج علیا منصب مذکور ، خلاصه عمر گرامی را صرف مطالعه و مباحثه کرده - در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار گردیده و در اندک زمانی به وفور فهم و فطرت عالی و طبع مستقیم در علم حساب دانی مهارت کامل یافته - به رأی صائب و فکر ثاقب ، او را در دقایق امر وزارت ترقیات عظیم روی داد - به نوعی لوازم این منصب عالی اشتغال دارد که تصرفاتش در علم حساب و نتایج ارقام سعادت انتظامش از حروف خطا مصون است ... در حسن خلق و اوصاف حمیده اش هر چند خوض رود اندکی از بسیار در دیباچه اظهار نمی تواند نهاد - ریاض آمال ارباب قلم و اصحاب فضل و کمال از رشحات کلک گهر بارش محضر و شاداب است و ارباب قابلیت و استعداد در ظل رأفت و امتنان آن صاحب دولت ، مسرور و کامیاب (وزورسم وزارت تازه گردید ز نام او بلند آوازه گردید) .

افزون بر اشراف خلیفه سلطان بر علوم دینی ، ادبی و سیاسی که پس از این نمونه های دیگری از آن ها می آید - وی دانشمندی مخترع در **ستاره شناسی و اختراع ابزار نوین آن** برای اکتشاف طول و عرض کرات آسمانی - همچنین ، ارتفاع آن ها تا زمین ... بوده است . در این باره ، **میرزا محمد طاهر وحید** در نوشته وسیع و پیچیده ای به عنوان شرح آلتی که نواب ایران مداری اختراع نموده اند ، ساختن اسطرلاب کوچکی به اندازه کف دست از سوی صاحب عنوان را (برای تعیین مسیر سیارات و اندازه های یاد شده) گزارش نموده ، نوشته است : « ... الحق از این آلت ... ارتفاع شمس معلوم و علو مدارج دریافت آن مفهوم می گردد ... معلمی فطرت و اوستادی بصیرت ... در صدد ابداع و اختراع این قسم مرآت در آید - بلکه ، چندانکه دیده را در نمودن اشیاء بر آینه - مزیت حاصل است ، آلت مخترعه آن صاحب دریافت را ، زیادتیی بر آن حاصل باشد ... (<http://vista.ir>) - بدینسان ، لقب سلطان العلماء برای وی به حق بوده است .

باز در باره شخصیت سیاسی و ادبی او نیز مصحح محترم کتاب دستور الوزراء چاپ جدید (۱۰۲) نوشته فردی به نام سلطان حسین واعظ استر آبادی ، پس از بررسی شرح حال دو نفر (همنام در زمان صفویه) یکی واعظ جیلانی « ملاعبدالوجیه بن نعمت الله یحیی استر آبادی ... » و دیگری « حسین بن محمد المیرزا رفیع الدین بن امیر شجاع الدین محمود الحسینی نسبا المرعشی الآملی اصلاً الاصفهانی

منشاء و موطنی که به سلطان العلماء یا به نقل اعیان الشیعه ملقب به خلیفه سلطان است ...^{۲۰۷} دومی را از روی قرائنی نظیر همزمانی با شاه عباس اول و دوم و تصدی وزارت آنان و توافق مقتضیات این حرفه با متن کتاب ، مسمی به دستور الوزراء و اشتراک در اسم شخص و نام پدرش (حسین و محمد) و یکسانی در لقب ، سلطان به ظن غالب ، نویسنده کتاب معرفی نموده- چه ، اولی مردی دانشمند ، متکلم ، مفسر و صوفی مشرب بوده- دارای تألیفات زیادی است که به نقل صاحب ریحانة (الادب) از ریاض العلماء در حدود ۶۰ کتاب به او منسوب است- همچنین ، در مقدمه کتاب دستور الوزراء با وجود این جمله « شاه عباس الحسینی الحسینی موسوی الصفوی الاول و الثاني ... نوبت دوم مانند صبح دوم ... » ، سلطان حسین واعظ استرآبادی که هر دو پادشاه را درک کرده ، همان علاءالدین حسین خلیفه سلطان است ... » . نکته مهم این است که مصحح محترم با توجه به نام بردن اسکندر بیگ منشی (نویسنده کتاب عالم آراء عباسی) لقب دیگر صاحب عنوان را نادیده گرفته- زیرا ، صاحب آن کتاب ذیل همان اسامی سامیه وزراء ، هفتمین وزیر شاه عباس اول را « سلطان العلمایی دستور الوزرای » معرفی کرده که خود با توجه به سرنوشت علمی ، مذهبی ، سیاسی و ادبی نامبرده ، دلیل بارزی بر یکی بودن سلطان حسین واعظ استرآبادی و خلیفه سلطان مازندرانی اصفهانی است .

در کتاب « اسناد و نامه های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه » (۱۰۶) (صفحه ۳۶۴ - ۳۶۶) نیز نامه ای به « ابوطالب اعتماد الدوله » منسوب گردیده که در پاسخ نامه « میر سید محمد حسین تفرشی » نوشته شده است- گرچه ، مؤلف محترم در آن منبع به دو نام خاص مذکور اشاره نموده - ولی ، اعتمادالدوله مذکور بر حسب دو سند همان میر علاءالدین حسین صاحب عنوان است : ۱- مؤلف اعیان الشیعه (۹۱) (مجلد العاشر صفحه ۱۶۴) وی را « السید ابوطالب علاءالدین حسین ... » معرفی نموده است . ۲- چنان که باز اشاره خواهد شد ، محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی مورخ و روزنامه نویس شاه صفی (سام میرزا) که دوره وزارت و خلیفه سلطانی او را درک کرده ، در همه جای کتابش « خلاصة السیر » (۱۰۷) لقبش را « اعتمادالدوله » نوشته است- بدینسان ، نامه یاد شده نیز مؤید شخصیت ادبی و استادی سلطان العلماء در فن نویسندگی می باشد- در این جا ، جهت اطلاع از شیوه نگارش او به درج مقدمه جواب نامه میر سید محمد حسین که مربوط به زمان تبعید و گوشه نشینی ابوطالب در شهر قم است- بسنده می شود : « حقیر ابوطالب در ظلمتکده تنهایی نشسته در بروی آشنا و بیگانه بسته منتظر فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی بود که اشعه التفات آن مطلع سیادت و افاضت طالع و بارقه تفقد آن معدن افادت و حکمت ساطع شده مونس دل غمگین و انیس خاطر حزین گردید ... » (۱۰۶) . بدینسان ، حسین واعظ استرآبادی و ابوطالب اعتمادالدوله ، همان سلطان العلماء میر علاءالدین حسین است که از سوی پدر ، سید مرعشی و از سوی مادر نیز سید مرعشی شهرستانی * بوده است .

* « یکی دیگر از شاخه های مرعشیان اصفهان سادات شهرستانی می باشند که نسبشان به پادشاهان مازندران می رسد و باز به علت قرابت با شاه عباس اول و صدور خلیفه سلطانی- خود به صدارت ، وزارت و دیگر مشاغل دیوانی دست یافته- بعضی از اولاد و احفادشان نیز در زمره علماء مذهبی ، علمی و ادبی قابل ذکرند- چنان که ، نزدیکترین ایشان به زمان ما مرحوم علامه آیت الله حاج میرزا محمد حسین حسینی مرعشی شهرستانی ، مذکور در المآثر و الآثار (۱۰۳) نوشته محمد حسن خان اعتماد السلطنه ، مترجم و روزنامه خوان ناصرالدین شاه قاجار است- وی در کتابش (صفحه ۱۷۹ - ۱۸۰) صاحب عنوان را از اعلام فحول معقول و منقول در عهد ناصری ، وابسته به سادات شهرستانی اصفهان ، مجاور حایر شریف (کربلای معلی) مورد ستایش قرار داده - بدینسان که خود در فوایدش رانده ، نسبش را

^{۲۰۷} افزون بر کسانی که مصحح ارجمند دستورالوزراء معرفی نموده ، در تراجم مذهبی ایران به ویژه ریاض العلماء ... (مجلد الثاني ، صفحه ۴۵۴) نام المولی سلطان حسین بن المولی محمد الاسترآبادی الواعظ باسترآباد فاضل عالم فقیه محدث متکلم ... دیده می شود که از سوی (انوشه) خان استرآباد در اوایل پادشاهی شاه سلیمان صفوی شهید شده است- نوشته های وی نیز در همان منبع و صفحه ، چنین است : تحفة المومنین فی اصول الدین والعبادات و المواعظ بلفارسیة مشتملة علی ثلاثة أبواب ...) - گرچه ، او واعظی استرآبادی بوده- همچنین ، نام و نام پدرش درست مانند صاحب عنوان است- همچنین ، در زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی می زیسته ، میان نوشته هایش نیز دستورالوزراء دیده نمی شود و باز نوشته مصحح یاد شده (با نکته دیگری که به آن افزوده شده است) درست به نظر می رسد .

بدین شرح تا امامزاده حسین الاصغر بن حضرت امام علی بن حسین علیه السلام ذکر کرده است: « ضیاءالدین محمد حسین بن محمد علی بن محمد حسین بن محمد علی بن محمد اسماعیل بن محمد باقر بن محمد تقی بن محمد جعفر بن عطاءالله بن محمد مهدی بن امیر تاج الدین حسین بن امیر نظام الدین علی بن امیر عبدالله بن امیر محمد بن امیر عبدالکریم بن امیر عبدالله بن امیر عبدالکریم بن امیر محمد (سلطان محمد مذکور در انساب گذشته) ... همچنین ، برگردان فارسی نوشته مرحوم حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی در مقدمه کتاب احقاق الحق ... (۱۰) (صفحه ۱۲۷-۱۲۸) در باره صاحب عنوان چنین است: « علامه آیت الله با هره حاج ، میرزا محمد حسین حسینی مرعشی ... - این سرور بزرگوار در احاطه بر فنون مختلف از عجایب روزگار بود و نزدیک به چهل نوشته که بعضی از آن ها چاپ شده اند دارد ، مانند صحیفه الحسینییه ، غایة المامول فی الاصول ، تعلیقة القوانين و تنبیہ الانام علی ارشاد العوام الکرمانی و غیر از آن ها - (وی) در سوم شعبان ۱۳۱۵ فوت شد و یکی از اساتید و مشایخ پدرم ، علامه سید شمس الدین محمود مرعشی در درایت و روایت بود - و همچنین علامه سید مهدی قزوینی حلی (حدیث) روایت کرده است - پدر صاحب (او) کسی است که از استادش فاضل اردکانی عنوان علامه میر محمد علی شهرستانی (نیز) (یکی) از فقهاء کربلای شریف و سربلند و دانشمندان بزرگ و نامی آن جا بود که نوشته هایی در فقه و اصول دارد - ضمناً پسرش (آیت .. حاج میرزا محمد حسین) از وی (حدیث) روایت کرده است - فرزند آیت الله حاج میرزا محمد حسین (موسوم به) آیت الله حاج میرزا علی شهرستانی (نیز) دارای تصانیف و تألیفی است از قبیل: « رساله فی قاعدة اعراض المالك عن ماله حسنة جدا » که به تحقیق چاپ شده است و « البیان المبرهن فی عرس قاسم بن حسن و التبیان فی تفسیر غریب القرآن (در) دو جلد بزرگ » و « شرح وجیزه شیخ بهایی در درایت که چاپ شده است » و « شرح باب الحادی عشر فی الکلام که چاپ شده است » و « تحفة العلویه » و « کتاب اجازات » و « حاشیه علی المعالم و علی مستاجر شیخ انصاری و علی القوانين » - (وی) در یازدهم رجب ۱۳۴۴ فوت شد ، استاد ما در روایت بود و ما درایة الحدیث را نزد او آموختیم - برادرش علامه میرزا جعفر شهرستانی مرعشی (نیز) نوشته هایی در فقه و علوم غریبه دارد - اواخر عمرش در مشهد رضوی (علیه السلام) سکونت کرد و حکایت های غریبی از « امر استخاره می نمود » .

سید دیگر مرعشی که با سادات شهرستانی پس از چند نسل مشترک است و در اصفهان تدریس نموده - میر داماد مشهور بوده ، که باز برگردان فارسی نوشته مرحوم آیت الله مرعشی نجفی در باره زندگی علمی او در صفحه ۱۲۷ همان منبع ، چنین است: « سید فلاسفه شیعه ، جرثومه فضائل ، اعجوبه دوران ، نابغه زمان پیشوای نمونه در علوم عقلیه ، امیر محمد باقر حسینی مرعشی مشهور به داماد بن محمد بن محمود بن سلطان سید عبدالکریم الثانی ... چنان که (نسب او) در نسبنامه امضاء شده به قلم شاه سلیمان اول صفوی در کتابخانه ملی آبرومند و شریف حاج حسین آقا ملک تهران وجود دارد ... صاحب عنوان ، به سال ۱۰۴۰ و به قولی ۱۰۴۱ و به قول دیگری ۱۰۴۲ فوت شده است ، (وی) نوشته های مشهوری مانند: « قسبات و جذوات » ، « عیون المسائل » ، « حواشی بر کافی » و « استبصار » و شفا و شرح مختصر اصول و غیر آن ها از کتاب ها و رساله ها دارد » .

میرداماد علاوه بر فلسفه ، حکمت اشراقی ، شریعت ، کلام و منطق اثر های برجسته ای در علوم مختلف ، از جمله هندسه و مثلثات دارد که بیشتر مؤلفات وی را در کتاب « تاریخ فلاسفه ایرانی از آغاز اسلام تا امروز » ۵۱۸ - ۵۲۰ (۸۶) می خوانیم - از بین تألیفات علمی وی رساله ای در جیب زاویه ، همان که در مثلثات به آن سینوس گویند و کتابی به نام السبع الشداد درباره چند علم ، مشهور است . از سوی دیگر ، این فیلسوف علی رغم علوم عقلیه و نقلیه بر علوم ادبیه دستی یافته ، اشراق تخلص نموده ، اشعارش به نام دیوان میر داماد استرآبادی (۱۰۴) سال ۱۳۵۰ « ه ق » در اصفهان چاپ شده - شعر زیر به ترتیب در هر دو منبع (صفحه ۵۲۰ و ۱۹) وجود دارد .

**تجهیل من ای عزیز آسان نبود بی از شبهات
محکم تر از ایمان من ایمان نبود بعد از خطرات
مجموع علوم ابن سینا دانم با فقه و حدیث
وینها همه ظاهر است و پنهان نبود جز بر جهالات**

لازم به یادآوری است که نمونه هایی از اشعار وی نیز در تذکره های فارسی و تراجم و رجال سابق الذکر مانند « آتشکده آذر ۱۷۴ (۶۳) »، نگارستان سخن ۸ (۹۷)، روضات الجنات ۱۱۴-۱۱۶ (۶۹) مجمع الفصحاء ۷ (۱۱۱)، ریاض العارفین ۱۶۶-۱۶۷ (۶۷)، نجوم السماء ۴۶-۵۰ (۷۰)، ریحانة الادب ۱۱۷-۱۲۱ (۱۳)، مجله ارمغان سال سیزدهم ۳۶۹-۳۷۰ (۷۲)، ریاض الجنه ۷۹۲ (۸۰)، الذریعه ... ۷۶ (۷۱)، - روز روشن ۴۷-۴۸ (۸۲)، خلاصة الافکار و زبدة الافکار (اصل دوم، فصل اول) (۹۸)، سفینه خوشگو (حرف الف) (۷۳)، نتایج الافکار ۴۵ (۸۱)، تاریخ ادبیات ایران ۲۰۸-۲۰۹ (۱۰۵)، نصرآبادی ۱۴۹-۱۵۰، ۴۸۲ (۶۰) « وجود دارد- از این میان، در نتایج الافکار (۸۱) (صفحه ۴۵) زیر نام صاحب عنوان، آمده است: « میر محمد باقر داماد متخلص به اشراق که صیت کمالاتش اطراف و اکناف عالم را فرا گرفته و صلاهی اوصاف ذات فیض آیاتش در شش جهت گیتی رفته، به مصاهرت شاه عباس ماضی صفوی سرافراز و به عزت و اعتبار در معاصرین خود ممتاز بود ... از نتایج افکار اوست.

اشراق دل از غم بتان شادمکن بتخانه زسنگ کعبه آباد مکن این دیر فنا را سر آبادی نیست رو در ره سیل، خانه بنیاد مکن ...

از ایشان « میرزا اشرف » خلف میرزا عبدالحسب نوۀ دختری میرداماد شعر می سروده است که نمونه هایی از اشعارش در تذکره های حزین لاهیجی (۷۸) (صفحه ۵۶-۵۷) و تذکرۀ شمع انجمن (۶۸) (صفحه ۶۲) دیده می شود- حزین ذیل نام وی چنین آورده است: « به علو حسب و نسب معروف و به فضائل نفایس موصوف بود- روزگاری به عزت و احتشام در اصفهان گذرانید، در سنۀ ثلث و ثلثین و ماته بعدالاف (۱۱۳۳ ه ق) به روضات جنان انتقال نمود ... به حکم وراثت در مراتب علمی افادت پناه و معارف ذوقی آگاه بود و در سخن فهمی، صاحب دستگاه ... از اوست.

نیست مشکل گذراز وادی پر خار جهان گر ز خود قطع تعلق کنی آسان گذری

برادرش « میرزا صدرالدین محمد » نیز شاعر بوده، نمونه اشعارش در تذکره های نصرآبادی (۱۱۰-۱۱۱) و روز روشن (۴۷۴) آمده است، از این میان محمد طاهر نصرآبادی در مورد وی چنین آورده است: « میرزا صدرا ولد مرحوم میرزا حسب صبیۀ زاده نواب غفران پناه میر محمد باقرداماد، جوان با ادراکی است- با وجود این که در اوایل سن است طبعش نهایت لطف را دارد- شعرش این است.

نامرد ز نفس خویشتن ساده نشد از بهر جلای عشق آماده نشد تا آب روان نهفته در تاک نرفت گلرنگ نشد، صاف نشد، باده نشد

فرزندش « میرزا غیاث الدین محمد، متخلص به خیال » علی رغم تحصیل علوم و معقول و منقول نیز شاعر بوده است - مرتضی قلی خان هدایت در تذکرۀ ریاض العارفین (۶۷) (صفحه ۱۹۴) وی را چنین معرفی کرده است: « خیال اصفهانی - اسمش میرزا غیاث الدین محمد خلف میرزا صدرا ... به مصاهرت آقا جمال خوانساری مخصوص بوده و علوم معقول و منقول کسب فرموده به صفات حسنه، مسلم اهل زمان خود بوده در غلبۀ افاغنه در اصفهان در گذشت، ترکیب بندی در منقبت گفته، اشعاری دیگر نیز دارد- این چند بیت منسوب به ایشان است.

از ازل تا به ابد بینش هر بنیایی همه یک بینش و در پرده بینائی توس جز تماشای جمال تو تماشایی نیست هر که حیران جمالی است تماشایی توس

حزین لاهیجی نیز در تذکرۀ خود (۷۸) (صفحه ۵۷-۵۸) ضمن ذکر نسب وی « برادر زاده میرزا اشرف مرحوم و خلف مرحمت و غفران پناه میرزا صدرالدین محمد بن میرزا عبدالحسب »، در بارۀ آن شاعر مواردی شبیه ریاض العارفین ذکر نموده- اما، از لحاظ تقدم منبع حزین و همزمانی او با صاحب عنوان که تذکره نویس در شرح حال میرزا اشرف، ضمن بیان این جمله « الطاف و اشفاق آن سید عالیمقدار را با این خاکسار نهایی نبود » آشنایی با اعضاء آن خانواده را به اثبات رسانده، می توان نام و نسبی که از صاحب عنوان ذکر نموده، را

پذیرفت و بیت زیرین منسوب به خیال اصفهانی در تذکره حزین است .

شمع می داند به شب ها محنت پروانه را قدر عاشق را کسی داند که داغش برده است

اینک ، بیشتر بازماندگان دختری میرداماد به نام خانوادگی میردامادی مشهورند که مسقط الرأس ایشان خمینی شهر (سده سابق) بوده ، نوادگانشان در آن ناحیه ، نجف آباد ، اصفهان و تهران ... زندگی می کنند .

شعراي معاصر آن خانواده به استناد کتاب « فرهنگ سخنوران » (۶۲) (صفحه ۷۲ - ۱۳۰ - ۳۴۳ و ۵۸۰) عبارتند از ۱- **ایمن سدهی** [آقا سید محمد رضا میردامادی فرزند حاج میرزا محمود ۱۳۳۳ ش] مهدوی ۷۵- ۷۸ * ۲- **جعفر میردامادی** [سید جعفر آیت فرزند آقا سید حسین میردامادی سدهی چهاردهم] مهدوی ۱۳۹ - ۱۴۰ . ۳- **صهری سدهی** [حاج سید جمال الدین فرزند حاج سید جعفر میردامادی - ت ۱۳۲۱] مهدوی ۳۱۹ - ۳۲۰ . ۴- **میر اصفهانی** [محمد میردامادی فرزند آقا سید محمد حسین طیب میردامادی سدهی چهاردهم] مهدوی ۴۸۴ - ۴۸۵ (دکتر محمد میردامادی یکی از دبیران به نام ادبیات و سپس اساتید برجسته دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان بوده است) .

* [منظور از مهدوی کتاب تذکره شعراي معاصر اصفهان گرد آورده مرحوم سید مصلح الدین مهدوی از انتشارات کتابفروشی تأیید اصفهان (شهریور ماه ۱۳۴۳) می باشد که پس از این از آن بهره وری می گردد] .

دیگر از اقارب مادری خلیفه سلطان مذکور میرزا رضی بن محمد تقی شهرستانی ... و برادرزاده اش میرزا رفیع شهرستانی می باشند که هر دو به دلیل اتحاد منشاء با شاه عباس اول صفوی به صدارت وی رسیده ، شوهر « حواییگم » دختر او بوده اند . آن دختر ابتدا همسر میرزا رضی بوده ، پس از فوت شوهر اول خود به امر پدرش با میرزا رفیع ازدواج نمود- شوهر دوم وی و همچنین بازماندگانش (از هر دو شوهر) افرادی فاضل و دانشمند و شاعر بوده اند . (برای آگاهی بیشتر به کتاب های مرجع وابسته به عهد صفویه (در نگارش نامه این نگارش) به ویژه تاریخ عالم آراء عباسی- همچنین ، شاه عباس اول نوشته نصر الله فلسفی ، تذکره نصر آبادی و غیره رجوع شود) .
از میرزا رفیع مذکور ، در تذکره نصر آبادی (۶۰) (صفحه ۱۶) پس از شرح زندگی اش شعر زیر که هنگام عزل از صدارت در زمان شاه صفی سروده ، آمده است .

**مردودی دور ما ز مقبولی به فارغالبی ز قید مشغولی به
افسوس که شد آخر کارم معلوم کز منصب روزگار معزولی به**

وی هنگام فوت شاه عباس اول نیز شعر زیر را سروده که علاوه بر مرجع فوق در صفحه ۳۰۵ تذکره روز روشن نیز و دیده می شود .

**از مردن شاه دین فلک شیون کرد وز سپهر فلک داغ به دل روشن کرد
از صبح عزا چرخ گریبان بدیدد وز ظلمت شب پلاس در گردن کرد**

تذکره نویس متقدم (میرزا محمد طاهر نصر آبادی) در صفحه ۱۲ نوشته خود (۶۰) از فرزند میرزا رفیع (نوه شاه عباس اول) که توسط میرزا صائبا متخلص به **فایز** گردیده ، به نام **میرزا علاءالدین محمد** ، بدین شرح اشاره نموده است : « ایشان از اکثر علوم خصوصاً فقه و کلام بهره مند بودند و در نجوم اینقدر دست داشتند که حکم ایشان خطا نمی شد- جوان آرمیده درویش طبیعت بودند- در کمال همواری و بردباری ، چشم ایشان را با برادران در ایام شاه صفی باطل ساختند- در تربیت نظم نهایت قدرت داشت و قصیده مو را جواب گفته است .

همچنین بنابر نوشته پایگاه رایانه ای شهرداری اصفهان^{۲۰۸}: ... [نام او ابتدا محمد صادق بوده ، به اشاره شاه عباس موسوم به علاء الدین محمد گشته ، در شعر و شاعری نیز قدرت کامل داشته و قصائد و غزلیات و مثنویات خوب می سروده است ...] . شعر زیر از اوست .

... تا چو مویش نشوی ره به میانش نبری پیش مو به میان است و میان ناپید است
رشته جان همه ، با موی تو می پیوندد مو بر اندام لطیف تو مگر مهر گیا ست ...

فرزند وی میرزا عبدالله شهرستانی متخلص به « عرفان » که همانند پدرش به دستور شاه صفی کور شد- نیز به گفته « صاحب تذکره روز روشن » در صرف و نجوم ، دستگاه وافی داشت و به صحبت درویشان و خاکساران خیلی مایل بود ... شعر زیر از اوست .

بزم از روی تو چون وادی ایمن شده است جلوه خویش مبین، آینه روشن شده است
گلرخان بزم طرب در چمن آراسته اند بسکه گل بر سر گل ریخته، خرمن شده است

نصر آبادی نیز در صفحه ۱۳-۱۴ تذکره خویش از احوال صاحب عنوان مطلب جالب توجهی ذکر کرده که با آموزش نابینایان امروزی قابل مقایسه می باشد- وی در این باره چنین آورده است : « میرزا عبدالله - خلف عالیجاه میرزا علاء الدین محمد شهرستانی است ... اگر چه به طریق والد عالمقادر چشم از عالم صورت بسته اند- لیکن ، به تماشای جمال شاهد عینی ، در عالم معنی گرم نظاره اند ... در سن هفت سالگی با موم شکل حروف را بر تخته نقش کرده ، در علم نحو و صرف و منطق مربوطند و در علم نجوم به مرتبه ای آگاهند که هر سال مستقبل احوال خویش را می نویسند و جمیع موافق می باشد و در ضبط تواریخ هم به مرتبه ای آگاهی دارند که جمیع تواریخ را به عینه به خاطر دارند- مجملأ در کمال همت و مروتند و مدار صحبت ایشان با علماء و فقرا و با مردمانست ؛ طبیعتش در ترتیب نظم نهایت لطف دارد و شعرش این است و عرفان تخلص دارد .

آتش لعل لبی سوخت چنان پیکر ما که دمد لاله سیراب ز خاکستر ما

فرزند دیگر میرزا رفیع شهرستانی ، میر زین العابدین نام داشته که نصر آبادی در صفحه ۱۳ تذکره اش از او بدین صورت ستایش کرده است : « میرزا زین العابدین : برادر کوچک بندگان ، میرزا علاء الدین محمد است و در جمیع صفات با اخوی عالیجاه سهیم و شریک است و شعرش این است .

اسیر بند غمم ، خان و مان نمی خواهم مجاور قفسم، آشیان نمی دانم
تو می کشی و خیال تو زنده می دارد تفاوتی به جز این در میان نمی دانم

دیگر از اعضاء خاندان شهرستانی فرزند میرزا رضی و حوا بیگم ، میرزا محمد طاهر است که باز نصر آبادی در صفحه ۱۳ همان منبع پس از تمجیدی شاعرانه ، اشعار زیر را از وی به یادگار نهاده است .

زهی مقام سعادت سرای درویشی صفای خلد برین از صفای درویشی
شود چه اژدر و دردم کشد دو عالم را چو افتد از کف موسی عصای درویشی

^{۲۰۸} در پایگاه رایانه ای یاد شده ، به نام (درگاه الکترونیکی شهرداری اصفهان (<http://www.isfahan.ir>) بخش مفاخر و مشاهیر ، در باره هر کدام نوشته کوتاهی آمده است که در برگرفته سرگذشت عالمان ، قاریان و حافظان قرآن کریم ، قرآنیان جوان و خادمان قرآن ، هنرمندان ، شعراء و اهالی موسیقی قدیمی و جدید اصفهان است و در نقشه آن ، قابل دسترسی می باشد .

دیگری **میرزا شمس الدین محمد** ولد میرزا محمد رضا شهرستانی ، نواده میر عنایت الله صبیح زاده نواب میرزا رفیع صدر است که صاحبان تذکره های نصر آبادی ، روز روشن و غیره از او یاد کرده اند- شعر زیر از وی به استناد صفحه ۹۹ تذکره میرزا محمد طاهر و صفحه ۳۴۲ تذکره صبا ، برای این نگارش برگزیده شد .

به نرمی سنگ را با شیشه الفت می توان دادن در آن ساعت که پای سازگاری در میان باشد

میرزا محمد روح الامین شهرستانی « متخلص به میر جملۀ شهرستانی » پسر عم میرزا رضی مذکور (که در عهد شاه عباس اول در دستگاه او صدرات کل داشت) به هند رفته ، نزد شاه جهان خطاب « میر جملہ » یافت و به سمت میر بخشیگری سرافراز بود ، پس از رویگردانی پادشاه و ملازمان شاهی (به نقل از نصر آبادی صفحه ۵۶ و صبا صفحه ۳۱۵) غزلی موزون نموده که مطلع آن این است .

کناره جوی از این مشت استخوان شده اند سگان آن سرکو خوش مزاج دان شده اند

از میر جملہ ؛ در مطلع های عرفانی با توجه با شعائر مذهبی نیز اشعاری بر جای مانده ، برای نمونه- مطلعی در منقبت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام دارد که در تذکره نصر آبادی به صورت زیر نقل شده است .

هر چه گویم ، عشق از آن برتر بود عشق ، امیرالمؤمنین حیدر بود

گرچه در خانواده شهرستانی تا کنون دانشمندان و شعراء دیگری نیز به منصب ظهور رسیده اند- اما ، از آن جا که بخش مذکور برای نیل به هدف مجموعه حاضر کفایت می کند از ذکر نام و اثر های دیگران خودداری می شود- به هر حال از این خانواده علماء ، فضلاء ، ادباء ، شعراء و اندیشمندان دیگری به تراجم ، تذکره ها ، تاریخ ادبیات و مجموعه های ... این مرز و بوم راه یافته اند که پی گیری آن نیاز به تحقیقی جداگانه ، با همفکری و همکاری وابستگان اخیر آن خاندان دارد .

کوشه‌ای از سرنوشت خلیفه سلطان و پسرانش

پدر شاه عباس دوم، سام میرزا پسر صفی میرزا (مقتول به امر پدرش شاه عباس اول) که به نام شاه صفی روز دوشنبه چهارم جمادی الثانی ۱۰۳۸ «ه ق»^{۲۰۹} پس از مرگ جدش به تخت سلطنت نشست (۵۶) با تأسی بر شاه عباس و عمویش شاه اسماعیل دوم^{۲۱۰} به سعایت بدگویان^{۲۱۱} و به واهمه ادعای سلطنت دیگران، علاوه بر شاهزادگان پسری^{۲۱۲} حتی داماد های شاه پیشین و فرزندان شان را از دم تیغ گذرانید یا کور و خانه نشین کرد^{۲۱۳} - مورخش محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی در کتاب خلاصه السیر (۱۰۷) (چاپ جدید صفحه ۱۲۴- ۱۲۸) اگر چه ذیل وقایع سال ۱۰۴۰ «ه ق»، ضمن نگارش کشت و کشتار، کورکردن، معزول نمودن و نفی بلد سران قوم که حتی شاه صفی را با برقراری آرامش به تخت سلطنت نشانده بودند^{۲۱۴} آن سنگدلی ها که موجب خسارت های جبران ناپذیری برای مملکت گردید^{۲۱۵} را « آرامش ساحت ایران در سایه عاطفت برگزیده یزدان ... » تلقی نموده، مع الوصف- علی رغم نفی بلد خلیفه سلطان^{۲۱۶} و

^{۲۰۹} برخی از منابع تاریخی جلوس شاه صفی را بیستم جمادی الثانی (۵۶) و بیشتر منابع، چهارم نوشته اند (۵۲) (۱۰۷).

^{۲۱۰} شاه اسماعیل دوم پسر شاه طهماسب، هنگام جلوس بر تخت سلطنت، کلیه شاهزادگان به غیر از محمد خدابنده و عباس میرزا را که در قزوین نبودند به واهمه ادعای سلطنت کشت (به منابع تاریخ عهد صفویه رجوع شود).

^{۲۱۱} یکی از عوامل تحریک شاه صفی برای کشتن و کور نمودن یا نفی بلد نزدیکانش، چراغخان پیرزاده بوده است که به کمک رستم بیگ دیوان بیگی پس از دستور شاه صفی، به اعمال شنیع فوق اقدام نموده اند (۵۲) (۱۰۷).

^{۲۱۲} در سال چهارم جلوس شاه صفی، چهار نفر شاهزادگان تابینا که در قلعه الموت بسر می بردند به افساد اشرار نابکار، رخت زندگانی به جهان جاودانی کشیدند، اول سلطان محمد میرزا خلف نواب فردوس آرامگاه، دویم امام قلی میرزا، سوم برادر نجف قلی میرزا ولد امام قلی میرزا، چهارم سلطان سلیمان میرزا ولد شهادت لوا صفی میرزا (۵۲) - همچنین، از فجایع زمان او قتل امامقلی خان فاتح هرمز و سه فرزندش بود (۵۶).

^{۲۱۳} از وقایع بدایع در سال ۱۰۴۰ «ه ق» قتل عیسی خان قورچی باشی (امیر الامراء یا سرکرده لشکر و داماد شاه عباس اول) و پسرانش (سید محمد، سید علی و سید معصوم) و نابینا کردن شاهزادگان امی صفوی است که به فساد مفسدین به ظهور پیوست که از نسل خلیفه سلطان و غیره بودند (۵۲) (در متن به نام کلیه افراد اشاره خواهد شد) دیگر افرادی که به دستور شاه صفی کور شدند، سنجر میرزا نبیره دختری شاه جنت مکان، مظفر حسین میرزا ولد سنجر میرزا پسر شاه ظهیرالدین علی ولد شاه خلیل الله و سلطان حسین میرزا ولد علی قلی میرزا بودند (۵۲).

^{۲۱۴} « پس از رسیدن خبر مرگ شاه عباس اول، عمه او زینت بیگم که زنی سیاس و همواره مورد مشورت شاه فوق قرار می گرفت به کمک عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان، ضمن اقدامات لازم، شاه صفی را از حرمسرا خارج و به تخت سلطنت نشانده » (جهت اطلاع بیشتر به منابع عهد صفویه رجوع شود) - حتی شاه صفی در آغاز سلطنت همواره از نظریه های آنان بهره می گرفت - چنان که، در کتاب خلاصه السیر (۱۰۷) (چاپ جدید صفحه ۴۰) چنین آمده است « روزشنبه بیست و سیم که نوزده روز از مدت جلوس گذشته بود ... در آن وقت چون حضرت ظل الهی را اطلاع بر احوال ممالک نبود، چند نفر از معتمدان درگاه مثل عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان اعتماد الدوله و زینل خان و رستم خان و ابوالقاسم بیگ، در خلوت نشسته در مهام دولت وانتظام ممالک تدابیر اندیشیده، آرای خود را به خدمت اشرف عرض نموده، آن چه رأی صواب نمای اشرف بر آن قرار می گرفت- به منصفه ظهور جلوه گر می شد ... ».

^{۲۱۵} چنان که تاریخ گواهی می دهد پس از کشت و کشتار امراء نامی، همواره قشون شاه صفی از متجاوزین به ایران شکست خورده است « شکست مریوان و آمدن ترکان تا جزین - در این زمان شاه صفی سردارش زینل خان شاملو را نیز به قتل رساند- تجاوز مجدد عثمانیان در سال ۱۰۴۸ و ← ←

کور کردن پسرانش ، همواره آشکار و نهان از او به عنوان فردی عالم و معتبر یاد کرده ، حتی کور نمودن فرزندانش را دسیسه ریاکاران به حساب آورده است : « ... روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه رجب ثمان و ثلثین و الف (۱۰۳۸ ه ق) (حضرت ظل الله) به واسطه رفع تعزیه و مبارکی جلوس ، قامت قابلیت هر یک (از معتمدان درگاه) را به فراخور استطاعت به خلاء فاخره مشرف ساخته به تشریفات لایقه سرافراز ساختند^{۲۱۷} ... قلم و دوات ، قلم مرصع اضافه ، عارفه اعتمادالدوله ... »^{۲۱۸} و (ذیل وقایع ۱۰۴۰ ه ق) « ... اما جمعی که کمان مکیدت و تزویر همیشه در زه داشتند ... هر لحظه به نوای دلخراشی راه صوت بر عندلیبان می بستند و هر ساعت ، خار ستمی بر پای اخلاصمندان می شکستند - به حرف های دور از کار ، مخرب حواس ظاهری و باطنی (حضرت ظل الهی) می گشتند تا روز بیست و سیم شهر (رجب سنه ۱۰۴۰ ه ق) چهار پسر خلیفه سلطان اعتماد الدوله و چهار نفر ولدان رفیع الدین صدر و میرزا رضی با محمد معصوم ولد ارشد میرزا محسن متولی مشهد مقدس را مکحول نموده^{۲۱۹} ، گوشه نشین زاویه فراموشی کرده و نواب علیه زینت بیگم را از حرم علیه عالیه کرده به

← تصرف بغداد و واگذاری بغداد به دولت عثمانی ، فتح قندهار توسط شاه جهان پادشاه تیموری هند ، مرگ شاه صفی در دوازدهم صفر ۱۰۵۲ ه ق » هنگام بازگشت از مشهد مقدس در کاشان به علت افراط در میگساری یا مسموم شدن (۵۶) .

^{۲۱۶} مرحوم علی اکبر دهخدا در لغتنامه ۳۵ (جلد هشتم صفحه ۱۲۱۰) به نقل از اعلام زرکلی مدت وزارت خلیفه سلطان در عهد شاه صفی را دو سال ذکر نموده اند که پس از عزل به قم تبعید گردیده است .

^{۲۱۷} صاحب خلاصه السیر (۱۰۷) (صفحه ۴۰-۴۱ همان منبع) ذیل وقایع چهارشنبه بیست و پنجم رجب ۱۰۳۸ ه ق « چنین آورده است «...به واسطه رفع تعزیه و مبارکی جلوس ، قامت قابلیت هر یک را به فراخور استطاعت به خلاء فاخره مشرف ساخته به تشریفات لایقه سرافراز ساختند ... اسب تازی با یراق طلا ضمیمه خلعت عیسی خان قورچی باشی و قلم و دوات ، قلم مرصع اضافه ، عارفه اعتماد الدوله و دگنک مکمل به یواقیت ولعل و فیروزه ردیف ، تشریف زینل خان ایشک آقاسی باشی و جیغه مرصع به لثالی به یوسف آقا و خنجر مرصع ، توام خلاع رستم خان قولر آقاسی نموده ، ایشان از این انعامات سرمباهات به فلک اسیر رسانیدند » .

^{۲۱۸} - بررسی اصطلاحات شغلی : « ۱- صدر اعظم = وزیر دیوان اعلی ، اعتماد الدوله = وزیر دست راست ۲- مجلس نویس = معاون صدر اعظم ، وزیر دست چپ و محرر صورت جلسات و دستور های شاه و بایگانی آن ها ۳- دیوان بیگی = قاضی عالی کشور ۴- مستوفی الممالک = خزانه دار کل کشور ۵- قورچی باشی = رئیس گارد نگهبانان و سردار قزلباشان ۶- ایشک آقاسی باشی = رئیس کل تشریفات دربار ۷- صدر الصدور = در رأس روحانیون شیعه یا مجتهدان ، دو صدر بزرگ یا صدر الصدور که یکی بر امور دیوان و دیگری بر ، امور خاصه نظارت می کرد وجود داشته - امور مربوط به قضا و دادرسی اموال موقوفه در دست آن ها بود ، مجتهدان و علماء مرکز و ایالات و قاضیان محل نیز تابع ایشان بودند » (۵۶) . در منابع عهد صفوی معمولاً آقاسی را با (ق) و در عهد قاجار با (غ) نوشته اند که هر دو یکی است .

^{۲۱۹} رویه کور کردن : اگر چه ، در زمان شاه عباس دوم منتفی گردید - اما در زمان سلطنت فرزندانش صفی میرزا که پس از فوت پدرش در روز بیست و سوم ربیع الاول ۱۰۷۷ ه ق « ابتدا با نام شاه صفی دوم به تخت سلطنت نشست ، ادامه یافت - لازم به تذکر است که « پادشاه اخیر در ابتدای سلطنت همواره بیمار بود و اوقاتش صرف دفاع از اقدامات انتقام جویانه تزار روسیه الکسی میخالویچ که پانصد نفر قزاق را مأمور دستبرد به مازندران نموده و راهزنانی را در جزیره آشوراده مستقر نموده بود می شد - این مسائل مردم خرافی آن روزگار را به فکر انداخت که شاید تاج گذاری کرده نام خود را از شاه نحسی بوده است - از این رو ، شاه صفی دوم دوباره در سال ۱۰۸۰ ه ق « با شکوه و جلال بر تخت سلطنت نشست و تاج گذاری کرده نام خود را از شاه صفی به شاه سلیمان تغییر داد » (۵۶) - در باره روش کور کردن مخالفین مارتین سانسون مبلغ مسیحی که در زمان همان پادشاه به ایران آمد در سفرنامه اش (برگردان فارسی - صفحه ۳۷) (۷۵) چنین آورده است : « در ایران به محض این که شاه به تخت سلطنت جلوس می کند ، آهن گداخته ای را به آهستگی از جلوی چشمان برادرانش می گذارند و طبق معمول ، آن ها را از بینایی محروم می سازد - ایرانیان این رفتار وحشیانه را برای جلوگیری از این که برادران شاه مدعی سلطنت نشوند انجام می دهند » - همچنین ، دیدگاه مترجم محترم ذیل همان صفحه : « این عمل در دوران صفویه معمول نبوده است - شاید ، استثنای شاه سلیمان چنین می کرده است » - **نگارنده مجموعه حاضر** : « دیدیم که شاه صفی جد او نیز چنان کرد و دیگران کشتند » .

خانه های قدیم خود فرستادند و حکم شد که اعتماد الدوله مذکور و میرزا رفیع در خانه های خود ساکن شده ، من بعد به تمشیت امور سلطنت نپردازند » - حضرت ظل الهی به لفظ دُرر بار گهر نثار فرمودند که اخلاصمندی ... خلیفه سلطان بر پیشگاه ضمیر آفتاب پرتوانداخته ... اما چون در عالم مملکت داری ، این قسم حالات بعید نیست چند روز به مقتضای ادوار فلکی دست در دامن اضطبار باید زد تا آن چه در پرده غیبت است به منصه ظهور جلوه گر شود و علی بیک قوشچی را بعد از سنوح مقدمات به مشهد مقدس فرستادند که میرزا ابوالقاسم ولد دیگر میرزا محسن را از شربتی که برادر چشیده بود ، بخشی داده به اردوی معلی آورد ، آن نیز به اندک وقتی به عمل آمد .

چگونگی آموزش مذهبی، علمی، ادبی و هنری ناینیان

چنان که پیش از این مجال بحث یافت ، کلیه کودکان ناینیا ، زیر نظر پدران خود یا اساتید دیگری به آموختن خواندن و نوشتن ، فراگیری وظایف مذهبی و آن چه موجب رستگاری دنیوی و اخروی است کمر همت بستند و شدند آن چه شدند ... مهمترین پدیده این دوره از تاریخ ایران آموزش عملی خواندن ، به ناینیان می باشد - باری ، اختراع خط مخصوص آنان را غریبان زیر نام خط « بریل » به خویشان نسبت داده اند - اما ، مدت ها پیش از آن در ایران عهد صفوی از سوی خانواده ای رنجکشیده که توسط شاهی مغرور و دهن بین می رفت به گدایی بنشیند ، شاهد آن تحول عظیم در آموزش ناینیان بوده ایم - به هر تقدیر ، مبتکرین سادات مرعشی اصفهان از سال ۱۰۴۰ « ه ق » بر حسب نیاز فرزندان کورشان به کشف وسیله ای نایل آمدند - در این باره ، محمد طاهر نصر آبادی که همزمان با آن کودکان معصوم می زیسته ، در صفحه ۱۳ تذکره خویش به این مهم اشاره نموده است : « میرزا عبدالله خلف عالیجاه میرزا علاءالدین محمد خلف میرزا رفیع الدین صدر ، گر چه به طریق والد عالیمقدار چشم از ملاحظه عالم صورت بسته اند - لیکن ، به تماشای جمال شاهد عینی در عالم معنی گرم نظاره اند ... در سن هفت سالگی با موم شکل حروف را بر تخته ای نقش کرده در علم نحو ، صرف و منطق ... و نجوم مربوطند ... » (۶۰) . باری بدینسان استفاده اعمام ، بنی اعمام و خاله زادگان ناینیا از آن وسیله ای که مبتکر آن سادات مرعشی اصفهان بوده اند ، هرگز بعید به نظر نمی رسد و این است رمز موفقیت چشمگیر اعضاء ناینیای این خاندان در زمینه های علمی ، مذهبی ، ادبی و هنری ... که از آمادگی ارثی و محیطی حکایت می کند .

چگونگی پراکندگی ذریعۀ علاء الدین حسین خلیفہ سلطان

قدیمی ترین منبع خانوادگی در مورد پراکندگی احفاد خلیفہ سلطان مذکور در استان اصفهان که نسخه هایی از آن در اختیار خانوادۀ نواب صفوی و نگارندۀ مجموعه حاضر می باشد (۱۰۸) سندی است که حدود یک قرن پیش از این جهت تنسیق و تثبیت موقوفۀ سابق الذکر نوشته شده ، به مهر و امضاء برخی از علمای مذهبی وقت رسیده است- در این سند که به گونه ای استعمال و استشهادی است جهت اثبات تولیت موقوفه و خارج نمودن آن از ید اولاد دختری^{۲۲۰} یا متعديان دیگری^{۲۲۱} که خارج از موازین شرعی در آن دخالت می نمودند- همچنین ، تولیت دیگر موقوفات که در اختیار سایر اولاد و احفاد پسری خلیفہ سلطان بوده را محترم شمرده- پراکندگی سادات ذریعۀ علاء الدین حسین در استان اصفهان را جهت رفع هر گونه ابهام ، برای دخالت مستقیم در موقوفات مربوطه به این شرح مورد تأکید قرار داده است : « چون مرحوم مغفور مبرور خلد آشیان جنت مکان میرزا علاء الدین حسین خلیفہ سلطان و سلطان العلماء ملقب به اعتماد الدوله اعلی الله مقامه ، فرزند... خلد آشیان میرزا رفیع الدین محمد صدر الممالک طاب ثراه که تقریباً سیصد سال قبل در زمان سلطنت مرحوم مغفور شاه عباس اول و سایر سلاطین صفویه بوده است- چهار نفر پسر داشته است به تفصیل قد و برای هر یک جدا جدا املاک ، مستغلات و ضیاء و اراضی وقف نموده است .

مرحوم مغفور نواب آقا میرزا سید علی (جد سادات سکنه شهر می باشد)

مرحوم مغفور نواب میرزا محمد حسن (جد سادات سیانی می باشد)

مرحوم مغفور نواب آقا میرزا ابراهیم (که جد سادات نصر آبادی می باشد)

مرحوم نواب میرزا رفیع الدین (که جد سادات محمد آبادی می باشد) ...

اما ، بنا بر نوشته های آیت الله العظمی مرحوم مرعشی نجفی که در کتاب اعیان الشیعه (مجلد السادس صفحه ۱۶۵ مورد استناد قرار گرفته است ، (اسلاف صاحب عنوان ، مرعشیان مازندرانند و وی اعقاب کثیری در شهر های ایران (مانند) اصفهان - تهران ، تبریز ، قم و کربلا از شهر های عراق دارد) - اینک گفتنی است : بازماندگان ایشان (به ویژه بازماندگان نواب میر سید علی) در بیشتر شهر های ایران ، کشور های همجوار و سایر کشور های جهان مانند (آمریکا ، کانادا ، آلمان ، لوکرانبورگ ، فرانسه ...) زندگی می کنند .

۸- نواب میر سید علی بن سلطان العلماء خلیفہ سلطان : علاوه بر تحقیقات مرحوم حضرت آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی در مورد صاحب عنوان ، علامه محسن امین در خصوص وی و تنی چند از اولاد و اعقاب کار آمد او و برادرانش مطالبی به رشته تحریر آورده ، من حیث المجموع علماء ، فضلاء ، ادباء و شعراء دیگری از این خاندان را تا اواسط سلطنت قاجاریه معرفی نموده است- در منبع یاد شده (مجلد الثامن صفحه ۱۹۷) پیرامون صاحب عنوان پس از برگرداندن جمله هاعربی به زبان خودی چنین می خوانیم : « میرزا سید علی نواب پسر سید حسین حسینی مرعشی داماد شاه عباس (اول) صفوی - در اصفهان عالمی فقیه ، محدث ، متکلم و مدرس بود- نزد پدرش و دانشمندان دیگر آن زمان تحصیل نمود - (وی) به سال ۱۰۳۹ « ه ق » متولد و در سال ۱۰۸۱ « ه ق » فوت

^{۲۲۰} میرزا سلیمان نایب الصدر نوۀ نایب الصدر (داماد سید مرتضی صدر الصدور و شوهر خواهر ابوتراب میرزا شاه اسماعیل سوم) .

^{۲۲۱} خوانین بختیاری که در مجاورت موقوفات بوده اند در طول زمان بدون در نظر گرفتن وقفیت ملک ، همواره بر متولیان و کشاورزان نیز بسیار تعدی می نموده اند .

شده، در مقبره علامه حلی [(واقع) در بنای نیکو و گرامی (نجف اشرف)] به خاک سپرده شد، او جد خانواده فاطمیه مشهور به نواب است (که) در اصفهان (زندگی می کنند) (همچنین) روستای ملک آباد از مهم ترین روستا های ناحیه اصفهان را بر ایشان وقف نموده است - وی کتاب هایی نیز در فقه و انساب در شرح حال [بزرگان صاحب نظر] خانواده خود دارد ».

در باره صاحب عنوان، **افندی اصفهانی** در مقدمه ریاض العلماء ... (۹) نوشته است: « ... از آن پس که مقدمات تحصیلی را فرا گرفتم، تصمیم گرفتم تا دروس بالاتر را بیاموزم - بدین منظور، حد اکثر کتب اربعه حدیث (کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) و قواعد علامه حلی (ره) را از محضر استاد استفاده کرده و برخی از تهذیب شیخ طوسی و شرح اشارات و مقداری از الهیات شفا و امثال آن را از استاد فاضل رضی الله عنه و از علامه میرزا علی نواب فرزند سید جلیل خلیفه سلطان ... فرا گرفته و آموختم ... همچنین، وی آن استاد را به عنوان (علامه جلیل میرزا علی نواب، فرزند خلیفه سلطان) یکی از مشایخ اجازات و روایات خویش نام برده است ... ».

(گفتنی است: ذریه محقق او و برادرانش در تاریخ مذهبی و فرهنگی ایران نیز صاحب عنوان گردیده اند) *

*** الف: بازماندگان میر سید علی بن سلطان العلماء خلیفه سلطان:** برگردان از اعیان الشیعه (۹۱) و مقدمه احقاق الحق ... (۱۰).

الف / ۱: (فرزندان) ۱- سید هدایت الله بن سید علی (اعیان الشیعه) (۹۱) (ج ۱ ص ۲۶۳): « متولد ۱۰۶۷ (یکی) از دانش آموزان پدرش، فقیه، اصولی، محدث و متکلم بود - اثر های خیریه و موقوفاتی داشته، (از او) پسرانی (به نام های) میرزا محمد اشرف، میرزا محمد شریف، میرزا مؤمن و میرزا محمد مسعود، متولد شدند - (مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (ص ۱۵۴ - ۱۵۵): « فقیهی مدرس در اصفهان بود (صاحب) نسب نامه سادات خلیفه سلطانیه گفته است: (وی) از فقه های عصر خود و مدرسین، صاحب تألیفات زیاد و کرامات ظاهری بوده به سال ۱۰۶۷ متولد شد و دارای اوقاف و بریاتی می باشد ». ۲ - سید رضی الدین محمد بن سید علی (اعیان الشیعه) (۹۱) (ج ۱ ص ۱۸): « تولد ۱۰۶۳ و فوت ۱۱۲۶ ... نزد پدرش در فقه، حدیث و اصول تحصیل کرد (از او سه) پسر به وجود آمدند: میرزا محمد رضا، میرزا لطف الله و میرزا علاء الدین حسین کسی که در زمان صفویه به صدر اعظمی رسید (مؤلف وی را با جدش خلیفه سلطان اشتباه کرده است) . ۳ - علامه میرزا محمد طاهر بن سید علی (مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (ص ۱۵۴): « حکیمی متأله بود و حاشیه دقیقی بر شرح الهدایه میدی و بر شرح اشارات دارد ». ۴ - سید مرتضی بن سید علی (در متن به وی و اثر هایش اشاره خواهد شد) .

الف / ۲: نوادگان: ۱- سید محمد صادق بن محمد طاهر بن سید علی (اعیان الشیعه) (۹۱) (ج ۹ ص ۳۶۷): « ساکن هندوستان، فوت ۱۱۳۵ هـ ق - (وی) یکی از فضلاء زمان خود در فقه، اصول دین و حکمت الهیه بود، اواخر عهد ملا محمد باقر مجلسی را درک و کتاب هایی را نزد او خواند - همچنین، از وی اجازه گرفته است، (خود) حاشیه ای بر شرح الهدایه میدی دارد که نسخه ای از آن نزد آل شهرستانی در کربلا موجود است - (وی) به هندوستان رفت، در آن جا ساکن شد و به تعدادی از نواب های (هند) از جمله: محمد علی و محمد صاحب و غیره آموزش داد - از او پسرانی (به نام های) محمد سلیم، ضیاء الدین محمد و علی اکبر به وجود آمدند - همچنین، پدرش محمد طاهر بن سید علی نیز از جمله متکلمین فضلاء بود - (مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (ص ۱۵۴): « او حاشیه ای بر شرح الهدایه دارد که در نهایت تحقیق و دقت (نوشته شده) است ». ۲ - ضیاء الدین محمد بن میرزا محمد صادق بن محمد طاهر بن سید علی (مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (ص ۱۵۴): « بر حسب مشجره، حکیمی متکلم، محدث و زاهد بود ». ۳ - سید میرزا محمد علی بن میرزا سید محمد بن میرزا عبدالحمید بن میرزا محمد شریف بن میرزا هدایت الله بن سید علی (اعیان الشیعه) (۹۱) (ج ۱۰ ص ۱۸ و ۲۶): « در تذکره القیور آخوند مولی عبدالکریم گزی دوبار در باره وی مطلب نوشته شده است ». (ص ۱۸): « عالمی ربانی، متقی، صالح و ذاکر، (یکی) از [بزرگان صاحب نظر] قرن سیزدهم بود، خارج از اصفهان فوت شد و قبرش در مقبره شاه رضا یکی از اولاد ائمه علیهم السلام بین اصفهان و شیراز، طرف راست جاده به طرف شیراز قرار دارد که آن (مطلب) را مولی عبدالکریم گزی در تذکره القیور ذکر کرده است ». (ص ۲۶): « در شهرستان قمشه فوت شد و قبر او در صحن شاه رضا، مزار کسی که به اولاد ائمه علیهم السلام منسوب است و زیارتگاه ساکنین آن دیار است، قرار دارد ». سید شهاب الدین تبریزی، در کتاب هایش که نزد ماست نیز چنین نقل کرده

است: « فقیهی بزرگوار، زاهدی عابد و در عزلت نشینی، دور از مردم مشغول کار خود بود ».

ب - چنان که پیش از این گذشت؛ سه برادر سید علی: سید حسن، سید ابراهیم و سید رفیع الدین محمد نیز اهل علم و دانش بوده، بازماندگان ایشان هر کدام در امور سیاسی، مذهبی و علمی صاحب عنوان گردیده‌اند.

ب / ۱- سید حسن (اعیان الشیعه) (۹۱) (ج ۵ ص ۵۱): « صاحب عنوان عالمی فاضل، فقیه، محدث، متکلم و دانش آموز پدرش بود- با دختر شاه سلیمان صفوی، خواهر شاه سلطان حسین صفوی که نامش سیده زبیده بیگم بود ازدواج کرد، مادرش نیز دختر شاه عباس اول بود- اولادش به سادات سیانی معروف‌اند و برای هر کدام از ذریه‌اش مزارعی خارج از اصفهان وقف نموده و تولیت را به آنان واگذار کرده است، پسر (مشهورش) میرزا محمد باقر صدر است. از سید حسن ده پسر به وجود آمد: سید حسین، سید عبدالرحیم، سید محمد صادق، سید محمد باقر، سید محمد مهدی، سید محمد نصیر، سید محمد کاظم، میرزا هادی، میرزا ابوتراب، و نواب میرزا محمد باقر صدر اول « به نقل از کتاب های سید شهاب الدین حسینی تبریزی ساکن قم ». (مقدمه احقاق الحق... (۱۰) (ص ۱۳۸): « علامه سید حسن نواب پسر سلطان العلماء (میر سید علاء الدین حسین) مرعشی (یکی) از دانش آموزان پدر علامه‌اش و دیگران بود، خود حاشیه (هایی) بر شرح لمعه، الفقیه و غیر از آن‌ها دارد ».

فرزندان و نوادگان مشهور سید حسن: ۱- « میرزا محمد باقر صدر (اول) (مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (ص ۱۳۸): « علامه صدر الصدور در دولت صفویه (صدر خاصه شاه سلطان حسین صفوی) حفید سلطان العلماء از بزرگان زمان خود بود ». ۲- « میرزا محمد مقیم بن محمد نصیر بن سید حسن (اعیان الشیعه) (۹۱) (ج ۱۰ ص ۵۸): « عالمی فقیه و مدرس بود که به صدارت شاه حسین صفوی رسید (او صدر شاه سلطان حسین، شاه طهماسب دوم و صدر الممالک و صدر عامه شاه سلیمان دوم نیز بود) - از وی پسرانش میرزا محمد تقی، میرزا محمد کاظم، میرزا علی نقی، میرزا محمد باقر (صدر ثانی) و نواب میرزا محمد (صدر خاصه) به وجود آمدند ». ۳- « میرزا محمد باقر صدر بن محمد مقیم (اعیان الشیعه) (۹۱) (ج ۹ ص ۱۸۵) مادرش دختر شاه سلطان حسین صفوی بوده، خود از دانش آموزان پدرش بود و از او پسرش میرزا حبیب الله به وجود آمد ». ۴- « علامه سید میرزا محمد علی بن محمد رضا (مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (ص ۱۵۶ - ۱۶۷) و تذکره روز روشن (۹۹) ذیل تخلص فروغ « ساکن هندوستان » ابن عبدالباقی بن علاء الدین حسین بن محمد باقر صدر اول ...: وی شاعری متخلص به فروغ و وارد به علوم حکمیه و نظم اشعار بوده است - صاحب تذکره روز روشن، در باره او ذیل عنوان فروغ (اصفهانی) چنین آورده است: « میرزا محمد علی اصفهانی فرزند محمد رضا از دودمان خلیفه سلطان و در علوم حکمیه و نظم اشعار از مستعدان بود، در سنه ۱۱۴۰ « ه ق » متولد گردید و بعد از سن تمیز به شوق تحصیل فضایل به بصره و بغداد رفت - والدش میرزا محمد رضا در هندوستان آمد، به ذیل عاطفت نواب صفدر جنگ تمسک جست - سپس، میرزا محمد علی از سفر نزد پدر به هند رسیده، از جانب ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان، مراعات مراتب تعظیم و تکریم دید و به عمر هفتاد سال در شهر بنارس، فروغ چراغ حیاتش منطفی گردید: از شعر اوست.

باده رنگین می‌نماید روی تابان ترا آبیاری می‌کند آتش، گلستان ترا

چشمه آب بقا هر چند جانبخش است لیک کی برابر می‌شود چاه زنخدان ترا

ب / ۲- سید ابراهیم (مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) (ص ۱۳۸) - برگردان شرح حال صاحب عنوان به فارسی چنین است: « علامه سید میرزا ابراهیم پسر سلطان العلماء از بزرگان دوره خود در فقه، اصول، حکمت، تفسیر و حدیث بود، از وی حواشی بر مدارک در فقه، بر شرح لمعه، بر تفسیر بیضاوی و غیره باقی مانده است - نامبرده در سال ۱۰۹۸ « ه ق » فوت شد و در اصفهان اعقاب وی در زمره امراء، شعراء، فقهاء و وزراء می‌باشند ». از احفاد صاحب عنوان در همان منبع (صفحه ۱۵۳) به نام سید میرزا شجاع الدین محمد بن عبدالکریم بن اسدالله بن محمد کریم بن محمد بن سید میرزا ابراهیم ... اشاره شده است؛ مرحوم مرعشی نجفی در همان صفحه، ذیل نام

سید میرزا شجاع الدین محمد و نسب وی چنین آورده‌اند: « پدر علامه‌ام در مشجره ، گفته‌اند ، همانا او فقیه ، مفسر ، محدث و خطاط بود . در (اعیان الشیعه) (۹۱) (ج ۱۰ ص ۳۸۲) زیر عنوان « السید محمد بن عبدالکریم الحسینی الخلیفه السلطانی » نیز پس از برگردان متن به زبان خودی ، چنین می‌خوانیم : « وی از ذریه سید حسین سلطان العلمای معروف - فقیهی ادیب و شاعر بود ، سال ۱۱۹۸ « ه ق » به دنیا آمد و در سال ۱۲۸۰ فوت شد - وی شرح‌هایی بر زبدة الاصول و تشریح افلاک ، کتاب اجازات ، تفسیر قرآن و دیوان شعر دارد - در بلاد هند رحلت کرده ، مقبره‌اش در گورستان تخت فولاد اصفهان است (از آن جا که مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی ، در کار خود بسیار دقیق بوده - حتی ، مؤلف اعیان الشیعه اکثر مطالب خود به ویژه در باره سادات مرعشی « خلیفه سلطانی » اصفهان را از ایشان اقتباس کرده است و چنین نامی در مقدمه احقاق الحق ... (۱۰) وجود ندارد ، به احتمال قوی محمد بن عبدالکریم همان شجاع الدین محمد ... است .

ب / ۳ - سید رفیع الدین مرعشی (مقدمه احقاق الحق) (۱۰) (ص ۱۳۸) - برگردان فارسی شرح حالش چنین است : « علامه میرزا سید رفیع الدین مرعشی پسر سلطان العلماء شاگرد پدر و برادر گرامی‌اش سید علی بوده ، تعلیقاتی بر کتاب‌های درسی و معاجم اللغة دارد . مادر این چهار برادر (سیدعلی - سید حسن - سید ابراهیم و سید رفیع الدین) دختر شاه عباس اول صفوی بوده است .

از ایشان ، علامه نواب بزرگ سید ابوالحسین میرزا مرعشی پسر علامه میرزا فتح‌الله پسر علامه میرزا رفیع الدین محمد پسر علامه سید علاء الدین حسین سلطان العلماء حسینی ... است - پدر نیکوکارم در مشجره نوشته‌اند : « همانا او از مفسرین و ادباء بزرگوار بوده ، از اصفهان به محمد آباد جرقویه نقل مکان نمود و زادگانش در آن جا ساکنند و برادرش سید میرزا جلال الدین محمد مرعشی پسر میرزا فتح‌الله ... نیز در مشجره (به عنوان) علامه‌ای بزرگ توصیف شده است - سید میرزا عبدالواسع مرعشی پسر ابوالحسین میرزای مذکور (نیز) فقیهی اصولی (و) متکلمی توانا بود - نسخه‌ای از صحیفه سجاده ، به خط آن بزرگوار نزد من است (تا آن جا که نگارنده اطلاع دارد ، ذریه سادات محمد آبادی در حال حاضر به سادات خلیفه سلطانی مشهورند و از خانواده‌های سرشناس اصفهان می‌باشند که برخی از ایشان نام خانوادگی صفوی خلیفه سلطانی را انتخاب نموده ، در زمینه‌های مورد نظر مجموعه حاضر حتی امور صنعتی شهرت یافته‌اند) .

۹ - نواب میر سید مرتضی (اول) (بن میر سید علی بن علامه خلیفه سلطان ۲۲۲ : برگردان متن اعیان الشیعه (۹۱) (مجلد العاشر ، صفحه ۱۱۹) در باره او چنین است : « (وی) عالمی فاضل از علماء [بزرگ و صاحب نظر] (در) دولت شاه عباس ثانی (صفوی) و [مقرب و عزیز] نزد او بود ، (چنان که) [سید مرتضی را] به همسری دخترش برگزید و از آن زن پسرش میر سید علی بهم رسید - صاحب عنوان ، در اصفهان فوت شد و جسدش را به نجف (اشرف) برده ، به خاک سپردند » - برگردان فارسی نوشته مرحوم آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی از مقدمه کتاب احقاق الحق (۱۰) (صفحه ۱۵۳ - ۱۵۴) نیز ذیل عنوان « العلامة سید مرتضی خان بن العلامة النّواب السید علی بن سلطان العلماء السید حسین الحسینی المرعشی » چنین است : « فقیه (و) محدث بزرگواری بود - با دختر شاه عباس ثانی صفوی مهدعلیا زینت بیگم ، ازدواج کرد - [صاحب مشجره] گفته است ، (وی) یکی از فقها ، مفسرین ، ادباء و ستاره شناسان دوران بود ، در اصفهان فوت شد و جسدش را به [بنای نیکوی (نجف اشرف)] برده ، کنار مقبره آیت الله علامه حلی به خاک سپردند .

۱۰ - « نواب میر سید علی بن میر سید مرتضی (اول) » . چنان که از مفاد کتاب‌های تراجم از جمله : اعیان الشیعه و تذکرة القبور سابق الذکر مستفاد می‌گردد - همچنین ، نسبنامه خانوادگی نواب صفوی اصفهان نیز مؤید آن است - از بطن زینت بیگم ، دختر شاه عباس دوم و همسر سید مرتضی مذکور پسری به نام میر سید علی متولد شد که اولاد و احفاد او علی رغم شخصیت‌های مذهبی ، ادبی و هنری ، مجددا در امور سیاسی نیز دارای عنوان گردیدند - وی علاوه بر تکمیل معلومات مذهبی خویش نزد پدرش که آن‌ها را به پسرانش منتقل نمود - در تولیت موقوفه سهمیه خویش و مصرف درآمد ناشی از آن در امور خیریه ، آموزش طلاب علوم دینی ، تغذیه و معیشت مساکین و ایاتام اقدام می‌کرد - به استناد نسبنامه خانوادگی از وی دو فرزند پسر به نام « سید مرتضی » و « سید محمد تقی » به وجود آمدند و در حال حاضر ، سادات نواب صفوی که در اصفهان و سایر بلاد پراکنده‌اند از احفاد ایشانند - مؤلف کتاب جغرافیای اصفهان (۱۰۹)

۲۲۲ از آن جا که نام سید مرتضی را بر نواده‌اش (یکی از فرزندان سید علی نهاده‌اند) آنان در تراجم به سید مرتضی اول و دوم مشهورند .

(صفحه ۷۱) از آنان به عنوان « نواب های صفوی خلیفه سلطانی » و مؤلف کتاب تاریخ اصفهان (۸۹) (صفحه ۵۱ و ۵۷) این خانواده را به اسم سلسله نواب نامبرده اند - اعضاء خاندان مذکور (پیوسته از عهد صفوی تا پهلوی) بسته به شرایط خاص سیاسی روز ، مجبور به تغییر نام خانوادگی خویش گردیده اند که در جای دیگری ادله آن مجال بحث خواهد یافت .

۱۱- « **نواب سید مرتضی (ثانی) بن سید علی بن سید مرتضی (اول) ...** » - مؤلف کتاب اعیان الشیعه (۹۱) (مجلد العاشر ، صفحه ۱۱۹) شرح حال وی را قلمی نموده که برگردان فارسی آن چنین است : « (وی) فقیهی محدث و مدرسی درستکار و متقی بود ، شاه سلطان حسین ، آخرین پادشاه صفویان او را به صدرات و دامادی اش برگزید - همسرش سیده ای جلیله دارای اثر های خیره ای در اصفهان بود و بر حسب فهرستی ، چند روستا را وقف نمود (از جمله) روستایی در ملک آباد و شاهدان است - از ایشان دو پسر « میرزا ابوتراب » و « میرزا سید محمد » متولد شدند (به استناد نسبنامه موجود خانواده نواب صفوی اصفهان از وی علاوه بر دو نفر مذکور که نامشان در اعیان الشیعه ، آمده است دو پسر دیگر به نام « احمد میرزا متخلص به نیازی اصفهانی » و « اسحاق میرزا » نیز به وجود آمده اند که در حال حاضر ، تنها از ابوتراب میرزا عقب پسر باقی مانده است)^{۲۲۳} - همچنین ، در مقدمه کتاب احقاق الحق (۱۰) (صفحه ۱۵۴) ذیل نام صاحب عنوان متنی آمده که برگردان آن به زبان خودی چنین است : « علامه نواب میرزا سید مرتضی مرعشی پسر میر سید علی پسر میر سید مرتضی خان مذکور در قبل - مؤلف نسبنامه خانواده خلیفه سلطانی گفته است : همانا او محدثی [بینا ، دانا و آزموده] و دانشمندی مشهور ، صدر الصدور دولت شاه سلطان حسین صفوی و داماد او بود و همسرش کسی است که در اصفهان ، ملک آباد و شاهدان را وقف نموده - اسناد وقف به قلم علامه مجلسی و محقق آقا جمال الدین خوانساری و فاضل سبزواری و غیره توشیح شده است » - در باره این زن ، نیز نوشته مرحوم مرعشی نجفی ذیل صفحه ۹۳ کتاب مجمع التواریخ (۴) چنین است : « زوجه میر سید مرتضی از نساء فاضلات و صاحبه خیرات و مبرات بسیار بود - از جمله اوقاف او قریه شاهدان و قرای بسیاری در حدود ملک آباد از توابع اصفهان می باشد ، حقیر در سنه ۱۳۵۰ ه ق » وقفنامه آن مرحومه را که مزین بود به مهر علامه مجلسی ثانی و آقا جمال خوانساری دیده ام - نواب سید مرتضی از آن مخدره دارای اولادی بود ، از جمله احمد فاضل ادیب است که در تذکره ها او را به تخلص نیازی ذکر کرده اند » - نظر به این که موضوع مجموعه حاضر ، بیش از هر چیز بررسی ارث و محیط در توانائی های ادبی و هنری است و موازین ارثی فقط از پدر به فرزندان منتقل نمی شود - بلکه ، سلول های جنسی مادر نیز در ساختن استعداد ها مؤثرند - چون ، خانواده نواب صفوی اصفهان ، علاوه بر این که از طرف پدری به سید مرتضی (پدر نیازی) می پیوندند و از نظر مادری نیز فرزندان دو دختر سید محمد علی (پسر نیازی) می باشند ، بدین جهت تشکیل استعداد های ادبی و هنری در بعضی اولاد و احفاد ایشان مؤید قوانین علم ژنتیک در انتقال صفات ارثی است .

در زمینه استعداد های مختلف احمد میرزا نیازی اصفهانی ، مؤلفین متعددی در کتاب های تراجم و رجال و تذکره های خویش قلم زده اند . از این میان ، برگردان فارسی متن نوشته شده در مقدمه کتاب احقاق الحق (۱۰) (صفحه ۱۵۵-۱۵۶) چنین است : « علامه سید احمد میرزا مرعشی پسر علامه سید مرتضی نواب پسر سید علی پسر سید مرتضی نواب پسر سلطان العلماء (خلیفه سلطان) مذکور عالم و فقیهی بزرگوار و شاعری ادیب بود - دیوان شعری با تخلص نیازی دارد - صاحب تذکره روز روشن در صفحه ۵۲۶ ذیل عنوان نیازی اصفهانی چنین گفته است : « نواب احمد میرزا خلف سید مرتضی از احفاد سلطان العلماء خلیفه سلطان است - ذهنی رسا و فکری فلک فرسا داشت ، از اشعار اوست .

۲۲۳

فرزندان میر سید مرتضی (ثانی) به استناد نسبنامه سادات نواب صفوی : میرزا محمد بعد از سه پسر بلاعقب ، میرزا اسحاق دارای یک پسر محمد شفیع و او بلا عقب ، احمد میرزا (نیازی اصفهانی) دارای یک پسر میرزا سید محمد علی و او دارای دو دختر که مادر بزرگ دو شاخه فعلی خانواده نواب صفوی اصفهان بوده اند - در متن این مجموعه به اولاد و احفاد ابوتراب میرزا - همچنین ، موضوع شاعری احمد میرزا « نیازی اصفهانی » که صبیحه پسرش به همسری نوه برادرش « اسحاق بن حیدر بن ابوتراب » در آمده به علت اتصال نسب و ارتباط مستقیم با اهداف این مجوعه ، اشاره خواهد شد .

« فغان زین دل که دایم در فغان است دل است این یادری کاروان است

مرا هست آشیان در گلشن اما در آن گلشن که گلچین باغبان است

گلستان خوش چمن دلکش دریغا که از پی آفت باغ خزان است

میان ماه ما و ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

پوی پنهان ز مردم آنچهان نیست که از من آن پوی پیکر نهان است

بخندای گل که گل خندید در باغ بنال ای دل که بلبل در فغان است

کجا باوی توانم هم عنان شد به من بخت بد من هم عنان است »

« از آتش عشق سوخت چون پیکر ما مایل به وفا و مهر شد دلبر ما

آمد که زند بر آتش ما آبی وقتی که بید رفت خاکستر ما »

در تذکره روز روشن (۹۹) اشعار ناقص دیگری از نیازی اصفهانی آمده است که در نوشته مرحوم مرعشی نجفی، نیامده - یکی از کامل ترین آن ها، شعر زیر است.

« دل برد و کمر به قصد جان بست دستش چه کنم نمیتوان بست

از همت می فروش بگشود آن در که به رویم آسمان بست »

همچنین، صاحبان تذکره های مجمع الفصحاء (۱۱۱) آتشکده آذر (۶۳) و غیره بیش از هزار مورد در شرح حال ادباء فارسی زبان از وی نامبرده اند و پدر مرحوم (آیت الله سید شمس الدین حسینی مرعشی) گفته اند: « همانا [احمد میرزا نیازی] در اواخر عمر ساکن شهر بغداد گردید و در آن جا فوت شد، (جسدش را) به [بنای نیکوی نجف اشرف] برده، کنار مقبره مولانا علامه (حلی) به خاک سپردند. مؤلف کتاب اعیان الشیعه (۹۱) (مجله الثانی صفحه ۴۷۸) با استفاده از منابعی مانند تحفة العالم (و ذیل التحفه) (۱۱۰) مجمع الفصحاء (۱۱۱) انجمن خاقان (۱۱۲) ریاض الشعرا (۱۱۳) ریاض العارفین (۶۷) و نجوم السماء (۷۰) نیازی اصفهانی را محدثی فقیه و مرتاضی ادیب، قبله ادباء و فضیله ایران، نوه دختری شاه سلطان حسین صفوی، صدر و داماد شاه طهماسب دوم و دارای دیوان شعری معروف به دیوان نیازی اصفهانی معرفی نموده، در باره شخصیت اجتماعی و ادبی او به ترجمه نثر موجود در کتاب تحفة العالم (و ذیل التحفه) (۱۱۰) اکتفا کرده است - از آن جا که، ترجمه فوق به عربی کامل نیست و فاقد نمونه اشعار شاعر می باشد - در این جا، شرح احمد میرزای نیازی از (صفحه ۲۲۷ - ۲۲۸) آن کتاب (که در بر گیرنده سفرنامه و خاطرات میرعبدالطیف خان مرعشی شوشتری است) می آید: « وی از احفاد اعتمادالدوله خلیفه سلطان است که احوال آن خاندان جلالت قدر و مرتبه آن عالیشان که به مصاهرت دودمان علیه صفویه ممتاز اعظام و ارکان بود بر واقفان سیر مستور نیست - میرزای معظم، سلاله آن خاندان و از مشاهیر موزنون زمان و بزرگی بی سهم و سخن سنجی عدیم النظیر بود - خود اگر چه کم گفتی - آن چه گفتی به غایت سنجیده و نیکو گفتی - دیوانش به قدر یک هزار بیت زیاده نیست ^{۲۲۴} اما، هر ضعیفی که در سخن سرایی داشت به سخن سنجی تدارک آن می کرد - شعرای معاصر، اشعار خود را به خدمتش می خواندند و به اصلاح می کوشید - آرمیده مزاج گرفته در اصفهان صاحب ضیاء و عقار ^{۲۲۵} و اوقاتش منظم و برقرار و به غایت با تمکین و وقار بود ... از اوست.

^{۲۲۴} دیوان نیازی، بیش از سه هزار بیت است که نسخه های خطی آن در بخش کتاب های خطی دانشگاه تهران و کتابخانه ملک تهران ... وجود دارد.

^{۲۲۵} احمد میرزا مانند سایر برادرانش، متولی موقوفه خلیفه سلطانی در چهار محال بختیاری بوده - در آن دیار، مزرعه ای ترتیب داده که تا کنون به احمد آباد معروف است - منتها، پس از فوت پسرش سید محمد علی که نام وی در اعیان الشیعه، سید علی نوشته شده، تولیت او به دخترانش ←

... فغان زین دل... از آتش هجر سوخت ...

« دل گرفت از من و شکست خدا یا برسان دل دیگر که ز من گیرد و دیگر شکند »

« ترسم فغان من، به فغان آورد ترا دست از جفا بدار و مرا در فغان مدار »

چند بیت ناقص دیگر از نیازی اصفهانی در منبع فوق وجود دارد که چون در منابع دیگر به صورت کامل آمده، پس از این به آن‌ها اشاره خواهد شد- قابل ذکر است که در مقایسه مطالب اعیان الشیعه و سایر تراجم و تذکره‌ها (به ویژه، کتاب هائی که مؤلفش همزمان نیازی اصفهانی و حتی دوست و مصاحب وی بوده‌اند) نسبنامه و تاریخ فوت شاعر مذکور در نوشته محسن امین العاملی مبنی بر اشتباه است، چه محسن امین وی را «سید علامه نواب سید احمد میرزا متخلص به نیازی ابن اسحاق بن ابی تراب بن علامه نواب سید مرتضی بن سید علی بن سید مرتضی اول ... معرفی نموده؛ تاریخ فوتش را ۱۲۱۶ «ه ق» نوشته است که قول فوق بنا بر چند دلیل غلط است: ۱- در نسبنامه مذکور بر حسب فرمول سابق الذکر تاریخ تولد سید احمد مبهم که تا خلیفه سلطان، هفت پشت فاصله دارد - نزدیک ۱۲۱۱ «ه ق» می‌باشد که این تاریخ مقارن اواخر سلطنت آقا محمد خان و اوایل سلطنت فتحعلی شاه قاجار بوده، دارنده نسب فوق نمی‌تواند به دلیل مصاهرت شاه طهماسب دوم که حتی در اعیان الشیعه به آن اشاره شده است نیازی اصفهانی باشد. ۲- لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، در تذکره مشهورش «آتشکده آذر» (۶۳) خود را مصاحب صاحب عنوان معرفی نموده که بالطبع همزمان اوست؛ لفظ آذر را ذیل تخلص نیازی (در چاپ جدید کتابش صفحه ۴۲۲) چنین می‌خوانیم: «اسم شریفش احمد میرزا خلف میرزا سید مرتضی نواده سلطان العلمای خلیفه سلطان، والد ماجدش به شرف مصاهرت و منصب صدارت شاه سلطان حسین صفوی مفتخر و خود نیز به مصاهرت خالوی خود شاه طهماسب ثانی صفوی مباهی، صاحب ذهن صافی و مدرک وافی، بسیار صحبت دوست و عیاش، طبعش گوهرزای و دستش گوهر پاش، شرف صحبتش روزی شد و گاهی به جهت طبع آزمایی، فکر شعر می‌کرد- الحق، سلیقه خوشی داشته و طبع دلکشی، در اصفهان بلبل روحش به آشیان جنان پرواز کرده و تاریخ وفات ایشان را مؤلف گفته، این است.

چون شمار سال تاریخش ز آخر خواستم زد رقم مونس بود با احمد، احمد در بهشت (۱۱۸۸ ه ق)

لهذا این چند شعر از خیالات ایشان در این کتاب ثبت شد

« دل اهل دیاری خوش که دارد چون تو یاری خوش که از یک یار خوش گردد دل اهل دیاری خوش »

بود بدن وصال و باختن جان تا چه پیش آید که در پیش است ما را با حریفی خوش قماری خوش »

« به قتل من برانگیزند ای کاش جفا جو را که شاید گیرم از بهر ظلم دامن او را »

« ... فغان زین دل... از آتش هجر... ترسم فغان من... بر آتش عشق سوخت ... »

« همه کس سینه به خنجر زلانش می‌ترسم بمن آخر پرسد نوبت و خنجر شکند »

— آغا بیگم و آسیه بیگم رسیده، پس از فوت ایشان سهمیه تولیت وی به نزدیکترین اولاد ذکور این شاخه «اسحاق بن حیدر بن ابوتراب همسر آغا بیگم» رسیده- اینک، تولیت نیمه متعلق به احفاد «سید مرتضی ثانی» و نیمه دیگر سهمیه بازماندگان برادرش «میرزا محمد تقی» است.

« تیغ خونریز است آه یگانه‌ان آه اگر وقت کشتن فرصت آهی دهد قاتل مرا »

« از من نبینی سرکشی گر صد رهم در خون کشی ناز از ایزای نازنین خوش باشد از محمود نه »

لازم به یاد آوری است که اکثر تذکره نویسان متأخر مانند احمد گرجی نژاد تبریزی متخلص به اختر در تذکره اختر (۱۱۴) و عبدالرزاق دنبلی متخلص به مفتون در تذکره نگارستان دارا (۱۱۵) اشعار مربوط به صاحب عنوان را از تذکره آتشکده پاکتویس کرده‌اند - همچنین ، نویسندگان چون محمد معصوم شیرازی ملقب به « معصومعلیشاه » نایب الصدر^{۲۲۶} در طرایق الحقایق (۸۸) ، میرزا محمد علی مدرس در ریحانة الادب (۱۳) به نقل از قاموس الاعلام (۶۵) و محمد میرزا قاجار در سفینة المحمود (۱۱۶) و دیگران نیز جمله ها و شعرهای منسوب به صاحب عنوان را از آتشکده اقتباس نموده‌اند که ذکر متون نظم و نثر یکایکشان لزومی ندارد - البته ، بر حسب نسبنامه صحیح ، وی تا خلیفه سلطان فقط پنج پشت فاصله دارد که با توجه به فرمول سابق الذکر تاریخ تولدش حدود ۱۱۵۱ « ه ق » خواهد بود و مرگ وی پس از ۳۷ سال عمر بعید به نظر نمی‌رسد .

۳- دلیل اشتباه مؤلف اعیان الشیعه : وجود دو نام همسان در خاندان مرعشی اصفهان ، موجب اشتباه محسن امین گردیده است که اولی نیازی اصفهانی و دومی احمد بن اسحاق بن حیدر بن ابوتراب ... می‌باشند که فرد اخیر از طرف پدر نبیره برادر و از طریق مادر نبیره نیازی بوده است - وی مقارن سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار می‌زیسته ، (چنان که مجال بحث خواهد یافت) به علت عدول اطرافیان غلامحسین خان سپهدار (حکومت ناصری اصفهان) از موازین شرعی و عرفی و سنگ اندازی سربازان خلیج به میر سید محمد (امام جمعه) ، غیرت کرده همراه برادرانش (حیدر میرزا و محمد علی میرزا) به یاری مردم اصفهان ناچار به شورش و مقابله با افواج دولتی شدند - بدینسان تاریخ تولد احمد میرزای اخیر که با خلیفه سلطان هشت پشت فاصله دارد - می تواند حدود سال ۱۲۴۱ « ه ق » باشد و چون شورش مسلحانه ، معمولاً در سنین جوانی (۲۰ تا ۲۵ سالگی) رخ می‌دهد و تاریخ آن شورش ۱۲۶۶ « ه ق » بوده است ؛ حدود نسبی تولد وی درست به نظر می‌رسد - اما ، از آن جا که صاحب اعیان الشیعه کتاب خویش را بر مبنای تراجم و تذکره های عهد قاجاریه به رشته تحریر آورده و در آن زمان تنها منبعی که در عهد فتحعلی شاه قاجار ، نسب اسحاق بن حیدر را (با سقط واسطه) اسحاق بن ابوتراب ، ذکر کرده و ممکن است در اختیار محسن امین نیز قرار گرفته باشد ، رستم التواریخ (۸۴) بوده است .

بدینسان ، مؤلف یاد شده - با استفاده از متن تذکره های فاقد نسب ، شرح شخصیت ادبی نیازی را درست نوشته ، ولی نسب وی را با احمد میرزای نبیره او (باز با سقط واسطه) اشتباه کرده است - گفتنی است : به استناد کتاب روضة الصفای ناصری (۱۱۷) (جلد نهم صفحه ۳۴۲) نوشته مرتضی قلی خان هدایت ، نسب اسحاق میرزا پسر حیدر میرزا پسر ابوتراب میرزا (شاه اسماعیل سوم صفوی) ذکر شده که این مطلب با توجه به نوشته میرزا خلیل الله مرعشی صفوی در کتاب مجمع التواریخ (۴) (صفحه ۱۴۹) هماهنگی دارد - زیرا ، در منبع اخیر چنین می‌خوانیم : « ... و حیدر میرزا پسر بزرگ شاه اسماعیل ثالث را که در شیرازی می‌بود بعد از فوت کریم خان ، صادق خان برادر کریم خان به واهمه اراده ادعای سلطنت و جهانداری که مبادا حرکتی از او صادر گردد - مقتول نمود ... » . بر حسب عادت قدیمی ایرانیان که معمولاً فرزندان ارشد خویش را به نام جد متوفی مسمی می‌نمودند - فرزند ارشد اسحاق میرزا نیز حیدر نام گرفته است - پس از این شرح کامل زندگی هر کدام نیز مجال بحث خواهد یافت - همچنین ، با توجه به این که نسب پسران سید مرتضی « ابوتراب میرزا ، سید محمد و احمد میرزا نیازی اصفهانی » از طرف مادری (در چند شاخه) به صفویه منتهی می‌شود - در جای مناسب شخصیت مذهبی ، علمی ، ادبی و هنری اسلاف امی ایشان نیز منعکس خواهد شد .

۱۱- **ابوتراب میرزا ملقب به شاه اسماعیل سوم صفوی** : وی یکی از افراد ابا مرعشی و اما صفوی است که پس از سقوط دولت صفویه و کشته شدن نادر شاه افشار ، در تاریخ سیاسی ایران نامی از او برده شده است .

ابوتراب هنگام جلوس به سلطنت ظاهری در سال ۱۱۶۳ «ه ق» (به استناد اکثر نوشته های تاریخی) ۸ سال بیشتر نداشت و در سال ۱۱۷۲ «ه ق» هنگام تسلط کریم خان بر ایران که ظاهرا صاحب عنوان را شاه و خویشان را وکیل او می نامید ۱۸ ساله بوده است- مع الوصف ، چنان که از لابلای کتاب های تاریخی و تراجم موجود مستفاد می گردد و بیانات وی حاکی از آن است (با وجود سن کم) طالب علوم و آداب بوده ، برای سلطنت ساخته نشده- بالاخره با تأسی بر اجداد پدری اش به دانش ، فنون ، ادبیات و هنر روی نمود- در مورد درک مطلب ، اعراض وی از سلطنت ظاهری و علاقمندی اش به علوم و آداب ، در رستم التواریخ (۸۴) (صفحه ۲۸۳) مکالمه وی با محمد حسن خان قاجار که در مازندران نزد او بوده- چنین آمده است : « ... من از ذریه خلیفه سلطان می باشم و در میان اولاد خلیفه سلطان چون من بسیارند و کریم خان که خود را از روی تدبیر وکیل دولت ایران می خواند- ادعای پادشاهی دارد و به جهت مصلحت کار خود مرا آلتی دانسته است ... من نان گندم می خورم و ریشخند را می فهمم و مرا با اسباب و آلات پادشاهی کاری نیست ، من فردی هستم دعوی سیادت دارم و طالب علوم و آداب می باشم ... » . در باره توجه ابوتراب مذکور به صنعت ، ادبیات و هنر نیز در کتاب شرح رجال ایران (۷۷) (جلد اول صفحه ۱۳۵) به نقل از محافل المؤمنین خطی (صفحه ۱۷۵) چنین آمده است : « شاه اسماعیل سوم که بیشتر اوقات خود را در آباده به صنعت چاقوسازی مصروف می داشت در خطوط ، نقاشی ، شعر و سایر صناعات که شیوه مرضیه بزرگان و بزرگ زادگان می باشد ، مشغول بود » - باز برگردان فارسی نوشته مرحوم مرعشی نجفی در مقدمه کتاب احقاق الحق ... (۱۰) (صفحه ۱۵۴) حاکی از شخصیت مذهبی ، علمی ، ادبی و هنری صاحب عنوان است : « نواب میرزا ابوتراب- فاضل ، عالم ، ادیب پسر سید مرتضی که شرحش پیش از این گذشت ، به ادعای سلطنت خروج کرد و به شاه اسماعیل سوم مشهور شد (وی) از مشاهیر ادباء عصر خود بود و دیوان شعری به عربی و دیگر فارسی دارد »- در باره پایان زندگی او در مجمع التواریخ (۴) (چاپ جدید صفحه ۱۴۹) چنین آمده است : « عاقبت (کریم خان) مقارن فوت خود او را به اصفهان فرستاده در خانه های پدری خود می بود و در همان چند روز به عالم جاودانی شتافت و کریم خان در سه شنبه ۱۳ شهر صفرالمظفر سنه ۱۱۹۳ «ه ق» به عالم بقاء ارتحال نمود ... » (۴) - « شرح زندگی و سلطنت ظاهری این بازمانده صفویه در کتاب های متعددی که هنگام زندیه یا پس از آن به رشته تحریر آمده ، مانند : تاریخ گیتی گشا (۱۱۸) ، رستم التواریخ (۸۴) ، مجمع التواریخ (۴) و غیره وجود دارد که خلاصه ای از آن ها در کتاب شرح رجال ایران (۷۷) (جلد اول صفحه ۱۳۴ - ۱۳۵) و (جلد سوم صفحه ۱۶۹) به این شرح آمده است : « پس از کشته شدن نادرشاه افشار و ایجاد حرج و مرج مفرط در سراسر ایران به سال ۱۱۶۱ «ه ق» ، ابوالفتح خان بختیاری از طرف ابراهیم خان (ابراهیم شاه افشار) و بعد در سال ۱۱۶۲ از طرف شاهراخ شاه حاکم اصفهان بود- علیمردان خان بختیاری و کریم خان زند بر سر او رفته وی را مغلوب نمودند و بعد با هم سازش کرده قرار بر این شد که یکفتری را از خانواده صفویه به عنوان پادشاهی برداشته و خود به رتق وفتق امور پردازند- علیمردان خان ، ابوالفتح خان و کریم خان (متفقین ثلاثه) میرزا ابوتراب نام پسر میرزا مرتضی که دختر زاده شاه سلطان حسین صفوی بود را به پادشاهی برداشته و نام او را شاه اسماعیل سوم گذاشته و خود از طرف او نیابت می کردند- پس از مدتی قلیل بین علیمردان و کریم خان به هم خورد و بین طرفین نزاع شدید در گرفت- علیمردان خان ... شاه اسماعیل را به شیراز برد ، او را به جای گذاشته به کرمانشاه رفت- شاه اسماعیل از پیش سپاه علیمردان خان به صف کریم خان گریخته و لشکر علیمردان خان شکست خورد و از این تاریخ کریم خان ، شاه اسماعیل را در دست گرفته و خود را لقب وکالت داده به وکیل معروف شد- در سال ۱۱۶۵ بین کریم خان وکیل و محمد حسن خان قاجار در استر آباد جنگ در گرفت ... هنگامی که کریم خان از محمد حسن خان قاجار شکست خورد ، شاه اسماعیل کوچک از سپاه او روگردان شده و به اردوی محمد حسن خان پیوست و او را به جای کریم خان نایب السلطنه قرارداد و کریم خان گفت شاهکه ما ، بی وفایی کرد ... هنگامی که در سال ۱۱۷۱ ، کریم خان وکیل ، شیخ علی خان زند را از شیراز با لشکری جرار برای تسخیر مازندران و دفع محمد حسن خان به طرف مازندران فرستاد- محمد حسن خان چون خود را در مقابل لشکر انبوه کریم خان عاجز دید ، مازندران را تخلیه کرد و شاه اسماعیل را که مدت ۶ سال در ساری نزد محمد خان

قوینلو (بیگلربیگی مازندران) می‌زیست با خود برداشته به طرف استرآباد برد و به طور کلی این پادشاه در جنگ‌هایی که بین امراء رخ می‌داد، هر یک را قوی تر می‌دید به طرف وی می‌رفت - آخر الامر در سال ۱۱۷۲ پس از کشته شدن محمد حسن خان قاجار، اجباراً به سپاه شیخ علی خان سردار کریم خان پیوست و به سوی کریم خان آمد - کریم خان پس از مراجعت از آذربایجان و دفع مفاسد زکی خان در عراق و اصفهان و تمکن در شیراز به سال ۱۱۸۰، شاه اسماعیل را (تا زمان فوتش) نگهداشت، به این ترتیب که در آباده منزلی برای او فراهم کرده^{۲۲۷} و روزی یک تومان نقد و سه من جیره و ده من علیق برای مخارجش تعیین کرد و سالی دو بار، اول سال (در عید نوروز) و وسط سال (در شهریور ماه) به فراخور آن سه خرج، یعنی به طور مختصر رخت و بارخانه با عریضه‌ای به آباده نزد او می‌فرستاد و در عریضه این طور آغاز می‌نمود «عریضه داشت کمترین بندگان» و در زیر عریضه «کریم» می‌نوشت ... در عوض، شاه - چند قبضه چاقو از صنعت خود به عنوان یاد بود برای کریم خان ارسال می‌داشت - پس از وفات شاه اسماعیل، کریم خان به رسم الوار خره بر سرمالیده و برای او عزاداری کرد ... در رستم التواریخ (۸۴) (صفحه ۳۸۳) آمده است: «از جانب انگلیس، ایلچی به دربار وکیل الدوله کاردان زند آمد - وکیل الدوله مدتی او را طلب ننموده، التفاتی به وی نفرمود - وزراء به خدمتش عرض نمودند که چرا او را به حضور خود طلب نمی‌نمای؟ فرمود، اگر با پادشاه ایران مهمی دارد که ما وکیل ایران می‌باشیم - پادشاه ایران در آباده نشسته، برود به خدمت و کار خود را انجام دهد و اگر با ما کاری دارد ما با وی کاری نداریم ...» - «کریم خان هر گاه کاری را مصلحت نمی‌دید می‌گفت شاه در آباده نشسته و این کار بسته به نظر اوست [به نقل از کتاب ایران و جهان از مغول تا قاجاریه (۸۵) (صفحه ۵۹۳)].

چنان‌که یاد شد - اکثر مورخین ایرانی، ابوتراب میرزا را هنگام رسیدن به سلطنت، ۸ ساله ذکر کرده‌اند و به همین دلیل طی موافقت دوستان ثلاثه «علیمردان خان نایب السلطنه، کریم خان سردار سپاه و ابوالفتح خان والی اصفهان شدند» (تاریخ گیتی گشا) (۱۱۸). **ژان گوره** نویسنده کتاب *خواجۀ تاجدار* (۱۱۹)، در فصلی تحت عنوان «روزی که چهار پادشاه بر ایران حکومت می‌کردند» مطالبی دارد که از نظر تاریخی و روان‌شناسی در خور بحث‌اند - خلاصه بخش آغازین آن مقاله (بدون ذکر مأخذ) چنین است: «زمانی که کریم خان زند، ابوالفتح خان و علیمردان خان بختیاری در انتخاب مردی از خاندان صفوی متفق القول شدند و شاهزاده پُرسی نیافتند، در بازار اصفهان مردی به نام میرزا ابوتراب میرزا مرتضی (در ایران به دلیل نبودن نام خانوادگی، برای مشخص شدن افراد پس از نام آنان نام پدرشان را ذکر می‌کردند) قلم و دوات فروشی را که می‌گفتند از بطن دختر شاه سلطان حسین است (همان پادشاهی که افغان‌ها سرش را بریدند) به سلطنت برداشتند ... و وی روز بعد با نام شاه اسماعیل سوم تاج گذاری کرد ...».

تا این جا دو خلاف نویسنده، جلب توجه می‌کند «نخست این که: (بر حسب تاریخ‌های معتبر ایران) شاه اسماعیل سوم هنگام جلوس (۱۱۶۳ ه ق) ۸ ساله بوده و مردی که بتواند کاری انجام دهد نبوده است، گذشته از مؤاخذ رسمی تاریخی، می‌توان با استفاده از شیوۀ پیشین (هر نسل ۳۰ سال) حدود تقریبی سال تولد وی را محاسبه نمود - مبدأ محاسبه را تاریخ تولد میر علاء الدین حسین خلیفه سلطان (۱۰۰۱ ه ق) که تا ابوتراب ۵ واسطه، فاصله دارد، در نظر می‌گیریم (تاریخ تولد ابوتراب: ۱۱۵۱ = ۱۰۰۱ + ۵ × ۳۰)، (سن تقریبی ابوتراب هنگام جلوس ۱۲ = ۱۱۵۱ - ۱۱۶۳) با توجه به این که سن فوق قمری است و هر صد سال قمری، سه سال بیشتر از شمسی است می‌توان سن وی را هنگام جلوس حدود ۱۱ سال فرض نمود (اگر چه، از فرمول یاد شده در فواصل کم نتیجه چندان درستی به دست نمی‌آید) مع الوصف، نوشته‌های تاریخی و محاسبه مذکور - هر دو دال بر این است که ابوتراب به سال ۱۱۶۳ ه ق «در صغر سن یا حداکثر آغاز نوجوانی بوده است - بر پایه دست نوشته ای از او که پس از این کلیشه می‌گردد، تاریخ تولد نخستین فرزندش (حیدر میرزا) ۱۱۶۸ ه ق» بوده است و از آن جا که پسران هنگام تکلیف ازدواج کرده - یکسال پس از آن، بچه دار می‌شدند - می‌توان زمان به سلطنت رسیدنش را همان ۱۱ سالگی تلقی نمود - دیگر این که: کار عیب نیست و شاید برای رفع مزاحمت کودک در خانه (چنان‌که، در حال

^{۲۲۷} گفتنی است (بنا بر نما‌های واپسین) چندین ساختمان تاریخی از زمان زندیه (تل شاه نشین آباده) کاخی است که به دستور کریم خان وکیل

الدوله زند، برای زندگی شاه اسماعیل سوم و خانواده اش در آباده ساخته بودند.

حاضر نیز مرسوم است) ابوتراب را به بازار فرستاده باشند- اما، با توجه به موقوفات خلیفه سلطان و حتی جدش میر شجاع الدین محمود که تولیت آن ها نسبت به اولاد ذکور نسل به نسل برقرار شده و در روزگار معاصر نیز سه دانگ آن به عهدهٔ احفاد ابوتراب مذکور است- پس از سقوط دولت صفویه، کشاورزی را می توان شغل اصلی بازماندگان به حساب آورد و فروش قلم نی با کشاورزی منافاتی ندارد.

ژان گوره در ادامهٔ مطلب به فرمان های شاه اسماعیل نیز بدین شرح اشاره نموده است: «پس از به سلطنت رسیدن، دستورات شاه اسماعیل- بسیار کودکان و حساب نشده بود و در غیاب کریم خان، اعمال مذکور انجام می شد که موجبات نارضایتی مردم را فراهم نمود و در صورتی که کریم خان در اصفهان حضور می داشت شاید از صدور فرامین شاه جلوگیری می کرد:» ۱- اولین حکم شاه اسماعیل این بود: افرادی را که قبل از پادشاهی به او اذیتی روا داشته بودند زندانی کرده- چوب بزنند و یا با آهن تفته داغ نمایند که این امر با اصول روان شناسی تطبیق ندارد- زیرا هر فردی به قدرت می رسد، دشمنان قبلی خود را آن قدر کم ارزش تلقی می کند و به همین دلیل از تقصیرات آن ها صرف نظر می نماید. ۲- دیگر از دستوراتی که صادر شده و جنبهٔ عمومی داشت، تعطیل قهوه خانه های اصفهان بود که از زمان شاه عباس کبیر ساخته شده بود و مردم عادت داشتند در آن ها به خوردن صبحانه پردازند و پس از کار روزانه به رفع خستگی پرداخته به صرف چای و شربت می پرداختند- این دستور عده ای از کارگران قهوه خانه ها را بی کار کرد. ۳- سومین دستور شاه اسماعیل این بود که مردم را از تفریح روز جمعه در کنار زاینده رود، منع نمودند و دلیل این امر آن بود که تفریح روز های جمعه، مردم را از شرکت در نماز جمعه باز می دارد- ضمناً، تنها سرگرمی مردم اصفهان بردن غذا در باغات و جنگل های کنار زاینده رود بوده است.

۴- چهارمین دستور، تعطیل کردن مغازه ها هنگام غروب آفتاب و رفتن دکانداران به مساجد جهت دعا و عبادت بود- این حکم به ظاهر برای تقویت دیانت بود- ولی، لطمهٔ بزرگی به کسبهٔ اصفهانی زد- زیرا (از زمان شاه عباس) اصفهان تنها شهری بوده که کسبهٔ آن تا پاسی از شب در بازار ها به خرید و فروش می پرداخته اند- چون مردم پس از کار روزانه وقت خرید اجناس و مایحتاج روزمرهٔ خود را داشته اند.»

در این جا نیز به علت عدم اطلاع نویسنده، از تاریخ ایران چندین نکته در خور بحث است: ۱- ابوتراب، بنابر دلیل های پیشین هنگام رسیدن به سلطنت ظاهری، کودکی ابن الوقت بیش نبوده است که ویژگی های این دوره از دیدگاه روان شناسی «خود محوری، بازیگوشی، تأثیر پذیری، کم تجربگی و انتقام گیری ... است، از سوی دیگر رشد هوشی به غایت نرسیده، منطقی بر رفتار حاکم نیست، لذا با توجه به وجود نایب السلطنه و والی اصفهان، در صورتی که «ابوتراب» فرمان انتقام گیری از مخالفان پیشین را خود صادر کرده باشد - علاوه بر خامی (بر خلاف نظر ژان گوره) با علم روان شناسی نیز تطبیق دارد- زیرا، کودکی که به بهانه های واهی حتی از پدر و مادر خود انتقام می گیرد- بعید نیست به حد اعلی از دشمنان خود انتقام بگیرد. ۲- بختیاریان از روی نیاز و برای کم کردن رقیب گرد کریمخان آمدند- ولی، در اصل مخالف هم بودند- چه، زد و خورد هایشان برای کسب قدرت فردی (حتی پس از جلوس ابوتراب) نیز در تاریخ ایران مشهور است- چنان که، هر کدام در پی قدرتمنداری و پادشاهی مستقل بوده اند- از این رو، شاید دل خوشی از تصمیم کریمخان نداشته، برای ایجاد حرج و مرج و برگشتن کریمخان از انتخابش، به عنوان نایب السلطنه و والی از طرف طفلیک بیچاره ای که فقط بازی را می شناسد به صدور بعضی از احکام مبادرت نموده اند! به ویژه، مطالب مربوط به امور مذهبی و نماز جمعه به ظاهر نمی تواند فرمان کودک بی سواد که به تکلیف نرسیده باشد- از سوی دیگر، در صورتی که شاه اسماعیل مردی با تجربه و دارای قدرت فرماندهی بود، نیاز به نایب نداشت و اگر بزرگسال هم می بود- فردی که به استناد نوشتهٔ شخص ژان گوره، تجربهٔ سلطنتی نداشته، سواد خواندن و نوشتن اندکی هم داشته- اگر دستورات را خودش نیز صادر کرده باشد، باز کودکان می بود. ۳- در بارهٔ تعطیلی قهوه خانه ها و جلوگیری از تفریح کنار زاینده رود- گرچه، شاید بیشترین دلیلش ایجاد نارضایتی مردم توسط نایب السلطنه و والی بوده باشد- آیا نمی توان اندکی مبارزه با فحشاء و منکرات مردانهٔ کنار زاینده رود، دور شدن مردان از خانواده برای پرسه زدن در قهوه خانه ها، رفتن به سوی مواد مخدر و مسکرات که منشاء آن سرزمین های باختری و مکان آن در ایران قهوه خانه بوده است را مشاهده نمود؟! از آن گذشته قهوه خانه ها و جا هایی تعطیل شده که محل تجمع مخالفان برای ایجاد حرج و مرج نیز بوده است- البته، محقق غربی به فکر تجارت و استعمار است و باید معنی را فدای ماده کند- چنان که، خرید و فروش و لهو و لعب را به گونه ای مقدم بر نماز می شمارد.

تل شاه نشین آباد، جای سکونت ابوتراب میرزا شاه اسماعیل سوم صفوی
برگرفته از پژوهش زنده یاد دکتر جمشید صداقت کیش
(شاه اسماعیل سوم صفوی و تأسیسات زندیه در آباد)



با سپاس از عمو زاده ارجمند - جناب پارسیا نواب صفوی فرزند نواب غلامعلی میرزا ... که چاپ پژوهش یاد شده را به آگاهی نگارنده رساند - ایشان در نخستین نامه رایانه ای خویش ، پس از درود و سپاسگزاری آیینی - نوشته است : ... پارسیا نواب صفوی هستم ، پسر غلامعلی میرزا که نشانی رایانه ای خود را به وی داده اید ... از پدر و عمویم که می پرسیدم در خانواده کسی هست که در باره تاریخ خانواده ، همه چیز را بداند و به خصوص نسبنامه کاملی داشته باشد - همواره ، شما را نام می بردند و می گفتند : کتاب کاملی نوشته اید و قرار است چاپ شود ... با آشنایی شما ، هرچند از راه دور بسیار خوشحالم و می خواهم بیشتر با خانواده و گذشته آن آشنا شوم ...) .
(جمعه ۵/۴/۲۰۱۳) - نخستین پاسخ به آن نامه (که با پوزش از نویسنده) کوتاه شده اش آمده است را ، بخوانید : عمو زاده ارجمند جناب

پارسیا نواب صفوی: با سپاس و درود فراوان، نامه رایانه ای آن جناب دریافت گردید- از این که شما هم مانند من و پدرتان برای پی بردن و نگهداری ویژگی ها و سرگذشت فرهنگی نیاکان خویش کوشش می کنید، بسیار خرسندم- می توانید بخش بسیار کوتاه شده ای از نوشته من به نام تذکره مرعشیه صفویه از دیدگاه روان شناسی ارث و محیط که با همیاری پدرتان و عمو زاده دیگرمان نواب غلامحسین میرزا صفوی در موسسه عصر باستان اصفهان تایپ گردیده را در بخش ب بند های ۳ و ۴ تارنمای رایانه ای زیرین به نام گستره روان شناسی ببینید- آن نوشته، بیش از ۴۰۰ برگ است و در برگیرنده ویژگی های فرهنگی (مذهبی، علمی، ادبی و هنری ...) گاهی تنایی نیاکانمان می باشد- از این رو، چاپ آن هزینه بسیار بالایی می خواهد و یک دست، بی صداست - تنها، پس از بیرون کشیدن چکیده ای از نسنامه، آن را به نشانی رایانه ای شما می فرستم- اگر اندکی زبان عربی می دانید به آگاهی من برسانید تا یکی از نوشته های مرحوم آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی را نیز بفرستم- سپاس و درود مرا به خانواده بزرگوارتان برسانید- فرهاد صفوی (نواب)، (یکشنبه ۱۳۹۲/۱/۱۸). <http://farhadsafavi.blogspot.com>.

در بخشی از پرسش دیگر نامبرده نیز چنین آمده است: ... نزدیک یک سال پیش، به کمک پسر عموی دیگران، جناب غلامحسین میرزا در اصفهان نوشته ای به نام شاه اسماعیل سوم و تأسیسات زندیه در آبادیه چاپ شده که از ایشان درخواست کردم و پدرم آن را به امریکا آوردند ... تا آن جا که من می دانم شجره نامه آن بسیار ناقص است و در حد فامیل نیست ... (دوشنبه ۱۳۹۲/۴/۲۲).

برای روشن شدن آن پدیده، که به گونه ای نارویی و ناروایی در راستی و درستی برای سپرده های دیگران به چشم می خورد، باز بخشی از پاسخ نگارنده این نگارش به آقای پارسیا نواب صفوی را ببینید: با درود دوباره، نخست به آگاهیان می رسانم که تا کنون نوشته کسی را که یاد کرده اید ندیده ام- گرچه، گفتنی است: پس از مرگ برادرم و خانواده اش برای سرپرستی پدر و مادرم از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۹ در اصفهان زندگی می کردم و بناچار (به نام وکیل پدرم) باید در باره موقوفه و رندجان با کسی که نام برده اید همکاری می نمودم- چه، همه نوشته های آن نزد من بود و در سازمان مرکزی اوقاف تهران از سال ۱۳۶۵ تا آن تاریخ کار های وابسته را نیز انجام داده بودم- همچنین، پژوهش در زمینه نسنامه را به درخواست آن سازمان انجام دادم (تا برای آنان وابستگی به واقف، روشن شود) چون به نگره بیماری پدر و مادرم نمی توانستم به چهارمحال بختیاری نیز آمد و شد نمایم- پیوسته، پس از راهنمایی به عمو زاده غلامحسن میرزا- کار را به وی واگذار کردم ... ایشان روزی برای اداره اوقاف و برنامه ای که در باره موقوفات آن استان از رادیو شهرکرد پخش می شد، از من نسنامه و شرح کوتاهی در باره کسان آن تا واقف خواستند- بنایمان بر این شد که آن ها به ایشان داده شود تا آگاهی داشته باشند و برای برنامه رادیویی، هر دو برویم تا بهتر پاسخگو باشیم- چون هنگام پخش آن برنامه را می دانستم، دو سه هفته به آن گوش دادم تا چگونگی پرسش و پاسخ به دستم آید- از شما چه پنهان، شبی آقا در آن رادیو- نوشته سردستی و ویرایش نشده مرا (بدون نامی از نویسنده و پژوهشگر) با چندین واژه نادرست، خواندند ... چون این گونه رفتار ها را از ایشان بسیار دیده ام، چنین گمانه می زنم که نوشته ای را که نام برده اید، همان نوشته های من باشد یا دست کم از دو سه کتابی که در آن چکیده، یاد کرده ام برگرفته اند- از این رو، همان گونه که در اصفهان به پدرتان نیز گفتم: استاد کاسه گر هرگز فوت کاسه گری را به شاگردش نمی آموزد و این نه تنها در باره نوشته ها بلکه در باره ویژگی های خود موقوفه نیز می باشد که در این زمینه، بسیار بردبارم ... اگر برای روشن تر شدن آن پدیده که با گمانه همراه است، نمایه های برگه نخست آن نوشته و نسنامه چاپ شده در آن را برایم بفرستید، سپاسگزارم ... (با پوزش و سپاس دوباره، فرهاد صفوی ۱۳۹۲/۲/۴).

گرچه، پس از رسیدن نمایه ها- دریافتیم که آن نوشته، وابسته به فارس شناس نامی زنده یاد دکتر جمشید صداقت کیش است که در بخشی از نوشته خویش چنین آورده اند: ... از سوی دیگر فرصت هایی نصیب شد که با آقای غلام حسین صفوی یکی از بازماندگان خاندان شاه اسماعیل سوم در اصفهان مصاحبه هایی داشته باشم و از پذیرایی گرم ایشان و همسرشان برخوردار شوم و کپی تمام اسناد و مدارک و سی دی ایشان* را در موضوع مورد پژوهش داشته باشم و بدین وسیله از همه این سروران به خاطر همراهی و کمک بی دریغشان سپاس فراوان دارم - بنابراین کتاب با افزودنی ها آماده شد ... ۴۱ = <http://www.damandeh.com/?SName=newsdetails&newsid>

* نخست این که : گمانه های نگارنده این نگارش در باره آن بازمانده که نباید پژوهشگر و نویسنده چنان نوشته ارزشمندی باشد ، درست از آب در آمد- همچنین ، نسبنامه ای که در آن آمده ، همان است که نگارنده این نگارش برای سازمان اوقاف نوشته تا وابستگی خاندان به واقف ، روشن شود و در برگیرنده متولیان تا هنگام نوشتن آن است- بدینسان ، همان گونه که جناب پارسا نوشته است نارسا می باشد و در برگیرنده همه کسان نسبنامه از آغاز تا پایان- همچنین ، بازماندگان دختری. به گونه ای که در این نگارش آمده- نمی باشد ، از سوی دیگر : یکی از آن فوت های کاسه گری ، که برای این نگارش برجای مانده (به آن باز مانده داده نشده بود) و گرنه به نوشته آن شادروان نیز راه می یافت- جای خاکسپاری شاه اسماعیل سوم و تنی چند از شاهزادگان دیگر صفوی- همچنین ، خاندان مرعشی خلیفه سلطانی اصفهان است - باری ، در ضلع جنوبی صحن امام زاده سنی فاطمه (اصفهان- خیابان آیت الله کاشانی) ، بقعه شاهزادگان صفوی واقع شده است که مدفونین در آن : پسران عیسی خان قورچی باشی ، نوه های دختری شاه عباس اول ، می باشند که به دستور شاه صفی کشته شده اند ، بنای بقعه از ابنیه زمان شاه عباس دوم صفوی و شامل مقبره کوچکی است که داخل آن با گچ بری و نقاشی روی گچ و ازاره مرمری و سطح بیرونی آن با کاشیکاری تزئین شده است- سازمان نوسازی و بهسازی شهرداری اصفهان به ساماندهی اطراف امامزاده و مرمت و استحکام بخشی از آن و قبور شاهزادگان پرداخته است ... در مزار سنی فاطمه ، نیز مقبره خصوصی خاندان خلیفه سلطانی و خاندان میرزا داود مرعشی قرار داشته است و بیشتر افراد این خاندان در این مکان مدفون گردیده اند- از مشهور ترین ایشان ، می توان : میر اسدالله مرعشی خلیفه سلطانی متخلص به ملولی اصفهانی پسر میر هدایت الله (متوفی ۹۶۹ ه ق) ، نواب سید ابراهیم پسر سید علاءالدین حسین خلیفه سلطان ... (متوفی ۱۰۸۹ ه ق) ، میرزا ابوالقاسم بن میرزا داوود متولی ... (سردار جنگ های صفوی ، متوفی ۱۱۴۰ ه ق) و شاه اسماعیل سوم (میرزا ابوتراب ... متوفی ۱۱۹۳ ه ق) را نام برد- نویسنده ای ، افزون بر نامبردگان ، میرزا سید احمد نامی (متوفی ۱۰۸۷ ه ق) را نیازی اصفهانی انگاشته که با ویژگی های او ، سازگار نیست- چه (شاعر پیشین) صد و یک سال پس از احمد یاد شده در گذشته است .

<http://isfahan.ir> & <http://esfahan۲۳.persianblog.ir/post/۵۴>

** دیگر این که : نوشته هایی که شادروان دکتر صداقت کیش نام برده ، سی دی اش را گرفته است ، تنها وابسته به کسی به نام غلامحسین نامبرده نیست- چه ، آن ها هنگام مرگ نواب طهماسب میرزا صفوی از سوی فرزنداناش (غلامحسین میرزا و اکبر میرزا که چگونگی زندگی آنان پس از این می آید) برای نگهداری به خاله زاده آنان مرحوم حاج آقا رضا صراف (پدر خانواده ارجمند صیرفیان اصفهان) سپرده شده ، یکی دو دهه پیش که سال ها از مرگ نامبرده گذشته بود- همچنین ، همه پسران (آن دو نواب یاد شده) به جز پدر نگارنده این نگارش (مرحوم نواب مرتضی قلی میرزا صفوی) مرده بودند- یکی از فرزندان مرحوم حاج آقا رضا (آقای حاج آقا محمد علی صیرفیان) خواسته بود که برای گرفتن سپرده با ورثه دیگران بروند- همگی ، صندوقچه را به بزرگ خانواده نواب صفوی سپردند- از آن جا که ، کاغذ ها موقوفه نیست که تنها به پسران برسد و کسانی که نامشان در این نگارش می آید ، از آن ها سهم می برند- همچنین ، سند های ارزشمند آن- انگشت شمار بوده (بخش پذیر نبود) نگارنده ، پیشنهاد نمود که آن ها به موزه تاریخ اصفهان یا سازمان وابسته دیگری واگذار گردد تا در جایی به نام خانواده نگهداری شود- این امر به بوته فراموشی سپرده شد و هنگام بیماری بزرگ خاندان ، چندین کس به عنوان سپرده گیر و ناظر ، آن ها را به غلامحسین پسر اسماعیل پسر غلامحسین پسر طهماسب ... داده اند تا صندوقچه لاک و مهر شده را نگهداری کند- پس از باز کردن نادرست صندوقچه که باید همه دارندگان سهم ، حضور می داشتند- شد آن چه شد- چنان که ، رونوشت و لوح فشرده آن ها به دیگران نیز داده شده است ... ، دست کم جای سپاس از خداوند بزرگ دارد که برای بررسی گوشه ای از تاریخ کشور از آن ها بهره وری گردیده است - (هم هنگام دادن آن چه گذشت به آن پژوهشگر) باز کننده صندوقچه که شاید تنها نگارنده این نگارش را سد راه خویش برای سودجویی می دانسته- آماده نمودن لوح فشرده آن ها را به آگاهی وی رسانده ، گفت : چون کاغذ ها ، بخش پذیر نیست و اگر فروخته شوند با بودن سهمیه داران بسیار ، وجه بسیار ناچیزی به هر کس می رسد- بهتر است ، برای نبود نشدنشان آن ها نزد یکی باشد و دیگران تنها لوح فشرده آن (که درست مانند نوشته ها می باشد) را بگیرند- نشانی خود را بدهید تا

آن را بفرستم! نگارنده که برای نوشته هایش همان لوح بیش از کاغذها درخور بهره وری بود- پس از دادن نشانی، پیشنهاد پیشین خود را باز گفت- تا کنون نه سی دی به دستش رسیده، نه پاسخ پیشنهادش- لیکن، از نواب غلامحسین میرزا صفوی سپاسگذار است که ناخواسته چند برگی به این نگارش افزود و بخشی از یافته های نگارنده را به جای این که نازنین کاغذها را پاره کند به دانشمندی داد تا گرچه به نام دیگری، در کتابش ضبط گردد- ای وزارت ارشاد و فرهنگ ایران اسلامی، ای سازمان میراث فرهنگی، ای بنیاد های پژوهش تاریخی و سازمان های میراث مکتوب وای سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران دریابید آن چه را که بیشتر صاحبان راستینش داشتن آن را نمی دانند و بیشتر کسانی که می دانند راهی به جایی نمی برند.

۱۲- حیدر بن ابوتراب... (۱۱۶۸- ۱۱۹۵ ه ق)^{۲۲۸}: چنان که گذشت بنابر نوشته مورخین معاصر صاحب عنوان، مانند میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی: « حیدر میرزا پسر بزرگ شاه اسماعیل ثالث را که در شیراز می بود- بعد از فوت کریم خان، صادق خان برادر کریم خان به واهمه اراده ادعای سلطنت و جهانداری که مبدا حرکتی از او صادر شود مقتول نمود ... »- میرزا محمد کلانتر فارس در روزنامه خود (۱۲۰) که وقایع ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ «ه ق» را به رشته تحریر آورده (بدون ذکر اسمی از شاه اسماعیل ثالث) تنها، خبر قتل حیدر میرزا نامی از سادات که به ناحق کشته شده را مطرح نموده است و این مطلب در صفحه ۷۸ چاپ جدید آن کتاب وجود دارد- اما، ابوالحسن غفاری کاشانی مؤلف کتاب گلشن مراد (۱۲۱) که زمان کریم خان زند تا اوایل دوره آقا محمد خان قاجار از سال ۱۱۶۷ تا ۱۲۱۰ را درک نموده و از نزدیک ناظر وقایع عهد زندیه بوده- علاوه بر جزئیات زندگی شاه اسماعیل ثالث و رابطه کریم خان با او و خانواده اش، شرح مبسوطی از زندگی حیدر میرزا و ویژگی های صوری و معنوی او ارائه نموده است- چنان که، بخشی از یادداشت های مؤلف را ذیل عنوان « ذکر قتل شاهزاده مغفرت انما حیدر میرزای صفوی با اعوان و انصار به دست خصمای خصوصیت شعار » که در صفحه ۵۸۹- ۵۹۱ همان منبع (۱۲۱) آمده است چنین می خوانیم: « نواب حیدر میرزا خلف صدق نواب مبرور شاه اسماعیل ثالث ... که خاقان مغفور ... در بلوک آباده من محال فارس، اسباب عشرت را آماده و گوشه نشین زوایای آسایش و کامرانی فرمودند- بعد از انتقال شاه اسماعیل (سوم) از دهر بی مدار، حیدر میرزا اکبر اولاد او را نظر به وفور استعدادی که داشت به شیراز طلبیده به دست الطاف خسروانه و اشفاق گرانبایه لوای عزتش افراشته، همواره در مجلس بهشت آئین، حاشیه نشین و جلیس مسند عزت و تمکین بود- بعد از پژمردگی شجره حیات خاقان مغفرت نشان و آغاز سرسبزی نهال دولت نواب جهانبان کشور ستان^{۲۲۹} و آمدن رضاقلی خان ولد نواب محمد حسن خان قاجار به اصفهان، نواب جهانبان کشورستان، صبیّه محترمه شاه اسماعیل^{۲۳۰} را که مستوره سرا پرده عصمت بود- به عقد ازدواج رضاقلی خان در آوردند و نواب حیدر میرزا از عهد فوت والد عالی شأن الی الآن (۱۱۹۵ ه ق) در شیراز و مقیم آن ولایت عشرت طراز بود- الحق نواب مشائره،

^{۲۲۸} چنان که از متن کتاب گلشن مراد استفاده می گردد، با توجه به این که سال قتل حیدر میرزا، حدود ۱۱۹۵ «ه ق» بوده و در آن زمان سن ۲۱ سالگی را در نیافته ...، باید تاریخ تولدش را حدود ۱۱۷۵ «ه ق» تلقی نمود- اما، در دست نوشته ای که از پدرش با شعر عاشق اصفهانی در باره حیدر بن ابوتراب برجای مانده، تولدش ۱۱۶۸ «ه ق» می باشد- (آن شعر نیز به نقل از مرحوم سیف الله وحید نیا ۱۳۶۴- ۲۷۴ در نوشته پیشین مرحوم دکتر جمشید صداقت پیش، کلیشه گردیده است.

^{۲۲۹} علیمردان خان چهارمین پادشاه زندیه، حدود ۱۱۹۵- ۱۱۹۸ «ه ق».

^{۲۳۰} ابوتراب میرزا دارای دختری به نام زینب نساء بیگم بوده است که شرح وی را در کتاب تذکرة القبور تألیف عالم جلیل آخوند ملا عبدالکریم گزی صفحه ۲۱۳ (که تحت عنوان رجال اصفهان با تعلیقات مرحوم سید و صلح الدین مهدوی طبع شده است) چنین می خوانیم « زینب نساء بیگم: دختر شاه اسماعیل سوم (نواده شاه سلطان حسین صفوی که از سال ۱۱۶۳ تا ۱۱۶۶ «ه ق» به امر کریم خان زند توسط علیمردان خان بختیاری در اصفهان مستقر گشته و اسما سلطنت می کرده) در ۱۸ شعبان سال ۱۱۹۶ «ه ق» در اصفهان وفات یافته در حرم امامزاده اسماعیل نزدیک پنجره جنوبی مدفون گردید و قبر دارای سنگ مرمری می باشد ».

جوانی در مرتبه استعداد و قابلیت و برنادلی در کمال انسانیت و اهلیت، سروی در بوستان جلالت سرکشیده و نهالی در حدیقه دولت پروریده- باغبان صنعت شامله ایزدی، گلزار عارضش را از رشحات ابر جوانی نصارت داده و دهقان قدرت کامله سرمدی از آفرینش بر شمار قامتش دست منت نهاده- خط سبزش بر ریحان عارض نوحطان، خط بطلان کشیده و اندام خوشش بر قامت دلکش صنوبر قدان خلعت موزونی بخشیده- ذات شریفش آفتابی از مطلع سعادت پیدا و وجود نظیفش هلالی از افق کرامت هویدا « شَمْسٌ صَبَّهَا هَالِلٌ كَلْبَاهُكَ تَقَا صَبْرُهَا زَبْرُجُهَا » چنان چه عادت گلچینان زمانه و شیوه باغبانان دهر پرفسانه است، هر کجا غنچه صفتی ببیند، پیش از آن که چهره تمناش از پرتو آفتاب مراد روشنی گیرد- از پیوند اوراق حیاتش تفرقه نیستی پذیرند و به هر جا که چون نرگس سفید رویی نگرند قبل از آن که دیده آرزویش از مشاهده لقای خورشید طالعی ضیاء به کمال پذیرد به قطع حیاتش پرداخته از وجود نازکش عرق فتنه گیرند.

« یک طرف تاراج گلچین، یک طرف غوغای زاغ حیف از گلهای رنگین، وای بر مرغان باغ »

روزگار جفا پیشه و دوران آن تازه گل سرا بوستان سلطنت و آن نونهال ریاض سعادت را که هنوز آفتابی از شرق صبح زندگانی بر وی نتافته و سر به اوج تمنا نیفراخته و به اعلی مدارج ایام زندگانی نشتافته و مرتبه بیست و یکسالگی را در نیافته بود- به ضرب خنجر ستم، غنچه دامن حیاتش را پر خون و دوحه آسا از صدمه دهره جفا قامت، زندگانی اش را نگون ساخت- شرح این واقعه بر سبیل اجمال این که: نواب شاهزاده حیدر میرزا، نظر به شفقتی که نواب جهانبان کشورستان در زمان غیبت او در اصفهان به منسوبان و بازماندگانش منظور می داشت- پیوسته، نقش اخلاص کیشی و رقم عقیدت اندیشی اولیای این دولت را در صفحه جنان می نگاشت و با جمعی از معارف و متشخص آن ها، مثل میرزا جانی پسر خال جناب آصفی میرزا محمد ربیع وزیر دیوان و دیگری میرزا شفیع افشار و چند نفر از رؤسای فارس لوای هوا خواهی امنای این آستان را عرصه ضمیر می افراشت و فی مابین ایشان چنین قرار یافته بود که هر وقت ممکن شود دروازه را که انحفاظش به عهده چند نفر از فارسیان مذکوره است به دست خلوصیت بر رخ اولیای دولت باهره باز و جنود قاهره را از آن ممر داخل شهر شیراز نمایند- همواره، در شاهراه انتظار وقت فرصت نشسته- کمر به تمشیت این خدمت بسته بودند و چندین دفعه، عریضه ای به همین مضمون به خدمت عاکفان سپهر نمون فرستاد و مقیمان دربار معدلت مقرون نیز به ایشان نوید نوازشات گوناگون و وعده بخشش های از حد افزون می داد تا در این وقت، بنابر قاعده معمول از جانب دستوری میرزا ربیع- مکتوبی به جواب کاغذ ایشان به همین خصوص مرسول شده و آن مکتوب اول به دست میرزا جانی مزبور در آمده- در حینی که عزیمت حضور جناب محمد صادق خان داشت از روی بی مبالاتی آن را در بغل گذاشت- شخصی به نظر دقت، این معنی را ملاحظه و به جناب محمد صادق خان اعلام و جناب خان از میرزا جانی استفسار این مطلب نمود- مومی الیه، از در حاشا و رهگذر ابا در آمده - جناب خانی حکم به کاوش فرمود- نظر به مضمون آن که « از کوزه همان برون تراود که در اوست » رشحات این معنی از جیب و کنار میرزا جانی تراوش کرد- بعد از آن که کاغذ معلوم و مضمون آن که مبنی بر کیفیت این معامله و مشتمل بر اسامی ارباب معاوضه بود- بر رأی حضرت خانی، مکشوف و مفهوم شد- حکم به احضار حیدر میرزا و رفقا نمود و در حضور ایشان اول با نواب حیدر میرزا زبان معاتبه و مخاطبه گشوده- حکم بر قتل آن جناب فرمود- شاهزاده کلام مجید ربانی را شفیع و عذرخواه تقصیر خود ساخته، حسن خان ولد نواب محمد صادق خان که در حضور ایستاده بود- شش پری بر دهان شاهزاده زد که مجموع دندان های او که به سان مروارید تر در یک رشته مندرج بود- چون عقد پروین، از هم گسیخته- در حقه دهندش فرو ریخت و از تقاطر دم که از لب و دهان او بر صفحه قرآن جریان یافت- اکثری از کلمات و آیات آن، لون شنجرفی پذیرفت. به آن هم اکتفا نکرده- به ضرب تیغ ستم نهال، حیات آن شاهزاده صفت نژاد را که هنوز در حدیقه عمر و جوانی و میوه حصول تمنا بارور و در ریاض عمر و زندگانی به ثمر دریافت فیض مرارت مثمر نشده بود- از پای در آورده، در سلک شهادت یافتگانش منسلک و در درج زمره « یرزقون فرحین بما آتیهم الله » مندرج و منخرطش ساختند... خاطر نواب جهانبان که آئینه رحمت الهی بود از غبار تألم این معنی، نهایت تأثیر و ضمیر مهر تنویرشان که مرآت توفیقات را لایتناهی بود، از رنگ تصویر این قسم کدورات کمال تکدر یافت... بر احوال شاهزاده سعید شهید حیدر میرزا که محسنات صوری و معنوی او را به دیده تحقیق دیده و کمالات ظاهری و باطنی اش را به طبع سراسر تدقیق، پسندیده بودند- بسیار متأسف و به جناب صادق خان زبان استخفاف گشاده در تلافی این فعل شنیع قسم ها یاد نمودند... (۱۲۱).

۱۳- اسحاق بن حیدر ... « اگر چه از تاریخ تولد و فوت وی اطلاعی در دست نیست - اما ، به استناد کتاب های تاریخی روضه الصفاء ناصری (۱۱۷) (چاپ جدید جلد نهم صفحه ۳۴۲) و شرح رجال ایران (۷۷) (جلد اول صفحه ۱۱۱) صاحب عنوان ، اواخر عهد زندیه و اوائل دوره قاجاریه تا زمان سلطنت فتحعلی شاه را درک کرده است - چنان که ، از آغاز سلطنت شاه اخیر الذکر (حدود ۱۲۱۳ ه ق) هنگامی که در گوشه و کنار کشور افرادی ادعای سلطنت می کردند^{۲۳۱} نامبرده نیز با توجه به سابقه زندگی پدر و جدش ، در حوالی بختیاری و ممسنی کوس خود مختاری زد - از این مرحله تاریخ ایران ، دو اثر باقی مانده است - یکی بقایای قلعه ای در نزدیکی وردنجان چهار محال بختیاری به نام « قلعه خرابه » ، که بنا بر گفته های سینه به سینه خانوادگی آن قلعه را اسحاق میرزا در موقوفه خلیفه سلطانی ساخته و مقرر حکومت خویش قرار داده بود - دوم بیت زیر است که در خانواده نواب صفوی اصفهان ، سینه به سینه نقل شده است :

« ز صلب شاه اسماعیل اسحاق عیان گردید چون خورشید آفاق »

قابل ذکر است که همین شعر پایه بررسی نگارنده ، در زمینه پی بردن به نسب نامه و سابقه خانوادگی یکایک اعضاء آن گردید - اگر چه ، گوینده شعر ، دیگر بیت ها و تاریخ سرودن آن مشخص نیست - اما ، با توجه به این که در تاریخ ایران (به ویژه ، دودمان صفویه) فقط دو نفر اولی شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی و دومی اسحاق بن حیدر بن ابوتراب شهرت یافته اند - به طور قطع منظور از شعر ، دومین اسحاق است - زیرا ، اولی از صلب اسماعیل نیست - بلکه ، از اجداد اسماعیل اول است و دومی گرچه پسر اسماعیل سوم نبوده - اما ، از آن جا که از هر دو نسب می برده است - سراینده ، شعر مذکور را (به گمان نگارنده) با برداشتی دوجانبه سروده است - لیکن ، کلمه « صلب » موجب اشتباه برخی از صاحبان کتاب های تراجم در ذکر نسب اسحاق میرزا گردیده - از این میان ، صاحب رستم التواریخ (۸۴) (چاپ جدید صفحه ۲۱۳) هنگام معرفی پسر اسحاق او را « ... عالیجاه حیدر میرزا پسر عالیجاه اسحاق میرزا پسر و الاجاه شاه اسماعیل (سوم) نام برده و صاحب اعیان الشیعه (چنان که پیش از این ذکر شد) به گونه ای غلط اندر غلط نسب نیازی اصفهانی را « ... احمد بن اسحاق بن ابی تراب مرعشی خلیفه سلطانی ... » نوشته است - اما ، رضا قلی خان هدایت (۱۲۱۵ - ۱۲۸۸) که تا سال ۱۲۴۵ ه ق « در شیراز می بود ، سپس به تهران رفت و لله عباس میرزا پسر فتحعلی شاه شد (۷۷) همچنین در سفر شاه به اصفهان همراه او بوده است - بالطبع با توجه به اطلاعاتی که در شیراز ، تهران و اصفهان در باره اسحاق میرزا ، کسب نموده است و بنابر آن چه پس از این می آید ، اورا دیده - نسب وی را در کتاب روضه الصفاء ناصری « اسحاق میرزا ابن حیدر میرزا ابن شاه اسماعیل از احفاد خلیفه سلطان مازندرانی ... » ذکر کرده است - بنابر دلایل فوق و تقارن بخشی از زندگی مؤلف با صاحب عنوان (به ویژه تبعید وی به دماوند و بازگرداندن او به اصفهان در عهد شاه مذکور) نسب اخیر صحیح به نظر می رسد - چه پرسیدن نسب از شخص اسحاق میرزا یا اطرافیانش توسط رضا قلی خان بعید به نظر نمی رسد - وی ذیل عنوان « در بیان بعضی از سوانحات و واقعات سال ۱۲۱۳ ه ق » و مأموریت امراء عظام و سرداران کرام به انتظام ممالک محروسه ایران « چنین آورده است : « ... و هم از آن جمله اسحاق میرزا ابن حیدر میرزا ابن شاه اسماعیل از احفاد خلیفه سلطان مازندرانی داماد شاه عباس صفوی ثانی^{۲۳۲} بود که کریمخان زند به نام او ملک ستانی می نمود و بعد از استقلال او در آباده فارس عالم خراب را بدرود کرد^{۲۳۳} و

^{۲۳۱} دیگر از مدعیان سلطنت ایران پس از کشته شدن آقا محمد خان قاجار به ترتیب ، عبارت بودند از ۱- صادق خان شقاقی ۲- ابراهیم خلیل خان جوانشیر ۳- محمد خان زند پسر زکی خان ۴- علیقلی خان برادر آقا محمد خان ۵- حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه ۶- نادر میرزا پسر شاهرخ شاه افشار (۵۶) . از میان ایشان محمد خان و حسینقلی خان به اصفهان حمله برده آن جا را مقر فعالیت سیاسی خویش قرار داده بودند که شاید اسحاق میرزا نیز در جریان بوده خود به فکر سلطنت افتاده است .

^{۲۳۲} چنان که پیش از این به استناد کتاب های انساب و تراجم معتبر ذکر گردید : خلیفه سلطان داماد شاه عباس اول بوده و بیان رضا قلی خان هدایت و کسانی که وی را داماد شاه عباس دوم نوشته اند غلط است .

^{۲۳۳} باز به استناد نوشته میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی که همزمان وقایع دوران کریم خانی می زیسته ، « شاه اسماعیل (سوم) در اواخر عمر به اصفهان منتقل و در این شهر به دار بقا شتافت » و این قول صحیح تر از بیان هدایت در روضه الصفاء ناصری به نظر می رسد .

اسحاق میرزای مذکور در این ایام فترت یعنی پس از شهادت خاقان سعید شهید به میان جماعت بختیاری رفته او را دست آویز کرده به راهزنی و سرقت می‌پرداختند^{۲۳۴} بعد از ندامت آن گروه و رها کردن وی ، او به میان طایفه ممسنی شولستان ، رفته به دزدی و فساد داعی و ساعی بود^{۲۳۵} محمد علیخان قاجار^{۲۳۶} او را گرفته - مقید و مأسور ، روانه دربار شهریاری کرد و به حکم حضرت خاقان فریدون شأن او را ضحاک وار به دماوند برده محبوس همی داشتند و پس از سالی دو سه به توسط اشرف خان دماوندی^{۲۳۷} که سیدی شریف بود مستخلص شده به اصفهان رفت و از ادرار خواران دولت ابد مدت خاقانی شد .

۱۴- حیدر بن اسحاق ... گرچه اسحاق و فرزندانش (حیدر ، محمد علی و احمد) در زمان حیات فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار به ظاهر تمکین می‌کردند- اما ، مواردی که مجال بحث خواهند یافت (به ویژه ، عدول حکام تازه کار و جوان اصفهان از اصول شرعی و اجتماعی) باعث شد دوباره به فکر براندازی عوامل فساد ، سیاست را پیشه سازند- ایشان ضمن اتحاد خانواده های مذهبی ، متدین و متنفذ اصفهان به طور علنی و مسلحانه علیه مذهب ستیزی ، ظلم و تعدی و بی ناموسی ... که دامن گیر حکومت فاسد اصفهان گردیده بود برشوریدند و شورش آنان در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ، در تاریخ های مخدوش مورخین دست نشاندۀ قاجاریه (برای صله) مشهور است- اگر چه ، مورخین جیره خوار یا ترسو- علماء مذهبی ، تجار و سایر مردم اصفهان (متحدین ، علیه حکام مذکور) را اشرار قلمداد نموده‌اند- در میان عبارت هایی حکومت اصفهان را از نیش قلم مصون نداشته ، سر نخ هایی جهت تحقیق بیشتر در اختیار آیندگان نهاده‌اند و همین موارد است که در این نگارش ، فصل نوینی به نام « اتحاد خانواده های متنفذ اصفهان بر علیه قاجاریه » را می‌کشایند .

^{۲۳۴} پس از وقف نمودن قریه وردنجان و مزارع توسط خلیفه سلطان، نسبت به فرزند ذکورش میرسیدعلی که تولیت آن ها بر حسب وقفنامه پیوسته به نسل ذکور وی منتقل می‌شود ، ایشان در خطۀ بختیاری ایاب و ذهاب می‌کردند و بالاجبار به علت آن که چهار محال بختیاری همواره زیر سلطۀ خوانین آن محل بوده ، با آنان رابطه نزدیک داشته‌اند- بی سبب نبوده که ابوالفتح خان و علمیردان خان بختیاری معرف ابوتراب یکی از متولیان به کریم خان زند بوده- سپس ، بازماندگان ایشان نیز اسحاق میرزا را برای سلطنت ظاهری پذیرفته تا خود بتوانند در لوای نام صفویه ، علاوه بر سلطه بر بختیاری و اصفهان که همواره شاهراه ایران گشایی بوده است، سلطنت این کشور را به دست آورند- چنان که ، در جای دیگر می‌آید- پس از آن نیز از این فکر غافل نبوده‌اند

^{۲۳۵} اکثر مورخین عهد قاجاریه که برای صله کتاب می‌نوشتند- از رجال مذهبی و سیاسی مخالف به عنوان باغی ، طاغی و اشرار نام برده‌اند .

^{۲۳۶} منظور از محمد علی خان قاجار ، محمد علی خان قاجار قویونلو یا قوانلو مشهور به خالوست که قریب یکسان و نیم از سال ۱۲۱۳ تا ۱۲۱۴ « ه ق » والی فارس بوده است (به نقل از صفحه های ۱۱۱ جلد اول و ۴۵۷ جلد سوم کتاب شرح رجال ایران) (۷۷) .

^{۲۳۷} اشرف خان دماوندی : فرمانده فوج دماوند در عهد فتحعلی شاه قاجار که خود از سادات مرعشی دماوند بوده ، به دلیل اتحاد متشاء با اسحاق میرزا برای خلاصی او نزد شاه وساطت نمود - در مقدمۀ کتاب احقاق الحق ... (۱۰) (صفحۀ ۱۵۳) شرحی از زندگانی وی به رشته تحریر آمده که برگردان فارسی آن، چنین است : « سید میراشراف خان بن عبدالله خان بن میر اشرف خان بن میر میران مرعشی دماوندی از افاضل امراء و شاعری ادیب بود که در جنگ فتحعلی شاه با روسیه ، در سرزمین قفقاز به قتل رسید و جنازه‌اش به بنای نیکوی نجف اشرف برده شد » .

فصل دهم

اتحاد خانواده های شفا اصفهان بر علیه قاجاریه

مورخین کتاب های تاریخی دوره قاجار بدون درک اتحاد فوق ، جسته گریخته مطالبی نوشته اند که روی هم حاکی از اتحاد مردم شهری برای رهایی از یوق حکامی تازه کار و غیر مذهبی بوده است و در لابلای سطور مخفی تاریخ ، باز سیاست استعماری جلوه می کند - سه مورد زیر اگر چه ظاهراً ربطی به هم ندارند - بیانگر اتحادی برای براندازی دولت مرکزی میان خانواده های مشهور یک شهر است .

۱- چنان که پیش از این نوشته شد ، صاحب رستم التواریخ (۸۴) (صفحه ۲۱۳) از ازدواج حیدر پسر اسحاق با دختر محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی^{۲۳۸} خبر می دهد : « دوستان نادان ، آن عالیجاه را فریب داده - دخترش را در خفا به عقد عالیجاه حیدر میرزا ... در آوردند » - مؤلف ، این ازدواج را مقدمه براندازی تلقی نموده به علت سرسپردگی ، مراتب را به فتحعلی شاه گزارش کرده است - اما ، شاه به علت ترس از حامیان صدریه که پس از این نمونه هایی از رفتارشان می آید - با مراقبت بیشتر دستوری برای دفع یا تبعیدشان نداده است .

۲- تألیفات سه گانه مرحوم میرزا حسن خان جابری انصاری مورخ اصفهانی در عهد قاجاریه ، شامل تاریخ اصفهان (۱۲۲) ری (۱۲۳) و همه جهان (۱۲۴) ذیل وقایع سال ۱۲۴۰ « ه ق » و تحقیق مرحوم حسین سعادت نوری (مؤلف کتاب رجال دوره قاجاریه) (۱۲۶) ذیل عنوان عبدالله خان امین الدوله^{۲۳۹} (صفحه ۱۱۳ - ۱۲۶) حاکی از قرابت سببی خانواده صدر اصفهانی با سران ایل بختیاری در اصفهان است « همسر عبدالله خان امین الدوله پسر محمد حسین خان صدر اصفهانی ، دختر حاج رجبعلی خان بختیاری (رئیس قبیله بختیاری های لنبان اصفهان) بود که پسرش حاج هاشم خان لنبانی به همراهی الواری که همواره در اختیار داشت و متنفذین اصفهان نیز یاری اش می کردند ، در زمان حکومت علی محمد خان پسر عبدالله خان و داماد فتحعلی شاه^{۲۴۰} در اصفهان دست به جور و تجاوز می زد و حاکم معمولاً اعمال

^{۲۳۸} نسب و اثر های خیریه این صدر اعظم فتحعلی شاه ، در کتاب تذکرة القبور « دانشمندان و بزرگان اصفهان » (۱۲۵) (صفحه ۵۵۱) چنین آمده است : « حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی ابن محمد علی ابن رحیم - از وزراء عهد فتحعلی شاه بوده ، جدش مرد فقیری بوده در اصفهان علافی می نموده ، (خود) به سبب همت عالی و استعداد ذاتی ترقی نموده آثار خیریه زیادی از او باقیمانده که از آن جمله : « مدرسه صدر خواجه و مدرسه پاقلعه و غیره در اصفهان » - به سال ۱۲۳۹ « ه ق » وفات یافته ، در مدرسه صدر نجف در سرداب مدفون گردید .

^{۲۳۹} علی رغم عملکرد امین الدوله که در اکثر کتاب های تاریخی ، وی را از حامیان سرسخت سیاست انگلیس در ایران معرفی می نمایند - مرحوم مهدوی در همان منبع (۱۲۵) (صفحه ۲۰۲) ذیل عنوان میرزا بهاء الدین صدری (بهاء الدین بن علی محمد نظام الدوله بن عبدالله خان امین الدوله بن حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی) در باره شخصیت مذهبی عبدالله مذکور که احتمالاً مربوط به بعد از مجاورت وی در عتبات عالیات بوده - چنین گوشتزد می نماید : « عبدالله خان امین الدوله - از جهت خدماتی که به علماء مسلمین نموده و ترویجاتی که از او شده - وی را علی بن یقظین ثانی لقب داده اند از اثرهایش ۱- ترمیم قناتی در نجف ۲- اتمام سور نجف که پدرش (محمد حسین خان صدر) شروع کرده بود ۳- ساختمان دو حمام بزرگ در نجف اشرف ۴- ایجاد چند باب دکان وقف بر حمام ۵- ایجاد کاروانسرای بزرگ وقف بر مدرسه صدر نجف جهت اطعام شب های جمعه و روشنایی و آب سقاخانه - وی ، در پنج شنبه ۲۵ شعبان ۱۲۶۳ « ه ق » در نجف وفات یافته و پنج پسر از خود باقی گذارد ۱- اسدالله خان ۲- حبیب الله خان ۳- علی محمد خان نظام الدوله ۴- محمد خان ۵- نصرالله خان .

^{۲۴۰} علی محمد خان فرزند عبدالله خان امین الدوله و همسر خورشید کلاه خانم (دختر فتحعلی شاه) (از بطن طاووس خانم اصفهانی) (تاج الدوله سوگلی حرمسرا) بوده که شرح مکارم ، ازدواج و حکومت او ضمن شرح زندگی و صدارت پدرش در کتاب رجال دوره قاجاریه (۱۲۶) ← ←

دایی اش را نادیده می گرفت - از آن میان ، در زیر نویس صفحه ۵۴ کتاب تاریخ اصفهان (۸۹) به نقل از کتاب تاریخ همه جهان (۱۲۴) ذیل وقایع سال ۱۲۴۰ «ه ق» چنین می خوانیم : « حاج هاشم خان لرنبانی برادر زن عبدالله خان امین الدوله بود- وی که از لران ، بسیاری را در خدمت داشت و ظاهرا از حمایت مقتدران محلی نیز بی بهره نبود- در اصفهان شرارت آغازید تا آن جا که خاقان مغفور (فتحعلی شاه) ناگزیر به سال ۱۲۴۰ «ه ق» جهت رفع غائله وی و ارباب حامیان او (ظاهرا به سرکوبی حاج هاشم خان لر و باطنا به تضعیف قدرت الهی حجت الاسلام حاج سید محمد باقر مرحوم^{۲۴۱} به عنوان تجلیل امام جمعه ...)^{۲۴۲} به اصفهان لشکر آورده- خان لر و اتباع وی گرفتار آمدند- کارگزارانش سخت تنبیه شدند و ثروت خان به تاوان سرکشی ضبط شد- گویند در واقعه دستگیری نوکران او هر که را به گمان می گرفتند- از او می خواستند تا سه کلمه خر ، خور و خرما را به زبان آرد و آن کس اگر خر ، حور و حرما ، ادا می کرد- درلر بودن و بالتبع خدمتگرخان بودنش تردید نمی ماند ... نیز پیران از اسلاف حکایت کنند که : سلطان قاجار فرمود تا هاشم خان را کور کردند و چون مخشانس آراستند و وارونه سوار بر خر ، گرد شهر گرداندند تا عبرت ناظران گردد و کودکان دستک زنان در پی وی این حراره را

← (صفحه ۱۱۲-۱۲۶) در (صفحه ۱۱۶-۱۲۰) آمده است- در باره خواستگاری و مکارم صاحب عنوان در همان منبع (صفحه ۱۱۸-۱۱۹) چنین می خوانیم : «... به سال ۱۲۴۳ «ه ق»... عبدالله خان امین الدوله مجددا وزیر اعظم شد- امین الدوله ، خورشید کلاه خانم ... را برای پسرش علی محمد خان خواستگاری کرد ... خاقان مرحوم منتهای میل را به این مواصلت داشتند - زیرا ، محسنات صوری و معنوی میرزا علی محمد خان همه قسم جلب قلوب می کرد و مستعد انواع ترقیات بود- در حسن صورت بی مثال بود و در کفایت و در ایت ثانی نداشت ... در زمان پدر با این که خیلی جوان بود ، همیشه با ارباب علم و کمال بسر می برد و خط نسخ و نستعلیق را خوب می نوشت- نظم و نثر فارسی و عربی او بسیار فصیح بود و اشعارش در ایران و عربستان ← ← شهرت کامل داشت- چندین شعبه ریاضی را تکمیل و سایر علوم را به درجه عالی تحصیل کرده بود و در تیراندازی و اسب دوانی در عصر خود نظیر نداشت ... چون فی مابین حسین علی فرمانفرما والی فارس و سلطان محمد سیف الدوله (پسر فتحعلی شاه و طاووس خانم) حاکم اصفهان ، به جهت قرب جوار ، غالبا گفتگو های ناگوار بود و امین الدوله جانب فرمانفرما را می گرفت- تاج الدوله ، از امین الدوله کدورت داشت- هر قدر حضرت خاقان اسرار در دادن خورشید کلاه خانم به میرزا علی محمد خان می فرمود- تاج الدوله ، اظهار کراهت می نمود- خاقان مرحوم به امین الدوله فرمود یکی دیگر از دخترهای خود را می دهم- امین الدوله ، عرض کرد : مقصود خورشید کلاه خانم است که مادرش در این اوان بانوی بانوان حرمسرای سلطنتی و اهل اصفهان و همشهری غلام می باشد ... » (۱۲۶) سرانجام ازدواج صورت گرفت- چنان که ، اشاره خواهد شد : امین الدوله - پدرش و فرمانفرما ، جیره خوار انگلیس بوده اند- از این رو ، جهت اتحاد اصفهان ، فارس و بختیاری (یعنی جنوب کشور ، نفت و همه چیز) برای نفوذ بلا منازع سیاست انگلیس بر شاه ، چه کسی بهتر از سوگلی شب های حرم که بررسی درستی یا نادرستی این فرضیه را به مورخین کشور می سپارم (نگارنده) .

^{۲۴۱} منظور سید محمد باقر شفتی مشهور به حجت الاسلام ، بانی مسجد سید اصفهان و مدفون در همان محل است- شرح کاملی از این عالم جلیل القدر در کتاب تذکره القبور « بزرگان و دانشمندان اصفهان » (۱۲۵) (صفحه ۱۹۳-۱۹۴) نوشته شده- چکیده آن چنین است « وی به سال ۱۱۷۵ «ه ق» در جرزه از نواحی طارم علیا متولد و در شب سوم ربیع الاول ۱۲۶۰ وفات یافته ، در مقبره مخصوص در قسمت شرقی مسجد سید اصفهان مدفون گردید- وی از اعظم مجتهدین و اکابر فقهاء اصولین ، عالم زاهد و فقیه جامع بود و در جلالت قدر و بلندی مقام و علو همت و سعه صدر و جود و سخا و تصلب در امور دین و امر به معروف و نهی از منکر احدی از علماء به پایه او نمی رسید ... شرح حال آن بزرگوار معروف خاص و عام و در عموم کتب رجال مضبوط است ... » تألیفات بسیاری از وی مانده که در آن منبع به ۳۳ مورد اشاره شده است .

^{۲۴۲} منظور حاج میرزا محمدحسن (امام جمعه اصفهان) متوفی به سال ۱۲۴۸ «ه ق» مدفون در بقعه سر قبر آقا (واقع در خیابان مدرس فعلی اصفهان) (محل دفن خانواده خاتون آبادی ، امام جمعه های پیشین اصفهان) است - در همان منبع (صفحه ۲۶۰-۲۶۱) در باره صاحب عنوان چنین می خوانیم : « حاج میرزا حسن امام جمعه فرزند میر محمدحسین بن میر عبدالباقی خاتون آبادی از رؤسای اصفهان ، ملجاء و پناه مردم و امام جمعه اصفهان بوده ، در مسجد شاه اقامه جمعه می نموده- گویند تا سیزده صف این طرف میل های میدان شاه ، صف نماز او می رسیده است .

می خواندند: « حج هاشم خانی لُنبونی دُ مبداء خُب می جُنبونی »^{۲۴۳}.

برقراری نسبت سببی خاندان صدر اصفهانی با قاجاریه، نیز یکی از عواملی بوده است که در ظاهر موجب تقرب آن خانواده، نزد فتحعلی شاه و در باطن باعث ارتباط سیاستمداران انگلیسی با صدر و امین الدوله، جهت راهیابی به دربار ایران و رفع نفوذ فراسه (پس از اعزام قاپو به) برای تجهیز توپخانه (و روسیه (پس از فرار داد تر کاماچلی) گشته، وقایع مهمی را در تاریخ اصفهان و فارس - بلکه، ایران به دنبال داشته است - دربارهٔ شخص صدر در کتاب رجال دورهٔ قاجاریه (۱۲۶) (صفحه ۱۱۳) چنین آمده است: « صدر اصفهانی از سال ۱۲۱۴ که سر جان ملکم انگلیسی، نمایندهٔ کمپانی هند شرقی به ایران آمد - با عمال و مأمورین دولت بریتانیا آشنا گردید و از آن تاریخ او و بستگانش از عوامل اجرایی سیاست استعماری انگلیس به شمار می رفتند - ملکم، در کتاب « مشاهدات من در ایران » از محبت ها و پزیرائی های گرم صدر اصفهانی، و داد و دوستی و حسن روابط طرفین به تفصیل گفته است و می گوید: او از رفقای قدیمی ما می باشد » - همچنین، در کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران (۱۲۷) (صفحه ۸۱ - ۸۲) نامهٔ سر جان ملکم به رئیس سازمان نظارت بر امور کمپانی هند شرقی به گونهٔ زیرین آمده است.

جناب جلالت مآب هانری دندانس بالقابه

رئیس سازمان نظارت کمپانی هند شرقی، بمبئی

از شهر اصفهان - ۱۷ اکتبر ۱۸۰۰

آقای محترم مفتخرم که برای مزید اطلاع آن جناب عرض کنم که در شهر اصفهان باستقبال و گرمی بی نظیر حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی و روبرو شدیم، از تحف و هدایائی که همراه داشتم آن چه که در خور شأن و مقام حاکم اصفهان بود تقدیم داشتم - حاجی محمد حسین خان که خود ثروت کلانی دارد - اصرار داشت که به جای ماهوت های سبز و یک آئینهٔ کوچک که به او دادم، چند جواهر قیمتی و نفیس به او بدهم - او می گفت: گرچه، ماهوت شما حقیقتاً نفیس است - ولی، اگر جواهری به من بدهید نفاستش بیشتر و بهتر خواهد بود - با وجودی که او اصرار داشت که چند قطعهٔ جواهر از من بگیرد - مع هذا، فقط به او یک گل سینهٔ زمرد نشان دادم - حاجی محمد حسین خان از من خواسته است تا از آن جناب خواهش کنم مقرری قابل ملاحظه‌ای از جانب شرکت محترم هند شرقی به او داده شود، من بلافاصله با پیشنهاد او موافقت کردم - منتهی، از او خواستم تا متعهد شود که در قبال برقراری مقرری دربارهٔ او، تعهد نماید تا اخبار و اطلاعات مورد نیاز را به وسیلهٔ پیک های مخصوصی از راه شیراز و بوشهر برای آن جناب به بمبئی بفرستد و بعلاوه همه گونه تسهیلات برای امور تجارتي و عبور قوافلی که مال التجارهٔ انگلیس را به تهران می برند و همچنین رفت و آمد مأموران انگلیسی قائل شود. حاجی محمد حسین خان که مدت پنج سال است حکومت اصفهان را دارد و مردی بسیار لایق و کاردان است و یقیناً در آتیه ترقی بیشتری خواهد کرد، از هر حیث شایستهٔ دریافت مقرری از کمپانی محترم می باشد - من فعلاً، سالی یک هزار و پانصد روپیه در حق او برقرار کرده‌ام و متعهد شده‌ام که چنان چه خدمات مهمی به کمپانی بنماید، مقرری سالانهٔ او را اضافه کنم - من با راهنمایی او با کشیش کاتولیکی که مقیم اصفهان است، ارتباط پیدا کردم و امیدوارم خیلی زود بتوانم گزارشی را که این کشیش برایم تهیه می کند تقدیم دارم ... ».

باری در پی همین گونه وطن فروشی ها، نفوذ انگلیس در ایران از حد تجارت گذشت و امور سیاسی را نیز در بر گرفت - چنان که، از

^{۲۴۳} گفتنی است: تعدادی از اعقاب حاج هاشم خان (مشهور به لرهای بید آبادی) با نام خانوادگی شیرانی در اصفهان ساکنند (چنان که گذشت معمولاً مورخین عهد قاجاریه به علت عدم اطلاع صحیح یا جیره خواری، مخالفان حکومت را یاغی، طاغی و اشرار معرفی نموده‌اند و از این جهت مناقب آنان در بوته ابهام مانده است) « صاحب عنوان شاعری ادیب و نکته سنج، دارای دیوان اشعاری عرفانی به خط خود بوده که نزد یکی از یازماند گانش، در همان خاندان وجود دارد - این گونه نوشته ها، پس از بررسی می توانند گوشه‌هایی از ابهام های تاریخی را نیز بر طرف نمایند - دیگر به نقل از مرحوم احمد میر علایی (مؤسس کتابسرای زنده رود اصفهان) نیز کشیشی مسیحی که هنگام شورش بختیاریان، در اصفهان ← می زیسته، مطالبی نوشته که از آن زمان نکته های جالب توجهی در بر دارد و در دست انتشار است - البته، پس از فوت آن مرحوم وضعیت کتاب مذکور روشن نیست (۹۲).

منابع تاریخ سیاسی ایران مستفاد می‌گردد: فرزند صدر (عبدالله خان امین الدوله) نیز از عوامل مؤثر سیاست انگلستان در کشور بوده است که مورخین مختلف در این باره، اسنادی را چه پس از حکومت اصفهان (بعد از صدارت پدرش) از سال ۱۲۲۱ «ه ق» و چه پس از صدارت خود او (بعد از فوت پدرش) از سال ۱۲۳۹ «ه ق» ارائه نموده‌اند- از این میان، مخالفت وی با کاپیتان فابویه (فرانسوی) که برای توپریزی به اصفهان آمده بود و معاضدت با سلطنت محمد شاه که به حمایت دولت روسیه به تخت نشست (علی رغم دخالت روسیه و فرانسه در امور داخلی ایران) حاکی از طرفداری عبدالله خان از دخالت کشور دیگری است که جز انگلستان نبوده است- در کتاب شرح رجال ایران جلد دوم (۷۷) (ذیل صفحه ۲۸۰) به اختصار چنین آمده است: «... عبدالله خان امین الدوله با دولت انگلستان ارتباط کامل داشته و از هوا خواهان آن دولت در ایران بوده است» و در مورد خرابکاری او نسبت به عملیات فابویه، در کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران (۱۲۸) تألیف شادروان سعید نفیسی (صفحه ۲۱۵ و ۲۱۶) چنین می‌خوانیم: «... متأسفانه (فابویه) می‌دیده است که برخی از کارگران عمدی داشته‌اند که به او خیانت کنند و مانع از پیشرفت کارش باشند و حتی پی برده است که از خارج به کارگران وی پولی می‌داده‌اند که نگذراند پیشرفت کند- چیزی که برای وی بسیار ناگوار بوده، این است که سرانجام کشف کرده: محرک این خیانت‌های پی‌درپی عبدالله خان نایب الحکومه و اصلاان خان رئیس توپخانه بوده‌اند ...». «از گزارش‌هایی که فابویه در این زمینه داده- صریحاً بر می‌آید که عبدالله خان، نایب الحکومه اصفهان پسر حاج محمدحسین خان امین الدوله اصفهانی حکمران اصفهان و وزیر مالیه دربار فتحعلی شاه، آلت اجرای این مقاصد ناروا و پست بوده و نه تنها کارگران را تحریک می‌کرده است که کارنکنند و وسائل لازم را از میان ببرند و کارشکنی و اخلال کنند- بلکه، به وسائل نامشروع دیگر هم دست می‌برده است- از آن جمله: مرتباً از بی‌لیاقتی و بی‌اطلاعی فابویه به فتحعلی شاه گزارش می‌داده و می‌کوشیده است کاری بکند که او را از اصفهان احضار کند ...». همچنین، گزارش زیرین مأمور انگلیسی و جاسوس و خبر چنین شرکت هند شرقی در اصفهان (به نقل از کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران (۱۲۷) (صفحه ۲۰۶- ۲۰۷) مؤید طرفداری عبدالله خان امین الدوله، از سیاست انگلستان در ایران بوده است.

۲۱ جون ۱۸۰۸ از اصفهان به بمبئی.

جناب جالتمآب ویلیام استل بالقابه.

آقای محترم مفتخرم به اطلاع جنابعالی برسانم که کارخانه توپریزی کاپیتان فابویه با همه اشکالاتی که در تأسیس و ساختمان آن داشت به کار خود ادامه می‌دهد- عالی جناب عبدالله خان نایب الحکومه اصفهان، سعی فراوان داشت تا از کار فابویه جلوگیری نماید و حتی به ترغیب او چندن از کارگران، خدمت وی را ترک گفتند و با دستمزد‌هایی که شخصا به آن‌ها پرداخته، موفق شدند اشیایی که هفته‌ها برای آن‌ها زحمت کشیده بودند را خراب کنند- نایب الحکومه، سعی داشت فابویه را از استفاده از کوره‌هایی که تجار انگلیسی قبلاً ساخته بودند، منع کند- ولی، او با کمک دو نفر از توپچیان و احمد خان که زیر دست اصلاان خان رئیس توپخانه کار می‌کرد، کوره‌ها را متصرف شد- به موجب دستوری که قبلاً دریافت کرده بودم، مبلغی به عنوان مقرری به اصلاان خان دادم و موفق شدم او را با خود همراه کنم- عبدالله خان نایب الحکومه، نیز به من کمک فراوانی می‌کند- هنوز دستوری درباره ورود هیئت اعزامی به دربار شاه دریافت نکرده‌ام، منتظر وصول دستور می‌باشم- مفتخرم آقا که خدمتگزار صمیمی شما هستم: دیوید ویلسن ...»

از آن جا که محمد میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلی شاه به استناد معاهده ترکمانچای دست نشانده روس‌ها بود- ولیعهدی وی (به اشاره انگلیسی‌ها) مورد مخالفت امین الدوله، قرار گرفت- در این باره، در کتاب شرح رجال ایران (۷۷) (جلد دوم، صفحه ۲۸۰) چنین می‌خوانیم: می‌گویند وقتی که فتحعلی شاه، محمد میرزا را ولیعهد خود کرد، امین الدوله که از مقریین شاه و از رجال برجسته آن دوره بود به شاه می‌گوید که با وجود داشتن ۴۰ پسر رشید و بزرگ، چرا به یک نوه علیل نالایق ولیعهدی و سلطنت می‌دهید؟ لکن فتحعلی شاه به موجب ماده هفتم معاهده ترکمانچای با دولت روس مجبور بود که محمد میرزا پسر عباس میرزا (نایب السلطنه) را ولیعهد خود کرده و از سایر پسران خویش به کلی چشم‌پوشد ...» - هنگام به سلطنت رسیدن او، عبدالله خان که خواهر دیگرش زن پسر

فتحعلی شاه (حسینعلی میرزا) (فرمانفرما) ^{۲۴۴} بود- برای به پادشاهی رسیدن آن شاهزاده مورد توجه انگلیس ^{۲۴۵} نیز اقدام می نمود. چنان که، در این باره (در همان منبع و صفحه) چنین می خوانیم: «عبدالله خان به واسطه این که خواهر اعیانی او زن حسینعلی میرزا (فرمانفرما) والی فارس بود با او ساخت و یکی از محرکین عمده او به سلطنت، برادر زنش امین الدوله بود- پس از مخالفت او با محمد شاه وی دستور داد که تمام املاک او و ورثه صدر اصفهانی را ضبط و خالصه نمایند... امین الدوله، از ترس جان خود به خانه حجت الاسلام شفتی پناه برد و بست نشست و چنین شهرت داد که دیگر در امور مملکت مداخله نخواهد کرد- اما، این ادعا حقیقت نداشت و امین الدوله به پشت گرمی سید شفتی و شفاعتی که سید از او کرده بود- مشغول توطئه و زمینه سازی بود... (میرزا ابوالقاسم) قائم مقام فراهانی (دوم) آنان را تهدید کرد که امین الدوله یا به تهران بیاید یا به طاعت خدا در عتبات (عراق) بپردازد... پس از قتل قائم مقام، محمد شاه، بار دیگر به امین الدوله تکلیف کرد که یا به تهران بیاید یا عازم عتبات (بین النهرین) شود و برای ابلاغ این تکلیف در شوال ۱۳۵۱ «ه ق» یکی از پیشخدمتان خاصه خود را به اصفهان فرستاد و امین الدوله قریب به شش ماه مأمور مخصوص محمد شاه را سردواند تا آن که به دستگیری مستر مکینل وزیر مختار انگلیس از محمد شاه تأمین جانی گرفت و از راه بختیاری عازم عراق شد و در آن جا بود تا در شعبان ۱۲۶۳ «ه ق» در نجف به سن هفتاد سالگی در گذشت...»- اگر چه، امین الدوله از ایران رفت- اما، انگلیسی ها هرگز نفوذ به ایران را فراموش نکردند- بلکه، شاهزادگان ناراضی ایرانی را تحت الحمايه قرار دادند- به ایشان مقرری می دادند و حتی آنان را به مجامع فراماسوئری رهنمون گشته و پایه های حکومت واقعی خویش در ایران را استوار می نمودند ^{۲۴۶} هر از گاهی در عهد محمد شاه، نمایندگانی به ایران گسیل می داشتند و در نواحی مرکزی و جنوبی کشورمان شورش هایی به راه می انداختند ^{۲۴۷} - بدینسان (در عهد فتحعلی شاه،

^{۲۴۴} از آن چه در بخش های پیشین و واپسین آمده، چنین بر می آید که حسینعلی میرزا (فرمانفرما) باجناب رهبر شورش اصفهان {حیدر میرزا نبیره ابوتراب میرزا (شاه اسماعیل سوم صفوی)} بوده است- بنابراین، اتحاد صدریه- صفویه و قاجارهای انگلیسی بر علیه قاجارهای روسی با همکاری بختیاریان (زیر سرپرستی هاشم خان لر لبنانی) (برادر زن عبدالله خان) پیش و پس از سلطنت فتحعلی شاه قاجار، درست به نظر می رسد (نگارنده).

^{۲۴۵} پس از مرگ فتحعلی شاه، به تحریک دولت انگلستان تعدادی از فرزندان او بر علیه محمد میرزا که دست نشانده روس ها بود اقدام و ادعای سلطنت نمودند- در تهران شاهزاده علیشاه ظل السلطان با عنوان «علیشاه» «عادلشاه» فرمان هایی صادر کرد- در کرمان و خراسان حسینعلی میرزا شجاع السلطنه فرزند دیگر فتحعلی شاه ادعای سلطنت می کرد و می خواست این دو استان را از ایران مجزا کند- در مازندران محمد قلی میرزا ملک آراء، ادعای سلطنت می کرد- حسینعلی میرزا فرمانفرما نیز که بعد از مرگ پدرش به شیراز برگشت، در کاخ همایون بر تخت نشست و به نام حسینعلی شاه سکه زد و رضا قلی میرزا فرزند ارشدش را با لقب «نایب الایاله» ولیعهد خواند- وی در سفر نامه خود به لندن در مورد پدرش چنین آورده است «... در دوران حیات فتحعلی شاه، خاقان مغفور از روابط پدرم با انگریز ها مستحضر شد- فتحعلی شاه پدرم را به تهران احضار کرد و وقت رفتن، این وصیتنامه را برای من نوشت: اکنون که شاه بکلی تولای ما را به دولت انگریز می داند و اعتمادی بر ما و امورات ما نمی فرماید- لذا، مصلحت بر آن است که آن فرزند به بندر ابوشهر رفته- قرار می محکم و عهدی مستحکم با دولت علیه انگریز قرار داده و قلعه ابوشهر را از هر حیث آذوقه و مستحفظ توپخانه آراسته، لشکر دشتی و دشتستان و کوه و کیلویه و عربستان راجع آوری نموده مستعد و مضبوط نشسته- چنانچه، بر حسب تمنا از دربار پادشاهی مراجعت نمودیم فبها والا اگر شاه به فارس آمد و به خلاف رأی ما امورات را مقرر فرمودند- بعد از انصراف موکب همایون آن فرزند، لشکر آراسته چون آتش سوزان از جای حرکت کرده خشک و تر سوخته، عرصه را بر ساکنین بلاد تنگ سازاد تا دستور سرکاری به آن فرزند برسد» (۱۲۷).

^{۲۴۶} برای اطلاع بیشتر از وضعیت شاهزادگان ناراضی ایرانی، رفتن ایشان به انگلستان و عملکرد آن دولت استعماری جهت بازگرداندن پادشاهی به فرزندان دیگر فتحعلی شاه، کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران (۱۲۷) بخش «پسران فرمانفرما» (صفحه ۱۴۸-۱۶۱) را ببینید.

^{۲۴۷} در همان منبع (صفحه ۱۵۳) چنین آمده است: «دولت انگلیس و حکومت هندوستان برای این که شورش هایی علیه محمد شاه برپا کنند «فریزر» را روانه خلیج فارس و استان های جنوبی ایران ساختند و اینتلیجنس سرویس انگلستان نیز یکی دیگر از عوامل خود به نام «لایارد» را که ←

محمد شاه و پس از آن) تاریخ ایران همواره شاهد ایجاد تفرقه بین روحانیون، دولت و ملت بوده، فریاد های آزادی بخش توسط دست نشاندگان اجانب، در گلو ها خفه می شد و شد آنچه شد- گفتنی است که در آن هنگامه و تنها در اصفهان، زاد و ولد قاجاریه، صدریه، بختیاریه و گرجیه ... که اقطار آن به ایلغاران غریبه تلاقی می یافت کرد آنچه کرد- گرجه، در این زمان «نواب حیدر بن اسحاق صفوی» داماد دیگر محمد حسین خان صدر اصفهانی بود و اکثر مورخین در نابسامانی های زمانه فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار، لفظ همکاری خانواده های متنفذ اصفهان را به کار برده اند- همچنین، رستم الحکماء نیز اندیشه براندازی قاجاریه را پس از همبستگی صدریه و صفویه، پیش بینی و گزارش نموده است- لذا، تا زمان حیات اسحاق میرزا در منابع رسمی تاریخی و نقل سینه به سینه خانوادگی، نشانه ای از دخالت مستقیم نوابان صفوی در اوضاع سیاسی این شهر وجود ندارد- چه شاید بر حسب رسم روزگار، خطر تبعید مجدد یا کور شدن و اعدام را احساس می کرده اند- گرجه، تنها گفته می شود اینان با هیچ حکومتی (به ویژه، حاکمان مسیحی تازه مسلمان گرجیه ...) و (حامیان بایه ...) ^{۲۴۸} سر سازش نداشتند.

دخالت مجدد سادات نواب صفوی خلیفه سلطانی در سیاست: چنان که گذشت- پس از به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه و مرگ اسحاق بن حیدر ... فرزندان او به علت عدول حکام تازه کار و جوان اصفهان از اصول شرعی و اجتماعی، دوباره به فکر براندازی عوامل فساد- سیاست را پیشه ساختند و در برابر اعمال غیر شرعی و توأم با زور حکومت، ضمن اتحاد خانواده های اصفهان- زیر پوشش مرحوم حجت الاسلام سید زین العابدین شفتی ^{۲۴۹} به اقدام مسلحانه، بر علیه حکومت دارالسلطنه اصفهان دست زدند- چنان که، داده های سینه به سینه خانوادگی و تاریخی- در این نگارش، بخش واپسین (شورش اصفهان در عهد ناصرالدین شاه قاجار) را می گشاید.

← از بهترین و ورزیده ترین افسران انگلیسی بود با لباس های بختیاری، روانه اصفهان و فلات مرکزی ایران نمود- سومین مأموری که برای خرابکاری به ایران اعزام شد «میتفورد» نام داشت که او نیز پس از ملاقات با همه مدعیان سلطنت در بین النهرین، از راه کرمانشاه به افغانستان وارد شد ...».

^{۲۴۸} پس از به سلطنت رسیدن محمد شاه و احضار سلطان محمد سیف الدوله و مادرش تاج السلطنه به تهران به ترتیب دو نفر ارمنی تازه مسلمان به حکومت اصفهان رسیدند که هر دو به «گرجی» مشهور بودند: ۱- خسروخان، حاکم اصفهان از ۱۲۵۰- ۱۲۵۳ «ه ق». ۲- منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم اصفهان از ۱۲۵۴- ۱۲۶۳ «ه ق» که شرح حال آنان در جلد اول شرح رجال ایران (۷۷) (صفحه ۴۷۹- ۴۸۰) و جلد چهارم همان منبع (صفحه ۱۵۹- ۱۶۳) آمده است- چنان که، از بیشتر منابع تاریخی مستفاد می گردد- اولی به شفاعت علماء و امر به معروف و نهی از منکرشان اعتنایی نمی کرد و زارعین و مالکین اصفهانی را جهت گرفتن مالیات تحت فشار قرارداد، باعث قتل چند نفر گردید و علماء به ویژه مرحوم سید محمد باقر شفتی و مرحوم سید محمد مهدی خاتون آبادی (امام جمعه اصفهان) مردم را به شورش برضد او و محصور نمودن وی در عمارت هفت دست و داشتند (۷۷) (۱۲۹)- برخی از مورخین شاید به علت سفر های مأمورین انگلیسی به ایران و هنگام جنگ هرات به اصفهان جهت منحرف نمودن تصمیم محمد شاه بر شورش اصفهان به تحریک بیگانگان تأکید نموده اند (۷۷) چه، انگلیس مایل به فتح هرات و راهیابی روس ها به هندوستان نبوده است.

زمان حکومت دومی، مقارن دین سازی بیگانگان در ایران (به ویژه فتنه سیدعلی محمد باب، آورنده آیین های انگلیسی بایه و بهائیه ...) بوده است (۷۷)(۱۲۷)(۱۲۹) معتمدالدوله از آمدن باب آگاه شده، چند نفر سوار به استقبالش فرستاد ... برای این که احترامی نسبت به او کرده باشد، علمای اصفهان را وادار کرد که از او تجلیل بعمل آورند- میرسید محمد سلطان العلماء، امام جمعه اصفهان ... از او استقبال کرده و باب مدت چهل روز در خانه او اقامت داشت (۷۷) البته، علماء اصفهان پس از مناظره، حکم کفر و وجوب قتل وی را صادر کردند- (چنان که در اخبار سینه به سینه خانواده نواب صفوی، نقل گردیده: اعضاء خاندان مذکور، از آن پس با امام جمعه چندان به صفا نبودند) و چنان که در جای دیگر می آید- می گویند: حتی علامه معمم (سید هادی دولت آبادی) یکی از بازماندگان قاضی شهید نورالله حسینی مرعشی، به آیین بایه پیوسته است (۹۲).

^{۲۴۹} سید زین العابدین پسر مرحوم سید محمد باقر شفتی که خود از اجله علماء بوده است- در تذکرة القبور «بزرگان و دانشمندان اصفهان» (۱۲۵) (صفحه ۱۹۶) ذیل شرح مدفونین در مسجد سید اصفهان در باره صاحب عنوان، چنین می خوانیم: «زین العابدین بن محمد باقر بید آبادی- میرزا زین العابدین بن حاج سید محمد باقر، عالم فاضل محقق قبرش در بقعه مسجد سید، پای ارسی است.

شورش اصفهان در عهد ناصرالدین شاه قاجار و مقدمات آن

در اواخر سلطنت فتحعلی شاه، فرزندش سلطان محمد میرزا سیف الدوله پسر طاووس خانم اصفهانی (تاج الدوله) همسر سوگلی شاه به حکومت اصفهان رسید و عبدالله خان (امین الدوله پسر صدر اصفهانی) وزیر وی گردید- در این زمان به چگونگی نفوذ انگلیس در اصفهان و خانواده صدر، پیش از این اشاره شد- به همین دلیل، این شهر همواره آبستن حوادث بود- پس از فوت شاه در اصفهان بالطبع امین الدوله، از پادشاهی محمد میرزا (پسر عباس میرزا) نوه شاه با حمایت روسیه، قرارداد ترکمانچای و صدارت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی (دوم) راضی نبود و حسینعلی میرزا فرمانفرما حاکم شیراز (پسر دیگر شاه) را که او نیز از طرف انگلیس حمایت می شد- برای به دست آوردن سلطنت تحریک می کرد- منتها، با به قدرت رسیدن محمد شاه- سیف الدوله و مادرش به تهران احضار شدند و امین الدوله در منزل حاج سید محمد باقر حجت الاسلام شفتی، بست نشست تا از صدمه قائم مقام مصون باشد- سرانجام با وساطت مستر مکینل سفیر انگلیس در ایران (از راه کرمانشاه) به عتبات رفت و تا آخر عمر مجاور آستانه سیدالشهداء علیه السلام و خادم زوار آن حضرت بود که از وی اثرها و فرزندان در آن سرزمین باقی است- پس از او، به ترتیب خسروخان گرجی و منوچهر خان معتمدالدوله، به حکومت اصفهان رسیدند که در عهد هر کدام فتنه هایی در اصفهان برپا شد و در هر دو مورد، مخالفت حکام با موازین شرعی و مذهبی جلب توجه می کند- چه، آن ها ارمنی تازه مسلمان بودند و شرح مقابله مردم و روحانیون با ایشان در تواریخ آمده است- پس از به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه نیز اصفهان آرام نبود- ابتدا، سلیمان خان «خان خانان» برادر مهدعلیا (مادر شاه) به حکومت اصفهان اعزام شد و میرزا عبدالوهاب گلستانه از طرف مرکز به پیشکاری او منصوب گردید- در این هنگام میرزا عبدالحسین شمس آبادی سر رشته دار و مستوفی اصفهان بوده، پس از مدتی بین پیشکار و مستوفی اختلاف افتاد- مداخل را توپ و باروت کرده، به جان هم افتادند و به اصفهان و قراء اطراف بسیار آسیب رساندند- خان خانان، همراه متنفذین محلی به ویژه (نوابان صفوی به رهبری احمد بن اسحاق ...) از مستوفی و امام جمعه اصفهان (آقا میر سید محمد) از گلستانه حمایت می کردند (بازارها تعطیل و بین مردم نیز دو دستگی به وجود آمد) چراغعلی خان کلهرزنگنه، از طرف امیرکبیر مأمور رسیدگی به اوضاع، بردن میرزا عبدالحسین به تهران و فراهم نمودن اقتدار میرزا عبدالوهاب گردید- ولی، پس از مشاهده اختلاف اکثر مردم با گلستانه، بر عکس آن عمل کرد و میرزا عبدالحسین را به وزارت اصفهان برگزید و میرزا عبدالوهاب را به تهران برد- مدتی اصفهان آرام بود تا خان خانان به تهران احضار شد و داماد جوان و تازه کار فتحعلی شاه «غلامحسین خان سپهدار» به حکومت اصفهان رسیده- پیش از آمدن خود به محل مأموریت، جهت سرکوبی مخالفان «محمد حسین خان خلیج» را به فرماندهی تعدادی سرباز خلیج به نیابت خود به اصفهان اعزام نمود و ایشان به مال و ناموس مردم دست درازی می نمودند- روزی که امام جمعه، در مسجد شاه نماز می خواند سرباز خلیجی به زن عقیقه ای آویخته، خواست وی را به اطاق خود ببرد^{۲۵۰} اطرافیان امام با وی درگیر شدند- هنگامی که او برای رفع قائله و امر به معروف از مسجد خارج شد- سربازان ضمن حتک حرمت و فحاشی، به وی سنگ انداختند و این امر غیرت مردم را برانگیخت، روز بعد پس از افشاء واقعه- جماعتی از جمله: نوابان صفوی، در مسجد جمعه اجتماع نمودند- غلامحسین خان سپهدار، محمدحسین خان را ظاهراً به عنوان عذر خواهی به مسجد فرستاد- ولی، بین او و نوابان صفوی مجادله لفظی در گرفت که نواب احمد بن اسحاق صفوی، نایب الحکومه را به ضربه چوب دستی از ساختمان کلاه فرنگی وسط حوض مسجد به آب انداخته- غلامی نیز با دشنه، ضربه هایی به وی وارد کرد- امام جمعه، محمد حسین خان را جهت مداوا به منزل یکی از بستگان فرستاد که مداوایش سودی

^{۲۵۰} اخبار سینه به سینه خانوادگی نیز حاکی از آن است که در محله احمد آباد اصفهان نیز سربازان خلیج، زن دیگری را دنبال نموده- وی به خانه حیدر بن اسحاق ... پناه برده، از او مدد جست- از این پس، خانواده نواب صفوی نیز برای دفاع از ناموس اصفهانی ها در معرکه دخالت کردند (۹۲).

بخشیده، فوت نمود- امام مردم را متفرق نموده، دادخواهان را از خویش براند- همچنین، احمد میرزا- میرزا عبدالحسین وزیر و حامیان‌شان تحت حمایت میرزا زین العابدین پسر حجت الاسلام شفتی در مسجد سید متحصن شدند- نیروهای غلامحسین خان سپهدار نیز خانه‌های نوابان در احمد آباد و منزل میرزا عبدالحسین در شمس آباد اصفهان را زیر رگبارهای توپ ویران و اموال ایشان را مصادره کردند- اصفهانی‌ها تعصب و غیرت نموده- ۱۷ روز تا نزدیک شکست غلامحسین خان جنگیدند که وی از دولت مرکزی استمداد جست- طرفداران نوابان و میرزا عبدالحسین عاجز ماندند- در خلال این مدت حجت الاسلام سید اسدالله شفتی پسر ارشد مرحوم سید محمد باقر که به عتبات عزیمت می‌نمود- به اشارهٔ امیرکبیر، جهت بررسی و رفع قائله از گلپایگان به اصفهان بازگشت و به اتفاق سایر علماء^{۲۵۱} ضمن شنیدن سخن طرفین، قرار بر این شد که با موافقت سپهدار به اتفاق مخالفین جهت دادخواهی به دارالخلافهٔ تهران بروند- وساطت سید به ظاهر ثمر بخشید و تعدادی از علماء^{۲۵۲} با میرزا عبدالحسین و نوابان صفوی (حیدر ریش سفید آنان، احمد، محمدعلی و فرزندان حیدر طهماسب و رضا قلی) عازم تهران شدند- ایشان شب هنگام، در قریهٔ مورچه خورت (واقع در راه اصفهان- تهران) آرمیده بودند که کیکاووس میرزا قاجار^{۲۵۳} و سربازانش (به اشارهٔ سپهدار) به ایشان حمله بردند- میرزا عبدالحسین و نوابان صفوی که اسب تندرو در اختیار داشتند متواری شدند و علماء دستگیر شده به اصفهان اعزام گردیدند- میرزا عبدالحسین به قمصر کاشان گریخت و از آن جا، به ملک خود (دهنو) رفت، علی نام ملازمش موضوع را به کسان سپهدار اطلاع داده- وی، را دستگیر و در میدان شاه اصفهان اعدامش نمودند- نوابان صفوی، به قم رسیدند و در حرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیه، متحصن گردیدند- یکی از پسران محمد حسین خان خلج روزی (در صحن قم) احمد میرزا را به خون خواهی پدرش تیری زده، کشت و دیگران توسط دولت مرکزی با تعیین مستمری و انتخاب خودشان به دولت آباد (ملایر کنونی) تبعید شدند تا از اصفهان دور بمانند- واقعهٔ شورش نواب‌های صفوی اصفهان که در سال‌های بین ۱۲۶۵ تا ۱۲۶۶ «ه ق» اتفاق افتاده- در بیشتر نوشته‌های تاریخی عهد قاجار^{۲۵۴} (به علت ترس یا صله) به طور یک جانبه نوشته شده است- گرچه، بیشتر مؤلفین: علماء اصفهان و سران شورش را «اشرار» قلمداد نموده‌اند- لیکن، برخی به اعمال خلاف شرع توسط اطرافیان غلامحسین خان سپهدار و بی‌سیاستی وی نیز اشاره کرده‌اند- برای نمونه، چراغعلی خان کلهرزنگنه که چند بار برای رفع

۲۵۱

مرحومین سید اسدالله شفتی، آقا میر سید محمد امام جمعه و آقا محمد مهدی کلباسی، مشهورترین علماء میانجی شورشیان و حکومت بوده‌اند.

۲۵۲

همراهان رهبران شورش برای دادخواهی مردم اصفهان به دارالخلافهٔ تهران نیز مرحومین سید اسدالله شفتی، آقای میرزا زین العابدین برادر او، آقا میرزا ابوالفضل معروف به آقاجان فرزند آقا میرزا زین العابدین، حکیم و فیلسوف مشهور میرزا حسن نوری فرزند حکیم بزرگوار آخوند ملاعلی نوری، عالم فاضل آقا میرزا محمد نواب لاهیجی اصفهانی به اتفاق فرزندش آقا میرزا محمد باقر که او نیز از علماء بود، میرزا امین و سی نفر دیگر از علماء، فضلاء، طلبه و سادات- بوده‌اند (۱۳۰).

۲۵۳

حاج کیکاووس میرزا یکی از شاهزادگان قاجار (عموی بزرگ ناصرالدین شاه) بوده که شرحش در همین مقاله می‌آید.

۲۵۴

برخی از کتاب‌هایی که (به فراخور بینش درست یا نادرست نویسنده) بخشی از سرگذشت شورش اصفهان را آورده‌اند.

- ۱- تاریخ منتظم ناصری- نوشتهٔ اعتماد السلطنه (۱۳۱) به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی (جلد سوم صفحه ۱۷۰۱).
- ۲- نسخ التواریخ- نوشتهٔ میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر (۱۲۹) به تصحیح محمد باقر بهبودی (جلد سوم صفحه ۳۰۸-۳۱۷).
- ۳- تاریخ روضه الصفاء ناصری- نوشتهٔ رضاقلی خان هدایت (۱۱۷) (جلد دهم- صفحه ۴۵۹-۴۶۳).
- ۴- وقایع دارالسلطنه اصفهان- نوشتهٔ فرج الله منشی محلاتی (۱۳۲) (خطی، کتابخانهٔ ملک تهران- فهرست ج ۶ ص ۲۲۸) - (نویسنده یادداشت، منشی دارالسلطنه اصفهان، هنگام شورش نوابان صفوی خلیفه سلطانی بوده است).
- ۵- رجال دورهٔ قاجاریه- نوشتهٔ حسین سعادت نوری (۱۲۶) (صفحه ۱۷۸-۱۸۱).
- ۶- تاریخ اصفهان نوشتهٔ میرزا حسن خان جابری‌انصاری، به کوشش جمشید سروشیار (مظاهری) (۸۹) (چاپ جدید صفحه ۵۷).

اغتاشات اصفهان مأمور شد و در اواسط سال ۱۲۶۷ «ه ق» پس از احضار سپهدار، به حکومت این شهر رسید- در بخشی از گزارش خود، به نام وقایع اصفهان (چاپ شده در کتاب رجال دوره قاجاریه، تحقیق حسین سعادت نوری (۱۲۶) (صفحه ۱۹۵) چنین آورده است «... در حقیقت اغتشاش ولایت و تفرقه رعیت و آن همه خرابی و کشت و قضا و ضرر که به دولت علیه رو داده بود- تقصیری بر مقرب الخاقان سپهدار نبود- بلکه، چند نفری که در دور و دایره او بودند- مایه فساد شده از آن جمله: محمد حسین خان خلج که در بدو حکومت سپهدار به نیابت رفته بود، باعث هرزگی و فساد شد- عموم اهل اصفهان از بدزبانی و سوء سلوک او رنجش به هم رسانده بودند- بالاخره، در مسجد جامع اصفهان از اهالی آن جا، به سزای خود رسید ... » مرحوم حاج سید مصلح الدین مهدوی نیز در جلد دوم کتاب بیان المفایر (۱۳۰) ضمن درج احوالات عالم جلیل صاحب مناقب و مآثر مرحوم حاج سید محمد باقر حجه الاسلام شفتی بید آبادی- مورخین دوره قاجاریه، مربوط به شورش اصفهان را (در صفحه ۳۰۱-۳۲۷) نقد کرده، جنبه های مذهبی و غیرت سکنه اصفهان را ارزیابی نموده- تاریخ مفصلی از واقعه، در اختیار نهاده- جهت آگاهی علاقمندان عین نوشته های آن منبع، ذیلاً درج می گردد.

(شورش مردم اصفهان)

(قیام آنان علیه دستگاه حکومت در سال های ۱۲۶۵-۱۲۶۶ه ق)

یکی از پیش آمد های مهم تاریخی در ابتدای سلطنت ناصر الدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر کبیر، موضوع شورش و قیام مردم غیور اصفهان است علیه دستگاه حکومت جبار و ستمگر قاجار- مؤلفین کتب تاریخ، هر کدام آن را به گونه ای شرح کرده اند- لکن، هیچکدام نخواستند و یا نتوانسته اند علت واقعی آن را بیان کنند- بدین جهت، اصل موضوع با همه اهمیت آن تا کنون مجهول و تاریک مانده است- نویسندگان تاریخ در همه زمان ها اگر مردمانی متملق و چاپلوس نبودند- لاقلاً، افرادی ترسو و محتاط و یا ظاهر بین بودند و آنان که در زمان های بعد میخواستند در موضوعی بررسی کنند- مأخذی جز همین نوشته های چاپلوسانه و یا محتاطانه نداشتند- یکی از آن موارد، همین شورش اصفهانیان است که در تواریخ عهد قاجاریه، به خلاصه می نویسند: میان دو نفر از کارگردانان دستگاه حکومت بر سر مقام وزارت اصفهان اختلاف شد- این اختلاف موجب گردید که تقریباً مدت دو سال شهری به آتش و خون کشیده شود و جمعی کثیر از مردم بی گناه کشته و خانه ها خراب گردید- سرانجام، دولتیان بر آن ها غلبه کرده و آنان را از بین بردند- آیا حقیقت قضایا، همین بوده و بس یا در پس این پرده غم انگیز و محنت زار، مطالب دیگری نیز بوده است که بر ما مجهول است؟.

خداوند تبارک و تعالی دانای به همه امور است- اینک، با مراجعه به روضه الصفای ناصری و ناسخ التواریخ و تواریخ سه گانه مرحوم حاج میرزا حسن خان شیخ جابری انصاری (۱- اگهی شهان از کار جهان ۲- تاریخ اصفهان ۳- تاریخ اصفهان و ری و همه جهان) به شرح قضایا، به طور اجمال می پردازیم.

مقدمه: محمد شاه در شب سه شنبه ششم شوال المکرم سال ۱۲۶۴ مرد و سلطنت ایران به ناصر الدین شاه رسید- در دو سه سال اول سلطنت او در بیشتر شهر های ایران اختلافات و شورش هایی به وقوع پیوست که موجب خونریزی ها و کشت و کشتار ها و غارت ها و خرابی های زیاد گردید- علت اصلی این جنگ و جدال ها چند امر بود: ۱- صدرات و وزارت چندین ساله حاج میرزا آقاسی و نارضایتی عموم طبقات مردم از شخص صدراعظم و از تمام حکام دست نشانده او. ۲- ارادت و ایمان زائد از حد شخص محمد شاه به صدر اعظم و واگذار کردن کلیه امور مملکت به نظریه او. ۳- استبداد رأی و عدم توجه صدر اعظم به شکایات مردم و رسیدگی نکردن به ظلم و بیداد حکام. ۴- آشنا نبودن صدر اعظم به رموز مملکت داری و خود خواهی و خود پسندی او. ۵- داعیه های برخی از شاهزادگان و رؤسای

قبائل که به خیال واهی اندیشه سلطنت در مغز خود می‌پروراندند- اینک فهرست برخی از این سوانح بدون رعایت ترتیب وقوع آن‌ها :

(۱- اختلاف درباریان در طهران و مخالفت با حاج میرزا آقاسی . ۲- مخالفت سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان (علیشاه بن فتح علی شاه) در قزوین . ۳- شورش مردم بروجرد . ۴- شورش مردم کرمانشاه . ۵- اختلاف داخلی کردستان . ۶- شورش مردم شیراز . ۷- جنگ و نزاع در کرمان . ۸- آشفتگی شهر یزد و طغیان مردم آن جا . ۹- جنگ و خونریزی های خراسان که تقریباً به مدت دو سال به طول انجامید . ۱۰- ابتدای قضایای اصفهان در سال ۱۲۶۴ . ۱۱- فتنه قره العین . ۱۲- قضایای بروجرد والوار . ۱۳- شورش افواج دولتی علیه میرزا تقی خان امیرکبیر . ۱۴- قضایای مازندران و قلعه شیخ طبرسی در سال ۱۲۶۵ . ۱۵- قضایای زنجان در سال ۱۲۶۵ . ۱۶- قضایای تبریز و اختلاف بر سر موضوع تکفیر شیخ احمد احسانی در سال ۱۲۶۵ . ۱۷- منتهای شورش و انقلاب مردم اصفهان در سال ۱۲۶۵ . ۱۸- یاغی گری خوانین بختیاری در سال ۱۲۶۵ . ۱۹- فتنه و آشوب در بندر بوشهر در سال های ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ . ۲۰- قضایای نیریز و سید یحیی دارابی در سال ۱۲۶۶ (شرح این فتنه و آشوب ها و جنگ و خونریزی ها را سپهر در ناسخ التواریخ و هدایت در روضه الصفای ناصری و دیگران به طور تفصیل یا اجمال در کتاب های خود نوشته اند ...) .

و اما قضایای اصفهان : دو نفر از کارگردانان دستگاه حکومتی اصفهان ، در زمان حکومت محمد نبی خان به نام های : سید عبدالوهاب گلستانه شهشهانی پیشکار و میرزا عبدالحسین فرزند میرزا محمد علی شمس آبادی وزیر اصفهان ، هر کدام بر سر وزارت اصفهان با یکدیگر رقابت داشتند- سرانجام ، این رقابت به عداوت و دشمنی کشیده شد و هر یک از آن دو در محلات خود به سنگربندی و جمع آوری قشون و طرفدار پرداختند- سید عبدالوهاب ، مسجد جامع را مرکز خود قرار داده- میرزا عبدالحسین ، محله شمس آباد را سنگربندی نموده- مردم شهر نیز از کلیه طبقات از عوام و خواص- تاجر و کاسب- کشاورز و کارگر و حتی علماء و اعیان شهر به دو دسته تقسیم شدند- نیمی به طرفداری گلستانه و نیم دیگر به هواخواهی شمس آبادی برخاستند- آقا میر سید محمد امام جمعه ، از طرفداران سید عبدالوهاب و نوابان صفوی از اعیان و متنفذین اصفهان جزویاران میرزا عبدالحسین بودند- جنگ و جدال در شهر شروع گردید ، مردم دهات نیز به طرفداری آن دو به شهر آمدند- بازار ها بسته شد و کار ها تعطیل گشت و مقدمات فتنه و آشوب کلی از هر جهت مهیا گردید- در سال ۱۲۶۵ حکومت اصفهان را به سلیمان خان معروف به خان خانان دائی ناصر الدین شاه واگذار کردند- در زمان حکومت او کار اختلاف آن دو نفر شدت یافت- اولین اشتباه : خان خانان حاکم اصفهان جزو طرفداران میرزا عبدالحسین شمس آبادی بود و از او جانب داری می کرد و در مقابل ، آقا میرسید محمد امام جمعه مقتدر و متنفذ اصفهان نیز از سید عبدالوهاب طرفداری می کرد- شاید علت موافقت حاکم با میرزا عبدالحسین ، علاوه بر کاردانی و کفایت شخص او مخالفت با امام جمعه و شکستن قدرت او بوده است- این اولین اشتباه دستگاه حاکمه بود که نمی بایست خود موجب تشدید اختلاف و زیادتی ماده عناد و دشمنی گردد- با این کیفیت ، اختلاف پیشکار وزارت و وزیر به اختلاف ما بین حکمران اصفهان و امام جمعه ، تبدیل گردید .

سلیمان خان در کلیه امور با میرزا عبدالحسین مشورت می کرد- او گرچه ، حکم وزارت نداشت - لکن ، در تمام کار ها دخالت می نمود . (توضیح) : بعد از جنگ ایران و روس و فتوای تاریخی مرحوم آقا سید محمد مجاهد ، جهت جهاد با روسیه- گرچه ، ظاهراً جنگ به ضرر ایران تمام شد - اما ، یک نکته بر دستگاه حکومت و خارجیان مسلم گردید و آن قدرت معنوی روحانیون و نفوذ آنان در بین مردم شیعه می باشد- از این رو ، سیاست کلی آنان مبارزه با این قدرت و از بین بردن آن بود (به هر صورت که ممکن شد) در زمان سلطنت فتحعلی شاه ، این سیاست خیلی با احتیاط و زیرکی انجام می شد- ولی ، پس از مرگ او و روی کار آمدن محمد شاه و وزیر صوفی او این سیاست به شدت اجراء می شد- در عهد ناصر الدین شاه و وزیر تازه کار او میرزا تقی خان امیر ، همین روش به سخت ترین کیفیت مورد عمل قرار می گرفت و برای آن نمونه های زیادی در تاریخ سراغ داریم .

(خطای دیگر) : وقتی خبر مخالفت دو نویسنده و دبیر دستگاه حکومتی اصفهان و دسته بندی کردن آن ها به طهران رسید- جهت رسیدگی به این کار ، چراغعلی خان کرمانشاهی مأمور رسیدگی و رفع اختلاف می شود- بدیگونه که : سید عبدالوهاب را در مقام وزارت ثابت نموده و میرزا عبدالحسین را به طهران ببرد- لکن ، چون وی به اصفهان می آید- روی مصلحتی ، برعکس عمل نموده و می گوید :

مأمور سید عبدالوهاب را به طهران برده و میرزا عبدالحسین را در مقام خود مستقل گردانم و بدین ترتیب ظاهرا فتنه آرام می شود و بازار های بسته باز می گردد و به قول هدایت در روضة الصفا (ص ۴۶۰ ، دهم) اجماع عام به تفرقه تبدیل می یابد و اهالی بلوکات به موطن خود باز می گردند و میرزا عبد الوهاب با چراغعلی خان به طهران روانه شده ، در آن جا ساکن می شود- نتیجه این تدبیر: مخالفت با امام جمعه طرفدار گلستانه و تقویت سلیمان خان ، حاکم مخالف امام جمعه بود .

حکومت یافتن سپهدار : بعد از این جریان ، خان خانان به طهران احضار شده و به جای او غلامحسین خان فرزند یوسف خان سپهدار مأمور حکمرانی اصفهان می شود- وی ، در غره ماه رمضان المبارک سال ۱۲۶۶ وارد اصفهان گردید ، مردم اصفهان و کارمندان دستگاه حکومتی با سپهدار مخالف بودند- امام جمعه ، نیز طرفدار مردم و مخالف حاکم بود- میرزا عبدالحسین همچنان در مقام وزارت باقی و در کار ها دخالت می کرد- اختلاف ما بین گلستانه و شمس آبادی ، ظاهرا خاتمه یافته بود و طرفدارانشان پراکنده شده بودند- لکن ، ماده و اساس اختلاف همچنان برقرار بود و شهر اصفهان همچون مخزن باروتی بود که احتیاج به کوچکترین جرقه ای داشت تا یک پارچه محترق شده ، آتش گرفته و خشک و تر را یکجا بسوزاند .

اولین جرقه : در یکی از روز های جمعه از ماه شوال سال ۱۲۶۶ که مرحوم آقا میر سید محمد^{۲۵۵} امام جمعه ، مانند همیشه برای ادای نماز به سمت مسجد شاه می رفت- نوکر های ایشان ، در وسط میدان مشاهده می کنند که سربازی خلع به زنی آویخته و قصد ربودن او نموده که وی را به داخل اطاق خود بکشاند (در آن ایام ، سربازان در اطاق های اطراف میدان نقش جهان یا میدان شاه منزل داشتند) در روضة الصفا ناصری (ص ۴۶۰ ، جلد دهم) می نویسد : یکی از سربازان با زنی ملاعبه و مطایبه بی سابقه و لاحقه خواست و وی فحاشی کرد- نوکران آقای امام جمعه که وضع را اینگونه مشاهده می کنند- سرباز را مانع گردیده و دفع شر او می کنند و زن را از دست وی نجات می دهند- گفتگو و کشمکش ما بین نوکران آقای امام و سربازان شروع می شود- مردم به کمک نوکران آقای امام جمعه و سربازان دیگر به یاری متجاوز می شتابند و زد و خورد شروع می شود- پس از آن که ، آقای امام جمعه ، نماز جمعه و عصر را اداء می کنند و قصد مراجعت داشتند- در موقع عبور از میدان شاه ، سربازان نسبت به ایشان اهانت و توهین نموده و حتی به سوی وی سنگ می اندازند- آقای امام جمعه ، مستقما به مسجد جمعه رفته و در اطاق روی حوض (کلاه فرنگی) می نشینند و مردم شهر از جریان آگهی یافته در مسجد و اطراف اجتماع می کنند و تقاضای مجازات سریع سرباز متجاوز و سربازان توهین کننده را از حاکم شهر یعنی سپهدار می کنند- غلامحسین خان سپهدار (که همه جا در روضة الصفا وی را به کثیر الاقتدار یا بااقتدار می ستاید) محمدحسین خان خلع ، نایب الحکومه اصفهان را جهت عذرخواهی به مسجد نزد آقای امام جمعه ، می فرستد- سه تن از نوابان صفوی (آقایان احمد میرزا و حیدر میرزا و میرزا محمد علی) پسران اسحق میرزا خلیفه سلطانی که هر یک صاحب داعیه ای بودند و ظاهرا خیالاتی در سر می پروراندند و با حکومت اختلاف نظر داشتند و اینک جزو مردم در اطراف امام جمعه ، حاضر بودند- وقت را مغتنم شمرده ، نایب الحکومه را از اطاق مزبور گرفته و در حوض آب انداخته و یکی از طرفدارانشان با قمه ، وی را چندین زخم زده که در اثر آن همان روز یا فردای آن روز وی می میرد^{۲۵۶} .

سپهدار ، با میرزا عبدالحسین وزیر خود برای غائله مشورت می کند و چون خاطر او را متوجه شورشیان و اعیان شهر درک می کند- قصد گرفتن و زندانی کردنش را می نماید- میرزا عبدالحسین بلطائف الحیل خود را نجات داده و از جان می ترسد و به مسجد سید پناه می برد و در آن جا در ظل حمایت مرحوم آقا میرزا زین العابدین فرزند ارشد مرحوم سید حجة الاسلام ، در خانه خدا بست می نشیند . یاران و اطرافیانش نیز جمعی متفرق گشته و عده ای به او پیوسته و هر روز جمعیت بستیان در اثر ظلم و تعدی به مال و جان و ناموس مردم از طرف حکومت سپهدار ، زیاد می شود که در بین آن ها عده ای از علماء و بزرگان و اعیان و تجار و محترمین شهر (و به قول دولتیان اشار)

^{۲۵۵} در اصل « میر سید محمد ابراهیم » که نام امام جمعه ، در سایر منابع - حتی ، نوشته های دیگر همین مقاله ، به این صورت نیامده است .

^{۲۵۶} پیش از این چگونگی جریان (به نقل از اخبار سینه به سینه خانواده نواب صفوی اصفهان) نیز تذکر داده شد .

و همچنین نوابان صفوی نیز بوده‌اند.

طرز برخورد امام جمعه با شورشیان: مرحوم آقا میر سید محمد امام جمعه که اصل قضیه و ابتدای کار به خاطر اهانتی بود که به مقام ایشان شده بود و همچنین کشته شدن محمدحسین خان خلیج (نایب الحکومه اصفهان) در حضور ایشان انجام یافته بود- به عاقبت کار ها اندیشید و صلاح کار خود را در کنار بودن از معرکه دانست- از این رو، شورشیان را به مسجد سید هدایت می نمود (ولی آن ها را از شورش و بلوا منع نمی کرد) و بدین کیفیت خود را از غوغا دور گردانید- بنابراین، قسمت عمده بست نشستن میرزا عبدالحسین شمس آبادی و نوابان احمد آبادی و دیگران به اشاره و راهنمایی امام جمعه انجام گردیده است^{۲۵۷}.

اولین خطای سپهدار: غلامحسین خان، چون از بست نشینی میرزا عبدالحسین و نوابان و اعیان و بزرگان شهر در مسجد سید، آگاهی یافت از روی غرور ریاست و کم تجربگی به فکر شکستن بست مسجد سید و گرفتن بستیان به وسیله قوه قهریه می افتد و شروع به اقداماتی در این زمینه می کند- از آنطرف، نیز حامیان و وابستگان آن ها (از اهل شهر و دهات مجاور) با وسائل دفاعی در گرداگرد مسجد سید اجتماع نموده و به حفظ و حراست اینان می پردازند و بدینوسیله سپهدار نه تنها کاری نمیتواند انجام دهد- بلکه، ماده فتنه و آشوب را غلیظ تر کرده و بلوای عام بر پا می شود.

مسافرت مرحوم حاج سید اسدالله به عتبات: وی که در زهد و تقوی و اعراض از دنیا و مردم آن ریاضت ها کشیده بود و به مقاماتی معنوی و روحانی نائل گردیده بود- نمی خواست در این جریانات یعنی اختلاف دسته ای از مردم با دولتیان شرکت داشته باشد و خود را آلوده اینگونه کار ها نماید- علیهذا، به قصد زیارت عتبات مقدسه ائمه عراق علیهم السلام از اصفهان خارج گردید تا از این جریانات بر کنار بماند.

برگشت دادن مرحوم حاج سید اسدالله: چون آن مرحوم، به گلپایگان رسید- مأمورین دولتی که از اصفهان و طهران آمده بودند، ایشان را ملاقات نموده و با اصرار تمام از ایشان خواهش کردند که برای رفع غائله و برای جلوگیری از بزرگتر شدن فتنه و آشوب و حفظ جان و مال مسلمین، به اصفهان مراجعت نمایند و از قدرت و نفوذ خود در بین مردم استفاده کرده- فتنه بیدار گشته را بخوابانند و هر چه درباره اصفهان و اصفهانیان و شورشیان نظر بدهند، دولت بدون چون و چرا بپذیرد و اجراء نماید- مرحوم سید بزرگوار، نیز به امید اصلاح کار مسلمان ها و جلوگیری از قتل نفوس و غارت اموال و حفظ نوامیس مردم به اصفهان مراجعت فرمودند.

بی سیاستی حاکم: غلامحسین خان سپهدار حاکم نالایق اصفهان، پس از این ماجرا به خیال خام خود خواست قدرت نمائی کرده و ضرب شستی به شورشیان نشان دهد- بر خلاف عهد و میثاقی که دولتیان با مرحوم حاج سید اسدالله در گلپایگان بستند- عده ای از سربازان را مأمور کرد که به محله احمد آباد (محله سکونت آقایان نواب صفوی) رفته و پس از غارت کردن خانه های نوابان، آن جا را خراب کنند و آنان نیز چنین کردند- این عمل ناشیانه و خارج از عقل و تدبیر سپهدار موجب گردید که همه اصفهانیان تعصب کرده- به حمایت از نوابان برخاستند.

عکس العمل مردم: در روضه الصفا ناصری (ص ۴۶۱، دهم) پس از شرح خراب کردن و غارت خانه های مردم احمد آباد به وسیله سربازان مأمور سپهدار می نویسد: مردم از محله بید آباد با تفنگچی و استعداد تمام، حرکت کردند و به اطراف میدان شاه آمدند و دارالاماره سپهدار را محاصره کردند و با سرباز و تفنگچی دولتی چندین روز جنگ می نمودند و عده زیادی از طرفین کشته شدند.

خطای دیگر سپهدار: غلامحسین سپهدار (حاکم محصور اصفهان) برای نجات خود از این مهلکه، عده ای را مأمور کرد که به محله شمس آباد، رفته و خانه میرزا عبدالحسین را غارت نموده و بعدا خراب کرده و آتش بزنند- مأمورین سپهدار مطابق دستور او به محله

^{۲۵۷} از نوشته ها، چنین بر می آید که امام جمعه نیز تمایل به شورش بر علیه دستگاه حاکمه داشته است.

شمس آباد هجوم آورده و خانه های او و همسایگانش را غارت نموده و بعد خراب کرده و سوختند و به این کیفیت دو محله از محلات شهر به امر سپهدار حاکم اصفهان ، خراب و غارت گردید و سرمایه مادی و خانه و کاشانه عده زیادی از بین رفته- بی خانمان شدند و این هم در اثر بی سیاستی شخص حاکم و اطرافیان غیر صالح او بود .

عکس العمل میرزا عبدالحسین : چون خبر تجاوز در مسجد سید به میرزا عبدالحسین رسید- عده ای را مأمور کرد که از راهی دیگر و از کوچه ها از پشت سر به مأمورین دولتی حمله کردند و عده زیادی از سربازان و فرمانده هانشان را به بدترین وضع کشتند- عده مقتولین در این حمله را از سرباز و غیره حدود یک هزار نفر می نویسند و خدا داناست که از مردم شهر و اطراف و حامیان میرزا عبدالحسین و نوابان چقدر کشته شده اند و معلوم نیست که از اموال مردم بیچاره و غیره ، چقدر به غارت رفته و یا سوخته شده است- همانگونه که بار ها گفته شد : همه این خسارات جانی و مالی که به مردم این شهر و دولتیان وارد شده ، در اثر سوء تدبیر حکومت خود سر و مستبد سپهدار بوده است تا آقای مهدی بامداد^{۲۵۸} چگونه قضاوت کند .

رسیدن کمک به قوای دولتی : نمی دانم سپهدار حکمران اصفهان اوضاع این شهر و علل شورش مردم را چگونه گزارش کرده است !- در هر صورت از طهران به حکام ولایات اطراف اصفهان دستور دادند^{۲۵۹} هر گونه که ممکن باشد به حاکم اصفهان کمک کنند و شورش را به هر نحو و کیفیت که ممکن شود بخوابانند- سیل سرباز و کمک از طرف ولایات به سوی اصفهان روان می شود و با این وضع دولتیان پیروز می شوند و زعمای شورش و انقلاب هر یک به گوشه ای فرار می کنند و مردم دیگر در شهر باقی می مانند- نوابان ، به قم رفتند و میرزا عبدالحسین به سوی نطنز و قمصر گریخته در منزل یکی از آشنایان خود مخفی می شود .

نظر خواهی از علماء اصفهان : سپهر در ناسخ التواریخ (ص ۱۰۴ ، سوم قاجاریه) می نویسد : در اول انقلاب اصفهان سپهدار جمعی از علمای اصفهان از آن جمله : آقایان حاج سید اسدالله و آقا میر سید محمد امام جمعه و آقا محمد مهدی کلباسی را در منزل خود دعوت کرده و از ایشان خواست که درباره اعمال مردم اظهار نظر کنند- آنان نیز طبق دلخواه او حکم کرده و امضاء کردند- نویسنده گوید : در این جملات ابهامات چندی وجود دارد که مهمتر از همه ، دلخواه حاکم است که چه بوده ؟- اگر ، نظم شهر و آرامش آن منظور بوده است که مسلما مورد تأیید همگان از علماء و غیر بوده- و اگر ، قصاص قاتلین نایب الحکومه است که آن هم مطابق حکم شرع مطهر خواسته ای مشروع است- و اگر ، تقاضای دیگری بوده است- آن دلخواه و خواسته چه بوده است ؟- علماء اسلام در تمام ادوار ، نظرشان قرآن کریم و اجرای احکام آن بوده و می باشد و آیه کریمه « الفتنة اشد من القتل » را نصب العین خود قرار داده- نائرة نفاق که بین دو نفر کارگزار دولت بالنتیجه به مردم یک شهر سرایت کرده را مورد توجه و عنایت قرار داده اند و نمیخواستند برای خاطر دو نفر عده زیادی کشته و خاندان هائی بر باد رود .

بیانات امام جمعه : در روز اربعین که ظاهرا مصادف با جمعه و مراسم نماز جمعه در مسجد شاه بود و چندین روز از جنگ و کشتار بین مردم و قوای دولتی که نویسندگان درباری قاجاریه ، مردم شهر و علماء و تجار و کسبه و محترمین را اشرار می نویسند و این خود یکی از قوانین کلی است که همیشه دولت ها مخالفین خود را هر کس و از هر طبقه و دسته و در هر مقام و مخالفت آنان به هر عنوان باشد- اشرار می خوانند و در کتاب های روضه الصفای ناصری و ناسخ التواریخ ، مکرر نوشته است (اعیان اصفهان و اشرار) در روز اربعین آقای امام جمعه ، منبر رفته و در ضمن سخنان خود که مردم را به آرامش دعوت و از مخالفت با دولت بر حذر داشته گفت : هر کس پیرو این اشرار باشد در دنیا عرصه شمشیر آبدار و در عقبی ساکن دار البوار خواهد گشت (انتهی)- اما ، آیا آقای امام جمعه به سپهدار هم راجع به مدارا کردن با مردم و کمتر مزاحمت نمودن و فرمان کشت و کشتار و غارت نمودن و آتش زدن خانه های

^{۲۵۸} منظور مرحوم مهدوی : نویسنده کتاب تاریخ رجال ایران (۷۷) بوده است .

^{۲۵۹} در متن اصلی به جای دستور دادند فقط از حرف (که) استفاده شده است و آن جمله نارسا ست .

مردم ستم‌دیده، موعظتی فرموده‌اند یا خیر چیزی ننوشته‌اند.

شفاعت کردن آقا محمد مهدی کلباسی: سپهر در ناسخ التواریخ (ص ۱۰۴، سوم قاجاریه) در دنباله مطالب فوق می‌نویسد: پس از چندین ماه جنگ و جدال و کشته شدن عده زیادی از طرفین، سرکردگان شورش نزد آقا محمد مهدی کلباسی رفته و از او خواستند که در این کار میانجیگری نموده، کار را خاتمه دهد- ایشان در ابتدا فرمودند: این نیز از خدعه‌های شماس‌ت که مرا نیز در این کار وارد کرده و آلوده سازید- سرانجام، در اثر اصرار آنان حاضر شدند که نزد سپهدار رفته و به هر گونه که شده کار را تمام کنند- احمد میرزا نواب و میرزا عبدالحسین نزد مرحوم حاج سید اسدالله رفته و ایشان را نیز در جلسه حاضر کردند.

تقاضای وساطت: پس از آن که قوای دولتی بر شورشیان غالب شدند و رؤسای شورش هر یک به گوشه‌ای فرار کرده و مخفی گشتند، سپهدار و مأمورین دولتی در صدد اذیت و آزار مردم که هر یک به نوعی در این جریان‌ات، شرکت داشتند و یا متهم به شرکت داشتن بودند برآمدند (یعنی بازار را بسته بودند و به بست نشینان کمک نموده بودند) و آن‌ها را گرفته و با حبس و زجر و مصادره اموال و حتی تجاوز به اعراض و نوامیس آنان تشفی خاطر می‌جستند- مردم به جان آمدند و به مرگ راضی بودند، بزرگان شهر و اعیان و محترمین و عده‌ای از علماء و رهبران شورش نزد مرحوم حاج سید اسدالله رفته و با اصرار و الجاج از ایشان تقاضا کردند که واسطه بین مردم و دستگاه و دولت شده، عرایض اصفهانیان را به گوش اولیاء دولت در طهران برسانند و از مقصرین حتی المقدور شفاعت کنند- شاید دولتیان به پاس مقام والای ایشان توجهی کرده- غائله آبرومندانه، فیصله یابد.

قرار داد متارکه: پس از چندین جلسه که بین علماء اعلام و سپهدار و مأمورین دولتی منعقد گردید- بالاخره، قرار بر این شد که سران مخالفین سپهدار به اتفاق مرحوم حاج سید اسدالله در مدت پنج روز (از تاریخ امضاء قرارداد) به طهران رفته و در آن جا، مطالب خود را با اولیاء دولت حضوراً مطرح نمایند و هر چه را که اولیای امور در پایتخت، در این مورد نظر دهند- مورد قبول طرفین بوده و اجرا کنند.

نفاق کردن سپهدار: سپهدار حاکم منافق و دوروی اصفهان که باطنا در صدد گرفتار کردن مخالفین خود و کشتن آنان بود و در شهر قدرت برگرفتن آنان نداشت- ظاهراً از روی نفاق با این قرار داد موافقت کرد و باطنا قصد او آن بود که آن‌ها را از طرفداران و یارانشان جدا ساخته، سپس یکایک آن‌ها را به چنگ آورده و بکشد و اموالشان آن چه باقی مانده است را ضبط کند.

پیام سپهدار به شورشیان و مردم اصفهان: پس از این قرارداد سپهدار به وسیله آقا محمد مهدی و حاج کیکاووس میرزا به میرزا عبدالحسین و یارانش پیغام فرستاد که اگر راست می‌گوئید و بر سر عهد و پیمان خود هستید- مردم اطراف خود را پراکنده کرده و در مدت پنج روز مهلت مقرر به اتفاق آقا سید اسدالله، رهسپار طهران شوید- اینان به عهد و پیمان خود عمل کردند و در خدمت مرحوم حاج سید اسدالله با جمعی از علماء و سادات و طلاب و عده‌ای از محترمین شهر و تجار به سمت طهران حرکت نمودند... از شورشیان میرزا محمد علی خان به منزل مرحوم امام جمعه، پناهنده شد و میرزا مرتضی شخصاً نزد سپهدار رفته و طلب عفو و پوزش کرد.

جلوگیری کردن سپهدار از مرحوم حاج سید اسدالله و همراهان: موقعی که سپهدار یقین حاصل کرد که رؤساء نهضت از شهر خارج شده‌اند و حامیان آن‌ها نیز متفرق گشته‌اند- عده‌ای از اراذل و اوباش دولتی و جمعی از لشکریان ترک و لر و فارس را به سرکردگی کیکاووس میرزا، جهت جلوگیری از مسافرت بزرگان علماء و سادات اصفهان بالاخص مرحوم حاج سید اسدالله و گرفتار کردن عده‌ای از سرکردگان انقلاب به دنبال آن‌ها می‌فرستد- مقصود اصلی از این عمل سپهدار علاوه بر گرفتار ساختن مخالفین خود و کشتن آنان ظاهراً آن بود که آقایان علماء به طهران نروند و حقایق امور را به متصدیان و کارگردانان دولت و شخص شاه جوان کم تجربه و وزیر، نگویند و او همچنان بر سر کار خود بؤد، به ظلم و ستم و تعدی و اجحاف و دیگر مظالم خود ادامه دهد و کسی را قدرت بر مخالفت با او نباشد.

بر خورد دولتیان با مهاجرین: قشون دولتی و اشرار به ریاست کیکاووس میرزا، به تعجیل از اصفهان با وسائل و تجهیزات کاملی حرکت نموده در منزل مورچه خورت به مهاجرین که آسوده و مطمئن خوابیده بودند- می‌رسند و آنان را محاصره کرده و بدان‌ها با توپ و تفنگ حمله می‌کنند- رؤساء شورش و آن‌ها که قدرت بر فرار داشتند به هر کیفیت بود خود را از مهلکه، بدر برده و فرار می‌کنند و

آقایان علماء و اعزه و سادات و محترمین و تجار که از یک طرف قدرت و وسیله فرار نداشتند و از سوی دیگر خویشتن را مقصر نمی دانستند که موجبی و سببی برای فرار آن ها باشد- باقی ماندند و گرفتار آن قوم از خدا بی خبر شدند .

بیان مؤلف روضه الصفا: رضا قلی خان هدایت در کتاب روضه الصفا ناصری (ص ۴۶۲ ، دهم) پس از شرحی که راجع به قرار مسافرت مخالفین سپهدار به طهران و همراهی جناب حاج سید اسدالله به ملاحظه صلاح مسلمین و رفع غائله می نویسد - گوید : مهاجرین به مورچه خورت رسیدند و بیارمیدند- علی الصباح ، به اشارت سپهدار جماعتی از افواج خلع و سر بندی و پانصد سوار مشکین و خلخالی و عراده چند توپ در خدمت نواب شاهزاده حاج کیکاووس میرزا که در آن ایام در اصفهان بودند- بر سر مهاجرین رسیدند- بعضی فرار اختیار کردند و جماعتی که مصلح خیراندیش و اهل دستار و طیلان بودند ، تسلیم شدند- ایشان را برداشته به اصفهان آوردند .

بیان سپهر در ناسخ التواریخ: مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ (ص ۱۰۳ تا ۱۰۹ ، سوم قاجاریه) شرح قضایای شورش مردم اصفهان را مفصل تر بیان کرده و جریان کشت و کشتار و جنگ و نزاع مردم شهر و قوای دولتی را در ماه های محرم و صفر سال ۱۲۶۶ می نویسد . درباره مسافرت مرحوم حاج سید اسدالله و جلوگیری کردن مأمورین سپهدار به طور خلاصه می نویسد : لشکریان به اسر و نهب مشغول شدند و بسیار کس از اشرار (قبلاً گفتیم که مخالف سپهدار هر که بوده از عالم و تاجر و کاسب و زارع و غیره به زعم دولتیان جزو اشرار است) را دستگیر ساخته در بند و رنجیر کشیدند- کیکاووس میرزا ، در میانه از غایت غضب (بلکه از نهایت خبث باطن و بی دینیتی و رذالت ذاتی به عقیده نویسنده سطور) رعایت ادب نکرده و از آقا سید اسدالله ، اسب و سلب خاص را بگرفت و او را رنجیده خاطر ساخت (این نویسنده و مورخ متعلق درباری ، دیگر ننوشته است چه اذیت و آزاری بدان سید بزرگوار و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد آورده است- ای کاش این شاهزاده ، رعایت مقام شخصی مرحوم حاج سید اسدالله را نمی کرد- اقلأ ، رعایت سیادت ایشان را می نمود) و پسر برادرش را زحمت فراوان کرد و دست به گردن بر بست و سر و روی میرزا محمدحسن را با چوب و سیلی در هم شکست و استر سواری و بند و آغروق او را مضبوط ساخت- بر جمله بر عارف و عامی رحم نیاورد (مگر قشون عیبدالله بن زیاد در کربلا با خاندان و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، جز این رفتار کردند) و استرحام و استغاثت هیچ کس را نشنود ، پس اموال منهوبه و غارت شده را حمل داده و بستگان را با کند و زنجیر به شهر در آوردند (ناسخ التواریخ ، ص ۱۰۸ ، سوم قاجاریه) .

بیان مرحوم انصاری: مرحوم حاج میرزا حسن خان شیخ جابری انصاری در تاریخ اصفهان و ری (ص ۲۶۳) و دیگر تألیفاتش (آگهی شهان از کار جهان ، داستان شورش مردم اصفهان و جریانات آن را گاهی نقل- سپس ، از قول مرحوم حاج سید اسدالله می نویسد که ایشان فرموده بودند : آن جا (یعنی مورچه خورت) کربلای من بود .

برگشت به اصفهان: پس از آن که قوای دولتی علماء و تجار و بزرگان و به قول نویسندگان درباری آن زمان ، اشرار را اسیر کرده ، اموالشان را غارت کردند و آنان را با کند و زنجیر بسته- گوئیا ، به جنگ کفار رفته و عده ای از متجاوزین به سرحدات مملکت اسلامی را اسیر گرفته اند- با کمال خفت و ذلت و خواری به شهر وارد کرده و به نزد حاکم بردند- سپهدار ، عده زیادی از این مردم در بند کشیده را حکم به حبس و زندان نمود و جمعی را فرمان قتل داد- اما ، از ترس آن که مبدا خبر بی احترامی شاهزاده بی دین ، نسبت به عموم علماء بالاخص مرحوم حاج سید اسدالله گوشزد مردم اصفهان و به ویژه ساکنین بید آباد و محلات مجاور که از جان و دل دوستدار و هوا خواه آن مرحوم بودند ، برسد و به این مناسبت شورش از نو ایجاد گردد- بر حسب ظاهر به فرمانده اشرار دولتی خطاب کرده و گفت : کارداران دولت در کسر حشمت علماء ، خاصه آقا سید اسدالله ، هرگز فرمان نکنند و این جسارت که از شما رفته است- نیکو نیفتاده و حکم داد که بند و آغروق علماء را که غارت کرده بودند ، به حضرت ایشان مسترد سازند و عذر این جسارت و جنایت بازجویند .

رفتار اولیای دولت با کیکاووس میرزا: مرحوم انصاری در تاریخ اصفهان و ری (ص ۲۶۳) پس از شرح این قضایا ، می نویسد : پس از این واقعه ، کیکاووس میرزا را در طهران چوب زیاد زدند و حقوقش را قطع کردند و مقام مرحوم سید نزد شاه بسیار بلند شد- اما ، مرحوم انصاری نمی نویسد که چوب خوردن شاهزاده ، به دستور چه کسی بوده است- آیا ، به دستور شخص شاه بوده یا به امر امیر کبیر ، در هر حال : نظر نویسنده سطور در این مورد آنست که : با توجه به موقعیت زمان و شخصیت آن شاهزاده ، بسیار بعید بلکه ظاهراً محال به نظر

می رسد که او را چوب زده باشند- لکن ، قطع حقوق او موقتا ممکن است واقع شده باشد- زیرا ، پادشاه جوان و کم تجربه و مقهور دست امیر کبیر و مهد علیا ، با داشتن مخالفین از خاندان خود راضی نمی شد که عموی او که مخالفت با او نمی کند به این مناسبت مورد شکنجه و آزار قرار گیرد و شخص امیر کبیر نیز ذاتا مخالف قدرت هر صاحب قدرتی در مملکت بود بخصوص قدرت علماء که می خواست به هر گونه ممکن از نفوذ و قدرت آن بکاهد و از دخالتشان در امور اجتماعی ، سخت ممانعت می کرد- او می گفت : آن ها به کار روحانیت خود پیردازند و کار های اجتماعی و سیاسی را به دولتیان واگذارند (این همان دسیسه بیگانگان بود که به وسیله او در شرف انجام بود) .

عاقبت کار شورشیان : پس از این جریان و فرار رؤسای نهضت و شورش ، هر یک به گوشه و کناری ، پسر حسین خان خلج (نایب الحکومه مقتول اصفهان) در صحن مقدس قم ، نواب احمد میرزا را به ضرب گلوله کشت- میرزا عبدالحسین ، پس از دو ماه در بدری ، گرفتار شده و در اصفهان کشته شد- دیگران نیز هر کدام به نوعی گرفتار شدند- طالبین به ناسخ التواریخ و دیگر کتب مراجعه نمایند .

کیکاووس میرزا کیست : وی بیست و هشتمین پسر فتح علی شاه از شاه پسند خانم است (صفحه ۳۲۱ و ۳۳۳ جلد یکم ، ناسخ التواریخ قاجاریه) او برادر کیقباد میرزا و کیخسرو میرزا می باشد و در روز جمعه هیجدهم شوال سال ۱۲۲۲ متولد شده و در موسیقی ، هنری به سزا داشته است- در تاریخ عضدی (ص ۵) می نویسد : آغا باجی^{۲۶۰} دختر ابراهیم خان شیشه ای یکی از زنان محترم فتحعلی شاه ، اولاد نداشت و در اواخر عمر ساکن قم گردید- کیکاووس میرزا و مرضع خانم را به رسم پسری و دختری به او دادند و دختر فرخی بیک شاهسون ساریخان بیکلو خواهرزاده آغا باجی را نیز به رسم زنی به او دادند (ص ۲۷ تاریخ عضدی) - مهدی بامداد در کتاب شرح حال رجال ایران (ص ۷۹ ج ۳)^{۲۶۱} شرح حال او را به طور اختصار نوشته و گوید سال ها حکومت قم با او بود .

مهاجرت حاج سید اسد الله به عتبات : پس از این قضایا ، مرحوم حاج سید اسدالله ، به اعتبار مقدسه مهاجرت فرموده و ظاهرا مدت دو یا سه سال در نجف اشرف مجاورت اختیار نموده- تألیف برخی از مجلدات شرح شرایع ، سال ۱۲۶۷ در شهر نجف اشرف در جوار مرقد منور مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است- بعدا به اصرار مردم اصفهان بخصوص علماء این سامان به اصفهان مراجعت کرده است .

مهاجرت آقا میرزا محمد حسن نوری : مرحوم آقا میرزا حسن نوری پس از این جریان ، دیگر در اصفهان باقی نمانده و به طهران مهاجرت کرده و در آن جا در مدرسه خان مروی ، تدریس می کرده است- در المآثر والآثار (ص ۲۰۰ ستون اول) می نویسد : میرزا حسن اصفهانی خلف وافر الشرف ملا علی نوری طیب الله تعالی تربته از فحول جامعین بین المنقول و المعقول بود- در صدارت عظمای میرزا آقا خان (نوری) از اصفهان به طهران آمد و تشریفات فوق الوصف بدید ... علامه طهرانی در الکرام البرره (ص ۳۴۲) می فرماید : از شاگردان پدر خود و ظاهرا در کربلا از شاگردان آقا سید ابراهیم قزوینی بوده و به امر این استاد ، نام فرزند خود را عبدالحسین نهاده و بر برخی از کتب حکمت و معقول حواشی دارد ... حواشی او بر شرح : الهدایة الاثریة از آخوند ملاصدرا به چاپ رسیده است (ص ۱۳۸ ششم ، الذریعه) در سال تألیف المآثر والآثار (۱۳۰۶) وفات یافته است .

مسافرت ناصر الدین شاه به اصفهان : پس از آن که شورش اصفهان به پایان رسید و سرکردگان هر یک به نوعی گرفتار شده و کشته شدند- به طوری که در المآثر والآثار (ص ۱۳۳) می نویسد : ناصرالدین شاه در غره رجب سال ۱۲۶۷ به سمت اصفهان حرکت نموده و تا ۸ ذی الحجه همین سال در اصفهان می بود (۱۳۰) .

^{۲۶۰} نام ، آغا باجی در مقاله مرحوم مهدوی (آغا باخی) آمده که شاید اشتباه چاپخانه باشد .

^{۲۶۱} در مقاله مرحوم مهدوی ، صفحه و جلد منبع از قلم افتاده است .

جستارهای دیگر به بهانه شورش اصفهان

در این زمینه، بر پایه گزارش های تاریخی و خانوادگی چند نکته دیگر نوشتنی است

۱- خانواده نواب صفوی با توجه به پیشینه نژادی و آن چه در بخش آینده خواهد آمد، بر حسب نوشته های علماء مذهبی در تراجم خود همواره طرفدار دین و دیانت بوده- با حاکمان غیر مذهبی به شدت مقابله می نمودند، کما این که در روزگار معاصر نیز رد پای وابستگان این خاندان در مبارزه با خانواده پهلوی (برای اسلامی نمودن حکومت) مشهود و مجال ذکر خواهد یافت - همچنین، از زمان محمد شاه قاجار، (جهت رفع مزاحمت این خانواده) حکومت اصفهان به ایشان پیشنهاد شده، نپذیرفتند.

۲- هنگام دور شدن مردان خانواده مذکور از مهلکه مورچه خورت، پس از نیمه شبی به حرم حضرت معصومه سلام الله علیه رسیدند، درب ها را بسته دیدند- حیدر بن اسحاق (ریش سفید نوابان) به یاد مولایش امیر المؤمنین علی علیه السلام، یا مولی گویان دست در قفلی انداخته، باز شد و مولی نامی از خدام حرم به تصور این که او را صدا می زنند، جلو آمده از ایشان پذیرایی کرد « قفل مذکور هنوز در اختیار خانواده نواب صفوی اصفهان است ».

۳- چنان که گذشت: هنگام شورش اصفهان، خانه های نواب های صفوی در جریان حمله سربازان سپهدار، نابود و اشیاء آن غارت شده، در اختیار حاکم قرار گرفت- گفته اند: اشیاء مذکور، سر انجام به پسر ناصر الدین شاه (مسعود میرزا ظل السلطان) حاکم بعدی اصفهان و بعد از او به پسرش (اکبر میرزا صارم الدوله) رسید- مادر او که شنیده بود، بازماندگان سادات مذکور در مضیقه اند- از وی خواست اموال نواب ها را مسترد دارد و پس از مخالفت پسرش، در منزل عالم مشهور آیت الله حاج آقا تقی نجفی (آقا نجفی) متحصن شد که اکبر مسعود به بهانه دیدار مادر و عذر خواهی از او به آن جا رفته، وی را به ضرب گلوله کشت (۹۲).

۴- شورش های یاد شده که از هنگام سلطنت محمد شاه تا ناصر الدین شاه به وقوع پیوست- موجب کشت و کشتار، ویرانی آبادانی ها و کاشانه هایی شده- بستن مغازه ها و بازار ها، ضرر هنگفتی به اقتصاد خانواده های اصفهانی وارد آورد- گفته اند: چون در آن هنگامه، قافله های تجاری امنیت نداشتند و از آوردن جنس خود داری می کردند (به ویژه) قند و شکر نایاب و صنعت قنادی مشهور اصفهان که از دوره صفویه پا گرفته بود، بی رونق گردید- در این باره، آقای دکتر مظفر بختیار استاد دانشگاه تهران، به نقل از نوشته ای که در موزه ترکیه دیده- می گوید: ... در این گیر و دار گروهی اهل صنعت به یزد مهاجرت نمودند و قنادی آن دیار رواج یافت (۹۲).

۵- برخی، به قتل نرساندن اسحاق بن حیدر ... و دیگر اعضاء خاندان نواب صفوی اصفهان (رهبران شورش) توسط دستگاه حکومت را سیادت آنان قلمداد نموده اند- اما، به نقل از گزارش سینه به سینه خانوادگی، علت آن علاوه بر سیادت- قرابت نسبی قاجاریه و صفویه ذکر شده است (۹۲)- در نوشته های تاریخی نیز صاحب رستم التواریخ (۸۴) همه جا از پادشاهان قاجار با لقب « الموسوی الصفوی » نامبرده، محمد حسن خان جد اعلا ی ایشان را فرزند شاه سلطان حسین صفوی از بطن اهل حرم گرجیه اش که او را به پاس خدمات ارزنده سردارش فتحعلی خان قاجار (قوانلو) در ستیز با افغان ها به وی پیشکش نمود، معرفی کرده است- مصحح محترم همان منبع، نیز در صفحه ۵۱- ۵۲ به نقل از مرحوم خان ملک ساسانی، مندرج در مقدمه جلد اول کتاب « سیاستگران قاجار » و او به نقل از حاجی زین العابدین کرمانی، نواده محمد حسن خان از کتاب « صوائق البرهان فی رد دلایل العرفان - چاپ ۱۳۳۱ هـ ق » صفحه ۲۶۷ چنین آورده است: « نظر به خدماتی که فتحعلی خان قاجار قوانلو کرده بود، شاه سلطان حسین صفوی یکی از جواری خود را که گرجیه و مسمات به « خیر النساء خانم » بود به او بخشید- خان قاجار هم آن جاریه را به استرآباد فرستاد- پس از آن که به استرآباد رفت با او عزم زفاف کرد، آن زن اظهار نمود که از شاه حمل دارد- فتحعلی خان او را به منزل میر ابو جعفر مفیدیه، امام جمعه استرآباد فرستاد- میر ابو جعفر، صورت حال به شاه سلطان حسین نوشت- شاه در جواب با خط و مهر خود، اظهارات خیر النساء را تصدیق نمود- چندی بعد جاریه

گرجیه، پسری به دنیا آورد- اسمش را «محمد حسن میرزا» گذاردند- طولی نکشید که فتحعلی خان به خراسان رفته، کشته شد و محمد حسن خان را برای مصون بودن از دشمنان به میان ترکمانان بردند- تا به سروری و جهاننداری رسید- آقا محمد خان قاجار که از نسب خود کاملاً مستحضر بود به همه سادات «اخوی» می گفت- بعلاوه، مطابق نوشتجات متواتره: فتحعلی شاه مکرر می خواسته است، عمامه «صفوی» بر سر گذارد- ولی، امراء قاجار مخالفت کرده اند- ناصر الدین شاه، هم به این وقایع آشنا بوده و می خواسته است- نسب حقیقی خود را با جلال و احتشام آشکار سازد «(۸۴)-» (گفتنی است که به استناد این مدرک های تاریخی، صرف نظر از کشتن اسحاق بن حیدر بن ابوتراب بن مریم بیگم بنت شاه سلطان حسین صفوی از سوی فتحعلی شاه قاجار هم در سیادت و هم در قرابت، ریشه داشته است- چه، به قتل رساندن مخالفین (به ویژه در عهد قاجاریه) رسمی فراموش ناشدنی است- اما، از هر چه بگذریم، نسب ایشان از جانب خیرالنساء بیگم (مادر شاه عباس اول) نیز مرعشی است و می توان اثر های آنان را در تذکره مرعشی صفویه جای داد- زیرا، در زمینه شعر و شاعری بی قریحه نبوده اند.

بنا بر منابع فرهنگ سخنوران (۶۲) فتحعلی شاه متخلص به خاقان و (پسرانش) علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه متخلص به فخری، علیرضا میرزا متخلص به شهره، عبدالله میرزا متخلص به دارا، محمد تقی میرزا حسام السلطنه، ایرج میرزا متخلص به انصاف، محمد علی میرزا دولتشاه متخلص به دولت، جهانشاه میرزا، همایون میرزا متخلص به حشمت، جلال الدین میرزا متخلص به جلال، الله وردی میرزا متخلص به بیضا، احمد علی میرزا، محمود میرزا نویسنده تذکره سفینه المحمود، سلطان محمد میرزا سیف الدوله متخلص به سلطان و دختران شاه یاد شده «زبیده خانم، عفت خانم خواهر حسینعلی میرزا فرمانفرما، ضیاء السلطنه» و نوادگانش فرزندان عباس میرزا «فریدون میرزا متخلص به فرخ و فرهاد میرزا معتمد الدوله» و نبیره اش «ناصر الدین شاه» شعر می سروده اند.

[نمونه هایی از شعر آن شاعران در کتاب شاهان شاعر (صفحه ۳۱۶ - ۳۵۲ بدون ذکر مؤخذ) آمده است (۱۳۸)].

از این میان نمونه شعر فتحعلی شاه را در (صفحه ۳۱۷ - ۳۱۸) آن منبع چنین می خوانیم

«خاقان که ز هجر، اشک گلگون می ریخت و ز تیغ غمت از دل خود خون می ریخت
خونی که ذخیره داشت اندر دل خویش دیدم که ز چشم خویش بیرون می ریخت»

سلطان محمد میرزا سیف الدوله، پسر تاج الدوله اصفهانی، حاکم اصفهان (به نقل از صفحه ۳۳۷ همان منبع) چنین سروده است

«زاهدان را شادمانی، شاهان را غم مباد این غم و آن شادمانی بیش باد و کم مباد
عشق ورز او عالمی خواهی از این عالم بدر هر که آن عالم ندارد، اندرین عالم مباد»

شعر زبیده خانم متخلص به جهان (در صفحه ۳۴۰) نیز چنین آمده است

«گفتند خوش در گوش دل، چون عاشقی دیوانه شو گر وصل او خواهی، ز خود بیگانه شو بیگانه شو
در عشق او گر صادقی باید بسوزی خویشتن در شعله عشقش دلا پروانه شو پروانه شو»

ناصر الدین شاه مانند شاه عباس اول علاقه به زیارت مرقد ائمه اطهار داشت، هنگامی که به مرقد حضرت سید الشهداء (ع) رسید خود را به ذریح مطهر مالید، زمین را جارو کرد و فی البداهه (به نقل از صفحه ۳۴۹ همان منبع) چنین گفت.

«اسکندر و من ای شه معبود صفات در سیر جهان صرف نمودیم اوقات
بر همت من کجارسد همت او من خاک درت جستم و او آب حیات»

فصل یازدهم

خانواده نواب صفوی اصفهان

لازم به ذکر است که پس از ابوتراب (اسماعیل سوم صفوی) بازماندگانش در اصفهان ، به نواب صفوی مشهور گردیده- چنان که گذشت : مورخین عهد قاجاریه از ایشان به نام سلسله نواب ها ، نواب های خلیفه سلطانی و نواب های صفوی خلیفه سلطانی نام برده اند . در عهد پهلوی ، بیشتر بازماندگان شاخه پُری آن خاندان فامیل « صفوی » بدون پسوند ، برخی « نواب صفوی » و بعضی « نواب صفا » را برگزیدند. تعدادی از سادات مرعشی توابع اصفهان (احفاد دیگر پسران علاءالدین حسین خلیفه سلطان) دارای نام خانوادگی صفوی (با پسوند محلی) می باشند که بررسی نسبشان با همیاری ایشان تحقیق همه جانبه دیگری را می طلبد- در حال حاضر گروهی از سادات مرعشی سکنه شهر اصفهان ، دارای نام خانوادگی صفوی (بدون پسوند) می باشند- پس از کشته شدن یا فوت چند نفر از بازماندگان پُری ابوتراب میرزا (در عهد زندیه و قاجاریه) از این شاخه ، نسل پُری تنها به طهماسب بن حیدر بن اسحاق بن حیدر بن ابوتراب (اسماعیل سوم) منتهی شد که نام وی در کتاب تاریخ روضة الصفاء ناصری ، نوشته رضا قلی خان هدایت (۱۱۷) (جلد دهم ، صفحه ۴۶۳) ذیل بعضی سوانح اصفهان در ۱۲۶۵- ۱۲۶۶ « ه ق » آمده است - اینک بازماندگان وی در ایران (اصفهان ، تهران ، بروجرد ...) و سایر کشورها (آمریکا ، کانادا ، فرانسه ، آلمان و لوکزامبورک ...) زندگی می کنند که بررسی وضعیت مذهبی ، علمی ، ادبی و هنری ایشان مجال بحث خواهد یافت- دیگر از سادات مرعشی اصفهان ، بازماندگان میرزا محمد تقی (سابق الذکر) فرزند میر سید علی بن میرسید مرتضی بن میر سید علی بن سلطان العلماء خلیفه سلطان ... عموی ابوتراب میرزا ست که نام خانوادگی صفوی را برگزیده اند- از ایشان آقای منصور صفوی فرزند میرزا حسین بن میرزا اسماعیل بن میرزا محمود بن میرزا اسماعیل بن میرزا رحیم بن میرزا محمد جعفر بن میرزا محمد تقی ... دبیر بازنشسته ادبیات و فردی است که مجموعه نفیسی از قباله های عهد صفویه ، زندیه و قاجاریه مربوط به خاندان مورد اشاره و تصاویری چند ، مانند ابوتراب میرزا (شاه اسماعیل سوم) ، طهماسب بن حیدر بن اسحاق و غیره را در اختیار دارد ، مادرش نیز نوه دختری غلامحسین بن طهماسب بود- نیای او « میرزا رحیم » در دوره زندیه ، کلانتر اصفهان بوده- پدرش میرزا محمد جعفر بن میرزا محمد تقی نیز یکی از مشاورین کریم خان زند بوده است- آقای منصور صفوی دارای یک پسر (آقای مهندس کامران) و دو دختر خانم ها (دکتر مرجان) و (دکتر مژگان) (حکیمی) است که فرزندانش ، آقای سروش و خانم ساقی می باشند .

دیگر از ایشان ، سرهنگ بازنشسته آقای سید محمد رضا صفوی فرزند میرزا مرتضی ابن میرزا محمد علی بن میرزا مهدی بن میرزا اسماعیل بن میرزا رحیم (کلانتر اصفهان) ... پلیس قضایی - فرمانده پیشین نیروی انتظامی اصفهان و مشاور فرمانده راهبر ناجای کشور ... است . وی نیز دارای سه دختر ، خانم ها (معصومه) (صفوی پور) ، وجیهه (افشار) و (فائزه) (مرتضوی درچه) می باشد .

باز از همین شاخه : میرزا ابراهیم (نواب صفوی احمد آبادی) فرزند میرزا حسین بن میرزا رحیم (کلانتر اصفهان) ... است که نامش در تاریخ هنر راه یافته است- در کتاب تذکرة القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان (نوشته مرحوم سید مصلح الدین مهدوی) (۱۲۵) (صفحه ۵۴۱) استادی صاحب عنوان در نقاشی و تذهیب (به نقل از مقدمه دیوان همای شیرازی) (نوشته مرحوم استاد جلال الدین همایی پسر طرب پسر هما) زیر نام ابراهیم نواب صفوی ، بدین شرح آمده است : « میرزا ابراهیم نواب احمد آبادی اصفهانی نقاشی از هنرمندان و معاصرین عنقا است که در نقاشی گل و بوته و تصویر حیوانات و درختان و تجسم حالات آنان تخصص داشته است ، وی از سلسله نواب های صفوی می باشد » (۱۲۵)- قابل ذکر است که پسر نامبرده « میرزا علی محمد احمد آبادی ، پهلوان باستانی کار نامی و پسر او

روان شاد دکتر سید اسماعیل (مشهور به صفی میرزا) نام خانوادگی «صفوی پور» را انتخاب نموده‌اند- گفتنی است، یافته‌هایی در خور این نگارش (در باره نقش توارث و محیط برای پرورش) نخست این است که: نبیره میرزا ابراهیم مذکور (خانم آرزو دختر صفی میرزا) افزون بر گرفتن کارشناسی در تاریخ هنر از دانشگاه مرلند آمریکا، یکی از نگاره‌گران نامی اصفهان می‌باشد که تاکنون در آن شهر و تهران، نمایشگاه‌های ارزنده‌ای از آثار وی ترتیب یافته است^{۲۶۲} - سپس، این که: (روان شاد کیوان قدرخواه) هنرمند و شاعر نو سرای نامی، نواده دختری پسر صاحب عنوان بوده است (از روان شاد میرزا علی محمد احمد آبادی، افزون بر پسر یاد شده، خانم‌ها (فخر السادات) (قدرخواه) و (ملک سادات) (تواهن) بر جای ماندند که اولی افزون بر پسرش (روان شاد کیوان مذکور) دارای سه دختر، خانم‌ها (فرشته، پروانه و شهلا) و دومی نیز دارای سه پسر، آقاییان (بهمن، بهروز و بهزاد) و دو دختر، خانم‌ها (ملوک السادات و منظر) می‌باشند- از ایشان نیز تا آن جا که نگارنده، آگاهی دارد- آقای بهمن تواهن (هم درس وی در دبیرستان ادب اصفهان) هنگام دانش آموزی (در نمایش) هنرمندی توانا بود و در نوجوانی، نقش پیرمردان را بازی می‌کرد و صدای آنان را نیز بسیار خوب تقلید می‌نمود- سپس، حرفه دندانسازی که خود هنری ارزنده می‌باشد را برگزید)- چگونگی هنرمندی کسان دیگر خاندان نواب صفوی نیز در جا‌های درخور خود می‌آید.

گفتنی است: برخی از بازماندگان دختری نواب طهماسب میرزا صفوی نیز در تهران و بروجرد به نام خانوادگی نواب صفوی مشهورند که به طور قطع پدرانشان به سادات مرعشی خلیفه سلطانی اصفهان وابسته‌اند- ولی، نسب کامل آنان مشخص نشد- چنان که، شرح ایشان پس از این می‌آید- شاعر نامی، روان شاد سید اسماعیل نواب صفوی فرزند سید مرتضی ... نیز از ایشان است- او که در عهد پهلوی، نام خانوادگی «نواب صفا» را شناسنامه کرده، زاده کرمانشاه و سپس، ساکن تهران بوده است.

دلایل دگرگونی نام خانوادگی این مرعشیان در گذر زمان: الف- شهرت پدرانشان به «نواب» که در دولت صفویه «نایبان مذهبی شاهان» بوده‌اند. ب- مسمی نمودن ابوتراب مذکور به «شاه اسماعیل سوم صفوی» که او نیز به «نواب» ملقب بوده، پس از وی توسط دیگران جهت احترام به اعضاء این خانواده قبل از نام کوچک هر کدام واژه «نواب» و پس از آن، پسوند میرزا (که نشانه سیادت است) و در پایان، واژه «صفوی» را ذکر می‌کردند و این رویه، هنوز میان بیشتر خانواده‌های قدیمی اصفهان (به ویژه سالخوردگان) مرسوم است. ج- ایجاد مضيقه برای اعضاء خانواده در حکومت پهلوی (پس از اقدامات مذهبی- سیاسی مرحوم «شهید سید مجتبی نواب صفوی» * گروهی به عنوان تقیه (برای رفع زحمت ایادی حکومتی که همواره آنان را زیر فشارهای مرسوم قرار می‌دادند) نام خانوادگی خویش را به صفوی یا نواب صفا ... تبدیل نمودند- روانشاد سید اسماعیل نواب صفا، همواره می‌گفت کاش من هم در آن زمان، پیرو خویشاوندان اصفهانی خویش، نام خانوادگی صفوی را بر می‌گزیدم.

* شهید نواب صفوی «۱۳۴۳ - ۱۳۷۵ ه ق - متولد خانی آباد تهران» از طرف پدر وابسته به سادات میر لوحی ساکن درجه اصفهان و از طریق مادری به خانواده نواب صفوی اصفهان منسوب است- سرپرست او پس از فوت پدرش، دایی بزرگوارش مرحوم میرزا محمود نواب صفوی پسر میرزا حسین پسر میرزا محمد پسر میرزا محمد جعفر پسر میرزا رحیم (کلانتر اصفهان) بوده است.

^{۲۶۲} کارهای هنری خانم آرزو صفوی پور را در تارنمای رایانه‌ای وی (<http://www.vozzara.com>) ببینید.

۳۵ - طهماسب بن حیدر بن اسحاق بن حیدر بن ابوتراب ...

وی پس از شورش اصفهان و تبعید پدرش به دولت آباد (ملایر کنونی) به اتفاق برادرش رضا قلی که هر دو در صغر سن بودند ، پدر را همراهی نموده اند که جریان آن را رضا قلی خان هدایت در کتاب پیشین خویش (جلد دهم ، صفحه ۴۶۳) آورده است . آنان - علوم ، آداب و خطوط را نزد پدر و عمومی خویش ، نواب محمد علی میرزا صفوی^{۲۶۳} ، آموختند - چنان که ، از نامه های موجود آن عهد مستفاد می گردد - پس از مرگ پدر و دیگر بستگان در ملایر ، مستمری ایشان نیز قطع و جهت دادخواهی عازم دارالخلافه (تهران) گردیدند . از دادخواهی نامبردگان و تقاضای مراجعت به موطن (جهت سرپرستی زنان و کودکان خانواده که در اصفهان بودند) نامه ها و فرمان هایی موجود است - نقل سینه به سینه خانوادگی نیز حاکی از آن است که نامبردگان با وساطت امیرکبیر بعد از ملاقات ناصرالدین شاه و پس از سفری به مشهد مقدس به اصفهان بازگشتند - در آن ملاقات وقتی ناصرالدین شاه از طهماسب سؤال کرده بود که در اصفهان چه خواهی کرد ، به صراحت پاسخ گفته بود « گدایی » از این رو ، شاه طی حکمی که اکنون وجود دارد - تولیت موقوفه خلیفه سلطانی سابق الذکر را نسبت به نسل ذکور واقف ، تأیید نموده است - زیرا ، آن پس از شورش اصفهان در غیاب اولاد پسری ، توسط میرزا سلیمان نایب الصدر (عمه زاده طهماسب) که از طرف پدری نیز یکی از بازماندگان دختری میرزا مرتضی صدر الصدور بوده است ، غصب شده بود . پس از فوت شاه سابق نیز حکم دیگری از سوی مظفرالدین شاه قاجار مبنی بر تأیید تولیت اولاد پسری در شاخه سادات نواب صفوی خلیفه سلطانی ، بر مبنای احکام علماء مذهبی وقت مانند شهید علامه شیخ فضل الله نوری و دیگران صادر گردیده است - رضا قلی که خط خوبی داشته و اکثر نامه های باقیمانده به خط اوست ، با داشتن یک پسر (عباسقلی) بلاعقب فوت نمود و اکنون از شاخه اسحاق بن حیدر هر چه مانده اند ، بازماندگان طهماسب مذکور می باشند - صاحب عنوان ، پس از ریاضت ها در ملایر و اصفهان زاهدی عالم به علم جفر و

همچنین تله پاتی مشهور بوده - برحسب رویه نیاکان ، خانه اش حسینیه ذکر مناقب نبوی ، فاطمی و امامی بود که هنوز برقرار است . (نواب طهماسب میرزا) همچنین ، پسرانش (نواب غلامحسین میرزا و نواب اکبر میرزا) مصداق کلام محسن امین بوده که در اعیان الشیعه (۹۱) (مجلد السادس صفحه ۱۶۵) به نقل از میرزا محمد طاهر نصر آبادی و سید شهاب الدین تبریزی (مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی) در شرح خلیفه سلطان ، نوشته است : « عن الميرزا محمد طاهر نصيرآبادی فی التذکره : انه کان یعول کثیرا من بیوت العلویین و الفقرا و أهل العلم و کان یحمل الطعام علی عاتقه فی اللیالی المظلمة و یوزعه علیهم و لما توفي بقیت بیوت من هؤلاء بلامعاش و قال السید شهاب الدین : المار ذکره ان البیوت المنسوبة الیه و مساکن ذریته باقیة الی الآن ... »^{۲۶۴} .

^{۲۶۳} بر پایه گزارشی سینه به سینه ، نواب مذکور تک تیر اندازی استاد بوده - در جریان شورش اصفهان ، رشادت ها نموده است ... می گویند ، در یکی از روز های شورش که در میدان نقش جهان سنگر گرفته ، هنگامی که از نقاره خانه سر در قیصریه - نوای دور ، دور ناصرالدین شاه را می شنود - تنها شیپور شیپور چی را نشانه رفته ، بدون این که هیچ آسیبی به او برساند - گفته است : بزن دور ، دور محمد علی میرزا ، ناصرالدین شاه کیست ؟ باز او کسی است که هنگام شورش از جان مردان ، زنان و کودکان خانواده خویش نیز حفاظت نموده است - چنان که ، هیچ گزارشی از کشته شدن نوابی در تواریخ ، پیش از تحصن نوابان در حرم حضرت فاطمه معصومه (س) مستور نیست (۹۲) .

^{۲۶۴} ترجمه فارسی : از میرزا محمد طاهر نصر آبادی ، در تذکره : همانا خلیفه سلطان - معاش خانواده های زیادی از سادات علوی ، فقرا و اهل علم را تأمین می نمود - وی در شب های تاریک برشانه های خویش برای آن ها غذا می برده - میان آنان تقسیم می کرد و هنگامی که فوت نمود ، تعدادی از آن خانواده ها بی غذا ماندند - و سید شهاب الدین گفته است : ضمن گذشت زمان شرح یادشده او در خانواده های منسوبه و ذریه اش بر جای مانده است ... و این همان رویه ای است که از سوی نیاکان ارجمندشان (پیشوایان بزرگوار امام علی (ع) و هم نامش سید الساجدین علی بن الحسین (ع) در نهاد بازماندگان گشاده دل و فراخ دستشان ، نهاده شده است - زیرا ، برگردان فارسی یکی از ویژگی های رسیده از امام علی اول را به امام علی دوم در

باری هنگام زندگی حضرت آیت الله العظمی مرحوم سید شهاب الدین مرعشی نجفی (به ویژه، تحصیل ایشان در اصفهان) و علامه محقق مرحوم محسن الامین العاملی، حسینیه نواب های اصفهان (که آن مراجع عالیقدر، از ایشان به عنوان خانواده نوابیه مرعشیه و فاطمیه نوابیه نام برده اند) محل عزاداری دوستان اهل بیت علیهم السلام، نذر و نیاز و تغذیه مستمندان بوده است - پس از فوت طهماسب بن حیدر ... خانه وی توسط پسرانش به حسینیه مبدل گردیده، عشریه در آمد موقوفه سابق الذکر را (بر حسب مفاد وقفنامه سلطان العلماء میر علاء الدین حسین خلیفه سلطان) به استناد حواله ها و رسید های موجود، صرف بهبود زندگی ایام، سادات، فقرا و اهل علم ... می نمودند^{۲۶۵}.

تا آن جا که نگارنده این نگارش آگاهی دارد - نیایشان حیدر بن اسحاق ... (داماد محمد حسین خان صدر اصفهانی)^{۲۶۶} بر آن رویه آموختنی رفته، هنوز اثری از حسینیه اش به نام «جلوخوان حیدر میرزا» در کوی هارون ولایت میدان قدیم اصفهان بر قرار و آن سوای حسینیه نوادگانش مشهور به «خانه نقاشی» واقع در کوی گازر های محله دردشت می باشد که اثری باستانی است و اکنون جای زندگی تنی چند از باز ماندگان مرحوم نواب غلامحسین میرزا است - در اخبار سینه به سینه، کراماتی نیز به حیدر بن اسحاق، طهماسب بن حیدر و فرزندان منسوب است که پیش از این «مشتی نمونه خروار» گذشت.

روش های موروثی یاد شده، از سوی پسران مرحومین غلامحسین میرزا و اکبر میرزا نیز ادامه یافت که شرح مختصر مشاغل و نام و نشان بازماندگان آنان در این نگارش می آید - از طهماسب بن حیدر و همسرش حاجیه بی بی شهر بانو (دختر استاد علی معمار اصفهانی) علاوه بر دو پسر سابق الذکر، دو دختر مرحومه کوکب سلطان بیگم^{۲۶۷} (مادر بزرگ خانواده های طباطبایی، نواب صفوی، همایونی، نشاط ...

اعیان الشیعه ... (۵۱) (مجلد الرابع) چنین می خوانیم: امام سجاد معاش تعداد کثیری از خانواده ها را تأمین می کرد و هر شب به خانه آن ها مراجعه ← می کرد و طعام و پول به آن ها اعطا می فرمود و تا موقعی که چشم از جهان فرو بست هیچ کس به این امر واقف نبود که چه کسی معیشت آنان را تأمین می نماید.

^{۲۶۵} گفتنی است: نوشته های گذشته خانوادگی که نام برخی از آن ها در این نگارش آمده است و نزد نگارنده این نگارش بود، برای آگاهی و بهره وری پژوهندگان ارجمند (طی شماره ۴۹۱ - ۱۳۹۲/۲/۲۵) به اداره کل شناسایی و فراهم آوری اسناد ملی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران داده شد - باسپاس بیکران از آقای امین الله آزادیان مقام مدیریت کل و خانم سکینه خراج رئیس اداره شناسایی و گرد آوری آن اداره کل که چاپ این نگارش را در آن سازمان برنامه ریزی می نمایند.

^{۲۶۶} «چنان که پیش از این مجال بحث یافته - اعضاء خاندان صدر اصفهانی، علی رغم اتهام هایی که در تاریخ سیاسی به ایشان منسوب است، دارای اثر های خیریه فراوانی بوده - با آباد نمودن آبادی هایی مانند امین آباد های اصفهان، آب انبار ها و قناتی چون قنات نجف اشرف ... و مدارس علمیه ای مثل مدارس صدر اصفهان و نجف اشرف ... بهزیستی دیگران و پیشرفت اهل علم و تقوی را مد نظر داشته اند - حتی، اگر چه مورخینی در پاسخ به این کلام بنویسند: آبادانی دهات برای تولید مواد غذایی برای انگلیس - آب انبارها، برای نوشاندن آب گوارا به جاسوسانش در برهوت ... بوده است - مع الوصف، علائق مذهبی صاحبان عنوان گم نمی شود - برای نمونه «وصیت مرحوم صدر اصفهانی دال بر دفن در سرزمین علی بن ابی طالب علیه السلام، اجراء آن پس از طوافش در حرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها و مشایعت قاریان سیه پوش، جسدش را تا نجف اشرف» که در همان نوشته مرحوم اسماعیل رابین آمده است، دلیل محکمی است - چه، ظاهراً جاسوس بیگانه نمی تواند پای بند مذهب باشد و در این جا، جوابیه مرحوم عبدالحسین صدری (رکن الملک) نواده مرحوم صدر اصفهانی به نوشته های حقوق بگیران انگلیس در ایران، خواندنی و در خور تحقیق خواهد بود (که جوابیه مذکور نیز در همان منبع، منعکس گردیده است) با این وجود، شاید «صدر اصفهانی» و فرزندش «امین الدوله» نیز تابع فلسفه «جدایی دین از سیاست» همان فلسفه «الغایی انگلوساکن» بوده، سیاست و مذهب را جداگانه، برای دنیا و آخرت خویش حفظ کرده اند (الله اعلم).

^{۲۶۷} کوکب سلطان بیگم (مشهور به کوکب السلطنه) همسر میرزا سید علی خان طباطبایی همیتار (مسعودالدوله) و بعدها (مسعود السلطنه) والی لرستان در عهد مسعود میرزا ظل السلطان (پسر ناصرالدین شاه، حاکم اصفهان و لرستان) بوده است - یکی از دختران او خانم آغا همسر مشاور پدرش، میرزا حسین نواب صفوی (مسعود اللطان) برادر میرزا سید مرتضی نواب صفوی (نوابعلی) قطب سلسله درویش نعمت الهی کرمانشاه ← ←

در بروجرد و تهران) و مرحومه فاطمه سلطان بیگم (مادر بزرگ خانواده صالحان دردشتی اصفهان و تهران، بازماندگان ملا صالح دردشتی) بر جای مانده اند. طهماسب بن حیدر ... هنگام تعدی خوانین بختیاری و دیگران نسبت به موقوفه خلیفه سلطانی، پس از سفری به دارالخلافه (تهران) جهت دادخواهی - در قم بیمار شده، فوت نمود و در حرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها، پائین مقبره عباس دوم صفوی که به پنج طریق از وی نسب می برد^{۲۶۸} مدفون گردید و پس از سی سال و اندی، دخترش «کوکب سلطان بیگم» نیز در همان مقبره به خاک سپرده شد - نواب طهماسب میرزا و فرزندانش در دوره انقلاب مشروطیت ایران می زیستند - چنان که، به نقل از گزارش های خانوادگی هنگامی که سردار اسعد بختیاری در زمان استبداد محمد علی شاه قاجار، قشونی از لران آماده نموده - برای حمله به تهران از اصفهان می گذشت، به دیدار آنان آمده گفته بود: در این جنگ پیروزی نصیب قشون بختیاری خواهد بود و من می توانم پس از فتح تهران به زودی، ادعای سلطنت نمایم - ولی، لازمه آن کشتن یا کور نمودن برادران، برادرزادگان، اعمام و بنی اعمام خویش است تا پادشاهیم مدعی نداشته باشد و از این عمل زشت که پایه سلطنت است اباء دارم - بیائید جوانی از خانواده خود معرفی کنید تا همراه او در کسوت قزلباس به تهران حمله کنیم - ایشان گفته اند: می دانید طی دو سه نسل، چه مصائبی از قتل و غارت و تبعید بر پدران ما گذشته است - بگذارید با کشاورزی به زندگی محقر ولی شرافتمندانه ای ادامه دهیم - سردار اسعد که شاید سلطنت و کیل گونه ای را در ذهن می پرورانده، به تنهایی همراه قشون لر به تهران حمله کرد و شد آن چه شد.

← (پدر سید اسماعیل نواب صفا) بوده است - همچنین، پسر خانم آغا و میرزا حسین، میرزا سید احمد نواب صفوی قاضی و وکیل پایه یک دادگستری (ساکن بروجرد - سپس، اصفهان و تهران) بوده است (روانشان شاد باد)، سید حسام نواب صفوی، هنرپیشه نامی سینمای ایران - فرزند او ست، روان شاد نواب صفا نیز برای خود نسبنامه ای نوشته - گرچه، کامل نیست و به دلیل نداشتن یکی دو سه نسل، اتصال نسب با آن چه در این نگارش آمده، مقدور نیست - نوشته های آن شاعر و نویسنده ارجمند، در جای درخوری می آید تا رهنمای پژوهندگان آن نسب در آینده، باشد (۹۲)^{۲۶۸} نسب پنج گانه طهماسب تا عباس دوم: ۱- «حیدر بن اسحاق بن حیدر بن ابوتراب بن مرتضی ثانی بن علی بن زینب بیگم زوجه مرتضی اول بنت عباس دوم ...». ۲- «حیدر بن اسحاق بن حیدر بن ابوتراب بن مریم بیگم (زوجه مرتضی ثانی) بنت حسین بن سلیمان بن عباس دوم ...». ۳- «حیدر بن آغا بیگم (زوجه اسحاق) بنت سید محمد علی بن احمد میرزا (نیازی اصفهانی) ابن مرتضی ثانی بن علی بن زینب بیگم (زوجه مرتضی اول) بنت عباس دوم ...». ۴- «حیدر بن آغا بیگم زوجه اسحاق بنت سید محمد علی بن احمد میرزا ابن مریم بیگم (زوجه مرتضی ثانی) بنت حسین بن سلیمان بن عباس دوم ...». ۵- «حیدر بن آغا بیگم (زوجه اسحاق) بنت سید محمد علی بن بیگم (همسر احمد میرزا بنت طهماسب ثانی بن حسین بن سلیمان بن عباس دوم ...».

نکته مهم این است که در پنج نسبنامه متفاوت فوق، بین طهماسب و عباس دوم هفت نسل فاصله می باشد و همین امر یکی از ادله درستی آن است. دلیل دیگر، محاسبه تعداد نسل ها، بر پایه روش پیشین (هرنسل سی سال) است - برای نمونه، تاریخ تولد پسر نگارنده مجموعه حاضر «فرشاد بن فرهاد بن مرتضی قلی بن اکبر بن طهماسب بن حیدر مذکور (۱۳۶۱/۴/۱۵ هجری خورشیدی) برابر با (۱۴۰۲/۹/۱۴ هجری قمری) و تولد عباس دوم نیز ۱۰۴۲ هجری قمری بوده است - ریرا، وی در ده سالگی (۱۰۵۲/۲/۱۵ هجری قمری) به سلطنت نشسته است (http://fa.wikipedia.org) بنابراین، تفاوت آن دو تاریخ قمری ۳۶۰ سال می شود و اگر آن را بر میزان متوسط سنی نسل به نسل (۳۰ سال) تقسیم کنیم، باید ۱۲ نسل پس از او وجود داشته باشد - بدینسان، نسبنامه های یاد شده متفاوت صحیح است - زیرا، فرشاد صفوی دوازدهمین نسل عباس دوم صفوی است (نگارنده).

بخشی از نسبنامه سادات نواب صفوی اصفهان

ذریه سلطان العلماء میر علاء الدین حسین خلیفه سلطان داماد وزیر شاه عباس اول صفوی

همسر خان آغا یکم دختر سوم شاه یادشده

شاخه میر سید ابوتراب (شاه اسماعیل سوم)

علامه میرسید علی اول	علامه مدرس میرسید مرتضی اول	زاهد عالم میرسید علی ثانی
علامه مدرس محقق، میرسید مرتضی ثانی صدرالصدور و داماد شاه سلطان حسین صفوی		
نواب میرسید ابوتراب (شاه اسماعیل ثالث صفوی)		
نواب حیدر میرزا کشته شده به دست حسن خان زند	نواب اسحاق میرزا حکومت در ممسنی و بختیاری	
نواب حیدر میرزارهبر شورش اصفهان (داماد محمد حسین خان صدر اصفهانی) هنگام سلطنت ناصرالدین شاه قاجار		
نواب طهاسب میرزا صفوی نیای کنوی سادات نواب صفوی اصفهان شاخه اسماعیل سوم		
!	!	
نواب غلامحسین میرزا صفوی	نواب اکبر میرزا صفوی	

بازماندگان پسری مرحوم نواب اکبر میرزا صفوی

۱- مرحوم نواب احمد میرزا صفوی: رئیس سابق اجراء ثبت اسناد اصفهان- از وی دو پسر، آقایان (روانشاد دکتر طهماسب) (پزشک عمومی و اطفال) و (دکتر مسعود) (دندانپزشک) بر جای ماندند که اولی دارای یک پسر، آقای (رامین) و سه دختر، خانم‌ها (ژامیلا) (فداکار)، (آزیتا) و (دکتر رزیتا) (باغ شمالی) (دندانپزشک) و دومی دارای یک پسر، آقای (مهندس کامران) و یک دختر، خانم (رؤیا) (ابطحی زاده) می‌باشند.

۲- مرحوم نواب محمد علی میرزا صفوی: قاضی دادگستری (رئیس دادگاه جنایی اصفهان، مدیر کل سابق ثبت اسناد و املاک اصفهان و بازرس کل دیوان عالی کشور- از وی نیز یک پسر، آقای (دکتر همایون) (دندانپزشک) و دو دختر، خانم‌ها (دکتر شهناز) (رفیعی نژاد) (چشم پزشکی) و (آزاده) بر جای ماندند که آقای دکتر همایون نیز دارای یک پسر، آقای (اسکندر) و یک دختر، خانم (لادن) و خانم دکتر شهناز دارای یک پسر، آقای (رضا رفیعی نژاد) می‌باشند.

۳- مرحوم نواب مهدیقلی میرزا صفوی: رئیس سابق تلفن مغناطیسی اصفهان، بازرس جنوب شرکت سهامی سابق تلفن ایران و پس از بازنشستگی عضو انجمن شهر اصفهان- از وی نیز دو پسر، آقایان (روان شاد هرمز و مهندس اکبر) و یک دختر خانم (پریچهر) (امین جواهری) بر جای ماندند- روان شاد هرمز دو پسر، آقایان (روزبه و بهنیا) و یک دختر خانم (لوبا)، آقای مهندس اکبر نیز سه دختر، خانم‌ها (راحیل، آناهیتا و نیلوفر) و خانم پریچهر نیز یک پسر، آقای (مهندس مجید امین جواهری) و یک دختر، خانم (مژگان امین جواهری) (بلوریان) دارند.

۴- مرحوم نواب عباسقلی میرزا صفوی: رئیس سابق ثبت شرکت‌های ثبت اسناد اصفهان- از وی سه پسر آقایان (بهمن، بهرام و حمید) بر جای مانده‌اند- اولی یک پسر، آقای (مهندس مهرداد) و دو دختر خانم‌ها (مریم) (خفجوری)، (ماریا) (ضرغام) و دومی دو پسر، آقایان (رضا و نوید) و سومی نیز دو دختر، خانم‌ها (فریناز و صفورا) دارند.

۵- مرحوم نواب مرتضی قلی میرزا صفوی: فرمانده جوخه‌های پیشاهنگی اصفهان (هنگام دانش آموزی) همچنین متخصص تجربی شیمی رنگ کارخانجات اصفهان و رئیس بهره برداری برق منطقه اصفهان- از وی دو پسر، فرهاد (روان شناس کودک - نگارنده مجموعه حاضر) و (روانشاد آقای مهندس فیروز) به وجود آمده‌اند که دومی همراه همسرش روان شاد (سیده نسرین جناب) و دختر دلبندشان روان شاد (آزیتا) در سانحه سقوط هواپیمای آسمان (۱۳۷۳/۷/۲۰) به لقاء الله پیوستند - همچنین، از او یک پسر، آقای (مهندس امید) (برجای مانده است - نگارنده مجموعه حاضر و همسرش) (خانم فریده مجلسی) دارای یک دختر، خانم (دکتر فریناز متخصص مغز و اعصاب) و یک پسر، آقای (مهندس فرشاد) می‌باشند.

بازماندگان پسری مرحوم غلامحسین میرزا صفوی

۱- مرحوم نواب حیدر میرزا صفوی^{۲۶۹}: رییس دفتر پیشین دادگستری اصفهان- از وی دو پسر، آقایان (محمد حسین و غلامعلی) و یک دختر، خانم (فریبا) (خورشید) بر جای مانده‌اند- آقای غلامعلی دو پسر، آقایان (پایا و پارسیا) و یک دختر خانم (درناز مشهور به پارمیدا) و خانم فریبا یک پسر آقای (آرین) و یک دختر، خانم (نیوشا) دارند.

^{۲۶۹} مرحوم حیدر میرزا ... در زمان پهلوی نیز فامیل «نواب صفوی» را برای خود و فرزندانش انتخاب نموده است (نگارنده).

- ۲- مرحوم نواب ابراهیم میرزا صفوی : مدیر دفتر سابق سرپرستی دادگستری اصفهان (بلاعقب) .
- ۳- مرحوم نواب رضا قلی میرزا صفوی : افسر شهربانی ، رئیس پیشین کلانتری سه اصفهان- از وی یک پسر ، آقای (مصطفی) و دو دختر خانم ها (فریده) (حسینی نژاد) و (فروزنده) (در میانی) بر جای مانده‌اند- آقای مصطفی دارای یک پسر ، آقای (بهرام) و چهار دختر خانم ها (فروغ) (اسدی) ، (زهرا) (هاشمی زواره‌ای) ، (زهره) (عامری) و (فریبا) (توکلی) می‌باشند .
- ۴- مرحوم نواب محمود میرزا صفوی : دارای شغل آزاد- از وی یک پسر ، آقای (حسین) و سه دختر خانم ها (اشرف) (صانعی) ، (اعظم) (دانشگر) و (بدری) بر جای مانده‌اند- آقای حسین دو پسر ، آقایان (اردشیر و احمد) و یک دختر خانم (زهرا) دارند .
- ۵- مرحوم نواب اسماعیل میرزا صفوی : معاون پیشین بانک رهنی (مسکن) اصفهان- از وی دو پسر ، آقایان (غلامحسین و محمدحسن میرزا ^{۲۷۰}) و دو دختر خانم ها (پروین) (فقری) و (منظر) (در میانی) بر جای مانده‌اند- آقای غلامحسین دارای یک پسر ، آقای (بنیامین) و سه دختر خانم ها (افسانه ، پروانه و نازنین) و آقای محمدحسن میرزا نیز دارای دو پسر آقایان (ایمان و داود) و یک دختر ، خانم (صفورا) می‌باشند .
- متوفیان مرد به غیر از دو پسر اکبر میرزا (مهدیقلی میرزا و مرتضی قلی میرزا) و یکی از پسران غلامحسین میرزا (ابراهیم میرزا) که در باغ رضوان اصفهان مدفونند ، بقیه در تکیه ملک تخت فولاد اصفهان (جایی که تخریب شده و سنگ مقبره ها در شمال تکیه شهداء اصفهان نمایان است) مدفون گردیده‌اند .

دختران مرحومین غلامحسین میرزا، اکبر میرزا و نام خانوادگی فرزندان

از مرحوم غلامحسین میرزا پنج دختر : مرحومه شاهزاده بیگم (حاج رسولی ها) ، مرحومه عفت آغا (اسدی - بلاعقب) ، مرحومه رباب بیگم (طباطبایی زواره) ، مرحومه شوکت آغا (صالحیان درشتی) ، مرحومه نصرت آغا (سبزواری) ، مرحومه سلطان آغا (بهروز) و از مرحوم اکبر میرزا نیز دو دختر مرحومه عصمت آغا (رشتی سیدنا) و مرحومه بتول آغا (فدایی - بلاعقب) باقی ماندند که به غیر از مرحومه شوکت آغا ، مرحومه نصرت آغا ، مرحومه عصمت آغا و مرحومه بتول آغا که در باغ رضوان اصفهان مدفونند- بقیه در تخت فولاد قبرستان مشهور و قدیمی اصفهان دفن گردیده‌اند (بخشایش خداوندی بر همه در گذشتگان جهان - روانشان شاد باد) .

چگونگی به دست آوردن گزارش های سینه به سینه خانوادگی

از نوادگان پسر طهماسب بن حیدر ، در هنگام بازنویسی این نگارش (یکهزار و سیصد و هفتاد و شش هجری خورشیدی) آخرین پسر اکبر میرزا (نواب مرتضی قلی میرزا صفوی) (۱۲۹۶- ۱۳۷۹/۵/ ۲۹ ه ش) در قید حیات بوده ، بیشترین گزارش های سینه به سینه خانوادگی و نام و نشان برخی از در گذشتگان از سوی ایشان و پیش از آن (زنده یاد نواب مهدیقلی میرزا صفوی) در اختیار نگارنده قرار گرفته است .

^{۲۷۰} * واژه میرزا در این نوشته (به جز برای سالمندان متوفی) برای کسی که در شناسنامه اش نوشته شده ، رعایت گردید .

توانایی‌های برخی از کسان یاد شده

در رابطه با هدف مجموعه حاضر، علی‌رغم جنبه مذهبی سابق الذکر تنی چند از اعضاء معاصر این خاندان نیز در زمینه‌های علمی، ادبی و هنری دستی یافته‌اند- از ایشان مرحوم نواب محمد علی میرزا صفوی فرزند اکبر بن طهماسب، در مسند قضا نشست و دادرسی‌های وی در عهد خود مشهور است- نامبرده، چنان استعدادی داشته که از منشی‌گری عدلیه (دادگستری) در اندک زمانی با قبولی در آزمون وزارتی برای قضاوت انتخاب گردیده- باز پس از گذراندن سلسله مراتب (در کوتاه مدت) به ریاست دادگاه صلح شهرضا، دادستانی شیراز، ریاست دادگاه جنایی اصفهان، مدیریت کل ثبت اسناد استان اصفهان و بازررس کل دیوان عالی کشور منصوب گردید. سایر برادرانش نیز در مشاغل سابق الذکر، مورد وثوق مردم اصفهان بوده‌اند- از ایشان برادرزاده‌اش مرحوم دکتر طهماسب فرزند مرحوم نواب احمد میرزا صفوی ... علاوه بر اشتها در طبابت کودکان و بزرگسالان، نقاش زبردستی بوده- اثرهای آبرنگ و رنگ روغن جالب توجهی، روی بوم یا مخمل و چوب از مناظر طبیعی زاینده رود، کاشی‌کاری مساجد اصفهان و صورت درویش مشهور (مرحومین درویش عباس و درویش مجنون اصفهانی) به یادگار نهاده است- دختران آن مرحوم نیز دستی در این هنر دارند- به ویژه، نگارنده از خانم ژامیلا صفوی نقاشی‌های ارزنده‌ای روی چوب دیده است- باز خانم رؤیا صفوی (دختر آقای دکتر مسعود صفوی) در فن ویترای و خانم ماریا صفوی (دختر آقای بهمن صفوی) همچنین آقای نوید صفوی (پسر آقای بهرام صفوی) نیز نگاره‌گری می‌نمایند. مرحوم دکتر طهماسب صفوی، همواره پدر نگارنده مجموعه حاضر را در فن نقاشی استاد و راهنمای خویش معرفی می‌نمود- گرچه، شاگردی بود که از استاد پیشی گرفت- نگارنده، هنگام کودکی از پدرم دو نگاره رنگ روغنی روی بوم، در خانه عموی بزرگوارم مرحوم نواب عباسقلی میرزا صفوی دیده بودم که شاید در پی گذر زمان از میان رفته باشند- اما، پدرم نیز خوش می‌نوشت و هنگام دانش‌آموزی در هنر تأثر اصفهان و نوشتن نمایشنامه، دستی داشته است- چنان که، هنرمندان پیش کسوتی مانند روان شادان ناصر فرهنگ، محمد میرزا رفیعی و رضا ارحام صدر ... با او هم بازی بوده‌اند و گرچه پس از تحصیل، آن هنر را حرفه خویش نساخت- کسان یاد شده (همواره و در همه جا) وی را استاد خود می‌نامیدند- نمونه کارش: نوشتن نمایشنامه مرد دو زنه و اجرای نقش نوکر سیاه آن، برای یکی از جشن‌های فارغ التحصیلی کالج ادب اصفهان و سپس اجرای دوباره آن در اداره فرهنگ (آموزش و پرورش) شیراز بوده است- این نمایشنامه، پس از تاسیس تأثر اصفهان به کارگردانی روان شاد ناصر فرهنگ نیز دوباره اجراء و این بار نقش نوکر سیاه را هنرمند دیگر (روان شاد میرزا سید علی مرتضوی) بازی نموده است- چه، بازیگر پیش از او حرفه‌ای نشد. از کودکی تا نوجوانی فرزندان نگارنده نیز نگاره‌های درخور نگرشی بر جای مانده که مشوق راه پدرشان برای نوشتن نگارش‌های دیگرش (فرایند نگاره‌گری کودکان ایرانی از دیدگاه روان‌شناسی، سرگذشت اندیشه و هنر) (آزمون هوش و یادگیری برای کودکان پیش دبستانی ایران)، (سرگذشت نگاره‌گری جهان از دیدگاه روان‌شناسی کودکان)، (بازگشتن نگاره‌گران بزرگسال به هنر کودکان)، (بررسی نگاره‌های کودکان ایرانی بر پایه پژوهش‌ها و آزمون‌های ژان پیاژه)، (روان‌شناسی پرورشی در اندیشه‌های اسلامی) ... بوده است- فرشاد صفوی نیز افزون بر، کارهای تخصص خویش (الکترونیک، الکترونیک و کامپیوتر) در هنر موسیقی (دف، ضرب، سه تار و گیتار) پیشرفته است.

شاخه میرزا محمد تقی

علامه میرسید علی اول		علامه مدرس میرسید مرتضی اول		زاهد عالم میرسید علی ثانی	
میرزا محمد تقی عموی ابوتراب میرزا				میرزا محمد جعفر یکی از مشاورین کریم خان زند	
میرزا رحیم (کلاتر اصفهان در زمان نادر شاه افشار و کریم خان زند)					
!		!		!	
میرزا اسماعیل		میرزا حسین		میرزا محمد جعفر	
!		!		!	
میرزا محمود		میرزا ابراهیم نواب صفوی احمد آبادی		میرزا محمد	
!		!		!	
میرزا اسماعیل		میرزا علی محمد صفوی پور		میرزا محمد علی	میرزا اسد الله
!!!		!		-----	-----

مرحوم میرزا اسماعیل صفوی : دارای سه پسر (روان شادان محمود میرزا بلا عقب ، آقا حسین و احمد آقا) بوده است - از آقا حسین ، یک پسر و یک دختر [۱ - آقای منصور میرزا . ۲- خانم ملوک (نایب الصدر) و از احمد آقا دو دختر ۳- خانم دکتر پروانه (داد گستر) . ۴ - خانم زهره (جلالیان) برجای مانده اند] نام فرزندان اولی پیش از این در شرح پدرشان آمده است - فرزندان دومی : آقای سروش و خانم ها ناهید و مهشیدند- فرزندان سومی : آقای سیروس- خانم ها نیلوفر و نازیلا (شیرانی) و فرزندان چهارمی : آقایان (سیامک و بابک- همچنین ، خانم فرانک نام دارند- مرحوم میرزا محمد علی صفوی : دارای سه پسر (روان شادان- آقامهدی ، آقا مرتضی) و آقا حسین) بوده است که نام فرزندان شان (به جز ، سرهنگ سید محمد رضا) سابق الدکر ، تا هنگام چاپ این نگارش به نگارنده نرسید- نام فرزند و نوادگان دختری و پسری میرزا علی محمد صفوی پور نیز پیش از این آمده است- گفتنی است : نسب کسانی که نامشان در این جا نیامده ، به خوبی از این نگارش برمی آید .

گفتنی است: به نگره اتحاد منشاء، برای بهره وری روان شاد نواب صفا در کتاب قصه شمع (به سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی، هنگام سکونت نامبرده در اصفهان) نمای زیرین از سوی نگارنده این نگارش به ایشان داده شد چنان که جناب نواب صفا، بیشتر نوشته های آن را بر پایه آگاهی های پدر و عموی نگارنده، به آن افزوده اند

عکس عده‌ئی از افراد خاندان نواب که در حدود نود سال پیش در اصفهان برداشته شده



ایستاده: از راست ۱- پدرم سید مرتضی نواب هنگام تحصیل در اصفهان ۲- حاجی میرزا علیمحمد برادر حاجی کلانتر ۳- میرزا حسین نواب (صفوی) ملقب به (مسعود السلطان) عموی نگارنده و پدر آقای سید احمد نواب صفوی. نشسته از راست: ۱- اکبر میرزا نواب صفوی پدر آقایان «محمدعلی میرزا»، «مهدیقلی میرزا» و «مرتضی قلی میرزا» نواب صفوی ۲- «علیرضاخان مستوفی» پدر آقایان: «میرزا حسن خان»، «میرزا محمدعلیخان» و «میرزا باقرخان نیکخواه» ۳- حاج سید علی «همت یار» ملقب به (مسعودالدوله) همسر دختر عموی پدرم خانم «کوکب السلطنه نواب صفوی» که پس از تبعید خانواده ما به (بروجرد) معروف به «خانم طلانی» بود ۴- پدر «حیدر میرزا نواب صفوی» که داماد «بهمن میرزا مسعود» بود و سالها ریاست دفتر دادگستری اصفهان را داشت ۵- «حاجی کلانتر» بزرگ خاندان «کلانتری» های اصفهان شوهر عمه من و عموی مرحوم «آقا عبدالوهاب کلانتری» این عکس قبل از تبعید خاندان پدریم به (بروجرد) برداشته شده است.

چنان که، دیده می شود آن روان شاد، کوکب السلطنه را دختر عموی پدرشان شمرده اند- در این صورت، باید با افزودن نام پدر بزرگشان، نسب ایشان به حیدر بن اسحاق برسد- اما، در جای دیگری نسب خویش را چنین دانسته (سید اسماعیل نواب صفا فرزند سید مرتضی نواب صفوی، فرزند میرزا حسن، فرزند میرزا ابراهیم، فرزند میرزا محمود، فرزند میرزا حسن نواب صفوی ...) چنین روشن می شود که چون در نسبنامه هایی که برای این نگارش دیده شده، با پیوستگی یاد شده نام هایی نیست- بدینسان، واژه عموزادگی رسم سادات است که برای شاخه های دورتر نیز به کار می رود- از این رو، باید نسب نامبرده را در شاخه های دیگر وابسته به میر سید علی بن سلطان العلماء جست

فصل دوازدهم

ادبیات و عرفان در شاخه‌های مادری سادات نواب صفوی

چنان‌که یاد شد، نسب سادات مذکور در چهار نسل مادری به صفویان می‌رسد: همسر احمد میرزا متخلص به نیازی اصفهانی، مادر سید محمد علی (دختر شاه طهماسب دوم) ۲- مادر احمد میرزای مذکور و برادرانش (دختر شاه سلطان حسین)، ۳- مادر سید علی پدر بزرگ آنان (دختر شاه عباس دوم) ۴- مادر سید علی پدر بزرگ سومی (دختر شاه عباس اول). از این میان (بر حسب تحقیقات شرح حال نویسان مذهبی، تاریخی و هنری) دختر سوم شاه عباس اول صفوی (خان آغا بیگم) که از او در صفحه ۳۲۲ مجله ارمان سال سیزدهم (۷۲) طی مقاله‌ای به نام یک صفحه مختصر از قرن هادی عشر (آغا بیگم، نامبرده شده - از نساء فاضلات بوده است - در باره وی، محسن امین در اعیان الشیعه (۹۱) (مجلد الثالث صفحه ۶۲۷) ذیل عنوان «آغا بیگم بنت الشاه عباس الصفوی» چنین آورده است: «تراجم لها بعض العلماء کتاب الاقبال الی الفارسیة» همچنین، دختر شاه سلطان حسین نیز دارای فضایی بوده است - مؤلف محترم کتاب دین و مذهب در عصر صفوی (۱۳۳) که در عین حال مصحح کتاب فواید الصفویه (۵۲) نیز بوده، در هر دو منبع نام او را (خان آغا بیگم یا مریم بیگم) ذکر نموده - گرچه (بر حسب گفته‌های سینه به سینه خانواده نواب صفوی اصفهان) نامش «مریم بیگم» صحیح است - چه، وی برای استفاده خانواده خود سی مجلد (سی جزء) قرآن مذهب ترتیب داده (جهت مطالعه وقف نموده است) که تا این اواخر در اختیار عمومی نگارنده (مرحوم نواب مهدیقلی میرزا صفوی) پسر اکبر پسر طهماسب پسر حیدر پسر اسحاق پسر حیدر پسر ابوتراب پسر مریم بیگم همسر سید مرتضی صدرالصدور یا صدر الممالک ... بود و ایشان همواره با توجه به مهر آن، واقف را به نام مریم بیگم، نام می‌بردند و مادر بزرگ نگارنده^{۲۷۱} نیز (بر حسب گفته‌های سینه به سینه) نسب فرزندان خویش را تا پسر واقف ۵ واسطه گفته است - نسب مادری مذکور علاوه بر کتاب‌های «صفة الصفا» (۱۳۴)، تحفه سامی (۹۵)، سلسله النسب صفویه (۵۵)، فواید الصفویه (۵۲)، لب التواریخ (۱۳۵)، تاریخ ادبیات براون (۴۵)، حبيب السیر (۲۲)، انقراض سلسله صفویه (۱۳۶)، دین و مذهب در عصر صفوی (۱۳۳) ... - پس از طهماسب دوم پسر حسین پسر صفی (سلیمان) پسر محمد (عباس دوم) پسر سام (صفی) (پسر صفی پسر عباس اول پسر محمد پسر طهماسب اول، به صورت مثنوی زیر در کتاب احسن التواریخ (۵۸) چاپ جدید، صفحه ۷۱۴ - ۷۱۵) در سنجش با کتاب مرجع سلسله النسب صفویه (۵۵) با چند افتادگی نام، آمده است.

**شاه عالم پناه اسماعیل، هادی دین دولجلال جلیل - پدرش شاه حیدر بن جنید، قطب درگاه کبریا فی قید
پدر اوست شاه ابراهیم^{۲۷۲}، به در کعبه وصال مقیم - پدر او که بود شاه علی^{۲۷۳}، داشت مرآت دل چو مهر جلی**

^{۲۷۱} نسب همسر مرحوم نواب اکبر میرزا صفوی: مرحومه سلطنت جابری انصاری به استناد تحقیقات مرحوم میرزا حسن خان جابری انصاری مؤلف سابق الذکر کتاب‌های تاریخ اصفهان به میرزا سلمان وزیر شاه طهماسب اول صفوی می‌رسد که نامبردگان از نژاد شیخ جابر و خواجه عبدالله انصاری می‌باشد و اتصال نسب پژوهش جداگانه‌ای را می‌طلبد.

^{۲۷۲} سید ابراهیم مشهور به شیخ شاه.

^{۲۷۳} سلطان علی سیاهپوش.

باز شاه زمانه صدرالدین^{۲۷۴}، مسند شرع را امام وامین - پدر اوصفی صافی دم، دل اوسرغیب را محرم

باب او شاه جبرئیل امین^{۲۷۵}، جد او قطب دهر قطب الدین^{۲۷۶}

صالح بن محمد بن عوض^{۲۷۷}، شاه فیروز کش نبود عوض^{۲۷۸}

باز مهدی بن علی حسن، پس ابوالقاسم آن ولی زمن - ثابت بن حسین بن احمد، باز داود بن علی آمد

موسی بن ثانی بن ابراهیم، صاحب طور دل ز قلب سلیم - پدر او امام دین کاظم، عرش شرع از قیام اوقاف

پدر اوست جعفر صادق، صبح از نور مهر او فائق - پدر او محمد باقر، گنج علم اله را داخر

پدر او امام پاک ژاد، علی بن الحسین (زین عباد) - آن حسینی که باب او علی، آن علی کش خدای خواند ولی

وصی مصطفی و زوج بتول، جانشین به حق ز بعد رسول - شیر یزدان و صفدر سالب، شاه مردان علی بوطالب

نسب شاه دین پناه این است، عارف شاه شو که شاه این است

شاید دلیل اختلاف نظر مورخین و رد نمودن سیادت صفویه، وجود منابعی ضد و نقیض باشد- اما، به هر تقدیر اکثر اعضاء این خاندان نیز به استناد کتاب های تراجم، تذکره ها، تاریخ های معتبر و غیره- علی رغم مسائل سیاسی، درگیر شعر و ادب بوده، از ایشان اثرهایی نیز برجای مانده است- چنان که، متقدمین (مانند سام میرزا) پسر شاه اسماعیل اول در تحفه سامی (۹۵)، محمد طاهر نصر آبادی در تذکره نصر آبادی (۶۰)، لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در آتشکده آذر (۶۳) و دیگران به ترتیب، اشعار آنان را آورده- متأخرین، پس از بهره گیری از آن ها نتیجه افکار بازماندگان شان را نیز قلمی نموده اند- البته، گفتنی است که شعر قدیم است و به علت سهولت دستیابی، نظر اکثریتی را به خود جلب نموده- از طرفی با زبان آمیخته است که اکثر قریب به اتفاق مردمان، قدرت تکلم دارند و شاید با شنیدن کلام موزون گفتن آن را نیز تجربه نمایند- ولی، باز قدرت ذهنی و ایجاد تعادل کلامی، تنها نمی تواند محیطی باشد- چه بسا، ادبایی که شاعر نیستند و چه بسیار شعرائی که ادیب نمی باشند- بنابراین، سرودن شعر نیز استعدادی درونی می خواهد و همگانی نیست- از سوی دیگر: در تنی چند از اعضاء این خاندان، علاوه بر شاعری، استعداد های دیگری چون خطاطی، نقاشی، نویسندگی و هنر های ظریفه ... به منصفه ظهور رسیده که تاریخ خانوادگی مبنی بر انتقال آن ها از نسلی به نسل دیگر است و اینگونه امور نیز در این نگارش، مجال بحث یافته و خواهد یافت.

^{۲۷۴} شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی.

^{۲۷۵} امین الدین جبرئیل.

^{۲۷۶} قطب الدین یحیی (در فواید الصفویه، پدر امین الدین جبرئیل، صالح پسر قطب الدین یحیی پسر صلاح الدین رشید آمده است).

^{۲۷۷} صالح: همان صلاح الدین رشید است که به علت وزن شعری صالح ذکر شده است، در سلسله النسب صفویه (نیز عین شعر فوق امین الدین جبرئیل پسر قطب الدین پسر صالح آمده است- ولی، بیشتر منابع صالح را صلاح الدین رشید نوشته اند)، (محمد = محمدالحافظ)، (عوض = عوض الخواص).

^{۲۷۸} فیروز شاه زرین کلاه: اسامی مندرج پس از فیروز شاه زرین کلاه در سه بیت بعدی کاملاً با منابع مذکور مغایر است- زیرا، نسب وی را در در سلسله النسب صفویه (صفحه ۱۰-۱۱) چنین می خوانیم «فیروز شاه زرین کلاه ابن محمد ابن شرف شاه ابن محمد ابن حسن ابن سید محمد ابن ابراهیم ابن سید جعفر ابن سید محمد ابن سید اسماعیل ابن سید محمد ابن سید احمد اعرابی ابن سید قاسم ابن سید ابوالقاسم حمزة ابن موسی الکلاظم (ع) ... در فواید الصفویه نیز فقط (محمد ابن شرف شاه = محمد شرف شاه، یک نفر به حساب آمده است- به هر حال، منبع سلسله النسب صفویه که بر مبنای کتاب صفة الصفا، نوشته شده از منابع متقدم است و شاید بقیه اسامی در ابیات فوق یا بیت های دیگری در منبع شعر یاد شده از قلم افتاده باشد.

هنرمندان و شاعران نسنامه یاد شده به استناد منابع موجود

در این جا ، از انجام نسب تا آغاز آن به برخی اثر های ادبی و هنری که از دودمان صفویه و اسلافشان بر جای مانده است اشاره می شود .

الف - ثانی صفوی : شاه عباس دوم (۱۰۴۲-۱۰۷۷ ه ق) علاوه بر رسیدگی به امور سیاسی در امور دیوانی صاحب نظر بوده ، اوقات فراقت نیز به سرودن شعر می پرداخته و در شعر ثانی تخلص می نموده است . بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۱۲۲) شرح شاعری وی در منابعی چون تذکره حسینی ۷۹ (۱۳۷) آتشکده آذر ۲۲ (۶۳) صبح گلشن ۹۹ (۶۴) قاموس الاعلام ۱۷۳۹ (۶۵) دانشمندان آذربایجان ۹۱- ۹۰ (۶۶) لغتنامه دهخدا ۱۴ (۳۵) ریاض الجنه ، روضه پنجم ، قسمت دوم ۸۰۷ (۸۰) شمع انجمن ۳۲۲ (۶۸) تذکره نصرآبادی ۹- ۱۰ (۶۰) الذریعه ... ۱۸۳ (۷۱) مجمع الفصحاء ۴۰ (۱۱۱) وجود دارد- از این میان ، شرح نصرآبادی ذیل عنوان شاه عباس ثانی چنین است : « ... دقت طبع پادشاه در محاسبات دفتری به مرتبه ای بود که در حاشیه ارقام و احکام تصرف و اعتراض می فرموده اند که به خاطر شمس سیاق نرسد- طبعش در ایراد معانی به زبان پارسی و ترکی قدرت داشته در ایراد شعر ، ثانی تخلص می فرموده اند ... - همچنین ، مؤلف کتاب دانشمندان آذربایجان نیز ضمن شرحی از سلطنت شاه عباس ثانی و اثر های تاریخی باقیمانده از زمان او در اصفهان [آلاکاپو (۱۰۵۴) ، چهل ستون (۱۰۵۷) ، عمارت سعادت آباد ، پل - دریاچه و سد روبروی آن (۱۰۶۲)] رباعی زیر را از صاحب عنوان ذکر نموده است .

« از هجر توام دودیده خون می گردد احوال دلم به تو زیون می گردد »

ای دوست اگر تو ببیند آنی بر گرد سرت بین که چون می گردد »

افزون بر منابع کتاب فرهنگ سخنوران ، در نوشته ای خطی که به نام مجموعه رباعیات با شماره ۸۱۵۰۳۹ در مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران نگهداری می شود - از ساخته های شاه عباس دوم صفوی ، نیز رباعی زیرین آمده است .

« زاهد گوید که مست فردا ، چه کند ؟ تا رحمت ایزدی تقاضا چه کند »

رحمت دریا و باده یک قطره آب یک قطره آب ، پیش دریا چه کند ؟ »

ب - صفی صفوی : شاه صفی (سام میرزا) پسر صفی میرزا پسر شاه عباس اول (۱۰۲۱-۱۰۵۲ ه ق) نیز در اوقات فراقت شعر می سروده است - بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۳۴۰) شرح شاعری وی در تذکره روز روشن ۳۹۱ (۸۲) و دانشمندان آذربایجان ۲۳۷ (۶۶) وجود دارد- صاحب تذکره روز روشن (۹۹) (چاپ جدید صفحه ۴۷۶) ذیل عنوان صفی شاه چنین آورده است : « صفی بهادرخان ابن صفی میرزا خلف شاه عباس ماضی بود که بعد از فوت جد خود در سنه (۱۰۳۸ ه ق) به تخت سلطنت ایران نشست و در سال (۱۰۵۲ ه ق) به تخته تابوت جاگزید « ظل حق » تاریخ سریر آرایبی اوست ، طبعی موزون جویای مضمون داشت ... » .

« اگر بایرم دهی در خدمت جان بر کمر بندم اگر بر خاطر بایرم بگو تا بایرم بندم »

مؤلف کتاب دانشمندان آذربایجان ، در همان صفحه- پس از ذکر نسب و تاریخ جلوس ، فوت و محل دفن صاحب عنوان در قم ، ایبات زیر را از وی نقل کرده است .

« دمی که از بزم آن گهزار می گذرد هزار موج سرشک از کنار می گذرد »

مگو که سرمه سیه بختیم به دیده کشید که عالم از ظلم سرمه دار می گذرد »

بدور چرخ نخوردیم جام سرشاری مدار مستی ما بر خمار می گذرد
صبور باش صفا که در طریقت عشق به هر طریق که باشد مدار می گذرد»

پ - عباس صفوی : شاه عباس اول (۹۷۸ - ۱۰۳۸ ه ق) به استناد تذکره های موجود ، نیز شعر می سروده - حتی ، پاره ای از نامه های سیاسی را به صورت منظوم پاسخ می گفته و در شعر « عباس » یا « کلب آستان علی » تخلص می نموده است - بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۳۷۴) شرح شاعری وی در تذکره آذر ۲۲ - ۲۱ (۶۳) ریاض الجنه ، روضه پنجم ، قسم دوم ۸۰۷ (۸۰) نگارستان سخن ۵۹ (۹۷) دانشمندان آذربایجان ۲۵۳ - ۲۵۴ (۶۶) تذکره روز روشن ۴۳۰ - ۴۳۱ (۸۱) مجمع الفصحاء ۳۹ (۱۱۱) تذکره نصرآبادی ۸ - ۹ (۶۰) وجود دارد - گفتنی است بیشتر اشعار و گوشه هایی از رفتار سیاسی ، اجتماعی و تفریحی وی در کتاب شاهان شاعر (۱۳۸) (صفحه ۲۴۴ - ۲۶۶) بدون ذکر منبع ، گردآوری شده است - از این میان ، در تذکره نصرآبادی ذیل عنوان شاه عباس ماضی پس ار شرحی از سلطنت وی چنین آمده است : « ... در تاریخی که ملاجلال منجم (۱۳۹) حسب الفرموده ، می نوشته - این تاریخ را در باب تکایای چهار باغ ، از پادشاه فلاطون ذکاء نقل نموده - جهت تیمم و تبرک در این تألیف مرقوم شد » .

« کلبه ای را که من شدم بانی مکتبم تکیه سگان علی است
زین سبب فیض یافتیم ز اله که مرا مهر با علی ازی است
خانه دلگشا * شدش تاریخ ^{۲۷۹} چون که از کلب آستان علی است »

در کتاب دانشمندان آذربایجان نیز ذیل عنوان « ابوالمظفر شاه عباس بن سلطان محمد خانبانده ، پس از شرحی در مورد تولد (۹۷۸ ه ق) ، جلوس به تخت سلطنت در قزوین (۹۹۶ ه ق) انتقال پایتخت به اصفهان (۱۰۰۰ ه ق) و مرگ او (۱۰۳۸ ه ق) شخصیت ادبی وی و نمونه شعرش منعکس گردیده است » .

« محبت آمد وزد حلقه بردل و جانم درش گشودم و شد تا به حشر مهانم
نه هست هستم و نه نیستم نمی دانم که من کیم ، چه کسم ، کافر ، مسلمانم ؟
اگر مسخر کفوم که بست زانم ؟ و گر منابع دینم کجاست ایمانم ؟
از این که هر دو نیم ، بلکه عاشقم عاشق محبت صنی کرده تا مسلمانم
اگر چه هیچم و از هیچ کمتر اما یگانه گوهر دریای بحر امکانم
دوروز شد که دگر عاشقم به جان عاشق به نوگلی که برد تقدین و ایمانم
عجب که از الم عشق جان برد « عباس » که درد بر سر درد است و نیست درمانم »

شعر مذکور در کتاب شاهان شاعر (۱۳۸) (صفحه ۲۴۴ - ۲۴۵) به عنوان یکی از اشعار عرفانی شاه عباس اول و با دو تغییر جزئی آمده است . در مصرع هفتم به جای (از این که هر دو نیم) ، (از این دو هر دو نیم) و بیت پنجم حذف شده است . در همین منبع در زمینه پیروزی ها و شجاعت در جنگ ها ، نسز شعر زیر به شاه عباس اول منسوب گردیده است .

« ملک ایران چو شد میسر ما ملک توران شود مسخر ما
آفتاب سر بر آقبالیم می رسد بر سپهر افسر ما »

^{۲۷۹} * (خانه دلگشا ، بر حسب حروف جمل = ۱۰۱۱ ه ق) .

اگر چه بیشتر اشعار شاه عباس اول حاکی از صلابت ، دلاوری و جنگجویی اوست - مع الوصف ، برای دوستان ، شکسته دلان ، دل دیوانه خود و علاقه های مذهبی اش اشعار لطیفی ساخته است - چنان که ، در همان منبع (صفحه ۲۴۶) چنین می خوانیم : « ... وقتی که جهانگیر پادشاه فرمانروای هندوستان فرزند خود شاهزاده خرم را به لقب « شاه جهان » ملقب ساخت - شاهزاده ، طی نامه ای از شاه عباس خواهش کرد که او نیز از آن پس وی را « شاه جهان » بخواند - شاه عباس که با دربار سلطنتی هند روابط مودت آمیزی داشت ، در جواب شاهزاده خرم نامه ای نوشت که با این بیت شروع می شد : « زخرمی شد از آن بخت روزگار جوان که نور دیده خورشید گشت شاه جهان » و با این شعر به او فهماند که خواهش وی را قبول کرده است - باز در همان منبع و صفحه چنین آمده است : « شاه عباس به بسط و تأمین عدالت در میان مردم علاقه بسیار داشت و از شعر ذیل که خود ساخته ، چنین بر می آید که به تأثیر آه دل های شکسته عقیده مند بوده است . »
 « به نیم آه نه فلک خراب شود زهم گشادن درهای آسمان سهل است » و در صفحه ۲۴۷ : « چند شعر ذیل را در تذکره ها از آن شاه عباس دانسته اند .

**« ز قهرش گاه می سوزم به لطفش گاه می سازم دل دیوانه خود را به راه دوست می بازم
 به جز مهر تو در دل کفر و ایمانی نمی دانم درین عشقی که من دارم به درد خویش می سازم
 بدین دردی که من دارم نمی دانم چه سان سازم بدین قهری که بر من می کنی بر چرخ می لازم »**

و در صفحه (۲۵۱ - ۲۵۲) : « شاه عباس مردم را ترغیب می کرد که مشهد را یک مرکز زیارتی ملی و افتخار دنیای شیعه بشناسند - او مزار امام رضا علیه السلام را زیارت کرد و در ماه ربیع الاول سال ۱۰۱۰ « ه ق » برای زیارت حضرت رضا علیه السلام ، پیاده از اصفهان به مشهد رفت و این دو بیت را در راه خراسان ساخته است .

**« دل شکسته چون شیشه ای که من دارم مگر تو بر سر لطف آبی و کنی معمور
 خراب این دل زارم تو کرده ای چه کنم ؟ خراب کرده خوبان نمی شود معمور »**

در راه خراسان شاه عباس روز ها پیاده روی می کرد و شب ها نیز کم می خوابید و اشتیاق و عجله داشت که زود تر به زیارت آرامگاه حضرت رضا علیه السلام نایل شود - بیت ذیل را فی البدیهه در این خصوص ساخته است .

« مگر که حضرت ایند ترحمی بنماید به حال این دل دیوانه ای که خواب ندارد »

صاحب عنوان - حتی ، در نامه های سیاسی خود از زبان شعر بهره می جسته - در کلام موزون خویش به سیادتش اشاره می نموده و علاقه قلبی خود به علی علیه السلام را مطرح می کرده است - گرچه ، این رویه بیش از هر چیز سیاستی برای تفرقه اندازی بین شیعه و سنی جهت حکومت بیشتر تفرقه انداز بوده است - مع الوصف ، به گونه ای مؤید افتخار او به اجداد پدری و مادری اش می باشند .

در همان منبع (صفحه ۲۴۵ - ۲۴۶) چنین می خوانیم : « شاه عباس اغلب در نامه هایی که به سلاطین و سرکردگان زمان می فرستاد ، اشعاری نیز مناسب مقال می نوشت - وقتی عبدالؤمن خان اوزبک که خراسان را مورد تاخت و تاز قرار داده و در نامه خود ، شاه عباس را به طرز وهن آوری « میرزا عباس » خوانده و گستاخانه به او نصیحت کرده بود که از خراسان صرف نظر کند - شاه عباس ، همراه با اشعاری که چند بیت آن از این قرار است ، پاسخ دندان شکنی به او داد .

**« مگر قول استاد تشنیده ای ، چنین نامه ای را پسندیده ای ؟ بزرگش نخوانند اصل خرد ، که نام بزرگان به زشتی برد
 بود نزد شاهان عالی مقام ، نوشتن چنین نامه ، عیب تمام - تیرخان که بود از شهن بزرگ ، همو بود فخر سلاطین ترک
 قضا را گذارش به خاک نجف ، فتاد و همی کرد شور و شغف
 به سادات خدام جدم امیر ، علی ولی ، خسرو شیر گیر - نمود آقدر عزت و احترام ، کز و یافت کار جهانش نظام**

به مشهد دگر شاهرخ پادشاه، بنا کرد خود مسجد و خانقاه - به تعظیم و تکریم هشتم امام، علی بن موسی علیه السلام

طواف درش شد به قول رسول ، برابر به هفتاد حج قبول

تو کردی چنین روضه‌ای را خراب ، رسول خدا را چه گویی جواب ؟

مکن تند خویی، مکن تر کناز، به حد گلیمت بکن پادراز

عنان کش شوای کودک خیره سر، که طفل از دویدن در آید به سر

به توفیق فرمانده لایزال ، به امداد بخشنده بی مثال - نمایم به توزور بازو چنان، که احسنت گویند کرویان

چنانست در آرم به خم کمند، که شاه و گدا را بود آن پسند»

چنان که پیداست، شاه عباس اولین کسی است که در تاریخ ایران علی رغم کشت و کشتار تیمور و تیموریان، به گونه‌ای مبالغه آمیز از وی تمجید نموده است - اگر چه، سیادت شاخه پدری و مادری خود را ارج نهاده - در خلال آن، ریشه تاتاری خویش را نیز نادیده نگرفته است - چه، یکی از جدات مادری اش (همسر سلطان محمد مرعشی والی ساری و مادر سلطان عبدالکریم اول) از نژاد تاتار بوده است^{۲۸۰} در باره حساسیت شاه عباس نسبت به سیادتش و در پاسخ افرادی که آن مسئله را زیر سؤال می‌برده‌اند نیز شعری باقی مانده است - چنان که، مؤلف تذکره روز روشن (۹۹) (چاپ جدید صفحه ۵۲۰) ذیل عنوان شاه عباس بهادر خان ماضی صفوی پس از شرحی از سلطنت او شعر زیر را به وی نسبت داده است.

« ذات ما را نرسد تقص ز انکار حسود کهنسبانه ما مهر نبوت دارد »

مع الوصف پاره‌ای از رفتار اجتماعی و ادبی عباس اول صفوی، بیش از هر چیز حاکی از آن است که وی از نسب خویش و جلوه‌های مذهبی اعمالش فصد تفرقه اندازی بین ایرانی، اوزبک و عثمانی در لوای شیعه و سنی داشته است - زیرا، بارمنی، گرجی، چرکس و تاتار به گونه‌ای دیگر برخورد می‌نمود - اکثر زنان حرمش را کنیزکان آن اهلان تشکیل می‌دادند - مرتضی قلی خان هدایت در مجمع الفصحاء (۱۱۱) (صفحه ۳۹) شعر زیر را از صاحب عنوان ذکر کرده است.

« نه زهر شمع و گلم چون بلبل پروانه داغ یک چراغم داغ دارد یک گلم در خون کشد »

البته این بازار مکاره ضد و نقیض خواننده را نیز بر آن می‌دارد که عباس اول مانند همقطاران سلف و خلفش در خلال حکومتی به اصطلاح سیاسی - مذهبی، باطنا طرفدار جدایی سیاست از مذهب بوده است و چنان که از سایر اشعارش پیداست بر خلاف ظاهر، خویشان را همه چیز و برتر از همه کس انگاشته به گونه‌ای که سیاست و مذهب فقط خود اوست - دو شعر زیر را که به ترتیب از صاحب عنوان در همان منبع (صفحه ۲۶۵ - ۲۶۶ و ۲۵۳) وجود دارد، می‌توان شاهد آن ادعا به حساب آورد.

« من خسرو تیغ و شاه تدبیرم وین نکته ز کس نهان نخواهد بود

در دست من از پی جهان داری جز تیغ جهان ستان نخواهد بود

دوران تناق و خود سری طی شد بر من سر کس گران نخواهد بود

وانکس که خلاف امر شه گیرد در صحبت این جهان نخواهد بود

بازیگر شاهی و جهان داری بازیچه این و آن نخواهد بود

^{۲۸۰} « ... سید محمد ساری را از فضل ایزدی پنج نفر موهبه الهی شده بود، سه نفر از آن عورت بودند که: سید مرتضی در اوایل از امرای قرا تاتار دختر خواسته بود و بزرگترین آنان سید عبدالکریم بود ... » (۲).

آتکس که نشان سرکشی دارد در عالم از و نشان نخواهد بود
آن خائن ملک و خصم آئین هم آسوده و برامان نخواهد بود
فرمانده عالم کهن امروز جز عزم چو من جوان نخواهد بود »

« ما موسی و طور ما دل انور ماست ما ابراهیم و طبع ما آذر ماست
هستم خلیل وقت و صد چون نمروند آزرده نیش شئه لاجر ماست »

دیگر آن چه از خواندن مطالب تذکره نویسان همزمان شاه عباس اول دستگیر می شود آن است که وی فراخور موقعیت ، تنها برای سرگرمی و فی البدیهه شعر می گفته - چنان که به نقل از مصحح محترم منبع یاد شده (در صفحه ۷۶) چنین آمده است : « ... صادقی افشار کتابدارش گوید : پادشاه مذکور اگر چه به شعر گفتن تنزل نمی کند - ولی ، اگر وقتی اراده شعر گفتن کند چنین گوید :

« ز غمت چنین که خوایم ز کسان کنار دارم من و بی کسی و خواری به کسی چکار دارم
مگذار بار دیگر ، به دلم ز سر گرانی که به سینه کوه حسرت ، من برد بار دارم
مگشا زبان به پریش ، بگذار تا بمیرم که ز جور بی حد تو ، گله بی شماره دارم »

ت - فهمی صفوی : « سلطان محمد خدا بنده پدر شاه عباس اول (۹۳۹ - ۱۰۰۵ ه ق) نیز به ندرت شعر می سروده ، فهمی تخلص نموده است . « بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۴۵۶) شرح شاعری وی در تذکره مجمع الخواص (۱۴۰) (صفحه ۹ - ۱۰) که به فارسی نیز ترجمه شده است و تذکره روز روشن (۸۲) (صفحه ۵۳۹ - ۵۴۰) وجود دارد - از این میان در تذکره روز روشن (۹۹) (چاپ جدید صفحه ۶۳۹) که حاوی شعری فارسی از صاحب عنوان است ، چنین می خوانیم : « سلطان محمد خدا بنده ، خلف شاه طهماسب صفوی که بعد از شاه اسماعیل (ثانی) ^{۲۸۱} اورنگ آرای سلطنت ایران شد و به وجه ضعف بصر و مقتولی فرزند خود سلطان حمزه میرزا ،

^{۲۸۱} « عادل صفوی » : شاه اسماعیل ثانی دومین فرزند شاه طهماسب اول (۹۴۰ - ۹۸۵ ه ق) نیز شعر می سروده ، عادل تخلص می کرده است « بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۳۶۵) شرح شاعری وی در تذکره های مجمع الخواص ۱۱ - ۱۲ (۱۴۰) تذکره آتشکده ۲۱ (۶۳) شمع انجمن ۳۲۰ (۶۸) ریاض الجنه ، روضه پنجم قسم دوم ۸۰۶ (۸۰) دانشمندان آذربایجان ۲۵۰ - ۲۵۱ (۶۶) مجمع الفصحا ۳۹ - ۴۰ (۱۱۱) و نتایج الافکار ۴۶۶ - ۴۶۷ (۸۱) آمده است - لازم به یادآوری است که علاوه بر منابع یاد شده ، مؤلفین کتاب های عالم آراء عباسی (۹۶) صفحه ۲۰۷ ، تاریخ ادبیات براون (۴۵) (جلد ۴ صفحه ۹۴ - ۹۶) تاریخ ایران تألیف سر جان ملکم صفحه ۲۴۴ - ۲۴۵ (۱۴۱) ، معجم الانساب صفحه ۳۸۸ (۱۴۲) و فواید الصفویه (۵۲) (چاپ جدید صفحه ۳۳ - ۳۵) نیز به شرح سلطنت و شخصیت ادبی صاحب عنوان اشاره نموده اند - از این میان شرح کامل به سلطنت رسیدن صاحب عنوان با همکاری خواهرش (پری خان خانم) که دسیسه کشتن حیدر میرزا (ولیعهد) را به یاری امراء اسماعیلیه چیده بود ، هم نشینی و هم صحبتی شاه اخیر با اهل سنت و جماعت ، کشتن بیشتر شاهزادگان به جرم عدم وساطت ایشان هنگام زندانی کردن وی در قلعه قهقهه (دز زمان پدرش) و کوتاه کردن دست پری خان خانم از امور مملکت ، سرانجام مسمومیت و کشته شدن شاه به دسیسه خواهرش را در کتاب فواید الصفویه (۵۲) می خوانیم - همچنین ، در باره شاعری شاه اسماعیل ثانی در همان منبع چنین آمده است : « ... مدت سلطنتش یک سال و شش ماه و در شعر « عادل » تخلص می کرد . به خاطر راقم حروف می رسد که هر گاه « ظالمی » تخلص می کرد مناسب داشت ... صاحب مجمع الخواص (۱۴۰) نیز با برداشتی دیگر از آن پادشاه و سایر توانایی های هنری و شعر هایش (در صفحه ۲۳۹) شعر زیر که اسماعیل میرزا در حبس قهقهه سروده را آورده است .

« درین قلعه با داغ حیرانیم مقید چو مرغان زندانیم
نشوید به جز آب شمشیر باز غبار غم از لوح پیشانیم
زبونی گواه سبک روحیم خموشی دلیل زبان دانیم
به جمعیت نیست کس در کمال ولی در کمال پریشانیم ←

به مهمات سلطنت کمتر توجه می‌نمود- از این رو، خللی در آن سلطنت راه یافت (تا آن که پسرش شاه عباس به سلطنت رسید) وی به مرض اسحال در سنه خمس و الف (۱۰۰۵) به عالم جاودانی شتافت- صادقی افشار نیز در مجمع الخواص (۱۴۰) سایر توانایی های ادبی و هنری سلطان محمد خدابنده و نمونه شعرهای وی را چنین قلمی نموده است: «پسر بزرگ شاه مرحوم (شاه طهماسب) پادشاهی بود صاحب جود و کرم و در فن نقاشی و آداب شعر و اصطلاحات موسیقی مهارت و اطلاع زیاد داشت ... این رباعی را بد نگفته است.

**«دلدار مرا به رخم اغیار امشب داده است به بزم خویشین بار امشب
ای صبح چراغ عیش ما را نکشی ز نهار دم خویش نگه دار امشب»**

ث - عادل صفوی: «شاه طهماسب اول (۹۱۹-۹۸۴ ه ق) دومین پادشاه صفویان به استناد تراجم و تذکره های متعدد، علاوه بر سرودن شعر به نقاشی، خطاطی و هنرهای ظریفه می‌پرداخته در شعر عادل تخلص نموده است».

از این میان در کتاب ایران و جهان از مغول تا قاجاریه (۸۵) (صفحه ۱۵۷-۲۰۲) ضمن شرح مبسوطی از زندگی صاحب عنوان و روابط سیاسی دولت او با کشور های خارجی (در صفحه ۱۵۷-۱۵۹) به نقل از مؤاخذی چون مجمع الخواص (۱۴۰)، عالم آراء عباسی (۹۶) تاریخ ادبیات براون (۴۵) و شعر و شاعری در عصر صفویه (۱۴۳) و منابع دیگری که به آن ها اشاره خواهد شد، چنین آمده است «... این پادشاه ظاهراً تحت تعلیم استادان در رشته های هنری پیشرفت فراوان کرده و هنرمندی شایسته بار آمده بود- بر این قیاس می‌توان گفت که در رشته های مختلف علوم زمان در زمینه ادبیات و عربیت نیز تحصیل علم و دانش کرده بود- زیرا، می‌دانیم که خود شعر می‌گفته^{۲۸۲} و به نقادی شعر دیگران می‌پرداخته، منتهی تقید او به مبانی دینی و اعتقاد فراوانش به اوامر مذهبی موجب شده بود که گرد غزل و قصیده نگردد و دیگران را نیز از آن (جز در ذکر فضایل و مناقب و مصائب اهل بیت) نهی کند^{۲۸۳}.

با این همه از نام معلمین وی در این رشته ها خبری نداریم- اما، در زمینه کار های هنری می‌دانیم: «نقاش نادره کار و مصور نازک قلم سحر نگار بود و شاگرد استاد سلطان محمد مشهور بود- طراحی و نزاکت قلم را به مرتبه کمال رسانیده و آقا میرک نقاش اصفهانی که از اکابر سادات آن جا بود و در این فن منفرد، انیس خاص و مونس بزم اختصاصی او بوده- وی با این طبقات التفات تمام داشته و هرگاه از مشاغل جهاننداری و ترددات مملکت آراییی فراغی حاصل می‌شد به مشق نقاشی تربیت دماغ می‌کرده- هر چند که بدون اعتنا به شئون سلطنت وقتی متوجه شد که سیاوش بیک از شاگردان استاد علی مصور به قدر مهارتی در آن علم یافته نزاکت قلمش خاطر نشان اشرف گردید- به نفس نفیس متوجه تعلیم او گشته از شاگردی آن حضرت... ترقی عظیم کرد- بسیار نازک قلم بود تا جایی که سپاه و

← گرم برق دولت بسوزد رواست که نم خورده خاشاک طوفانیم
سپهرم چنان زار و بی قوت، ساخت که موری نیامد به مهمانیم

گفتنی است: در همان منبع صفحه در باره پاسخ او به اتهام سنی بودنش، شعر زیرین آمده است

«ز مشرق تا به مغرب گرامام است علی و آل او ما را تمام است»

^{۲۸۲} تذکره مجمع الخواص (ترجمه دکتر عبدالرسول خیام پور از ترکی به فارسی) ص ۸.

^{۲۸۳} عالم آراء عباسی ج ۱ ص ۱۷۸ چاپ تهران انتشارات امیرکبیر ۱۳۳۴ و تاریخ ادبی براون (ترجمه رشید یاسمی) ص ۱۳۷ تا ۱۳۸ و شعر و شاعری در عصر صفوی از محمد صدر هاشمی چاپ دوم - اصفهان ۱۳۲۳ ه ش و عالم آراء عباسی صفحه ۱۷۴.

کوه پردازی او را هیچ استادی به دست نمی توانست گرفت- مجلس سازی او نیز بی عیب بود «^{۲۸۴} . (شاه پهماسب) در خط نیز ظاهراً دستی تمام داشته- زیرا ، در عالم آرا آمده است : « در اواخر حیات مولانا یوسف ، غلام خاصه که خط ثلث خوب می نوشت و تربیت از آن حضرت یافته بود کتابدار کرده »^{۲۸۵} میر منشی قمی مؤلف کتاب گلستان هنر (۱۴۴) (در صفحه ۱۳۷-۱۳۸) در مورد هنرهای صاحب عنوان نیز می نویسد : « در بدو حال به مشق نسختعلیق و مشق تصویر رغبت تمام داشتند و اوقات با برکات صرف آن می فرمودند و استاد بی بدیل گشتند و در طراحی و چهره کشایی بر تمامی نقاشان فائق آمده ... تصویر و کار آن والا گهر بی نظیر ، بسیار است و چند مجلس در ایوان چهل ستون دار السلطنه قزوین است- از آن جمله : مجلس یوسف و زلیخا و نارنج بُری خواتین مصر و زنان زیبا » - در مجمع الخواص (۱۴۰) (صفحه ۸-۹) نیز آمده است : « استاد ما مظفر علی نقاش شاهی که نوۀ خواهر استاد بهزاد است ، فضل و کمال خود را بعد از استاد مزبور به آموزش و پرورش این پادشاه مدیون بود »- حسن بیگ روملو (نویسنده کتاب احسن التواریخ (۱۴۵) (چاپ دیگر ، جلد دوم ، صفحه ۶۳۴) که چهل سال از نزدیک شاه پهماسب را دیده و جزء قورچیان شاهی بوده- درباره وی می نویسد : « آن حضرت در اوایل شباب به خط نوشتن و نقاشی میل تمام داشت و بعد از آن به خر های مصری سوار می شد و با هم سنتان بازی می کرد- بنابر آن ، خر ها را با زین های طلا و جل های زربفت می گردانیدند- به واسطۀ آن بوق العشق ، این بیت را گفته : **« بی تکلف خوش ترقی کرده اند- کاتب و نقاش و قزوینی و خر »** - (در کتاب شاه پهماسب ، صفحه ۳۶۶) مؤلف می نویسد : « شاه پهماسب خود در نامه ای که به سلطان سلیمان نوشته و از او خواسته که اندازه های لازم را از جامع سلیمانیه بدهد تا در ایران فرش آن تهیه شود- درباره هنر خویش نیز چنین می گوید : « ... چون اهتمام در تزئین اماکن شریفه امری است مرغوب و به غایت مستحسن و مطلوب و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب ، تعین فرش لایق سبب زینت- بلکه ، از مصالح ضروری آن مسجد است و در این ممالک قالی را به قدر بد نمی بافند و این محب نیز فی الجمله از نقاشی و قوفی دارد و بی تکلف فرستادن قالی های به تکلف جهت آن مسجد جدید و معبد سعید مناسب می داند و در خاطر می گذرد و موقوف به تشخیص عدد طول و رنگ متن و حاشیه است »^{۲۸۶} - همان مؤلف ، در تصحیح کتاب یک جلدی احسن التواریخ (۸۵) (صفحه ۷۱۵) در تعلیقی ذیل عنوان شاه پهماسب حسینی به نقل از مجمع الخواص (۱۴۰) (صفحه ۸-۹) در مورد صاحب عنوان چنین می نویسد : « ... چنان استعداد ذاتی داشت که سخنانش از سر تا پا لطایف و ظرافت بود و اگر می خواست می توانست در تمام عمر به کلام موزون سخن گوید ، منظومۀ ذیل را در مدح امیر بیک مهر ، بالبدیهه گفته است .

**« ای بلند اختر سپهر شرف وی گرامی در خجسته صدف
راندۀ در قلم وزارت ملک کارفرمای صد نظام الملک
نیست در زیو چرخ چون تو وزیر شرف روزگار بنده امیر »**

از اینگونه ابیات که بالبدیهه گفته است زیاد دارد ... به علماء و فضلاء التفاوت فراوان داشت و چنان پرهیزگار بود که در مدتی متجاوز از چهل سال ، گناه کبیره یا صغیره ای قولاً یا فعلاً از او سر نزد- بذل و کرشم چنان بود که بازرگانان را از پرداخت عوارض که درآمد آن هر ساله بالغ بر هشت هزار تومان می شد معاف داشت ... مورخ کتاب فواید الصنفویه (۵۲) (چاپ جدید صفحه ۱۸-۲۷) ضمن شرح حال صاحب عنوان به سرودن شعر توسط او اشاره نموده (در

^{۲۸۴} عالم آراء عباسی (۹۶) (صفحه ۱۷۶) .

^{۲۸۵} عالم آراء عباسی (۹۶) (صفحه ۱۷۴) .

^{۲۸۶} به نقل از کتاب ایران و جهان از مغول تا قاجاریه (۸۵) (صفحه ۱۵۷-۱۵۹) .

(صفحه ۲۷) چنین آورده است: « مدت سلطنت شاه خلافت پناه پنجاه و چهار سال است - به سن شانزده سالگی به ترغیب امرا میل به شراب نمود و در سن بیست سالگی تائب شد و این رباعی را در ترک شراب فرموده بودند .

« یک چند پی ز مرد سوده شدیم یک چند به یقوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود به هر رنگ که بود شستیم به آب توبه آسوده شدیم »

در کتاب دانشمندان آذربایجان (۶۶) که تذکره‌ای تاریخ گونه است (در صفحه ۲۴۸) ذیل عنوان شاه طهماسب صفوی ، در باره دوران سلطنت ، فوت ، محل دفن ، اثر های دیگر و شعر او چنین آمده است : « شاه طهماسب اول خلف شاه اسماعیل اول است - روز دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ (ظل)^{۲۸۷} که ده سال و شش ماه و بیست روز از عمر وی گذشته بود به تخت سلطنت جلوس کرده و پس از پنجاه و سه سال و یکماه و بیست و شش روز در شب دوشنبه ۱۵ صفر سنه ۹۸۴ وفات کرد و در روضه منور حضرت رضا (ع) مدفونست . این پادشاه در اوایل جوانی خطوط ثلث و نسخ و نستعلیق را خوب می نوشت و به نقاشی مایل بوده - روزنامه وقایع سی سال از سلطنت خود را به قلم آورده است^{۲۸۸} و آن سه مرتبه ، در ضمن مطلع الشمس^{۲۸۹} در طهران و در سنه ۱۳۰۸ هجری در لیسیک و اخیرا در برلین^{۲۹۰} چاپ شده ، از اثر های (دیگر) او باروی شهر طهران و با روی شهر مشهد و عمارت دیوانی قزوین و مسجد تبریز و رباط فی مابین زنجان و سلطانیه است - وله « یک چند پی ز مرد سوده شدیم ... » - شاه طماسب خود در تذکره اش پیرامون سرودن شعر یاد شده چنین آورده است : « من خود در وقتی که از هرات کوچ کرده به زیارت مشهد مقدس ملائک آشیان حضرت امام رضا علیه السلام می رفتم ، میر سید محمد پیشنماز مدینه مبارکه را در خواب دیدم که به من می فرماید : از شراب بگذر که ترا فتوحات خواهد شد - صبح به احمد بیگ وزیر و بعضی از امراء که حاضر بودند این خواب را بیان کردم - بعضی از ایشان گفتند که از بعض منهیات بگذریم و از بعضی دیگر مثل شراب که ضروری سلطنت است نمی توان گذشت و هر کس حرفی درین باب می فرمود - آخر من گفتم : امشب من بدین نیت می خوابم - به هر طریق که می نماید ، بدان عمل خواهم کرد و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم را به خواب دیدم که مرا در به کار بستن سخنان میر سید پیشنماز تشویق کردند و باز همان شب در واقعه دیدم که در بیرون پنجره پائین پای حضرت رضا ، دست سیادت پناه میر هادی محتسب را گرفته از شراب و زنان و جمیع مناهی توبه کردم - صبح این خواب را نیز به جماعت بیان کردم - به قدرت حضرت باری جل شأنه به همان طریق که در خواب دیده بودم در همان موضع ، سید مذکور حاضر شد - دستش را گرفته از جمیع مناهی توبه کردم و در بیست سالگی که این سعادت نصیب شد - این رباعی را ساختم : « یک چند پی ز مرد سوده شدیم ... » - مطلع فوق عینا ، در کتاب شاهان شاعر (۱۳۸) (صفحه ۲۳۸) ذیل عنوان شاه طهماسب نیز آمده است - علاوه بر مورخین یاد شده ، گرد آورندگان تذکره های ادبی در

^{۲۸۷} « بر حسب حروف جمل [ظ = ۹۰۰ ل = ۳۰ که جمع آن ها ۹۳۰ = ظل ، می باشد . در فواید الصفویه (۵۲) (صفحه ۱۸) نیز آمده است ... لفظ (ظل) از تاریخ جلوس آن حضرت خبر می دهد . »

^{۲۸۸} این روزنامه وقایع سی ساله ، به تذکره شاه طهماسب مشهور است که می گویند : روز به روز توسط شاه مذکور به رشته تحریر در آمده ، بیشتر مطالب آن شامل روابط بین دولتین ایران و عثمانی است (۵۴) .

^{۲۸۹} مطلع الشمس (۱۴۶) کتابی نوشته محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه) پسر میرزا علی خان مقدم مراغه‌ای ملقب به حاجب الدوله (ابلاغ کننده دستور قتل امیر کبیر به وی بوده است - از آن جا که ، امیر - در حمام فین کاشان ، اجراء دستور ناصرالدین شاه را با تیغ دلاکی از دلاک خود خواست و میرزا علی خان پیشخدمت خاصه ، تنها ناظر بود - نمی توان وی را قاتل میزا تقی خان دانست) .

^{۲۹۰} تذکره شاه طهماسب به اهتمام عبدالشکور (۱۴۷) .

اثر هایی، ضمن شرح حال مختصر صاحب عنوان به ذکر چند شعر وی اقدام نموده‌اند- بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) شرح شاعری نامبرده ذیل عنوان طهماسب صفوی (صفحه ۳۵۹) در تذکره های « شاه طهماسب ۷-۳۵ (۱۴۷) مجمع الخواص ۸-۹ (۱۴۰) تذکره حسینی ۱۹۶ (۱۳۷) شمع انجمن ۲۸۰ (۶۸) دانشمندان آذربایجان ۲۴۸ (۶۶) ریاض الجنه، روضه پنجم، قسم دوم ۸۰۶ (۸۰) تذکره محمد شاهی، رشته اول ۸ (۱۴۸) آتشکده آذر ۲۱ (۶۳) و ذیل تخلص عادل صفوی (صفحه ۳۶۵) در تذکره های « مجمع الفصحا ۳۹ (۱۱۱) و مجمع الخواص ۷-۹ (۱۴۰) آمده است - همچنین، در بیشتر تذکره های یاد شده (علاوه بر توانایی های ادبی شاه طهماسب اول) به سایر ویژگی های هنری وی اشاره شده است- ولی، همه آن ها مأخوذ از یکدیگرند- از آن میان، لطفعلی بیگ آذریبگدلی در آتشکده آذر (۶۳) (چاپ جدید صفحه ۷۴) ذیل عنوان السلطان العادل شاه طهماسب صفوی، چنین آورده است: «صیت عدالتش لرزه به زنجیر نوشیروانی افکنده، سیادت نسب با سعادت حسب جمع کرده، مفصل احوال ایشان در تاریخ مضبوط^{۲۹۱} و به مراسم سخنوری و مراتب سخن شناسی مربوط و نظر باستظهار سلطنت، چند بیتی در شرح حال اهل چند ولایت گفته؛ قلمی و ثبت گردید: «ز تبریزی به جزهیزی نبینی همان بهتر که تبریزی نبینی» وله «سک کاشی به از اکبر قم با وجودی که سک به از کاشی است» وله «اصفهان جنتی است پر نعمت ... اصفهانی در آن نمی باید». این رباعی نیز به اسم ایشان نوشته شده که در حال توبه از بنگ و شراب فرموده: «یک چند پی زمره سوه شدیم ...». لازم به تذکر است که بنا بر نوشته مؤلف کتاب شاهان شاعر (۱۳۵) (صفحه ۲۳۷) شعر کامل او درباره اصفهان این است.

« اصفهان جنتی است پر نعمت، هر چه در آن گمان بری شاید، همه چیزش نکوست الا آنک، اصفهانی در آن نمی باید »

« متأسفانه چند شعری که از او بر جای مانده، بیشتر اشعاری است که جز ایجاد دو دستگی بین مردم یک کشور، نتیجه دیگری نداشته، اگر هم اصفهانی، قمی و کاشی نسبت به هم بدبین بوده- به جای رفع سوء تفاهم اشعاری ساخته، وسیله ای به دست بعضی داده که با تمسخر برادران هموطن خود، آتش نفاق روشن کنند- باز، با کمال تأسف به مضمون « کلام الملوک، ملوک الکلام » این اشعار در ایران شهرت کلی یافته (ضرب المثل شده) هنوز بر زبان عده ای جاری می شود » (۱۳۵).

چنان که از متون تذکره های ادبی و نوشته های تاریخی بر می آید، شاهان شاعر صفوی (در زمان مقتضی) پاسخ نامه های منشور یا منظوم دیگران و مکاتیب سیاسی را به نظم می سرودند- از این میان، صاحب عنوان نیز دارای چنان ذوقی بوده است- چه، در کتاب تاریخ خاندان مرعشی مازندران (۳) (صفحه ۱۶۷-۱۶۸) چنین می خوانیم: «... میر عبدالکریم^{۲۹۲} چون به اردو رسید به پابوس همایون مشرف شد و از والی گیلان شکوه ها نمود ... آتش غضب شاهانه مشتعل شده- عساکر منصوره را به دفع خان احمد^{۲۹۳} (والی گیلان) نامزد ساخته- به اندک مدت، مومی الیه را به درگاه جهان پناه آوردند و به قلعه قهقهه مقید فرمودند و رباعی زیر از منشآت طبع وقاد خان احمد خان است.

« از گردش چرخ واژگون می گیرم از جور زمانه بین که چون می گیرم
باقد خمیده چون صراحی شب و روز در قهقهه ام و لبک خون می گیرم »

^{۲۹۱} علاوه بر منابع تاریخی که پیش از این به آن ها اشاره شده است- به معجم الانساب (۱۴۲) (صفحه ۳۸۸) طبقات سلاطین اسلام (۱۴۹) (صفحه ۲۳۱) حبيب السیر (۲۲) (جلد ۴ صفحه ۵۳۱-۵۹۳) رجوع شود.

^{۲۹۲} نسب میر عبدالکریم به استاد صفحه ۴۵۲ همان کتاب چنین است: «میر عبدالکریم بن میر عبدالله خان بن میر سلطان محمود بن میر عبدالکریم بن میر عبدالله بن میر عبدالکریم بن سید محمد بن سید مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین بن میر قوام الدین مرعشی (میر بزرگ) ...» - همچنین، شرح حال وی به تناوب در صفحه ۱۴۴-۱۸۴ آن منبع وجود دارد و نامبرده دایی شاه عباس اول بوده است.

^{۲۹۳} نسب خان احمد خان (والی گیلان) در کتاب نسبنامه خلفا و شهریاران (۴۹) (صفحه ۲۹۵) چنین است «احمد بن حسن بن احمد بن حسن بن محمد بن ناصر بن میر سید محمد بن مهدی بن رضا بن سید علی بن امیر کیا بن حسین ...».

که به جهت نواب اعلی ارسال ، در جواب او به نفس نفیس فرمودند

**« آن گاه که کارت همگی قهقهه بود این رای تو بر سلطنت صدمه بود
امروز در این قهقهه با گریه بساز آن قهقهه را نتیجه این قهقهه بود »**

مومی الیه در حبس تا زمان شاه سلطان محمد رحمه الله ماند- از اثر ترحم او نجات یافته ، منظور نظر عنایت گردید .

در این جا باید اشاره شود که به استناد کتب معتبر تاریخی ، به ویژه احسن التواریخ (۵۸) (چاپ جدید صفحه ۶۳۶-۶۳۸) از شاه طهماسب دوازده پسر « سلطان محمد خدا بنده - نواب شاه اسماعیل (دوم) - سلطان مراد میرزا - سلطان سلیمان میرزا - سلطان مصطفی میرزا - سلطان محمود میرزا - امامقلی میرزا - سلطان علی میرزا - سلطان احمد میرزا - زین العابدین میرزا و موسی میرزا » و هشت دختر « پریخان خانم - فاطمه سلطان خانم - خانش خانم - گوهر سلطان خانم - مریم خانم - آنا خانم - شهربانو خانم و خدیجه سلطان خانم ، بر جای ماندند » که تنی چند از ایشان و فرزندان ایشان نیز در شعر و شاعری و سایر صناعات ادبی دست داشته‌اند^{۲۹۴} .

^{۲۹۴} **سلطان مصطفی میرزا :** از جمله فرزندان شاه طهماسب اول است که در ادبیات و شعر و شاعری دستی داشته، بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۲۷۳) نمونه شعر او در تذکره مجمع الخواص (صفحه ۲۷-۲۸) آمده است .

« ای دل ، غم آشنای تو شد ترک او مکن هر روز با یکی نتوان آشنا شدن »

« ای سرو فکندی به سرش سایه، نگفتی ، نازک بدنی چون کشد این بارگران را »

گفتنی است : در کتاب دانشمندان آذربایجان (۶۶) (صفحه ۲۴۷-۲۴۸) نیز شرحی از زندگی و نمونه دیگری از شعرهای صاحب عنوان مستور است که مؤلف کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۵۴۶) وی را تحت عنوان مصطفی صفوی فرزند سلطانعلی میرزا فرزند شاه طهماسب اول دانسته است **دختر شاه طهماسب اول ، پریخان خانم** (پری یا پریخ خانم) که شرح ماجرا جویی‌های وی (هنگام به سلطنت رسیدن شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدا بنده) در تاریخ های عهد صفوی مشهور است- نیز شعر می‌سروده ، شرح شاعری‌اش پس از ذکر تاریخچه مختصر وی در کتاب زنان سخنور ... (۱۶۶) (جلد اول صفحه ۱۷۰-۱۷۱) چنین آمده است : « ... پری خانم دارای ذوق ادبی و طبع شعری بوده ، چامه زیر در تاریخ تکملة الاخبار علی بن عبدالمؤمن که به نام پری خانم نگاشته و در کتابخانه حاج حسین آقا ملک (تهران) است به نام این بانو که تخلص (حقیقی) داشته ، نوشته شده

« ساقیا تکیه بر این دار فنا نتوان کرد باده پیش آر که تغییر قضا نتوان کرد

خانه بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت فکر جاوید در این کهنه سرا نتوان کرد

طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود ای پریچهره به اخلاص دعا نتوان کرد

ای (حقیقی) چو ترا عمر بیابان برسد ، با همه حکمت لقمانش دوا * نتوان کرد »

(* در اصل منبع شماره ۱۶۶ (روا) که صحیح به نظر نمی‌رسد و شاید غلط چاپی است (نگارنده)

دیگر از نوادگان شاه طهماسب اول که در فن سخنوری و سرودن شعر از او نام برده‌اند ، **سلطان حسن میرزا** پسر سلطان محمد خدا بنده و برادر بزرگ شاه عباس اول بوده است- بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۱۶۰) شرح شاعری وی زیر نام (حسن صفوی) در تذکره های « مجمع الخواص ۲۶ (۱۴۰) مجمع الفصحاء ۲۲ (۱۱۱) تاریخ عالم آرای عباسی ۱۵۱-۱۵۲ (۹۶) تذکره خلاصة الاشعار و زبدة الافکار اصل پنجم (صفحه ۱۶۰) (۹۸) تذکره عرفات العاشقین (صفحه ۲۷۳) (۱۵۰) آمده است- از این میان ، مؤلف مجمع الخواص ذیل عنوان سلطان حسن میرزا نوشته است : « برادر بزرگتر شاه عباس بهادرخان مدظله بود- میرزائی بود به حسن صورت موسوم و به رسم کرم و سخا معروف- وقتی شاهزادگان به غضب شاه اسماعیل دوم گرفتار و کشته شدند- وی ، نیز مقتول و هنگام قتل مردانگی زیاد نشان داد- طبع ملایمی داشت و رباعی زیر بدو منسوب است . ←

ج - خطایی صفوی: « از شاه اسماعیل اول (۸۹۲-۹۳۸ ه ق) نیز به عنوان یکی از سخنوران قرن دهم هجری ، صاحب شعر های فارسی ، ترکی و چندین مثنوی نام برده شده است »- بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۱۹۳) ذیل تخلص خطایی صفوی ، شرح شاعری وی در تذکره های « تحفه سامی ۶-۹ (۹۵) آتشکده آذر ۱۷(۶۳) اسماء المؤمنین و آثار المصنفین ۲۱۷ (۱۵۱) صبح گلشن ۱۵۲-۱۵۳ (۶۴) مجمع الفصحاء ۲۲-۲۳ (۱۱۱) نگارستان سخن ۲۷ (۹۷) قاموس الاعلام ۲۰۵۰ (۶۵) دانشمندان آذربایجان ۱۳۶-۱۳۷ (۶۶) لغتنامه دهخدا « اسماعیل » ۲۵۵۰ - ۲۵۶۰ (۳۵) ریحانة الادب ۳۹۲ (۱۳) ریاض الجنه ، روضه پنجم ، قسم دوم ۸۰۶ (۸۰) الذریعه ... ۲۹۸ (۷۱) تذکره محمد شاهی ، رشته اول ۸۴ (۱۴۸) روضه السلاطین باب چهارم ، حفظی توفیق ۱۱۹-۱۲۴ (۱۵۲) وجود دارد . فرزند صاحب عنوان ، سام میرزا ^{۲۹۵} مؤلف تذکره « تحفه سامی » در همین منبع ضمن شرح کاملی از نسبنامه ، زندگی ، جنگ ها و

← « **رویت که ز باده لاله می روید از او / وز تاب شراب زاله می روید از او**
دستی که پیاله ای ز دست تو گرفت / گر خاک شود پیاله می روید از او »

دیگری سلطان مصطفی میرزا پسر سلطان علی میرزا طبع شعر داشته ، شرح شاعری اش بنا بر فرهنگ مذکور (۶۲) (صفحه ۵۴۶) در تذکره های نصرآبادی ۱۰ (۶۰) مجمع الفصحاء ۳۱ (۱۱۱) صبح گلشن ۴۲۲ (۶۴) قاموس اعلام ۴۳۰۴ (۶۵) خلاصة الاشعار وزیدة الافکار (اصل پنجم) (۹۸) خوشگو حرف م (۷۳) وجود دارد- از این میان (گرچه ، نصر آبادی ، دو سلطان مصطفی را در هم آمیخته و شعری از فرزند شاه طهماسب اول را برای هم نامش آورده *) در تذکره اش (۶۰) چنین می خوانیم : « سلطان مصطفی میرزا خلف علی میرزا ولد جنت مکان شاه طهماسب ... با وجود این که او از بینائی محروم بود کتب فقهی را خواند ، نهایت صلاح و تقوی داشت ، چنان چه سنتی از او کم فوت می شد- تتبع اشعار قدما و متأخرین نموده- طبعش کمال لطف داشت ... شعرش این است : * (در این بخش نمونه شعر همسان با سلطان مصطفی میرزای پیشین نیامد) .

« هر چه بادا باد حرفی چند می گویم به یار / کار خود در عاشقی این بار یکسر می کنم »

^{۲۹۵} به استناد کتاب فرهنگ سخنوران ۶۲ (صفحه ۲۵۸) ذیل عنوان سامی صفوی [سام میرزا فرزند شاه اسماعیل اول - ۹۸۳] شرح شاعری صاحب عنوان در تذکره های « مجمع الخواص ۲۴ (۱۴۰) تحفه سامی ۱۹۱ (۹۵) حسینی ۱۴۸ (۱۳۷) آتشکده آذر ۱۸ (۶۳) ریاض الجنه ، روضه پنجم ، قسم دوم (۸۰) مجمع الفصحاء ۳۱ (۱۱۱) شمع انجمن ۱۹۹-۲۰۰ (۶۸) قاموس الاعلام ۲۵۱۰ (۶۵) دانشمندان آذربایجان ۱۷۸-۱۷۶ (۶۶) ریحانة الادب ۱۵۱ (۱۳) ابن یوسف شیرازی (سپهسالار) ۴۶۱-۴۶۲ (۷۹) خوشگو حرف س (۷۳) نتایج الافکار ۳۳۱-۳۳۲ (۸۱) روضه السلاطین باب چهارم (۱۵۲) وجود دارد- از این میان ، در آتشکده آذر (۶۳) به تصحیح مرحوم دکتر حسن سادات ناصری (صفحه ۶۲) در مورد صاحب عنوان چنین می خوانیم : « اسم شریفش سام میرزا خلف الصدق شاه اسماعیل صفوی است تذکره ای مسمی به تحفه سامی بر اشعار معاصرین نوشته ... رباعی زیر از آن انتخاب گردید .

« معشوقه چو عشوه ای دلاویز کند / عاشق زبلا چگونه پرهیز کند
بادست نصحیت کسان در گوشم / اما بادی که آتشم تیز کند »

صاحب مجمع الخواص (۱۴۰) می نویسد : « عیش و عشرت را دوست می داشت و در اقسام نظم و نثر طبع شوخ و متینی داشت ، تذکره شعرائی به اسم « تحفه سامی » تألیف کرد و سرانجام در آستانه شیخ صفوی الدین منزوی و به شعر و شاعری پرداخت ... سام میرزا در سال ۹۸۴ « ه ق » به فرمان شاه اسماعیل ثانی با دیگر شاهزادگان صفوی به قتل آمد- مرحوم تربیت (صاحب کتاب دانشمندان آذربایجان) وفات او را ۹۷۴ « ه ق » نوشته و گوید دیوانی قریب به شش هزار بیت از او دیده ام ، این غزل از اوست .

« ای همجو پری از من دیوانه رمیده / نی با تو سخن گفته و نی از تو شنیده
ای وای بر آن عاشق محروم که هرگز / صد بار ترادیده و گویا که ندیده
آزرده شد از چشم من امشب کف پایت / دردا که کف پای تو را چشم رسیده
مورغ دل « سامی » به هوای سر کویت / در دام بلا مانده و یک دانه نچیده »

فتوحات پدرش نسبت به شخصیت ادبی او چنین آورده است: «... ایراد اسم همایون ایشان در این جا بنا بر آن است که با وجود آن عظمت و اعتلا و اشتغال به امور دین و دنیا گاهی بنا به ریشخند خاطر دریا مقاطر متوجه طبع آزمایی می گشته اند و طبع بی کران به ساحل ظهور می رسانیده اند- لهذا، این شاه بیت که از نتایج طبع سحر آفرین ملازمان آن آستان ملائکک آشیان است به موجب کلام الملوک ملوک الکلام درة التاج خواص و عوام بنابر تیمن و تبرک در رشته تحریر کشید.

« بیستون ناله زارم چو شنید از جاشد کرد فریاد که فرهاد دگر پیدا شد »

تخلص همایون ایشان در ترکی و فارسی خطایی است و مولانا امیدی^{۲۹۶} در قصیده ای که در جنگ ایشان و سلیم پادشاه (عثمانی) گفته در مطلع، ایمایی بدین معنی نموده: «**قضا در کارگاه کبریا می کشیده نقش اسلیمی خطایی**».

در تذکره نصر آبادی (۶۰) (چاپ جدید صفحه ۵۷-۵۸) نیز، ذیل تخلص خطایی چنین آمده است: «اسم شریفش شاه اسماعیل صفوی انار الله برهانه، سلسله نسبش از جانب پدری به شش واسطه به حضرت قطب العارفین شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی می رسد و احوال آن شیخ بزرگوار، در کتاب تواریخ و تذکره اولیاء (۱۵۳) مذکور است و مقالات شیخ بر حقیقت حال آن جناب شاهد است و نسب آن بزرگوار با شانزده پشت^{۲۹۷} به جناب سید الاکابر و امام الاعظم موسی کاظم (امام هفتم) صلوات الله و سلامه علیه می رسد و از جانب والده^{۲۹۸} به حسن بیگ ترکمان^{۲۹۹} که از اعظم الوس ترکمان و سلطان بعضی از ممالک ایران بوده- می رساند و در سنه ۹۰۵ آن حضرت اراده جهان گشایی کرده و اکثر ولایات آذربایجان و دارالمرز و خراسان و عراق عرب و عجم و فارس را در بیست و پنج سال از تصرف سلاطین گردنکش بیرون آورده و در ترویج دین جعفری، لازمه اهتمام به عمل آورده و در سنه ۹۳۰ آفتاب عمرش به عقد کسوف اجل منکسف و تیمنا، این شعر فارسی از ایشان ثبت شد: «**بیستون ناله زارم چو شنید...**» در کتاب دانشمندان آذربایجان (۶۶) (صفحه ۱۳۶-۱۳۷) نیز ذیل همان تخلص در خصوص صاحب عنوان چنین می خوانیم: «شاه اسماعیل، خلف رشید سلطان حیدر بن شیخ جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ علی بن صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحاق است و شجره مشارالیه پس از ۱۸ بطن به حضرت امام موسی کاظم می رسد». سپس در خلال شرح زندگی شاه اسماعیل آورده است: «این شاه جهانگیر در روز سه شنبه ۲۵ شهر رجب سال ۸۹۲ در اردبیل از

^{۲۹۶} مولانا امیدی طهرانی شاعر قرن دهم به حدت طبع سلیم، سرآمد شعرای دوران بود- در سنه ۹۱۹ «ه ق» میان او و شاه قوام الدین نوربخش به واسطه باغی نزاع شد- در این سال، بایندر اولاد را با جمعی شب بر سر مولانا امیدی فرستاد تا چند زخم بر او زدند و به رحمت الهی پیوست و از غضب منتقم جبار و خشم احمد مختار نیندیشید... احسن التواریخ (۱۴۵) (چاپ جدید، صفحه ۲۳۱).

^{۲۹۷} به استناد انساب مختلف و مطابقه آن ها ۱۸ واسطه بین شیخ صفی الدین و حضرت امام موسی کاظم (ع) وجود دارد که مورد تأیید مؤلف کتاب دانشمندان آذربایجان (۶۶) نیز می باشد.

^{۲۹۸} مادر صاحب عنوان علمشاه بیگم «مارتا» دختر اوزن حسن ترکمان آق قویونلو، بوده و مادرش «دسپیا خاتون = کوراکاترینا» دختر کالویو آنس امپراطور روم شرقی پسر الکسیس چهارم امپراطور یونانی طرابوزان بوده است (به نقل از اکثر کتاب های تاریخی ایران) به ویژه مقدمه کتاب سیاست و اقتصاد در عصر صفوی (۱۵۴).

^{۲۹۹} امیر حسن بیگ (اوزن حسن) مؤسس سلسله آق قویونلو پسر علی بیگ پسر عثمان بیگ ترکمان و مادر حسن بیگ نیز «سارا» یونانی بوده است. گفتنی است: «خدیجه بیگی» (دختر علی بیگ و سارا) نیز همسر شیخ جنید (نایب شاه اسماعیل اول) و مارتا همسر شیخ حیدر (پسر شیخ جنید) بوده اند- چنان که، در فصلی جداگانه مجال بحث خواهد یافت، جای تعجب نیست که برخی از فرزندان و فرزند زادگان پسری یا دختری آنان آبی چشم و سرخ گیسو باشند.

علمشاه دختر اوزن حسن تولد یافته و « طلوع نیر شاه اسماعیل » ماده تاریخ تولد اوست ... و در روز دوشنبه ۱۹ رجب سال ۹۳۰ « ه ق » در کربوه صاین رو به تسخیر عالم جاودانی شتافته و قبرش در اردبیل است - شاعرانی ، ماده تاریخ فوت شاه اسماعیل اول را سروده اند .
 شاه طاهر دکنی گفته : « **گفت قضا در پی تاریخ او شاه جهان کرد جهان را وداع** » .

حیرتی نیز گفته است : « **(شاه و شاه و شاه) می گفتند اندر ما تمش من همان الفاظ را تاریخ فوتش ساختم** » .
 شاه اسماعیل از سخنوران قرن دهم هجری است - اشعاری به زبان پارسی و ترکی گفته ، تخلص او گاهی « خطایی » و گاهی « اسماعیل » است - دیوان مرتب و چندین مثنوی (ده نامه ، نصیحت نامه ، مناقب الاسرار و بهجت الاحرار) دارد و این چند بیت از اشعار پارسی اوست .

**« دل کشته آن موی که بروی تو افتد جان کشته آن چین که بر بروی تو افتد
 بی خوابم از آن خواب که در چشم تو بینم یتیمم از آن تاب که بر زلف تو افتد
 در غیبت من گفت رقیب آنچه توانست روشن شود آن روز که بازو به تو افتد »**

و این شعر در کتاب شاهان شاعر (۱۳۸) (صفحه ۲۴۱) با ذکر دو بیت اولش ، اشتباها منسوب به شاه اسماعیل ثانی ذکر شده است . (شاه اسماعیل اول در فن غزل سرایی نیز کار آمد بوده ، چند شعر عاشقانه نیز از او بر جای مانده است - اگر چه ظاهراً این اشعار از عشق دنیوی بی تأثیر نیست ، اما خالی از اصطلاحات عرفانی و عشق معنوی نمی باشد) - در همان منبع (صفحه ۲۳۳ - ۲۳۵) چنین آمده است : « ... شاه اسماعیل معشوقه ای خورشید نام داشته که این غزل را در عشق او سروده است .

**« به جز کوی خورشید کوی ندارم به جز مهر اوره به سویی ندارم
 بسم روی خورشید از هر دو عالم نگاهی به خورشید روئی ندارم
 به جز عشق مولا و دیدار یارم به مولا قسم آرزویی ندارم
 برو چهره گلگون کن از خون دشمن خطایی که من آبرویی ندارم »**

شاه اسماعیل هنگام فراغت از جنگ با دشمنان ، نیز غزلی برای معشوقه خود ساخته و شرح حالش را برای او فرستاد :

**« کودکم بودم و با عشق تو پیمان بستم مردم امروز به آن عهد که بستم هستم
 تا که شد دستم از آن موی دلاویز جدا قبضه تیغ نگردیده جدا از دستم
 به مراد تو - کلاه از سر پر باد مراد^{۳۰۰} بر بودم من و بر خاک شياهم خستم
 سرالوند^{۳۰۱} فرود آمد و شروانشه^{۳۰۲} را به قصاص پدر خویش به خون آغشتم »**

اما معشوقه که به هر حال شاه اسماعیل را برای خود می خواست و جنگ و دلیری او به کارش نمی آمد - نامه ای گلایه آمیز برای او نوشت و در این نامه چنین وانمود کرد که تو حالا بر دشمنان غلبه کرده ای ، پادشاهی و صاحب هزاران نعمت و دیگر مرا نمی خواهی - شاه اسماعیل غزل زیر را در پاسخ نامه گلایه آمیز معشوقه سرود و برای او فرستاد .

^{۳۰۰} مراد بیک آقا قویونلو ، حاکم عراق عجم و فارس که شاه اسماعیل در سال ۹۰۸ « ه ق » بر او غلبه یافت و وی را کشت (۹۵) .

^{۳۰۱} الوند بیک آقا قویونلو ، حاکم تبریز که شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ « ه ق » بر او غلبه کرد و به سال ۹۰۸ وی را کشت (۹۵) .

^{۳۰۲} فرخ یسار ، پادشاه شیروان که شاه اسماعیل در سال ۹۰۶ « ه ق » بر او غلبه یافت و وی را کشت (۹۵) .

« خورشید من کجایی تا گیرمت در آغوش کز یاد من نرفته است آن موی و آن بگوش
 رویت به پیش دیده است در جوش جنگ از آن روی دریایی از محبت در سینه می زند جوش
 دشمن ز پیش تیغ رو به صفت گریزد کی در مصاف ضیغم عرض هنر کند موش
 بر من خطا گرفتی، گفتم تویی خطایی آری منم خطایی اما تویی خطا پوش
 فرمان پذیر دیروز فرمانرواست امروز شاهم به دیگران لیک پیش تو حلقه در گوش »

در کتاب فواید الصفویه (۵۲) (چاپ جدید صفحه ۱۶) در باره استعداد سرودن شعر توسط وی چنین آمده است: « و این ابیات از نتایج طبع مبارک آن حضرت است: نظم ... » چنان خوبست ماه عارض و چاه زنده داشت که یوسف مبتلا گشتست و اسماعیل قربانش « اگر مجنون توانستی سر از تربت برون کردی نشستی سال ها پیش من و مشق جنون کردی » - او میل تمام به گفتن شعر به زبان ترکی داشت و تخلصش خطایی بود، چون این صحیفه، فارسی است به ایراد آن نپرداخت و دیوان ترکی آن حضرت به دوازده هزار بیت می رسد ... اکثر اشعار آبدار که از پادشاهان و شاهزادگان و شعراء نامور است ... نقلش از « تحفة الشعراء (۱۵۵) (است) که مؤلف آن شاهنشاهزاده خلافت پناه صفوی نژاد، سلطان محمد میرزا بهادر خان ^{۳۰۳} می باشد ... ».

شاه اسماعیل اول گاهی در شعر های فارسی خویش از شاعران مشهور پارسی گوی نیز استقبال می نموده است - شعر زیر تخمیزی از غزل حافظ منسوب به اوست که از کتاب تاریخ ادبیات در ایران (۳۴) (نوشته استاد ذبیح الله صفا - جلد چهارم صفحه ۳۸) نقل می شود .

تو آن گلی که خراب تو گلزارند ، اسیر بند کمند تو شهسوارند
 به بند دانه و دامت چو من هزاراند ، غلام نرگس مست تو تاجدارند
 خراب بادۀ لعل تو هوشیارند
 تو با کرشمه و ناز و گدا به عجز و نیاز ، کنون که صاحب حسنی به حسن خویش بناز
 ترا رقیب و مرا شد سرشک محرم راز ، ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز
 و گر نه عاشق و معشوق راز داراند
 رسید موسم گل عیش و کامرانی کن ، گذشت عمر - گرانی مکن ، روانی کن
 خلاف زاهد مکار ناتوانی کن ، در آبه میکده و چهره ارغوانی کن
 مرو به صومعه کانجا سیاهکاراند
 سپاه خال و خط می کنند غارت دین ، نشسته ابرو و چشمت ز گوشه ها به کمین
 کشیده صف ز خطا تا به روم لشکر چین ، گذر بکن چو صبا بر بنفشه زار و بیین
 که از تالاول زلفت چه سوگوارند

^{۳۰۳} ابوالفتح محمد میرزا: فرزند شاه سلطان حسین ثانی است که در سال ۱۲۰۰ «ه ق» توسط آقا محمد خان قاجار (ظاهرا شاه نامیده شد) و به نام او کشورستانی کرد- ولی ، در سال ۱۲۰۹ وی را به هندوستان تبعید نمودند و به سال ۱۲۳۲ در آن جا فوت نمود- صاحب عنوان ، در آن دیار «طلوعی» تخلص کرده است- بنابر فهرست فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۳۵۸) مقابل نام « طلوعی لکهنویی » شرح شاعری اش در تذکره « روز روشن ۴۱۵- ۴۱۶ » وجود دارد که در چاپ دیگر (۹۹) (صفحه ۵۰۳) پس از شرح نسب و چگونگی رفتن صاحب عنوان به لکهنو ، اشعار زیر از وی آمده است .

« برای مقدمت در دیده، مهمان خانه ای دارم بیا ای نازنین بنشین عجب کاشانه ای دارم »

« دلم از هجر پر خون بود شب جایی که من بودم سرشکم اشک جیحون بود شب جایی که من بودم »

چو آفتاب رخت نیست ماه در خاور، نهاده پیش قدت سرو سرکشی از سر
 ندیده دیده چو روی تو ای پری پیکر، به زیر زلف دو تا چون نگه کنی بنگر
 که از یمین و یسارت چه بیقرارانند
 بین که مردم چشمت چو آهوی صیاد، ز خال دانه ز زنجیر زلف دام نهاد
 ز خال و دانه «خطایی» چنین به دام افتاد، خلاص «حافظ» از آن زلف تابدار مباد
 که بستگان کمند تو رستگارانند»

خطایی صفوی بیشتر در شعر های خویش تغزل نموده و گاهی در قالب غزل به اندرز گرائیده است

« چند روزی مانده از حسن تو نادانی مکن از برای زر بسی آلوده دامانی مکن
 ز رود از کف، پشیمانی بماند سال ها جان من کاری که بار آرد پشیمانی مکن
 با پوشان مرو هر سو پوشان روز و شب شد پوشان خاطر یاران پریشانی مکن
 تقد مردی هر زرب باد دادن مشکل است کارهای این چنین مشکل به آسانی مکن
 مال دنیا را نکردند اهل همت اعتبار ای خطایی اعتبار از عالم فانی مکن »

چنان که گذشت: صاحب عنوان، به لهجه ترکی آذری نیز اشعار زیادی سروده است که هنوز در ترانه های عاشقان آذربایجان مورد استفاده قرار می گیرند، چون این مجموعه پارسی است از ذکر آن ها خودداری می گردد- (تنها برای آگاهی طالبین، گفتنی است که نمونه هایی از این شعر ها در کتاب سلسله النسب صفویه (۵۵) (صفحه ۶۹-۷۲) نوشته شده - رجوع شود).
 چهار پسر شاه اسماعیل اول همه مانند پدر اهل ادب بوده، شعر می سروده اند که تا کنون به اثر های دو نفرشان اشاره گردید (اما در تذکره ها شعرهایی از القاص میرزا^{۳۰۴} - بهرام میرزا و زادگانش وجود دارد^{۳۰۵} .

^{۳۰۴} القاص = القاص صفوی: متوفی به سال ۹۸۴ «ه ق» - بنابر فهرست فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۵۵) شرح شاعری وی در تذکره های «مجمع الخواص» ۲۳ (۱۴۰) آتشکده آذر ۱۳ (۶۳) مجمع الفصحا ۱۰ (۱۱۱) صبح گلشن ۳۴ (۶۴) دانشمندان آذربایجان ۵۰-۵۱ (۶۶) اسلام د ۲۳۷-۲۳۸ (۱۵۴) ریاض الجنه، روضه پنجم، قسم دوم ۸۰۶ (۸۰) الذریعه ... ۹۱ (۷۱) نتایج الافکار ۴۲ (۸۱) و قاموس الاعلام ۱۰۲۳ (۶۵) وجود دارد- از این میان، صاحب تذکره آتشکده (۶۳) (چاپ جدید صفحه ۴۳-۴۴) ذیل عنوان القاص میرزای صفوی چنین آورده است: «خلف الصدق شاه اسماعیل صفوی، صاحب مدرک عالی است - اما، در عهد برادرش شاه طهماسب صفوی مصدر فتنه های عظیمه گشت - چند بار سلطان روم را بر سر ایران آورده، خرابی ها کرده آخر الامر در سنه ۹۸۴ «ه ق» در روضه رضوی علیه التحیه و انشاء از این دار فانی در گذشت از اوست .

« منم که نیست مرا در جهان نظیر و همال به رزم دشمن جانم به بزم دشمن مال »

« چون شیر درنده در شکاریم همه دایم به هوای خویش یاریم همه
 چون پرده ز روی کارها بر خیزد معلوم شود که در چه کاریم همه »

تذکر: شعر فوق در چاپ اول آتشکده به شکل زیر نیز آمده است

« در پرده به گرگ نفس یاریم همه چون شیر درنده در شکاریم همه
 چون پرده ز روی کارها بر خیزد معلوم شود که در چه کاریم همه »

در اکثر تذکره ها، مانند نتایج الافکار- عبارت های آتشکده با کمی تغییر اقتباس گردیده و شعر دوم ذکر شده است- اما، مؤلف کتاب دانشمندان آذربایجان در خصوص زندگی سیاسی وی به شرح تر مطلب نوشته، با تکیه بر سخنوری و نکته سنجی صاحب عنوان همان شعر را ذکر کرده است .

۳۰۵ **بهرام صفوی** : متوفی به سال ۹۵۶ «ه ق» - بنابر فهرست فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۹۲) شرح شاعری وی در تذکره های « تحفه سامی ۹- ۱۰ (۹۵) مجمع الخواص ۲۲ (۱۴۰) آتشکده آذر ۱۴ (۶۳) قاموس الاعلام ۱۴۱۸ (۶۵) پیدایش خط و خطاطان ۱۴۸ (۱۵۷) دانشمندان آذربایجان ۷۲-۷۳ (۶۶) ریاض الجنه ، روضه پنجم ، قسم دوم ۸۰۶ (۸۰) روز روشن ۱۰۸ (۸۲) الذریعه ... ۱۴۷ (۷۱) نتایج الافکار ۱۰۰-۱۰۱ (۸۱) تذکره محمد شاهی ، رشته اول ۶۱ (۱۴۸) عرفات العاشقین (۱۵۰) مجمع الفصحاء ۱۹ (۱۱۱) روضه السلاطین باب چهارم (۱۵۲) وجود دارد - بهرام میرزا ، علاوه بر سرودن شعر در فن موسیقی ، طراحی و خطاطی صاحب استعداد معرفی شده - چنان که ، در کتاب تحفه سامی (۹۵) (صفحه ۹- ۱۰) ذیل نام وی چنین آمده است : « شاهزاده جوان بخت کثیرالافضال و کامکار خجسته اطوار بی نظیر و همال بوده است و اوقات فرخنده ساعاتش به نیل آمل و امانی و خلاصه حیات خجسته آملش به التذاذ حظوظات نفسانی مصروف بود و طبعی به غایت متصرف و در خطه خطوط خصوصاً نستعلیق انگشت نما و در معموره طراحی و شعر و معما بی قرینه و بی همتا ... گاهی میل به فن موسیقی نموده و قانون استعداد را به چنگ گرفتن و نوای عشاق بینوا را در پرده بزرگی نهفتی - افسوس که نهال قامت طوبی مثالش در بهار زندگانی و عنفوان جوانی از شکوفه حیات بی بهره ماند ... به مقر جاودانی تحویل نمود و این رباعی آبدار بر صفحه روزگار گذاشت .

**« افسوس که در خیال و خوابیم همه در پرده ظلمت و حجابیم همه
پیوسته به فکر ناصوابیم همه وز شومی نفس در عذابیم همه »**

در آتشکده آذر (۶۳) (چاپ جدید صفحه ۴۹) ذیل عنوان بهرام میرزای صفوی نیز چنین آمده است : « خلف الصدق شاه اسماعیل صفوی است به حلالت کلام و حسن خط مشهور عهد خود بوده ، در جوانی در سنه ۹۵۶ «ه ق» همای روحش به گلشن قدس پرواز کرده ، از اوست .

**« بهرام در این سراجچه پر شر و شور تا کی به حیات خویش باشی مغرور ؟
کرده است در این بادیه صیاد اجل در هر قدمی هزار بهرام به گور »**

در کتاب دانشمندان آذربایجان (۶۳) نیز تخلص وی بهرام و بهرامی و نام او ظهیرالدین بهرام میرزا ، قید گردیده - ضمن ذکر شعر یاد شده - چنین ، آمده است : « امیر یحیی بن عبدالطیف قزوینی (۹۶۰ «ه ق» مرده) کتاب لب التواریخ (۱۳۵) را به نام او تألیف نموده است » - همچنین ، غزل صاحب عنوان به نقل از خلاصه الاشعار و زبدة الافکار نوشته تقی الدین کاشانی (۹۸) به گونه زیرین است .

**« ساقی ز رطل عشرت پرساز جام جم را باشد زمانی از دل بیرون کنیم غم را
خاک ره تو گشتیم از شوق پای بوست آه از دریغ داری از راه ما قدم را
بر من گذشت از حد جور توای ستمگر بر جور دیده خود از حد مبر ستم را
دل درخم دو زلفت بی تاب تا نگردد بر یکدگر مده تاب ، آن زلف خم به خم را
بهرام چون ببردی سوی دهان او راه بهتر که پیش گیری زین پس ره عدم را »**

اما در تذکره نتایج الافکار (۱۵۸) (چاپ دیگر صفحه ۱۰۰-۱۰۱) صاحب عنوان به نام ابوالفتح بهرام میرزا معرفی شده ، ذیل شرح مختصری از او که برگرفته از تذکره های دیگر است - دو شعر موجود در تحفه سامی و آتشکده آذر ذکر گردیده است - از میان تذکره های معاصر ما ، نیز در کتاب شاهان شاعر (۱۳۸) (صفحه ۲۳۵) قبل از رباعی موجود در آتشکده ، چنین آمده است : « بهرام میرزا ، پسر دیگر شاه اسماعیل مردی شعر دوست و صاحب ذوق و اهل دل بوده و این بیت که خود او ساخته گواه این مطلب است .

« حاصل خود گرچه عمری بر سر دل کرده ام غیر درد دل نمی دانم چه حاصل کرده ام »

فرزندان بهرام میرزا نیز در زمینه های سیاسی ، ادبی و هنری صاحب نام بوده اند - در کتاب دانشمندان آذربایجان (۶۶) (صفحه ۷۳) پس از شرحی (زیر تخلص بهرام) در باره آنان نیز چنین آمده است : « سلطان حسین میرزا ، بدیع الزمان میرزا و ابراهیم میرزا متخلص به جاهی ← ←

← هر سه فرزندان بهرام میرزا می‌باشند- اولی که حکومت قندهار را داشته کمی بعد از جلوس شاه اسماعیل ثانی به اجل طبیعی در گذشته و دو نفر دیگر از آن‌ها به امر آن ظالم بدکردار شربت شهادت مرگ چشیده‌اند». ابراهیم میرزا «ضمن تحصیلات علمی- مذهبی و فنون معمول، از صنایع نفیسه اطلاع داشته، در علوم ریاضی، تاریخ، نجوم، موسیقی و غیره صاحب عنوان بوده- با آگاهی از علم عروض، قافیه و سخنوری به دو زبان پارسی و ترکی اشعاری سروده- جاهی تخلص می‌کرده است» - بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۱۲۶) شرح شاعری وی در تذکره‌های «مجمع الخواص» ۲۵-۲۶ (۱۴۰) شمع انجمن ۱۱۰ (۶۸) آتشکده آذر ۱۵ (۶۳) قاموس الاعلام ۱۷۶۵ (۶۵) مجمع الفصحاء ۲۰ (۱۱۱) مطلع الشمس ۴۳۲- ۴۳۳ (۱۴۶) خط و خطاطان حبیب ۱۸۳ (۱۵۹) ریحانة الادب حرف الف ۲۵۲ ب ۴۸۵-۴۸۶ (۱۳) دانشمندان آذربایجان ۱۸-۲۱ (۶۶) لغتنامه دهخدا «ابراهیم میرزا» ۲۷۶ (۳۵) پیدایش خط و خطاطان ۱۱۷- ۱۱۸ (۱۵۷) ریاض الجنه، روضه پنجم، قسم دوم ۸۰۶ (۸۰) روز روشن ۱۵-۱۶ (۸۲) سفینه خوشگو حرف ج (۷۳) الذریعه ... (الف) ۱۹۱ (۷۱) خلاصة الاشعار و زبدة الافکار اصل پنجم (۹۸) نتایج الافکار ۱۵۴- ۱۵۵ (۸۱) عالم آراء عباسی (الف) ۱۹۱ (۹۶) وجود دارد- از آن میان در تذکره مجمع الخواص (۱۴۰) که یکی از اولین تذکره‌های شاعران عهد صفوی است- ذیل نام سلطان ابراهیم میرزا چنین آمده است: «برگزیده فرزندان بهرام میرزاست- خوش صحبت و خوش طبع و تیز فهم و بذله‌گویی بود- تصنیفات غربی از وی شهرت دارد- کمتر هنر و صنعت هست که او را در قسمت علمی یا عملی آن بهره‌ای نباشد- به بذله‌گویی، خیلی رغبت داشت به طوری که میان مردم ضرب‌المثل شده بود- چون زبان خود را نمی‌توانست نگاه دارد- از این رو، در زمان شاه اسماعیل دوم مقتول گردید- تخلصش جاهی است و ابیات خوب زیاد دارد- این بیت‌ها را در باب درد چشم محبوبش ... گفته است.

« شنیدم که چشم تو دارد گزندی همانا که افتاده بر دردمندی
به چشمت اثر کرده خون شهیدان کجا کرده‌ای تا نگاه کشندی
چرا بسته ای نورگس ناتوان را که بیمار حاجت ندارد به بندی »

« هرزه گردی بود مجنون، سخت جانی کوهکن رسم و آئین محبت در جهان «جاهی» گذاشت »
این رباعی را که تصنیف کرده بود خیلی شهرت یافته است

« چون شیوه اوست قصد «جاهی» کردن مردم ستمی به بی‌گناهی کردن
من در عجبم از این که آن سنگین دل گرجان طلبد دلا چه خواهی کردن »

در تذکره آتشکده (۶۳) (چاپ جدید صفحه ۵۰-۵۱) ذیل تخلص جاهی نیز چنین آمده است: «اسمش سلطان ابراهیم میرزا خلف بهرام میرزای صفوی در فن نظم و صنعت خط یگانه و در صفت کرم و شجاعت فرید زمانه، در سنه ۹۸۴ ه ق» به حکم شاه اسماعیل (ثانی) با دیگر شهزادگان شهید شد: «گفتی که چرا جاهی مسکین شده خاموش زو پرس که شاید سخنی داشته باشد» ... « شنیدم که چشم تو دارد گزندی، همانا که افتاده بر دردمندی » ...

« تا از سمن تو سنبل آمد بیرون صد ناله ز من چو بلبل آمد بیرون
پیوسته ز سبزه گل برون می‌آید این طرفه که سبزه از گل آمد بیرون »

در کتاب دانشمندان آذربایجان (۶۶) (صفحه ۱۸-۲۱) نیز ذیل عنوان «ابوالفتح ابراهیم میرزا» چنین آمده است: «فرزند ظهیرالدین بهرام میرزای صفوی است، بعد از رسیدن به سن رشد، شاه طهماسب اول، دختر خود گوهر سلطان خانم را به عقد نکاح وی درآورده، حکومت خراسان را به او داد که تا سنه ۹۷۹ ه ق» دوازده سال تمام در آن جا حکومت کرده است- این شاهزاده صفوی افکار عالی داشته و در تحصیلات علوم و فنون معموله و اغلبی از صنایع نفیسه و اعمال بدی اطلاع کامل رسانیده بود- منجمه، قرائت عشره و علوم تجوید را پیش شیخ فخرالدین طبسی و والد ماجد او شیخ حسنعلی گذرانیده بود و بعد از تنقیح علم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و تحصیل اصول تتبع علم رجال و تصحیح کتب احادیث نبوی و امامی در علم سیر و نسب و تواریخ استحضار کامل بهمرسانیده بود و در علم ریاضی و مجسطی از منوی و حسابی و نجومی و موسیقی صاحب فن و مصنف گردیده و نقش‌ها و صوت‌های او در آن عهد کمال شهرت را داشته است، در علم عروض و قافیه و سخنوری ذوفنون بود و در هر دو زبان پارسی ←

« و ترکی شعر می گفته و جاهی تخلص می کرده است - حاجی احمد بن میر منشی قمی که مؤلف خلاصه التواریخ (۱۶۰) در شش جلد و تذکره سلاطین و امرا (۱۶۱) و گلستان هنر (۱۴۴) است ، در هر سه کتاب خود تاریخ حیات او را مفصلاً نوشته و دیوان اشعارش را هم قریب به سه هزار بیت مدون ساخته و دیباچه‌ای بر آن به قلم آورده است - صاحب خلاصه الاشعار (وزیده الافکار) (۹۸) نیز شرح مبسوطی نوشته و ۸۶ بیت از اشعار او را انتخاب کرده است ، در تذکره های دیگر نیز از مختصر و مطول شرح حالی برای این شاهزاده ، نوشته‌اند و ابیات ذیل نمونه‌ای از افکار اوست .

« آن شوخ به من دشمن جانی است هنوز بی مهر ، چو روزگار فانی است هنوز
بی آن که مرا تاب تجلیش نماند با من به مقام لن ترانی است هنوز »

قطعه ذیل را در تعریف اسب گفته است

« کمان تحرک و فکرت شتاب و خاطر تک ضمیر جنبش و اندیشه خون و وهم سپهر
بگاه تاختنش همچنان که آب از باد شکنج گیر شود روی گنبد اخضر
بگرد ساغر باریک لب ز هشیاری چنان رود که نجبد شراب در ساغر »

ابراهیم میرزا ، تذکره مفیدی به عنوان فرهنگ ابراهیم در تراجم و رجال و منتخب اقوال سخنوران نامی تألیف نموده که یکی از منابع و مراجع سفینه خوشگو (۷۳) است و بر حسب روایت حاجی احمد بن میر منشی قمی ، کتابخانه گران بهای این شاهزاده معظم دارای کتب نفیسه و مرقعات مرغوبه ای از نوادر روزگار بوده است که یکی مرقعاتش محتوی بر خطوط استادان نادر و خوش نویسان قادر و تصاویر استاد بهزاد و نقاشان بی‌بدیل بوده و قیمت آن با خراج یک مملکتی برابری می‌نموده است - خلاصه کلام : مجالس و محافل او همیشه مجمع فضلاء و ادباء بوده و هر کس از سخنوران که به قصد هنر به ایالات خراسان وارد می‌شده‌اند ، مدتی آن‌ها را نزد خود معزز و محترم نگاه می‌داشته است - خواجه حسین تینایی قصاید عالی در مدح وی منظوم کرده و ساقی نامه را به نام وی موشح ساخته ، یوقلی بیگ اتیسی از تربیت شدگان او بوده و این تخلص را از وی گرفته است و از جمله انیس و مونس مولانا قاسم قانونی است که در علم ادوار و نواختن قانون از اساتید آن عصر محسوب می‌شود - بالجمله ، بعد از جلوس شاه اسماعیل ثانی روز شنبه پنجم ذی‌الحجه سال ۹۸۴ ه ق « شمخال سلطان به حکم وی این جوان دانشمند را کشته و شمع حیاتش را خاموش ساخت و در آن روز ۱۱ نفر دیگر از شاهزادگان نیز به قتل رسیدند ۰۰۰ گویند وقتی که ابراهیم میرزا یقین کرد که رحلت او نزدیک است - مکتوب ذیل را به شاه اسماعیل نوشت .

« به خون ای برادر میلای دست که بالای دست تو هم دست هست
کسی را فلک افسر زر نکرد که در آخرش خاک بر سر نکرد »

نهایت آن که چند ماهی قبر ما از قبر شما کهنه تر نماید و به سبب این اعمال زشت بهره از عمر نخواهی برد - مخدوما ، در مدت هشتمه که پادشاه شده چهل و چهار هزار و دویست و بیست نفر بی‌گناه ملتی و دولتی به فرمان پادشاه عادل کشته شدند که از آنجمله سیصد و بیست نفر ذریه رسول خدا بودند و هیچ یک به درجه بلوغ نرسیده - معصوم از گناه بودند و در روزی که خدای هر دو جهان قاضی باشد ، چه جواب خواهی گفت - مثل شما مثل بقالی است که دکان نزدیک به غروب آفتاب باز کند و معلوم است که درجه معامله او به چه اندازه شود و خوبی جوانی شما گذشته است - چهل و هشت سال گذرانیده‌اید ، خدای غیب دان می‌داند که در جنگ با کفار گرجستان همیشه طلب شهادت داشتم و اکنون امید وارم که به شهدا ملحق گردم - انا الله و انا الیه راجعون « بنیاد کرده‌ای که کنی خان و مان ما ، ای خان و مان خراب چه بنیاد کرده‌ای » ... حرم وی که خواهر همان شاه اسماعیل (ثانی) بود ، قبل از صدور حکم قتل اطلاع پیدا کرده - تمام کتاب‌ها و مرقعات شوهر را به آب انداخته و جواهرات و نقایس را خرد کرده و آتش زده و سوزاند و خود هم در ماتم او از کثرت جزع و فرع ، پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده - در همان ماه ، عالم فانی را وداع کرد - صبیّه آن‌ها (گوهر شادبیگم) نعش پدر و مادر را از قزوین به مشهد مقدس نقل کرده - در حرم و روضه محترم مدفونشان ساخت ، عبدی جنابذی در تاریخ آن واقعه گفته :

« گل گلزار حیدر کرار خلف آل احمد ابراهیم
بر فلک سود افسرش که نهاد در مقام رضا سر تسلیم
گفت تاریخ سال قتل مرا بنویسد « کشته ابراهیم » »

چ - نیاکان شاه اسماعیل اول : گفتنی است بر پایه نوشته برخی از تذکره ها - گرچه ، خویشاوندان مادری صاحب عنوان نیز شعر می سروده اند ^{۳۰۶} (چنان که پیش از این در نسبنامه منظوم صفویه آمده است) نیاکان پدری اش تا شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی نیز از اقطاب مهم صوفیه و مرشدین عارف بوده - در خطه آذربایجان بر مسند ارشاد نشسته اند - اگر چه ، پدر و جد شاه مذکور اولین افراد این خاندان بودند که خواستند از تخته پوست ارشاد به تخت سلطنت بنشینند و اوقات خویش را بیش از ادب و عرفان به سیاست و جنگ و گریز مصروف می داشتند - لیکن (بنابر نوشته های بر جای مانده) پیش از ایشان متصوفه عارفی چون : خواجه علی ساهپوش - صدر الدین موسی و صفی الدین اسحاق اردبیلی (علاوه بر ارشاد مریدان) به سرودن اشعار عرفانی نیز مشهور بوده اند .

۱ - علی سیاهپوش : پسر صدر الدین موسی پسر صفی الدین اردبیلی متوفی به سال ۸۳۰ « ه ق » - بنا بر فهرست فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۴۰۲) شرح حال و نمونه اشعار وی در منابعی چون « دانشمندان آذربایجان ۲۸۰ (۶۶) و ریحانة الادب ۲۴۹ (۱۳) آمده است - از این میان ، در کتاب دانشمندان آذربایجان چنین می خوانیم : « سلطان علی بن شیخ صدر الدین موسی مشهور به خواجه علی سیاهپوش ، مدت ۳۸ سال بعد از مرگ پدر در سجاده ارشاد متمکن و به تاریخ روز سه شنبه ۱۸ رجب سنه ۸۳۰ « ه ق » در بیت المقدس از دنیا رحلت

← **بدیع الزمان میرزا** « فرزند دیگر بهرام میرزا ، نیز شعر می سروده - بدیعی تخلص کرده است » - بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۸۲) شرح شاعری وی در تذکره های « مجمع الخواص ۲۷ (۱۴۰) الذریعه ... ۱۳۲ (۷۱) خلاصة الاشعار و زبدة الافکار اصل پنجم (۹۸) و عرفات العاشقین (۱۵۰) وجود دارد - « در کتاب « الذریعه ... قسم الاول ، مجلد التاسع ، صفحه ۱۳۲ » مقابل شماره ۸۱۷ ، چنین می خوانیم : « دیوان بدیعی صفوی او شعره (و اسم به بدیع الزمان میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسماعیل الاول الفاتح الصفوی ، کان حاکم سیستان و قتل هناك بامر الشاه اسماعیل الثانی کما فی عالم آراء عباسی » - اما بر حسب فهرست فرهنگ سخنوران (۶۲) شرحی از وی و شعرش را در ترجمه فارسی « مجمع الخواص » (۱۴۰) (صفحه ۲۷) چنین می یابیم : « وی نیز پسر مرحوم بهرام میرزا است ، صاحب هوش و ذكاء و جود و سخا بود و سال ها حکومت سیستان را داشت - طبعش بسیار خوش و ظریف است و ابیات ذیل را در باب رفتار خشم آلود محبوبش خیلی خوب گفته است .

**« طرف کله بنار شکستن نگه کنید آن آهوانه دیدن و جستن نگه کنید
آن طرز تازیانه کشیدن به باد پا و ز کف عنان خلق گسستن نگه کنید »**

محمد اصدق : فرزند شاه اسماعیل نیز شعر می سروده است : بنابر فهرست فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۴۵) مقابل اصدق صفوی شرح شاعری وی در الذریعه ... صفحه ۷۹ وجود دارد - در این منبع مقابل شماره ۴۵۸ چنین می خوانیم : « دیوان اصدق او شعره » و هو محمد اصدق بن الشاه اسماعیل الصفوی مات فی ۹۸۴ « ه ق » بهمدان کما فی (تغ ص ۱۵) - « تا کنون بعثت نامعلوم بودن منبع در تذکره ها و کتابی هایی که به نگارنده رسیده است (به جز جمله الذریعه ...) نام و شعری از صاحب عنوان یافت نشد .

دیگر این که : به استناد کتاب زنان سخنور ... (۱۶۶) (صفحه ۱۶۶) ذیل نام « **جهان صفوی** » ، همسران شاه اسماعیل اول که از آنان به نام (**جهان و حیات**) یاد کرده اند - هر دو طبع موزون داشته ، روزی جهان به شاه گفته : « **تو شاه جهانی ، جهان ز دست مده که پادشاه جهان را جهان به کار آید** » و همسر دیگرش در جواب گفته : « **ترک جهان بکن تا ز حیات بر خوری هر که غم جهان خورد کی ز حیات بر خورد** » - برخی گویند : جهان دوباره ، این مصراع را خواند : « **تو پادشاه جهانی تو را جهان باید** » و حیات باز اینگونه گفت : « **اگر حیات نباشد جهان چکار آید** » (۱۶۶) و نگارنده مجموعه حاضر می گوید : « به هر حال آن همسران مادر هر کدام از فرزندان اسماعیل که باشند طبع موزون خود را در آنان به ارث نهاده اند .

^{۳۰۶} رباعی زیر در تذکره های تحفه سامی (۹۵) (صفحه ۱۷ - ۱۸) و دانشمندان آذربایجان (۶۶) (صفحه ۴۰۲) به امیر یعقوب پسر امیر حسن بیگ آق قویونلو دایی شاه اسماعیل منسوب است :

**« دنیا که در او ثبات کم می بینم در هر فرحش هزار غم می بینم
چون کهنه رباطی است که از هر طرفش راهی به بیابان عدم می بینم »**

فرموده و قبرش در میان طالبان مشهور و معروف است - این غزل (به نقل از کتاب سلسله نسب صفویه (۵۵)) از اوست .

« منم آن بحر با معنی که موج پر گهر دارم منم آن روح روحانی که از معنی خبر دارم
نیم از عالم صورت که با صورت در آویزم به ملک عالم معنی مقام معتبر دارم
در این زندان جسمانی دل و جانم فرو ناید نه آخر طالب خاکم که حرص سیم و زر دارم
که من از عالم جانم، درین پستی کجا مانم به بال همت معنی ز نه ایوان گنر دارم
منم شهباز سلطانی به وقت صید در معنی بسی قطع منازل ها برون از بال و پر دارم
طلسم جسم بشکستم به کوی دوست بنشستم تو این معنی که می بینی من از جای دگر دارم
چنان مستغرق عشقم به غیرم نیست سودایی ره وحدت گزین کردم نه درس شور و شر دارم
« علی » بردار دل از جان اگر مشتاق دیداری ز جان باید گنر کردن چو بر جانان نظر دارم »

لازم به ذکر است که در کتاب سلسله النسب صفویه (۵۵) (صفحه ۵۰ تا ۶۴) سی و سه غزل عرفانی و رباعی به صاحب عنوان منسوب است که وی در آن ها « علی » تخلص کرده است - از این میان ، دو غزل زیر به ترتیب از صفحه های ۵۳ و ۶۲ همان منبع آمده است .

« اگر مرد رهی دلی به دست آر باری ز دل ضعیف بردار
مردی، کرمت و لطف و طاعت مردی، نبود به ریش و دستار
میکوش کنون به راه طاعت ز بهار دل کسی میبازار
رو، گوهر معرفت طلب کن وین زینت صورتی تو بگذار
پو در که او گرت مجال است ملک دو جهان به هیچ شمار
با یار اگر شدی یگانه باید شدند ز غیر یزار
دنیا نبود مقام عاقل^{۳۰۷} گر هست تو را وقوف اسرار
در پرده ظلمتی براق کن تا دریایی مقام انوار
ز بهار علی به کار میکوش و ندرده دین، مباحث بی کار

« دیده، عیب اگر بیوشی به عیب پوشی ز خود فروشی به
در طریقت قدم چو مردان زن گر به زرق و ریا نکوشی به
آتش عشق، خام پخته کند چون شدی پخته گر نجوشی به^{۳۰۸}
در می عشق زهر تریاک است چون بنوشی و کم خروشی به
ای علی با قدم، دمی میزن ورنه از گفتگو خموشی به »

^{۳۰۷} در کتاب چاپ برلین مصرع ۱۳ غزل اول چنین آمده « دینی نبود مقام عاقل » که اگر غلط چاپی نباشد - ناواردی یا غرض ورزی مصحح آلمانی بوده - چه ، دینی (که در رسم الخط قدیم همان دنیای امروز می باشد) را دینی گرفته است .

^{۳۰۸} در همان منبع مصرع ۶ غزل دوم نیز بخوشی آمده که قطعاً غلط چاپی است و نجوشی صحیح است .

رباعیات زیر از صاحب عنوان نیز در همان منبع (صفحه ۵۲-۵۳) آمده است .

« دین می طلبی ز راه حق دور شو وزیر جهان غافل و متهور شو
نور دو جهان طلب ز طاعت میکن در راه تو ظلمت است بی نور شو »

« در عالم عرف نور یزدانی بین با عشق در آ، عالم روحانی بین
ماندی تو اسیر قفس، در بند هوا آزاد بشو ز قفس، سلطانی بین »

« دل می طلبی، خدمت صاحب دل کن وز خدمت او معرفتی حاصل کن
ببند از این منزل فانی رخت مردانه صفت روی در آن منزل کن »

« تا خیمه درین سرای ماتم نونی این رونق شادی همه بر هم نونی
تا ماتم و شادی نشود یکسانت باید که ز عشق حق دمی دم نونی »

عشق تو مرا فکند در دجله خون از چشمه چشم من، روان شد جیحون
بیچاره دلم نشسته در خانه خاک نالان و طپان تا که کی آید بیرون

۲ - صدر اردبیلی : « صدرالدین موسی پسر صفی الدین اردبیلی نیز علاوه بر ارشاد مریدان به سرودن اشعار عرفانی نیز مشهور بوده است »- بنا بر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۳۳۳) تنها مرجعی که معرف صاحب عنوان تلقی شده « کتاب دانشمندان آذربایجان (۶۶) (صفحه ۲۲۸-۲۲۹) می باشد- اما ، مطالب آن برگرفته از « کتاب سلسله النسب صفویه (۵۵) (صفحه ۳۹-۴۰) است . در کتاب اول ، ذیل عنوان « مرشد الآفاق وارث الاولیاء المحققین ، شیخ صدر الملة و الحق و الدین موسی ابن حضرت شیخ صفی الدین قدس سرهما » چنین آمده است « ولادت او بعد از رحلت شیخ زاهد به چهار سال ، در روز عید فطر بعد از نماز در سنه ۷۰۴ ه ق » بود ، سن شریفش نودسال ، رحلت در سنه ۷۸۴ ه ق «^{۳۰۹} و در زمان رحلت پدربزرگوارش ۳۱ ساله بود و بعد از پدر عالی تبار ۵۹ سال به ارشاد عباد اشتغال داشت و حظیره متبرکه صفویه از اثر های اوست و آن عمارت عالی را در مدت ده سال به اتمام رسانید و نظام و نسق آن روضه از حفاظ و خدام و شموع و مشاغل و رشخانه و خلوتخانه و سایر تعلقات همه ، او قرار داد- صورت ظاهری شیخ : « دام برکته ، طویل القامه ، کحیل العین ، مقوس الحاجین ، اسمراللون »^{۳۱۰} و عالم و فاضل و مفسر بود و طبع نظم داشت و غزل ذیل از نتایج طبع منیر اوست .

« صوفی صافی، دلم سازا تا الحق می زند نی به تقلید و ریاء الله مطلق می زند
باده های لایزالی خوردم از خم صفا هاپیوی این دلم بر طاق ازرق می زند

^{۳۰۹} در سلسله النسب صفویه (۵۵) (صفحه ۳۹) تاریخ فوت وی ۷۹۴ ه ق « ذکر شده است که با سن ۹۰ ساله وی تطبیق دارد .

^{۳۱۰} مشخصات ظاهری شیخ به فارسی : « بلند قد ، سیه چشم ، ابروهای هلالی و رنگ پوست گندمگون .

هر که او طالب بُود روزی به مطلوبی رسد هر که طالب بُود او از دور بق بق می زند
 جرعه ای نوشیده ام روز الست از دست حق تا ابد جان و دلم الله صدق می زند
 هر که او مرشد ندارد کی تواند راه یافت پر تیغ معرفت بر فرق احمق می زند
 گو تو خواهی بشنوی سر انا الحق هر زمان صدر الدین بن صفی دائم دم حق می زند»

۳- صفی اردبیلی : « شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی فردی که لقب صفوی منسوب به اوست و خود داماد و مرید شیخ زاهد گیلانی بوده است- علاوه بر نشستن بر کرسی ارشاد پس از فوت مرشدش (شیخ زاهد گیلانی) ضمن توجه به تصوف- شعر عرفانی نیز می سروده است-» بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوان (۶۲) (صفحه ۳۳۹) شرح شاعری شیخ صفی در تذکره های « هفت اقلیم رازی ، اقلیم چهارم- اردبیل (۹۴) ریاض الجنه- روضه چهارم ۶۳۳ (۸۰) مجمع الفصحا ۳۱۳ (۱۱۱) ریاض العارفين ۱۰۰- ۱۰۱ (۶۷) صبح گلشن ۲۵۴ (۶۴) ریاض السیاحه ۱۹- ۲۰ (۱۶۸) قاموس الاعلام ۲۹۶۱ (۶۵) دانشمندان آذربایجان ۲۳۱- ۲۳۵ (۶۶) ریحانة الادب ۴۸۶- ۴۸۸ (۱۳) تاریخ ادبیات براون ۲۹- ۳۴ (۴۵) لغتنامه دهخدا « صفی الدین اردبیلی » ۲۶۷- ۲۶۸ (۳۵) تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت ۵۰۸- ۵۰۹ (۳۲) وجود دارد- از این میان ، در کتاب ریاض العارفين چنین آمده است : « هو شیخ العارفين و برهان الواصلين القطب الاصفیاء فی الآفاق صفی الدین اسحاق : نسب آن جناب به حضرت امام همام امام موسی الکاظم (ع) می پیوندد و اجداد عظامش صحبت اولیاء و اصفیای معاصرین بود و به شوق خدمت ایشان مراحل بسیار پیموده- در شیراز با مشایخ صحبت داشت^{۳۱۱} و به رهنمایی آن ها طالب شیخ زاهد گیلانی شد- در ماه صیام به صومعه شیخ رسید- پس از ملاقات ، ارادت او را گزید و به شرف مصاهرت نیز ممتاز گردید- گویند نسبت ارادت جناب زاهد به دو واسطه به رکن الدین سجاسی می رسد- کرامات و مقامات آن جناب فزون از عهده حوصله این کتاب است و حاجت به تحریر ندارد و میرزا محمد تقی کرمانی در بحرالاسرار (۱۶۹) به چند واسطه نقل کرده که حضرت مولوی معنوی به ظهور شیخ خبر داده است- به هر صورت ، زیاده بر سی سال به هدایت و ارشاد طالبان اشتغال داشته و زیاده از صد هزار کس تربیت فرمودند- در سنه ۷۳۵ « ه ق » وفات یافتند- اگر چه ، سخن منظوم او مشهور نیست- در تذکره واله (۱۷۰) این بیت به نام اوست .

« آه از این ذکر فسرده چند از این فکر دراز آه های آتشین و چهره های زرد کو »

علاوه بر آن در کتاب دانشمندان آذربایجان (۶۶) پس از شرح مبسوطی از اسفار ، مشایخ و ارشاد صاحب عنوان (در صفحه ۲۳۴) رباعیات زیرین از او ذکر شده است .

« روی تو چو مصحفی است بی سهو و غلط کش کلک قضا نوشته از مشک فقط

چشم و دهنت آیه وقف ابرو مد مژگان اعراب و خال و خط حرف و ققط »

« هر گز دل هیچ کس میازار صفی تا توانی دلی به دست آر صفی

سر رشته همین است نگهدار صفی ز چهار صفی هزار ز چهار صفی »

^{۳۱۱} در باره مسافرت شیخ صفی به شیراز جهت یافتن مراد و مشایخی که شیخ با آنان صحبت داشته- در کتاب دانشمندان آذربایجان ۶۶ (صفحه ۲۳۲) چنین می خوانیم «... به خیال ملاقات شیخ نجیب الدین بزغوش (۶۷۸ « ه ق » مرده) عزم سفر کرده پس از تحصیل اجازه از والده خود برای دیدار برادرش صلاح الدین رشید به شیراز رفته- ولی ، قبل از رسیدن وی ، آن مرد خدا فوت کرده بود- شیخ بعد از وصول به شیراز بیشتر در مسجد مادر سلیمان و مزار شیخ عبدالله خفیف و مرقد ابوذرعه اردبیلی به سر می برده و غالب اوقات با رکن الدین بیضاوی و رضی الدین المالینی و شیخ سعدی شیرازی و امیر عبدالله ، همنشین بوده و صحبت می داشته است ... » .

« صاحب کرمی که صد خطا می بخشد خوش باش صفی که جرم ما می بخشد
هر کس که جوی مهر علی در دل اوست هر چند گنه کند خدا می بخشد »

(رباعی پایانی که در صفحه ۳۵ کتاب سلسله النسب صفویه (۵۵) نیز آمده ، مؤید تشیع علوی صاحب عنوان است) در کتاب دانشمندان آذربایجان ، کتاب های مکشف القلوب (۱۷۱) و صفة الصفا (۱۳۴) مشتمل بر ترجمه حال ، حسب و نسب ، ولادت ، رحلت ، عظمت و دأب و آداب سلوک و اجازه ، تلقین ، شجره ، خرقه ، مناقب و مکاشفات ، کلمات ، نصایح ، تحقیقات و توضیحات صاحب عنوان بر آیات و احادیث ، ابیات و اشعار مشکله و اسامی صحابه و خلفای او- همچنین ، تذکره های فارسی و ترکی بقایی (۱۷۲) و غریبی (۱۷۳) در بر گیرنده شرح حال وی و معرف کتابش به نام قرا مجموعه که در خزانه سلاطین صفویه موجود بوده ، ذکر شده است- در کتاب سلسله النسب صفویه (۵۵) اشعاری به فارسی و ترکی منسوب به شیخ صفی است- مؤلف کتاب « شاه اسماعیل صفوی مرشد سرخ کلاهان (۱۷۴) (صفحه ۲۳۲) پاره ای از آن ها را به نقل از کتاب « آذری یا زبان باستانی آذربایجان (۱۷۵) »^{۳۱۲} (نوشته احمد کسروی) آورده که در آن منبع و صفحه ، غزل فارسی زیر را (به نقل از کتاب سلسله النسب صفویه (۵۵) چنین می خوانیم .

صفیا، صفای صوفی ز شراب صاف باشد نه ز زهد سرسری و سخن گزاف باشد
می صرف صاف وحدت میچشان مخالفان را که جدل کنند ودانی و جدل خلاف باشد
تو چه لایق خدایی که ز خود برون نیایی نبرد اگر چه تیغت و چو در غلاف باشد
چه شوی چه مرد حاجی به طواف کعبه را جی که منی و خیف، غایب دم لاتخاف باشد^{۳۱۳}
به صفا اگر رسیدی، صفیا مرو به مروه که به گرد کعبه دل، همه در طواف باشد »

از صاحب عنوان شانزده دو بیتی ، غزل و رباعی به زبان های آذری و فارسی نیز در صفحه ۲۹ تا ۳۵ کتاب سلسله النسب صفویه تألیف شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده زاهدی (نوشته شده در عهد شاه سلیمان صفوی) که نسب خود را به شیخ شمس الدین پسر شیخ زاهد و فتوحه دختر شیخ صفی الدین می رساند ، وجود دارد که از آن میان شعر زیر به خوبی عشق صفی را به مولا علی (ع) نشان می دهد .

« آن کسانی که ز صورت همه معنی خوانند ز ابجد دفتر دنیا خط عقبا خوانند
در ره عبد چه نیکو نگرند از ره علم از سرا پای وجودش همه مولا خوانند »^{۳۱۴}

^{۳۱۲} نوشته احمد کسروی « آذری یا زبان باستانی آذربایگان نام دارد که در منبع مورد اشاره « آذربایجان » ذکر شده است .

^{۳۱۳} در اصل « که متی و خیف، غایب دم لانحاف باشد» که به صورت بالا صحیح تر است .

^{۳۱۴} کلمات دنیا ، عقبا و مولا در اصل کتاب ، طبق رسم الخط قدیم : دنی ، عقبی و مولی نوشته شده است .

فصل سیزدهم

ایرانی و صفوی تباران در هندوستان

نکته مهم دیگری که از این شاخه در خور توجه می‌باشد- ارتباط وسیع پادشاهان صفوی با پادشاهان گورکانی هندوستان است که با نفوذ دیدگاه‌های اسلامی-ایرانی در آن کشور و نقش متقابل فرهنگ هند در ایران، باز شاهد تأثیر و تأثر آداب و رسوم، افکار و عقاید، علوم و فنون، فلسفه و روش زندگی ملت‌ها-همچنین، ادغام نژاد‌های مختلف بشری می‌باشیم- اگر چه، انتقال میراث فرهنگی بیش از هر چیز بر محیط آموزشی و پرورشی دلالت می‌کند- اما، به دلیل ازدواج پادشاهان مسلمان هند با دختران ایرانی (به ویژه صفوی تبار) نقش توارث در زندگی فرزندان‌شان را نباید نادیده گرفت- روی هم رفته، در اثر تأثیر ایرانی تباران بر هندوان، بیش از پیش شعر و ادب، نقاشی، خطوط، معماری و کلاً فرهنگ ایرانی به هندوستان رسوخ یافت- پس از پناهنده شدن همایون پادشاه گورکانی هند به دربار شاه طهماسب اول و آشنایی بیشتر با ایرانیان- همچنین، اثرهای هنری ایشان بیش از پیش راه ورود و نفوذ آنان در دربار هندوستان باز شد و پس از تصرف مجدد هندوستان توسط همایون (به کمک سپاهی که شاه ایران در اختیارش گذاشت) ایرانیان به هند راه یافته، پس از آن نیز باب ارتباط فرهنگی بیشتری بین دو کشور گشوده شد- چنان که، شاهان واپسین هندوستان: همایون، فرزندش اکبر و نوه‌اش جهانگیر، به زبان فارسی تکلم می‌نموده- حتی، شعر می‌سروده‌اند (نمونه‌های اشعار ایشان در تذکره‌های ایرانی و هندی وجود دارد- چنان که، در کتاب شاهان شاعر (۱۳۸) (صفحه ۲۶۸-۳۱۶) اشعاری از اسلاف، اخلاف، حتی بعضی از همسران و کنیزانشان گردآوری شده است).

از این میان مهرالنساء (نورجهان) نوه‌ی خواجه محمد شریف ایرانی، مه‌انداز همایون پادشاه در ایران و دختر محمد غیاث است که از ایران به هند رفت و نزد اکبر شاه معزز و گرامی گردیده، همسرش نیز به آموزش اهل حرم پرداخت و دخترشان در کاخ پرورش یافته، طی وقایعی (که در همان منبع آمده) شاهزاده سلیم (جهانگیر پادشاه بعدی) مهر او به دل گرفت- ولی، اکبر شاه با تمسک به آن که نظر بازی با زنان و دختران در حرم سلطان از شؤن خانواده‌ی شاهی می‌کاهد- مانع ازدواج پسرش و مهرالنساء گردیده، دستور داد وی را به علیقلی خان استاجلو یکی از سردارانش شوهر دادند- پس از فوت اکبر شاه، جهانگیر پادشاه شوهر معشوقه را به جنگ قطب الدین گوکلتاش فرستاد و او در آن جنگ کشته شد و شاه پس از آن، مهرالنساء را به عقد خود درآورد- ابتدا به نام نور محل سوگلی حرم و سپس به نام نورجهان، ملکه‌ی هندوستان گردید- وی خود شاعری باذوق و ادب دوست بوده، موجب راهیابی ادباء و فضلاء بسیاری از ایران به دربار هند گردیده است- اشعار مشترک وی با جهانگیر مشهور است- وقتی شوهرش پیر مردی را دید که عصا زنان از کوچه می‌گذشت، پرسید: «چرا خم گشته می‌گردند پیران جهان‌دیده؟» نورجهان جواب داد: «به زیر خاک می‌جویند ایام جوانی را» در هندوستان معمول بود که اول ماه رمضان در می‌کده‌ها را به گل می‌گرفتند و در آغاز شوال باز می‌کردند- شب عید، پادشاه و ملکه برای دیدن هلال ماه بر بام قصر آمده بودند- همین که چشم جهانگیر به ماه افتاد گفت: «هلال عید براوج فلک هویدا شد». نورجهان فی البدیهه جواب داد: «کلید می‌کده گم گشته بود، پیدا شد» صبح عید که اشراف و رجال برای سلام و تهنیت می‌آمدند و جهانگیر لباس فاخری پوشیده بود که تکمه‌های سرخ رنگی از لعل داشت، نورجهان وقتی او را در آن لباس دید گفت: «ترا که تکمه لعل است بر لباس حریر، شله است قطره خون ملت گریبانگیر».

ابوطالب کلیم همدانی یکی از شعرای بزرگ سبک هندی با نورجهان مشاعره داشت و هر شعری که نزد او می‌فرستاد، فوراً جواب می‌داد روزی کلیم این شعر را نزد نورجهان فرستاد: «ز شرم آب شدم آب را شکستی نیست، به حیرتم که مرا روزگار چون شکست؟» به خیال آن که این شعر دیگر جوابی ندارد! آنرا خدمت ملکه فرستاد و نورجهان فوراً زیر آن نوشت «یخ بست و شکست».

ممتاز محل - همسر شاه جهان پسر جهانگیر پادشاه، دختر آصف خان و برادر زاده نور جهان نیز شعر می‌سروده و در بعضی از تذکره‌ها این شعر منسوب به اوست « به غیر سبزه نبوسد کسی مزار مرا که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است ».

چنان که، در کتاب نسبنامه خلفا و شهریاران (۴۹) (صفحه ۳۹۰) ضمن معرفی نسب صفویه آمده است: « قندهاری بیگم دختر مظفر حسین صفوی پسر سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزای سابق‌الذکر به عقد شاه جهان و پیاری بانو دختر رستم صفوی پسر دیگر سلطان حسین میرزا به عقد شجاع پسر شاه جهان درآمده‌اند » - این پیوند ها نیز موجب گرایش بیشتر دربار هندوستان به فرهنگ و ادب فارسی گردیده است - قابل ذکر است که مظفر حسین صفوی نیز شعر می‌سروده، فدایی تخلص کرده است - بنا بر فهرست کتاب فرهنگ سخوارن (۶۲)

(صفحه ۵۴۸ نمونه اشعار او در تذکره های « مقالات الشعرا ۴۹۱-۴۹۲ (۱۶۳) و قاموس الاعلام ۴۳۱۷ (۶۵) » وجود دارد - مظفر حسین پدر قندهاری بیگم نیز طبع شعر داشته، در همان منبع (صفحه ۵۴۸-۵۴۹) ذیل عنوان مظفر صفوی [مظفر حسین میرزا برادر رستم میرزا متخلص به « فدایی » و پسر سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا پسر شاه اسماعیل صفوی - ۱۰۰۸ هـ ق] تذکره های مقالات الشعراء ۴۹۱-۴۹۲ و قاموس الاعلام ۴۳۱۷ معرف شاعری صاحب عنوان ذکر شده‌اند - در همان منبع (صفحه ۵۴۹) شاعر دیگری به همان نام، خلف سنجر میرزا که دختر زاده شاه طهماسب بود معرفی شده است که نمونه اشعارش در تذکره های نصر آبادی ۱۰ - ۱۱ (۶۰) مجمع الفصحا (۱۱۱) روز روشن ۴۲۷ (۸۲) و خوشگو حرف م (۷۳) وجود دارد .

در تذکره نصر آبادی چنین آمده است « مظفر حسین میرزا خلف نواب سنجر میرزا که از جانب والده صبیبه زاده پادشاه مغفور شاه طهماسب است و از جانب والد به سلطان حقایق و معارف شاه نعمت الله ولی^{۳۱۵} می‌رسد . (بروزگار از آن رو سر آمدند ایشان که در نسب ز دو جانب به آفتاب می‌رسند) و این شعر از (مظفر حسین) است :

« بر سر کوی تو آمد شیشه ام را با به سنگ سنگدل ، رحمی که آمد پای تابیا به سنگ

صاف دل را از گران جانان کجا نقصان رسد قدر گوهر نشکند گر پو کنی دریا به سنگ »

به هر تقدیر - علماء مذهبی، شاعران، نویسندگان، تاریخ‌نویسان و دانشمندان دیگر با تردد بین دو سرزمین فصل جدیدتری در تاریخ تمدن مشترک (دو کشور که با نفوذ اسلام در ایران و هند آغاز شده بود) گشودند و در کتاب تاریخ ایران و جهان از مغول تا قاجاریه (۸۵) (صفحه ۴۷۶-۵۴۸) فصل محققانه‌ای در باره آن رابطه فرهنگی وجود دارد - همچنین، در کتاب تاریخ تمدن جهان جلد هفتم (۱۶۲) (صفحه ۱۱۹) ذیل عنوان « خدمات علمی و فرهنگی حکمرانان مسلمان هند » قبل از مواردی از قبیل تاریخ نویسی، نقاشی، خط نویسی و معماری که به نقش ایرانیان در آن‌ها تأکید گردیده است - چنین می‌خوانیم : « در میان خدمات حکمرانان مسلمان بر شبه قاره هند کوشش‌هایشان برای توسعه فرهنگ و ادب جای خاص خود را دارد : در این دوره، زبان فارسی زبان رسمی کشور و زبان دانشمندان و طبقه تحصیل کرده بود و نویسندگان مسلمان هند، اثرهای بسیار با ارزشی به این زبان منتشر ساختند ... » .

باری - از کلیه متون تاریخی در روابط ایران و هند (به ویژه در عهد صفویه و پادشاهان گورکانیه هند) پیداست که رسوخ فرهنگ ایرانی به هندوستان زائیده تمایل بعضی از همسران ایرانی تبار حکمرانان هندی بوده - علی رغم آموزش زبان مادری به شوهران و فرزندان، موجب راهیابی اندیشمندان فارسی زبان به آن سرزمین گشته - در نتیجه نسبت به اعتلای فرهنگ و تمدن ایرانی کوشیده‌اند که این مهم نیز به خوبی در گیر توانایی‌های ارثی و محیطی است - یکی از صفوی تباران مشهور دربار هندوستان زیب نساء دختر اورنگ زیب (پسر شاه

^{۳۱۵} نکته دیگر در خور مجموعه حاضر آن است که شاه نعمت الله ولی (قطب دراویش نعمت الهی، مدفون در ماهان کرمان) نیز شاعری دارای

اشعار عرفانی بسیاری می‌باشد که دیوان او چاپ شده است .

جهان) و دلرس بانو دختر (شاهنوازخان صفوی) شاعره‌ای توانا متخلص به مخفی بوده است - بنابر فهرست کتاب فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۵۲۹) ذیل عنوان مخفی هندوستانی [زیب نساء دختر عالمگیر (اورنگ زیب) ۱۱۱۴ - ۱۱۱۳ ه ق] نمونه اشعار وی در تذکره های «شمع انجمن ۱۸۸-۱۹۰ (۶۸) قاموس الاعلام ۲۴۳۷ و ۴۲۳۶ (۶۵) خیرات حسان ۱۸-۱۹ (۱۶۴) تذکرة الخواتین ۱۳۹-۱۹۰ (۱۶۵) اسماء المومنین ۳۷۵ (۱۵۱) نتایج الافکار ۳۰۵-۳۰۶ (۸۱) زنان سخنور ۱۵۷-۱۶۸ و ۱۹۶ (۱۶۶) ریاحین الشریعه ۲۸۴-۲۸۶ و ۶۴-۶۵ (۱۶۷) وجود دارد که شرح حال صاحب عنوان و اکثر اشعار آن تذکره ها در کتاب شاهان شاعر (۱۳۸) (صفحه ۳۱۰-۳۱۵) گردآوری شده است - از آن جمله ، در این منبع چنین می خوانیم : « ... وقتی که به سن رشد و تمیز رسید - اول ، قرآن مجید را نزد مریم بیگم مادر عنایت الله خان یکی از درباریان عالی رتبه اورنگ زیب یاد گرفت و از بر کرد - سپس ، به یاد گرفتن علوم متداوله پرداخت و از زبان های فارسی و عربی به کمک ملا اشرف مازندرانی ، بهره فراوان یافت - زیب نساء ، در بدیهه گویی ید طولایی داشت - می گویند شبی در حضور پدرش مشاعره ای آغاز شد - اورنگ زیب چهار کلمه : بیگانه ، چشم ، وطن و دل را مطرح ساخت و از شعرای مجلس خواست تا آن کلمات را در یک بیت بیاورند و قطعه بسیار ارزنده و گران بهای الماسی جایزه بگیرند - حاضرین منجمله شهزادگان ، هر کدام طبع آزمایی کرده ابیاتی ساختند . زیب النساء هم فی البدیهه این بیت را سرود : « یگانه وارمی گلری از دیار چشم ای نوردیده حب وطن در دل تو نیست » با این شعر در مسابقه ادبی فوق برنده شناخته شد و قطعه الماسی را از پدر خود جایزه گرفت - روزی دیگر پیش پدرش بود ، ناگاه آینه بسیار بزرگ قد نمایی از طاق بیفتاده و شکست - بی اختیار ، این مصرع از زبان اورنگ زیب برآمد « از قضا آئینه چینی شکست » زیب النساء در تکمیل آن فی البدیهه گفت : « خوب شد اسباب خود بینی شکست » ... باز از اوست : « سال ها خون جگر در ناف آهوشد گره مشک شد اما چه شد ، خال رخ یاری نشد » و بیت های زیر نشانگر تخلص اوست .

« بلبل از گل بگنارد چون در چمن بیند مرا
بت پرستی کی کند گر بر همین بیند مرا
در سخن « مخفی » شدم مانند بو ، در برگ گل
هر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا »

« سبک رو نیستم چون بو که دنبال صبا اقم
گرانبارم چنان غم که گر خیزم ز جا اقم
نجات از غم چنان یابم که هر سو می روم « مخفی »
چو مرغ بی پروا تلی بدام صد بلا اقم »

در باره معلومات علمی ، مذهبی ، ادبی و سایر هنر های صاحب عنوان در تذکره نتایج الافکار نیز چنین آمده است : « مخدرة فرخنده شمیم زیب النساء بیگم که بنت عالمگیر پادشاه از بطن دختر شاهنواز خان صفوی است در سنه ۱۰۴۸ زینت بخش هستی گشته به مقتضای ذهن و ذکاوت طبع رسا ، در علوم فارسی و عربی بهره وافیه برداشته ، کلام مجید از بر نمود - خط نستعلیق و نسخ و شکسته پاکیزه و درست می نگاشت و از جوهر شناسی رفاه ارباب فضل و کمال پیوسته منظور نظر فیض اثر می داشت - بیشتری از علماء و فصحاء و منشیان و خوشنویسان در ظل رأفتش جا داشتند و به تصنیف کتب و رسائل به نام عالیهاش یادگار خود ها گذاشتند - از آن جمله ، میرزا محمد سعید اشرف مازندرانی که سر حلقه ملازمان آستانش بوده ، قصاید و غزل و مثنویات متعدد در مدح او به نظر در آورد - بیگم مددوحه از کمال بی دماغی و عار همسری به تزوج پرداخت و در سنه ۱۱۱۳ کنج بقا را نشیمن ساخت .

« بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد
کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل به فرقی جا گرفت
غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد »

شعری در کتاب شاهان شاعر (۱۳۸) (صفحه ۳۱۴-۳۱۵) نشانه سادگی، فروتنی و درویش مسلکی اوست

« گر چه من لیلی اسام، دل چو مجنون در نواست
سر به صحرا می زنم لیکن حیا زنجیر پاست
بلبل از شاگردیم شد همشین گل به باغ
در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست
در نهان خونم به ظاهر گرچه برگ تازه ام
حال من در من نگر چون برگ سرخ اندر حناست
دختر شاهم ولیکن رو به فقر آورده ام
زیب وزینت بر همینم نام من زیب الساست »

فصل چهاردهم

آخرین سؤال و پاسخ آن از دیدگاه تاریخ

تا کنون نقش توارث و شکل گیری استعداد های علمی، ادبی و هنری (در محیط مناسب) از دیدگاه تراجم و انساب... توجیه می شود و این پاسخی است در خور مجموعه حاضر که فرضیه توارث انسانی - به استناد آراء دانشمندان مغرب زمین (در قیاس آدمی با حیوان و گیاه) توسط علوم اسلامی (در قیاس هم نوع) آزمایش و درستی آن به ثبوت می رسد - مع الوصف، بررسی ویژگی های روانی سابق الذکر که محیط های گوناگون پرورشی در آن ها نقش به سزایی دارند - برای اظهار نظر قطعی، کافی نیست و باید توارث تنایی نیز مورد تحقیق قرار گیرد - از این میان، نبودن رنگ مو و مردمک چشم سیاه در برخی از سادات نواب صفوی و دیگر سادات خلیفه سلطانی معاصر اصفهان با ویژگی های تنایی چندین کس از نیاکان مرد و زن آنان، سنجیدنی است - در تاریخ ایران، ارتباط سببی و نسبی امراء آق قویونلو و دیگران با صفویه و مرعشیه اصفهان به خوبی از راز یاد شده پرده می کشاید - چنان که، تاریخ گواهی می دهد: «سارا مادر امیر حسن بیک آق قویونلو عیسوی و از خاندان امپراطور یونانی طرابوزان (آلکسیس چهارم) بود و خواهر امیر حسن «خدیجه بیگی» به همسری شیخ جنید صفوی درآمد - همچنین، امیر حسن بیک نیز با «کاترینا = دسپینا خاتون، دختر کالویوآنس پسر آلکسیس چهارم» ازدواج کرد و بعد ها دختر خویش «حلیمه بیگی = علمشاه بیگم = مارتا» را به پسر خواهرش (شیخ حیدر پسر شیخ جنید) داد که شاه اسماعیل و برادرانش ثمره آن ازدواج بودند - چنان که، مورخین فراوانی نیز «مارتا» را به عنوان جدۀ پادشاهان صفوی نامبرده اند^{۳۱۶} (۵۲)(۵۶)(۸۵)(۱۵۴) گفتنی است: برخی از ایشان، سرخ موی و آبی چشم بوده اند - به نقل از کتاب شاه اسماعیل صفوی مرشد سرخ کلاهان (۱۷۴) تاجری ونیزی و شخص دیگری که اسماعیل اول را از نزدیک دیده اند - شرح دقیقی از چهره و اندامش نوشته، او را کم مو و رنگ آن را مایل به سرخی... یاد کرده اند - هنگام دیگر، هانری کوربن^{۳۱۷} نویسنده کتاب ملاصدرا (۱۷۶)^{۳۱۸} «شاه عباس اول را دارای چشم های آبی رنگ که باعث حیرت سفیران خارجی می شد - معرفی کرده، دلیل آن را نیز ریشه یونانی وی تلقی نموده است.» در جای دیگری - پیترو دلاواله جهانگرد ایتالیائی^{۳۱۹} که مدتی در سفر و حضر با شاه عباس اول، همراه بوده - ضمن تشریح سیمای

^{۳۱۶} کاترینا هرگز از مسیحیت خارج نشد و مقبره او در کلیسای سن جورجیو در شهر آمد دیار بکر ترکیه، قرار دارد (۸۵).

^{۳۱۷} هانری کوربن فرانسوی که در وطن ما بین دانشگاهیان معروف بوده - چند بار به ایران آمده در دانشگاه تهران نیز تدریس نموده است (۱۷۶).

^{۳۱۸} صدرالدین محمد بن ابراهیم بن یحیی شیرازی قوامی (معروف به صدر المتألهین و ملاصدرا) در گذشته ۱۰۵۰ هـ ق «فیلسوف مشهور عهد صفویه، واضع حکمت متعالیه (۸۶).

^{۳۱۹} پیترو دلاواله (۱۵۸۶ - ۱۶۵۲ م) جهانگرد ایتالیایی، حدود پنجسال (از محرم ۱۰۲۶ تا پایان سال ۱۰۳۰ هـ ق) در ایران به سر برده در سفر و حضر با شاه عباس (اول) همراه و هم نشین بود (۱۷۷) او به طرز جالبی، جزئیات سفر خود (به قسطنطنیه، آسیای صغیر، مصر، اورشلیم، دمشق، حلب، بغداد، ایران و هند) را برای دوستش نوشته - بخش ایران آن، به نام سفرنامه پیترو دلاواله (۵۴)، ترجمه و با شرح و حواشی از روان شاد شجاع الدین شفا - تهران ۱۳۴۸ هـ «ه ش» به طبع رسیده است.

ظاهری وی، چشم‌های او را کوچک و سبز فام نوشته است (۱۷۷). باز زمان دیگری - سانسون کشیش فرانسوی^{۳۲۰} در سفرنامه‌اش (۷۵) « شاه سلیمان را که از نزدیک دیده، طلایی مو و آبی چشم معرفی کرده است » - « جدۀ او (مادر شاه عباس دوم) همسر سام میرزا (شاه صفی) آنا خانم نیز چرکسی^{۳۲۱} و مادر سام میرزا، همسر صفی میرزا نیز گرجی^{۳۲۲} (۱۷۷) بوده است - همچنین، همسر شاه عباس اول مادر زبیده بیگم خواهر حوا بیگم و جان آغا بیگم (جدۀ های شاخه های سه گانه سادات مرعشی اصفهان^{۳۲۳} نیز فخر جهان بیگم، دختر باگرات ششم والی گرجستان، پسر داود خان حاکم کارتلی پسر لوارصاب خان پادشاه تفلیس بوده است^{۳۲۴} - دیهیی است چنان اختلاط و امتزاجی ژن های غالبی را به زادگان ایشان منتقل نموده - برخی سادات مذکور (به ویژه سادات خلیفه سلطانی اصفهان) که از همه آنان یا چند نفرشان ارث می‌برند، ویژگی های یاد شده را دارند - بدینسان دانش انسب در کلیۀ زمینه های تنایی و روانی، وسیله مطمئنی برای آزمایش های انسانی بر فرضیۀ توارث است و با ادغام یافته های شرقی و غربی فرضیه‌ای (به گونه ای راستین) به علم تبدیل می‌شود .

^{۳۲۰} مارتین سانسون، کشیش کاتولیک فرانسوی در سال ۱۶۷۳ میلادی به ایران فرستاده شد (۱۳۳) « وی مبلغ مسیحی بود که در زمان شاه سلیمان صفوی و برای ترویج دین مسیح به ایران آمد و فارسی را یاد گرفت - سال های متمادی در ایران به سر برد و یادداشت های او در سال ۱۶۹۱ م، در پاریس چاپ و منتشر شد » (۵۴).

^{۳۲۱} چرکس ها، از اقوام قدیمی مناطق شمال غربی کوه قفقاز و حوضۀ رود های ترک و کوبان هستند - آنان دارای سه طایفه : ۱ - کابارد های ساکن جمهوری خودمختار کاباردین = بالکار (ارتدوکس / مسیحی) . ۲ - آدیغه / آدیگه (عنوان قدیم و اصلی چرکس ها) ساکن ایالت خودمختار آدیغه در کراسنودار . ۳ - چرکس های ایالت خود مختار قره چایغو از نواحی استاورپول روسیه و **آبخازیا** { **می باشند** - آنان (به جز بعضی از کابارد های ارتدوکس ناحیۀ موزدوک در آسیای شمالی) مسلمان حنفی‌اند - اینک، بیشترین چرکس های (شمال قفقاز و جنوب اکراین) در جمهوری خود مختار قره چای و چرکس (کاراچای - چرکسیا) که پایتخت آن شهر چرکسک است زندگی می کنند (این جمهوری بر پایه برآورد سال ۲۰۰۲ میلادی ۴۳۹۷۴۷۰ نفر جمعیت و ۱۴۱۰۰ کیلومتر مربع وسعت داشته است . بدینسان، نام چرکس برای قرون متمادی معرف اقوامی بود که از شمال تا مغرب قفقاز و سواحل دریای آزوف و دریای سیاه سکونت داشتند - چرکس های قفقاز از آغاز جنگ های روسیه و عثمانی (در سال ۱۸۸۲ میلادی) به دولت روسیه پیوستند - ولی، هنگام تسلط روس ها بر قفقاز، هزاران خانوار قزاق و روس به سرزمین چرکس ها مهاجرت کردند - دولت روسیه (پس از این جنگ ها) ده ها هزار چرکس را به سیری تبعید کرد و با تشویق و تهدید، باعث مهاجرت تعداد بیشتری از آنان به قلمرو دولت عثمانی شد و زمین های آنان را به مهاجران قزاق و روس و اوکراینی واگذار کرد - گروهی نیز خود به بلغارستان، آناتولی، ایران، عراق، سوریه، مصر، حجاز، یمن، عثمانی، فلسطین و اردن مهاجرت نمودند - اینک، چرکس های اردن : زمین داران، بازرگانان و کارخانه داران بزرگی هستند و همواره چند وزیر و نماینده دائم در هیئت دولت و مجلس این کشور دارند - آنان به آیین ها و مراسم باستانی خویش نیز پای بندند - چنان که، آن ها را در تلویزیونی، جهانی نموده اند ... (نگارنده - برگرفته از گستره رایانه ای فارسی گوگل زیر نام چرکس) .

^{۳۲۲} گرجی : منسوب به گرجستان : گرجستان نیز یکی از جمهوری های تازه استقلال یافته اتحاد جماهیر شوروی است که ۶۹۷۰۰ کیلو متر مربع وسعت دارد و مرکز آن تفلیس است (۱۷۸) این سرزمین و شاهان آن پس از جنگ هایی با دولت صفویه (زمان شاه عباس اول) دست نشاندۀ و باجگزار دولت ایران گردیدند - در آن جنگ ها، تعدادی از گرجیان اسیر را به ایران آوردند و بعد از آن نیز پادشاهان گرجی - همواره، دختران خویش یا سایرین را به شاهان صفوی پیش کش می نمودند که خود یا فرزندان شان با آنان ازدواج نموده اند .

^{۳۲۳} زبیده بیگم جدۀ سادات مرعشی (شاخۀ میر قوام الدین محمد سابق الذکر)، حوا بیگم جدۀ سادات مرعشی شهرستانی (همسر رفیع الدین محمد صدر شهرستانی) و خان آغا بیگم جدۀ سادات مرعشی خلیفه سلطانی بوده اند .

^{۳۲۴} در بارۀ نسب مذکور، در کتاب مجمع التواریخ (۴) (صفحه ۹۲) چنین می‌خوانیم « والدۀ نواب میرزا محمد داود (نیای شاه سلیمان ثانی) عز شرف بیگم بنت جهان بانو بیگم بنت زبیده بیگم بنت فخر جهان بیگم بنت بیگرات خان والی کل گرجستان که در حباله شاه عباس (اول) بود ... » .

فصل پانزدهم

شاعران و نویسندگان معاصر خاندان مرعشی اصفهان

به استناد کتاب های فرهنگ سخنوران (۶۲) (دکتر عبدالرسول خیامپور)، سخنوران نامی معاصر ایران (۱۷۹) (سید محمد باقر برقی قمی) و تذکره شعرای معاصر اصفهان (۱۸۰) (سید مصلح الدین مهدوی) در سده چهاردهم (۱۳۰۰ - ۱۴۰۰ ه ق) از سه شاخه سادات مرعشی اصفهان (دولت آبادی، خلیفه سطلانی و نواب صفوی) شاعران و نویسندگانی به فرهنگ ادبی این سرزمین راه یافته‌اند.

الف - خاندان دولت آبادی: نسبشان به قاضی شهید سید نورالله مرعشی می‌رسد و اسلافشان بیشتر اهل فضل و کمال بوده، نام و اثرهایشان در منابع مذهبی، تاریخی و ادبی آمده است- در کتاب «شرح حال رجال ایران» (۷۷) (جلد چهارم صفحه ۴۳۷) ذیل شرح حال **حاج میرزا یحیی دولت آبادی** (یکی از مشهورترین اعضاء معاصر این خاندان) فرزند حاج میرزا هادی، نسب وی را چنین می‌خوانیم: «حاج میرزا هادی پدر صاحب ترجمه (متوفی ۱۳۲۶ قمری) فرزند میر عبدالکریم فرزند میر محمد هادی (متوفی ۱۲۵۸) فرزند میر عبدالکریم از علمای معروف بوده که در زمان ملامحمد باقر مجلسی از شوشتر به اصفهان آمده و در دولت آباد (۲۰ کیلومتری اصفهان از بلوک برخوار) ساکن شده است و او نواده قاضی نورالله شوشتری مؤلف کتاب مجالس المؤمنین و جد سادات دولت آبادی اصفهان می‌باشد». میرزا یحیی خود در مقدمه کتاب «حیات یحیی» (۱۸۱) می‌نویسد: «... میر عبدالکریم از شوشتر به اصفهان آمده در دولت آباد اقامت نموده... کتاب «عینه العابدین» را در اخبار و آثار دیانت اسلامی مشتمل بر ۱۲ جلد تألیف نموده است... ریاست شرعی اهالی دولت آباد و اطراف در اختیار خاندان دولت آبادی بود...» - گذشته از انتساب پدرش (حاج میرزا هادی) به فرقه ازل با بیه که موجب ترک موطن و اقامت آنان در تهران گردید- چندین تن از احفاد وی در اصفهان (بدون وابستگی یاد شده) صاحب عنوان گردیده‌اند- علاوه بر میرزا یحیی دولت آبادی، از ایشان «حاج آقا حسام الدین (عبدالحسین) فرزند حاج میرزا مهدی فرزند حاج میرزا هادی...»، «پروین دولت آبادی (متخلص به پری) فرزند عبدالحسین مذکور» و «ناصر دولت آبادی (متخلص به ناصر) فرزند نصرالله فرزند آقا میرزا احمد فرزند حاج میرزا هادی...» ضمن فعالیت های فرهنگی، سیاسی، قضائی و دیوانی^{۳۲۵} به تاریخ ادبیات ایران نیز راه یافته‌اند.

^{۳۲۵} **حاج میرزا یحیی** در انقلاب مشروطیت ایران به سلک آزادیخواهان در آمد... بعد از بمباران مجلس به استامبول تبعید شد و پس از خلع محمدعلی شاه قاجار در دوره دوم مجلس شورای ملی به نمایندگی مجلس انتخاب گردید- در سال ۱۲۷۵ به امور فرهنگی اشتغال ورزید و در ایجاد مدارس جدید ادب و سادات تهران، خدمات شایانی انجام داد و در پیشرفت فرهنگ کشور نقش مؤثری ایفا نمود- در سال ۱۲۹۱ شمسی به نمایندگی ایران در کنگره بین المللی نژادی انگلستان شرکت کرد و مدت سه سال در اروپا به تکمیل زبان فرانسه و انگلیسی پرداخت... در سال ۱۳۰۳ شمسی مجدداً از اصفهان به نمایندگی مجلس انتخاب شد و پس از خاتمه دوره دو ساله و کالت به سرپرستی محصلین ایرانی در بلژیک منصوب و به سال ۱۳۱۸ شمسی بر اثر سکت قلبی فوت نمود- وی اثرهای مذهبی علمی و ادبی زیادی از قبیل: [۱- حیات یحیی در سه مجلد (خاطرات و سفرنامه) ۲- زندگی علی بن ابیطالب (ع) ۳- اردیبهشت ۴- نهال ادب ۵- داستان عشقی شهریار ۶- تربیت اراده ۷- کنگره نژادی ۸- شرح حال امیرکبیر (۱۷۹) ۹- آئین در ایران ۱۰- ارمغان یحیی ۱۱- اصفهان و بیگانگان ۱۲- تذکره ۱۳- ترجمه روان نامه ۱۴- ترجمه مکتوب به آکادمی از نوشته فنلون ۱۵- چننه ۱۶- حقیقت ۱۷- حقایق ۱۸- دوره زندگانی ۱۹- رهنمای انتخاب ۲۰- سرگذشت درویش ۲۱- شرح حال قائم مقام فراهانی ۲۲- کتاب علی (اولین کتاب درسی که در ایران تألیف شده است) ۲۳- لاوهر پرس به زبان فرانسه مجموعه خطابه های او در سوئد ۲۴- لبخند فردوسی ۲۵- نعمتان مجهولتان (مرگ و نسیان) ۱۸- شجره طیبه در حکمت الهی... (به نقل از مجله ارمغان شماره ۲۳) (۱۸۰). «حاج آقا حسام الدین

۱- « یحیی دولت آبادی (۱۲۴۱ - ۱۳۱۸ هـ ش) : فردی آزادخواه و فرهنگ دوست و شاعری خوش قریحه و توانا بود که شعر هایش دارای جنبه های تربیتی و شور و حال آزادخواهی است » (۱۷۹) شرح حال و نمونه های شعر های فارسی وی را می توان در منابع شماره ۱۷۹ و ۱۸۰ مجموعه حاضر (برقی : جلد ششم صفحه ۳۹۶۲ - ۳۹۶۶) و (مهدوی : صفحه ۵۴۲ - ۵۴۶) خواند - از اوست .

« عشق و آزادی »

« یگانه گنج که در روزگار می جستم دو چیز بود یکی عشق و دیگر آزادی
برای عشق چو حاجت فند سپارم جان ولی تار کتم عشق را بر آزادی »

« آیین نوروز »

« نوروز که هاراست نکوتر آیین آن روز نخست باشد از فروردین
تنها بود اول سال ایران کان اول سال آسمان است وزمین »

۲- حسام (۱۲۸۲ - ۱۳۶۴ هـ ش) : در باره شاعری عبدالحسین دولت آبادی متخلص به « حسام » در کتاب مهدوی (۱۸۰) صفحه ۱۵۷ (که مؤلف همزمان صاحب عنوان می زیسته چنین می خوانیم : « ... حاج آقا حسام الدین ، مردی خلیق و مهربان ، ادیب و خوش بیان است - اغلب بیاناتش با کنایه و استعاره ، توأم می باشد - گاهگاهی بر حسب اقتضای حال ، اشعاری می سراید و نیکو از عهده بر می آید ... » ولی در منبع برقی (۱۷۹) (جلد دوم صفحه ۱۱۲۶) که پس از فوت شاعر نوشته شده ، چنین آمده است : « ... حسام دولت آبادی در شمار دانشمندان و شاعران و رجال سیاسی بود و در مدت خدمتگزاری با صداقت و پاکدامنی کار کرد ... » . شرح حال و نمونه شعر های صاحب عنوان را می توان در منبع اول (صفحه ۱۵۶ - ۱۵۸) و در منبع دوم (صفحه ۱۱۲۶ - ۱۱۲۹) خواند - از میان شعر های حسام دو قطعه زیر که در هر دو منبع وجود دارد - برای این مجموعه برگزیده شد .

« کوه و دریا »

« به دریا گشت کوه با وقاری که این جوش و خروش و جزر و مد چیست
چرا یک لحظه ات آرام نبود چرا آنی نداری جای خود زیست
به قبر اندر ترا گر لولوی هست مرا هم از گهر ، کانون تپی نیست
جوابش داد میکوشم که تا خود بر آرم لؤلؤ خود ، کوهکن کیست ؟ »

نیز در سمت های ریاست اوقاف اصفهان ، مدیریت دبیرستان صارمیه در آن شهر ، وکیل مردم اصفهان در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی و شهردار تهران انجام وظیفه نموده است . « پروین دولت آبادی از چهار های سرشناس آموزش پیش دبستانی بوده ، در سمت های مدیریت کودکان و مدیریت پرورشگاه شهرداری تهران خدمات ارزنده ای نسبت به تعلیم و تربیت کودکان نموده است . « ناصر دولت آبادی نیز فارغ التحصیل ← رشته حقوق دانشگاه تهران (سال ۱۳۲۷ شمسی) بوده - در اصفهان و تهران به خدمات قضایی پرداخت ... » (۱۷۹) (۱۸۰) .

« لعل و خرف »

« لعل، خون می خورد ز بختی که چرا با خرف بود همسنگ
با وجودی که لعل هم سنگ است باز زین ماجرا بود دلنگ
پاک گهر، چرا نگرید خون که حنايش همی ندارد رنگ
دست در خون خلق کرده خضاب می بود روتش ز صد نیرنگ »

۳- پری (۱۳۰۳ ه ش): « ... خانم (پروین) دولت آبادی شاعری خوش ذوق و توانا ست که با قریحه‌ای روشن و تابناک در سرودن انواع شعر مهارت دارد و غزلیاتش از پختگی و انسجام و لطف و شور خاصی برخوردار است و آثارش کمتر در مطبوعات به چشم می خورد- اما، آن چه می سراید خوب و دلنشین است- مجموعه شعر (کهن و نو) او در دی ماه ۱۳۵۱ به چاپ رسید » (۱۷۹). نمونه شعر های پروین دولت آبادی را نیز می توان در منبع مهدوی (۱۸۰) (صفحه ۱۱۲ - ۱۱۳) و منبع برقی (۱۷۹) (جلد دوم صفحه ۷۸۷ - ۷۹۲) خواند- از صاحب عنوان دو شعر زیر، موجود در منبع دوم (۱۷۹) جهت مجموعه حاضر برگزیده شد.

« ناله خاموش »

« ناله‌ای خاموش گشتم، در دل میا شکستم خنده تلخی شدم، تا برب ساغر نشستم
تا گره بند سرشکی بر گشاید بر گلویم با سر انگشت مالای رشته حسرت گسستم
پیش از آن کز صبحدم خورشید افروزد چراغی من به قندیل سحر آویزه های اشک بستم
ساقیا از پانفتی، دستگیر خستگان شو پیش از آن کز پا در افتیم باز نه ساغر شکستم
از لب آینه بر موی سپیدم طعنه ها رفت خیره ماند از آن که عمری طی شد و بیهوده هستم
باغبان آخر آن زحمت که بر دی کن حلالم شوربختی بین که گل کشتی و جز خاری نرستم »

« گذشته ها »

« سالی دگر نیامده از در ز سر گذشت عمری عزیز از بر ما بی خبر گذشت
هر بامداد دیده به حسرت گشوده شد هر شامگاه اشک ندامت ز سر گذشت
بر دامن امید یکی شعله در گرفت رؤیای عشق گرچه ز چشمان تر گذشت
تا دلیم به چنگ غم از یکدگر گسست بر من چه ها زسوز دل پر شر گذشت
شوری به سر نبود و شراری به دل فتاد بس در خیال وسوسه خیر و شر گذشت
روز و شبی سیاهتر از بخت تیره بود صد شکر ماجرای شب بی سحر گذشت
در حسرت گذشت زمان غم مخور « پری » ایمن نشین که فتنه دور قمر گذشت »

۴ - ناصر (۱۲۹۹ ه ش): در بارهٔ فعالیت های ادبی ناصر دولت آبادی نوشتهٔ برقی چنین است: «... دولت آبادی از هنگامی که در دبیرستان تحصیل می کرد به سرودن شعر پرداخت و در سال «۱۳۱۸» مجموعه ای از اشعار خود را به نام آرمان مادر، طبع و منتشر ساخت و نیز به همت او کتاب «حیات یحیی» تألیف حاج میرزا یحیی دولت آبادی در چهار مجلد به چاپ رسید- ناصر از شعرایی است که خوب شعر می سراید و در انواع شعر طبع آزمایی کرده و از عهده آن به خوبی برآمده است و روانی و شیوایی و مضمون خوب از خصوصیات شعر او می باشد» (۱۷۹) - شرح حال و نمونه شعر های صاحب عنوان را می توان در منبع برقی (جلد ششم صفحه ۳۵۷۰ - ۳۵۷۵) و منبع مهدوی (صفحه ۴۹۶) مطالعه نمود. شعر زیر از منبع اول (صفحه ۳۵۷۱) برگزیده شده است.

«مرور زمان»

«توجه دارویی ای مرور زمان که زدل رنج و دردها بیری

غم دل می بری و سیل آسا کوه اندوه را ز جابری
گله ها، شکوها، کدورتها رفته رفته ز یاد ما بیری
لذت عیشهای زود گذر رنج آلام دیر پا بیری
اعتدال قد رسا گیری جذبه روی دلربا بیری
نیروی چشم تیزبین گاهی رمق جان با صفا بیری
تاب رفتن ز پای راه نورد زور دست گره گشا بیری
زدل اندیشه های دور و دراز ز سر پر هوس هوا بیری
آبروی چهار رونق باغ رنگ و بوی گل و گیا بیری
ذلت و تیره روزی ضعا حشمت و جاه اقوا بیری
مجرمان را گنه پیوشانی اثر لغزش و خطا بیری
نزد قاضی به گاه دادرسی ارزش حق محض را بیری
حادثات پر از هیاهو را ز نظر بی سرو و صدا بیری
ز توهر تازه ای شود کهنه کهنه را رونق و بها بیری
مرگ یاران کنی توسل و زدل یاد از دیده رفته ها بیری
در فضای تو عالمی است روان عالمی در قفا کجا بیری
با همه قدرت نیارستی غم دیرینه مرا بیری
یعنی از خاطر فسرده من یاد آن یاری وفا بیری»

آیین خانه داری

ای دل بر آر زین پس، فریاد بی قراری
تا چند صبر و طاقت، تا کی امیدواری
جایی که صبر باشد، از عشق نیست نامی
زانرو که عشق را نیست، با صبر سازگاری
ای باغ عارض دوست، به به چه دلربایی

زیبا تر از بهشتی ، خرم تر از بهاری
 ویرانه شد دل من ، کو بود خانه تو
 جانا مگر ندانی ، آیین خانه داری ؟
 ما رهروان عشقیم ، افسوس از این که نبود
 در من فرار و آرام ، در تو وفا و یاری
 در مهر و عهد و پیمان ، چون عمر بی ثباتی
 در بیوفایی ای دوست ، مانند روزگاری
 دوشم بگفت یاری، ناصر - که دوست داری ؟
 کاینگونه در فراقش ، پژمان و دلفکاری
 نام تو برد و پرسید : کان ماه دلبر تست
 چشمم بگفت : نی نی - دل گفت : آری آری

ب- خاندان خلیفه سلطانی : در باره نسب ، ویژگی های اعضاء این خانواده و اثر های ایشان در مجموعه حاضر به حد توان مطلب نوشته شده است- لیکن ، در منابع ادبی این زمان زیر عنوان لقب « خلیفه سلطانی » فقط به نام مصطفی خلیفه سلطانی و نام های مستعار او از قبیل « موج » ، « خلیفه » ، « خلیل سامانی »... برخورد می کنیم- به نظر نگارنده ، آن مرحوم بین شاعران ایران اولین کسی است که تخلص های گوناگونی را یدک می کشید- مؤلف کتاب سخنوران نامی معاصر ایران (۱۷۹) (جلد پنجم صفحه ۳۴۴۰) به تخلص « موج » و سایر امضاء های مطبوعاتی وی و مؤلف کتاب تذکره شعرای معاصر اصفهان (۱۸۰) (صفحه ۱۸۲) به تخلص « خلیفه » اشاره نموده اند . همچنین ، در فهرست فرهنگ سخنوران (۶۲) (صفحه ۱۹۵) مقابل عنوان « خلیفه اصفهانی » به منبع دوم اشاره شده است- در منبع مهدوی (۱۸۰) زیر نام خلیفه چنین می خوانیم : « مصطفی خلیفه سلطانی از جوانان حساس و پر شور اصفهان است ، رنج کار و فشار زندگی و سختی معیشت ، او را خیلی ناراحت کرده ، مدت ها در اصفهان کارگر بود ، اکنون در طهران ساکن است- بیشتر اشعارش در روزنامه های اصفهان به طبع می رسد- کتابی به نام رنگ ها از او منتشر شده- اخیرا ، اشعارش به امضای (خلیل سامانی) در روزنامه شمع حقیقت به طبع می رسد ... » باز در منبع برقی (۱۷۹) بخشی از سرگذشت شاعر ، ذیل تخلص « موج » چنین آمده است : « ... موج از سال ۱۳۲۷ به سرودن اشعار اجتماعی پرداخت ... در بهمن ماه ۱۳۲۷ به زندان افتاد و تا پایان سال ۱۳۳۰ در زندان بود و از آن پس به کار های مطبوعاتی مشغول گردید ... »- بدینسان ، احتمالاً فعالیت های سیاسی (برای رد گم کردن) موجب انتخاب اسامی مستعار گردیده است . در منبع برقی (۱۷۹) (صفحه ۳۴۴۰ - ۳۴۴۱) امضاء های مطبوعاتی صاحب عنوان (م - خ ، خ - سام ، مغ ، مصطفی ، میمخا ، م - ن مخ ، جان هرو ، خلیل سامانی) و محل درج نوشته هایش روزنامه های (به سوی آینده ، مصلحت ، انتقاد ، چلنگر ، شب چراغ ، جوانان دموکرات ، فردای پیروز ...) و اثر های چاپ شده اش (رنگ ها ، بیژن و منیژه ، ملانصرالدین در انگلستان ، فریاد زندگی ، دویست شاعر ، در زیر تیغ دژخیم و چند اثر دیگر که نمونه های مختلف شعر در آن ها به چشم می خورد) ذکر شده است- وی در سال ۱۳۳۸ « هـ ش » به تأسیس انجمن ادبی صائب که مورد استقبال شاعران و شعر شناسان قرار گرفت ، اقدام کرد- نشریه ای نیز به همان نام منتشر نمود ... او ، با شعر نو اگر دارای وزن بود مخالف نبود »- از صاحب عنوان شعر زیر مندرج در همان منبع (۱۷۹) (صفحه ۳۴۴۱) برای این نگارش برگزیده شد .

«دانه نادیده در اندیشه دامیم هنوز رفت هر مرغی و ما بر لب بامیم هنوز»

پختگان خار ره فتح نمودند به ما سوختیم از گل این آتش و خامیم هنوز
 با وجودی که بسی شیر ز زنجیر گریخت در کف روبه وحشت زده، رامیم هنوز
 کاروان خیمه برافراشت به سر منزل صبح ما سپندیم که در آتش شامیم هنوز
 ساقیا! از می پیداد، مترسان ما را شیشه پر داد، که ما تشنه جامیم هنوز
 باز کف رفته و ما راه هدف می بوییم زندگی مرده و ما در پی کامیم هنوز
 همت خصم، پس از مرگ چه نگی دارد نکته اینجاست که ما زنده به نامیم هنوز»

ج - **خاندان نواب صفوی** : با توجه به این که این نگارش، بیان گر شرح حال و اثر های اعضاء نسب خانواده نواب صفوی اصفهان می باشد - پیش از این هنرمندان معاصر این خاندان در زمینه های نقاشی و خطاطی معرفی گردیدند - در این جا، استعداد ادبی در وابستگان اخیر مجال بحث می یابد : ۱ - «اسماعیل نواب صفوی متخلص به صفا ملقب به نواب صفا (۱۳۰۳/۱۲/۲۹ ه ش - ۱۳۸۴/۴/۱۹ ه ش) » ۲ - **فرهاد صفوی نگارنده این نگارش (۱۳۲۶/۷/۲۷ ه ش ... »**.

۱ - «**اسماعیل نواب صفوی**» وی از شاعران و ترانه سرایان مشهور معاصر می باشد که از سال ۱۳۲۶ «ه ش» در رادیو تهران (اداره انتشارات و تبلیغات آن زمان) مشغول به کار شد - در عین حال با آهنگسازان معتبری همکاری داشت و خوانندگان معروفی مدت ها ترانه هایش را (به ویژه در برنامه طرفدار گل ها) اجراء می نمودند - به همین دلیل ، چون رادیو تنها وسیله تفریحی عام وارجح بود ، « نواب صفا » میان مردم از محبوبیت خاصی برخوردار گردید - در اواخر خدمت نیز به سمت مدیر کل اطلاعات و انتشارات اصفهان منصوب و سپس به عنوان نماینده اصفهان در آخرین دوره مجلس شورای ملی انتخاب گردید - شرح زندگی ، مشاغل دیگر ، نام همکاران هنری و نمونه شعر هایش در منبع برقی (۱۷۹) (جلد چهارم صفحه ۲۳۰۱ - ۲۳۰۵) چنین آمده است : « اسماعیل نواب صفوی (متخلص به صفا) که به نواب صفا شهرت یافته است - در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی در باختران (کرمانشاه) قدم به عرصه حیات نهاد - پدرش مرحوم سید مرتضی نواب صفوی صفایی از اجله دروایش نعمت الهی بود که از طرف ظهیرالدوله ، به لقب نوابعلی مفتخر گردید و مأمور ارشاد فقرای غرب شد - وی مردی پارسا و متقی بود و در میان مردم کرمانشاه محبوبیت داشت و در سال ۱۳۱۰ شمسی در سن پنجاه سالگی در همان شهر چشم از جهان فرو بست - اجداد نواب صفا ، اصفهانی و از سلسله صفویه می باشند و خاندان نواب صفوی در اصفهان معروف اند و با دودمان نشاط هم پیوستگی نزدیک دارند - مادر نواب صفا ، از زنان فاضله و فرهنگ دوست بود و در کرمانشاه اولین مدرسه نسوان را به نام بصیرت تأسیس کرد و بیشتر خاندان های بزرگ آن سامان از تربیت شدگان او می باشند - نواب صفا ، تا سال ۱۳۱۷ در زادگاه خود به سر برد و تحصیلات ابتدایی را نیز در آن شهر به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در کلاس دوم متوسطه بود که قریحه شعر در او بیدار شد و به نظم شعر پرداخت و اولین شعری که سرود در باره اوضاع مدرسه و دبیران بود - نواب صفا ، در سال ۱۳۲۴ شمسی با روزنامه فکاهی توفیق و رستاخیز همکاری کرد و پس از چند سالی با روزنامه های علی بابا و حاجی بابا تشریک مساعی نمود و از سال ۱۳۲۶ در رادیو تهران (اداره کل انتشارات و تبلیغات) مشغول کار شد و ضمن داشتن مشاغل مختلف به ساختن تصنیف پرداخت و تصانیفش در مدت کوتاهی زبانزد خاص و عام گردید و آهنگ های آن را خالقی ، خالیدی ، وفادار ، یاحقی و محجوبی ... می ساختند ... نواب صفا در ساختن انواع شعر تواناست ، اما طبعش بیشتر به سرودن غزل و قطعه و رباعی مایل است و غزل را هم در سبک هندی و عراقی خوب می سراید - ولی ، تمایزش بیشتر به سبک هندی می باشد - نواب صفا ، شاعری اجتماعی و خوش مشرب است و با دوستانش در کمال صفا و صمیمیت به سر می برد » (۱۷۹) . « شعر های زیر از همان منبع (۱۷۹) (صفحه ۲۳۰۲ - ۲۳۰۴) برای این نگارش برگزیده شد .

« حکایت از یاد رفته »

« من چیستم؟ حکایت از یاد رفته‌ای تصویر از جوانی بر یاد رفته‌ای
صید زدست رفته سربار زندگی با پای خویش در پی صیاد رفته‌ای
من کیستم؟ زکوی مرادی که جای توست ناشاد باز گشته‌ای و شاد رفته‌ای
در شوره زار هجر تو محبوس مانده‌ای در گلشن خیال تو آزاد رفته‌ای
کی دیده چشم کس به خرابات عاشقی چون من خراب آمده، آباد رفته‌ای
یاد « صفا » ز خاطره‌ها کی رود که گفت من چیستم؟ حکایت از یاد رفته‌ای »

« خوی آتشین »

« نادلی غم پرور و درد آفرین داریم ما لنت غم‌های عالم را قرین داریم ما
هر ما در یادلان، تنگ است چون موج این محیط از فشار زندگی چین بر جبین داریم ما
دولت عشق و جنون آسان نمی‌آید به دست کام بختی بین که هم آن و هم این داریم ما
سرو را مانیم در طبع جهان آزاده‌ایم لاله را مانیم و خوی آتشین داریم ما
تا که برخیزد نصیب ما خزان غم‌فراست تا که بشیند بهار دانشین داریم ما
شرمسار بهارست حاصل ابر باران دیده را ریزد اراشکی که اندر آستین داریم ما
نیست جز مهر و وفا اهل « صفا » را مایه‌ای خاطر آسوده‌ای از قهر و کین داریم ما »

۲ - نگارنده مجموعه حاضر: در پیش نوشته این مجموعه (سخن نگارنده) چنین خواندید: «... توانایی ها - ناتوانی ها و علاقه‌ام به شعر، ادب و هنر... چه ریشه‌ای دارند؟ ... شاید مطالعه سرگذشت پیشینیان، تذکره‌های ادبی و هنری، تراجم و علم انساب اسلامی... راهکارهای مطمئنی در اختیار زیست شناس و روان شناس بگذارند؟! ... ناچار با شک در منشاء اثری یا محیطی توانایی‌های بدنی - روانی ظاهر شده یا سر کوفته خویشتن و نزدیکانم به تاریخ روی آوردم و در قیاس وضعیت موجود با تاریخ (ضمن گرفتن پاسخ) اثری از توانایی‌های خود را دیدم و دریافتم که خاری هستم از گل‌های سرخ...». بدینسان با توجه به وجود استعداد ادبی شخصی، ویژگی مذکور (به عنوان شاخص اصلی تحقیق) نسبت به سایر اعضاء نسبانه خانواده نواب صفوی اصفهان و وابستگان، پی‌گیری و به تذکره حاضر انجامید - در این جا می‌نویسم: «گرچه، در زمینه سرودن شعر همان بس که خاری هستم از گل‌های سرخ، بین سال‌های ۱۳۴۴ - ۱۳۴۶ هجری خورشیدی خورشیدی (وقتی قاتلان اندیشه، برای قتل محتوی میان واژه‌ها جبهه می‌ساختند) با بضاعت اندکی، با نوشتن شعرگونه‌های سه گانه‌ای پیرامون آن^{۳۲۶} (در دیار زنده رود) سرایندگان سنتی و نوینی را گرد هم آوردم - چنان که، این رویه به سال ۱۳۵۱ موجب تأسیس انجمن ادبی جوانان اصفهان گردید - در آن انجمن، پیرو دیدگاه من که می‌گفتم: بیان موزونی که ازدل برآید و بر دل نشیند، به گوش خوش آید و اندیشه‌ای را بر اندیشه‌ای نشانده شعر است: چه عروضی و مقفی چه غیر. فارغ از جنگ نوین و کهن، نوسرایانی به سنت گرویدند، سنت سرایانی به نوسرای و کسانی به سپید...

^{۳۲۶} در این جا، شعرگونه‌های سه گانه یاد شده، به نام شعر چیست (۱، ۲ و ۳) را بخوانید.

شعر چیست (۱) «اصفهان مهرماه ۱۳۴۴»

هر کجا می‌روی بحث از شعر است، نو یا کهنه؟ کدامین را باید ارج نهاد؟

دعوا دعوای زرگری است - قاتلان برای قتل افشاگری بین واژه‌ها جبهه ساخته‌اند (تقدیم به روان پاکتان رودکی - نیما)

نه قصیده، نه غزل، نه مثنوی نه دوبیتی، نه رباعی، نه روی

نه به افکار قدیمی، نه جدید شعر خوش زندگیه، می‌شنوی؟

(نقمة آدمی آدم خوب قصه خاطره قلب رؤف)

(حرف پر شور دودل‌داده به هم محتوای دل من، محتوای دل تو)

چه قصیده، چه غزل، چه مثنوی چه دوبیتی، چه رباعی، چه روی

چه به افکار قدیمی، چه جدید شعر خوش زندگیه، می‌شنوی؟

شعر چیست (۲) «تهران بهمن ماه ۱۳۴۵» (تقدیم به فروغ ولی بی فروغ)

شعر احساس است ... شعر فریاد ... و من احساس ... و من فریاد خود را می‌نویسم

شبی افکار پوسیده ... شبی راز درونم را... دمی غم را و اندهم ... دگر پرونده روحم و شادی را

(گهی یاری و شیدایی گهی زاری و رسوایی) (گهی احساس پر باری گهی فریاد تنهایی)

شعر احساس است ... شعر فریاد ... و من احساس ... و من فریاد خود را می‌نویسم

(چه با سبک جدید نامقفی چه ابیات عروضی و مقفی)

بنا بر این چه فرقی است میان کهنه و نو، چرا جنگ است؟ دشمن کو؟ چرا بی دشمنی کوپال می‌بندیم؟

(به حق شاعران آرمیده برای شادی ارواح زنده) (کافی است مرثیه سازی کافی است رجز خوانی)

(برو از کهنه سازش زندگی را چنین در خانه‌ات بایندگی را) و (پایان می‌برم اینک سخن را که شعر شعر است زندگی کن)

شعر چیست (۳) «اصفهان اسفندماه ۱۳۴۵» (از فروغ گذشته، برای محمد حقوقی)

(برو از کهنه آور فکر تازه جوانی را بیار آور دوباره)

به پیران موسسیدان موبه مفروش در این نوآوری‌های سیه پوش

روش‌ها را ز پیران بر هم آغوش که در نوسازیت اندک بر آن کوش

نمی‌گوییم - بگو، می‌نوش مدهوش مگو عارف رود کارش به خرگوش

مجموعه شعرگونه های آن دوره را « سخن افکار پوسیده » (۱۸۳) نامیده‌ام که سروده سرآغاز و نمونه هایی از آن ، در این بخش می آید .

سرآغاز

به نام خداوند بخشنده مهربان هنرمند پروردگار زمین و زمان
نگارنده جان و بی جان دراین بی کران ابر ساقی و کوثر و پیر دیر مغان
می و مطرب و نی به فرموده عارفان خلیقان بزم و شهیدان نیکو روان
دل آگه - موشح نمودم عیانی بیان از آن یاور راه و سرو چمان

خدایا - « اصفهان آبانماه ۱۳۴۲ »

به هستی ام دراین هستی چو هستی که هستی ام دراین هستی تو هستی
زهستی ام دراین هستی تو هستی چه هستی ام دراین هستی تو هستی

زندگی - « تهران خرداد ماه ۱۳۴۲ »

(تقدیم به تقی ها ... حسن ها ...)

زندگی تلخ است یا شیرین ؟ بشنوی دل راز دیرین

عسل زندگی بچه زنبور است

که روی خار و خس پرواز دارد و درآوج شهد نوشیدن

می پرسم اوج کدام است ؟

نجوایی گنگ به گوش می آید : « زنده باد ... مرده باد ... »

لیکن مرده باد ها مردند ، زنده باد ها هم

(ولی - حق همیشه زنده باد)

مادر - « اصفهان آذر ماه ۱۳۴۳ »

مادرم - مادر دلت رمز وفاست آن که بر تو سایه افکنده خداست

مهربانی ، گفته و ناگفته ای با خدایی ، « صبر تو صبر خداست »

مادرم ای خوب هستی آفرین آفرین بر همت ، حمدت سزااست

سایه ایزد ، ستایش شایدت سجده بر خاکت زدن ، مادر رواست

شعر من ، احساس من ، ارزانیت گرچه قاصر از بیانات رساست

دیبرستان ادب - کجا می‌روم؟ « اصفهان خردادماه ۱۳۴۶ »

من کیم؟ اشکی نهان در بند غم کرشب از چشمان سردی می‌چکم
قطره اشکی جاریم در پیچ و خم کز جوانی سوی دریا می‌روم
ذره، آبی کی به دریا مانده است؟ گرچه دریا عاقبت خشکیده است
من کیم؟ من قطره اشکی فانیم کز مکانی سوی دریا جاریم
بین چه سان بی حاصل بی حاصلم خنده لب فانی به فانی فانیم
بی خبر در حال قایقرانیم گرچه شادم در غمی زندانیم
لیکن افسوسا که رفتی - نیمه شب ورنه دیدی چشم من اشکی به لب
من کیم؟ اشکی نهان در بند غم کرشب از چشمان سردی می‌چکم
قطره اشکی جاریم در پیچ و خم کز جوانی سوی دریا می‌روم

خورشید و یخ (واکنشی بر تاجگذاری و آریامهری « اصفهان چهارم آبانماه ۱۳۴۶ »)

نمی‌خوام با کلمه بازی کنم با یه آواز دلتو راضی کنم
نمی‌خوام قصه پردازی کنم نمی‌خوام نغمه تر سازی کنم
اما این قصه رو سر بسته بدون اما این غصه رو دلخسته، بدون
مگه یخ یه هستی نیست مگه یخ زندگی نیست که همه خورشید و خورشید می‌کنین
آخه آفتاب چی چیه اون کجاش زندگیه؟
که میاد زنده کنه یخو آبش می‌کنه که میاد زنده کنه یخو آبش می‌کنه

قفس « تهران - اصفهان تیرماه ۱۳۴۷ »
(به بهانه انتقال از دانشگاه تهران به اصفهان)

مرغ دل من فکاده تالان به قفس بس بال زده گشته پشیمان ز قفس
ناصح نبوده که گویدش دیوانه هر جا که روی فتی پریشان به قفس

ماه نامطلوب - « اصفهان سی ام تیر ماه ۱۳۴۸ »
(به بهانه رسیدن آدمی به کره ماه) ۳۲۷

فقیران گرسنه، ماهنان طی نان ندارند فرهندان، به سوی ماهنان موشک سوراخ
خداوندا به ماه من نگو دیگر در آید نگو ما هم خدا شاد و غزلخوان در بر آید
هزاران شب به اشعار کلان رخشان در آمد گزارید امشی در شعر کی تاریک آید

۳۲۷ موشک آپولو شماره یازده آمریکا روز بیستم ژوئیه ۱۹۶۹ م = سی ام تیرماه ۱۳۴۸ ه ش، در ساعت بیست و هیجده دقیقه جهانی در کره

ماه فرود آمد (۹۲).

شیدستم مه اندرجای خود تابان نباید اگر آید هزاران من از و نالان بر آید
فقیان گرسنه، ماهنان طی بان ندارید ولی شاعر، قوافی از مه جانان سراید

دورویی - « دانشگاه اصفهان ، سال تحصیلی ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ »

ای دل به صور آدمیان می بینم آباد ز همدلی جهان می بینم
اما چو عیان شد رخ ایشان هیبت در زیر قتاب کهکشان می بینم
(به مناسبت تشویق ظاهری در تحصیل دانشگاهی و دادن بورسیه به دیگری در خفا)

من و دل ماهی دریای غمبیم که همش این درو او ندر می ز نیم
خواستیم از زندون ماهیا پریم توی آدمای ساحل پریدیم
رقبیم از حیوون در آیم انسون بشیم یه کمی خندون بودیم گریون شدیم
آخه پرواز اونا رو هم دیدیم باز پشیمون توی دریا پریدیم

دانشگاه خدا حافظ - آه کجا می روم ؟ « اصفهان - تیرماه ۱۳۵۰ »

من خدایا مرده بودم از ازل قصه ای ناگفته بودم در غزل
من کیم؟ دریای دریا جز نمک می توانم بر کشم از جاسرک؟
من کوپریم، از چمن نا پرده سود دشت خشکی، در دمن ناخفته رود
از ازل خون رگم بزم مرده بود بر که هایم، بر که هایم مرده بود
همش نیم بلبلی دیوانه بود کز فرازم روز و شب پرمی گشود
وز بهارین گلبن زاینده رود قنمه ها می خواند و شعری می سرود
ناگهان پر زدشی، تنها شدم در نگاهی از نگاهی وا شدم
مرغم رفت از برم بیداد و داد زندگی این سان پرد از خانه باد؟
چون غزلخوان رفته، جندان می رسند لیکن، اکنون جای گل خار و خسند
بر تن دل مرده ام خوش می نکند خون سیه بزم مرده ام را می مکند
با همه دلبستگی، خود پرورند مردن اند مردنم را می خرنند
من خدایا مرده بودم از ازل قصه ای ناگفته بودم در غزل
من کیم؟ دریای دریا جز نمک می توانم بر کشم از جاسرک؟
من کوپریم لیک می سوزم کم کمک لوت لوتنم من نمک تر از نمک
(لوت لوتنم من نمک تر از نمک)

خاموشی - « پادگان عباس آباد ، تهران آبان ماه ۱۳۵۰ - اصفهان آبان ماه ۱۳۵۲ »

بس در این ماتمکده آتش به جانم می زنند
شعر من ، احساس من سرد است سرد شعر من رفته است ، جانم سوخته
روح من مرده است ، جانم سرد سرد
تا به کی باید برای نان دوید ؟ خسته در مرز خیابان صف کشید ؟
شعر من ، احساس من سرد است سرد شعر من ، احساس من سرد است سرد
شعر من ، احساس من سرد است سرد

عشق چیست - چنین واژه ای هست ؟ « اصفهان فروردین ماه ۱۳۵۳ »

دیری است دلم راه وفا می جوید در گشت و گذار خود جفا می جوید
نی در کتب از عشق شفا می جوید نی در حرم شعر صفا می جوید

کار مجنون وار - « اصفهان خرداد ماه ۱۳۵۳ »
(به بهانه تدریس عاشقانه و بی توجهی دانش آموزان)

من که مجنونم - ولی ، لیلی کجاست همشین غم دلم ، شادی کجاست
هر چه سرمشق وفا دادم ، زهی پاسخ درسم صفا نی نی ، جفاست

کبوتر ضد هوایی - « جنگی است بی دشمن ، تاریخ مرده است »
جنگ ظفار^{۳۲۸} : وقتی کبوتر بچه سپید صلح ، جت جنگنده سرخ را ساقط می کند
پرواز کبوتر ها منع می گردد

در سیاهی های سرخ ، من سپیدی را نمی بینم ...
چرا جنگ ؟ دشمن کو ؟ و آفتاب است دلیل آفتاب ...
برای سلامت جنگ آهنی ، پرواز مرغ لطیف صلح مسخ می گردد
و سبک بالان سپید سرخ
در سکوت آدمی آدما ، قطعه ای آغاز پرواز ای خدا
بر سیاهی های سرخ بی پناه ، من سپیدی را نمی بینم خدا
آفتاب آمد دلیل آفتاب ، مسخ شد اوج کبوترها خدا

^{۳۲۸} نبرد چپ گرایان عمان (جبهه آزادی بخش ظفار) با رژیم پادشاهی آن کشور (۱۹۶۲ - ۱۹۷۵ م = ۱۳۴۱ - ۱۳۵۴ ه ش) نیرو های پادشاه به کمک محمد رضا پهلوی و ارتش ایران (که از سال ۱۳۵۱ ه ش) وارد جنگ شد - چپ گرایان را سرکوب گردیدند (۹۲) .

در سیاهی های سرخ ، من سپیدی را نمی بینم ...
چرا جنگ؟ دشمن کو؟ و آفتاب است دلیل آفتاب ...
برای سلامت جنگ آهنی ، پرواز مرغ لطیف صلح مسخ می گردد
و سبک بالان سپید سرخ

راهیان عشق - « اصفهان اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ »

دوستان انجمن ادبی جوانان اصفهان^{۳۲۹} در نقد هایی به علت لطف ، بی اطلاعی ، پهلوبندی ، عقیده شخصی یا هر چه می خواهید ... به شعرگونه های نگارنده ، جنبه عرفانی می دادند - که در تکذیب متقابل آن ، جلسه های پرباری داشتیم و در نشریه دیواری گروه با تشریح « چهار سفر » و « هفت شهر عشق » که من سفر اول و شهر اول هم نیستم - نقدی بر نقد نوشتیم - ولی ، از آن جا که تعریف و تمجید بی جهت ، موجب خود بینی و تکبر یا تشویقی برای پیشرفت است - مدت ها به این فکر بودم که لااقل از میان دنیای بی کران عرفان و واژه های آن که در نظر خوانندگان عام شعر های متصوفه و عرفاء به گونه ای دنیایی برداشت می شود - اصطلاحات بسیار مصطلحی را در نظمی بررسی نمایم - متأسفانه ، در بین اثر های متقدمین و متأخرین شعری که یک جا چندین واژه مورد نیاز را در بر گیرد ، مشاهده نکردم - از سوی دیگر ، در آن زمان نبودن واژه نامه های عرفانی ، فقر من مبتدی و از همه مهم تر تلاش برای معاش که هرگز با تجسس علمی در زمینه های نظری و عملی سازگار نبوده و نیست ... بازدارنده رسیدن به هدف بودند - ناچار ، بعد ها با استفاده از برخی عبارت های عرفانی دیوان (خواجه شمس الدین محمد) حافظ شیرازی (۱۸۴) (تصحیح استاد ادب و ادیب شاعر ، روان شاد حسین پژمان بختیاری صفحه ۳۸۳ - ۳۸۹) و سایر منابع موجود با بضاعت اندکی شعر گونه های زیر را سروده - نسبت به شرح معانی واژه ها اقدام نمودم^{۳۳۰} امید است راهی باشد برای راهیان و رهبران مددیارمان .

۱ - بسم الله الرحمن الرحيم (اصفهان - شهریور ماه ۱۳۵۶)

به نغمه مطرب و می بندگی کن سحر چون عاشقان دیوانگی کن
ملاحظت در شراب و عشق و مستی است ایاساقی ، دلا پایدگی کن
لطافت بر جوانان زنده بادا لبانت بوسه ریزان زندگی کن
هلا دل ، زندگی شیرین زبانی است اگر تلخی ، زهی شرمندگی کن
لجاعت واژه های پیر قدیمی است رفاقت کن ، همی بالندگی کن
حجاب بی می و نی دلخرازی است مداوم صحبت سازندگی کن
اگر گمراهی و نادان و مدهوش نبوشیدن سخندان ، پردگی کن

^{۳۲۹} تا آن جا که حافظه ام یاری می کند (به یاد انجمن ادبی جوانان اصفهان) نام خانوادگی اعضاء اصلی گروه بر حسب حروف الفباء چنین بود : خواهران « بدیهی - روایی - مدرسی پور - نوید ... » و برادران « بهنیا پسر - بهین (بهنیا - پدر) - بیات - جورابچی - حشمتی - خلیلیان - خضری - خیامباشی - صبوری - صفوی (نگارنده مجموعه حاضر) - طلایی - قریشی - کاشانی - کاظمی - گلشنی - نیرومند - نیکو - هسته ای ... » با تشکر از هنرمندان ارجمند « مجید فرهمند » و « عباس بهروان » که جلسات گروه را رونقی بسزا می بخشیدند .

^{۳۳۰} معانی اصطلاحات و واژه های عرفانی در پایان این بخش می آید .

اجابت از حکیمان رمز نیکی است لذا با بوسه رفع خستگی کن
ریاضت در ره جانان چه زیباست حریم ابرمن بارندگی کن
یکایک راز این مصراع این است مرنجان کس، دلا بخشندگی کن

موشح جدید نگارنده (با حرف های نخست نخستین واژه هر مصرع)
رمز موشح (بسم الله الرحمن الرحيم)

۲ - عرفان (تهران - آبان ماه ۱۳۵۶)

« محدث، باده عرفان بود عشق حدیث زنده ایمان بود عشق
مراد مستی و می مهربانی است دل آگه، رازی پایان بود عشق
وصالش بوسه پر خال لبش باد عجبین بزم سروسن بود عشق
لب خندان آن ساز خدایی است یکا یک راه آن مستان بود عشق
سر هر واژه در هر پاره پیش به نام راهیان جان بود عشق
(محمد) ساقی زندان صافی است همی (کوثر) که در دامان بود عشق
(علی) پیر مغان دیرایمان علی ایمان، بلی ایمان بود عشق
(علی) سر کرده یاران حق است حضور والی احسان بود عشق
ندای جانان عشق است، عشق است یقین دان راه آن جانان بود عشق
محدث، باده ایمان بود عشق حدیث زنده عرفان بود عشق

رمز موشح در چهار مصرع نخست (محمد و علی)

۳ - گلوآژه رهبان سه حرف است (اصفهان - دی ماه ۱۳۵۶)

پیمان جان خوش نهان، عشق است و عشق است راز ره هر بهروان، عشق است و عشق است

وصلش بدان، با به زبانی همنشین است ایثار یار مهربان، عشق است و عشق است

نه گوشه دل را اگر از هم گشایی هر پاره آن بی گمان، عشق است و عشق است

حرافه شعرتری دردانه من ای دل بدان، رمز نهان، عشق است و عشق است

جان بخش ما، نورش تویی ای جان جانان مهر و وفا در پیروان عشق است و عشق است

حالا بین گلوآژه رهبان سه حرف است ماهیت پیر وجوان عشق است و عشق است

دلدادده پیر مغان گلبوسه گیرد صد واژه دیر مغان عشق است و عشق است

ای عارف پروانه دل ، پاینده مانی دریای رازت مهربان ، عشق است و عشق است
قرابه می داری و ما جرعه نوشیم ؟ یاری گر باده رسان عشق است و عشق است

۴ - جانانه پای عشقم « اصفهان بهمن ماه ۱۳۵۶ »

جانانه پای عشقم - پیرم جوان می گردم در بزم مطرب و نی ورد زبان می گردم
ناز و کرشمه عشق پیر و جوان ندارد حرف تهی شکستم ننگ جهان می گردم

۵ - هم پیمان (موشخ به گونه پیشین) - « اصفهان ۱۲ تیر ماه ۱۳۵۷ »

فرجام جهان بدان بود عشق راز ره هروان بود عشق
یاری و وفا و مهربانی دریاب که بیکران بود عشق
هیبت، فسانه ها شد از عشق متظومه هر زمان بود عشق
جانا گل شعر من تو هستی لبخند تو هم زبان بود عشق
سر بر سر هم زنده به عشقیم یاران، ثمر جهان بود عشق

همره - « اصفهان ۱۲ مرداد ماه ۱۳۵۷ »

دلم فرهاد وش مست اشاره که شیرین وش در آیی چون ستاره
به مذهب صفا صف در صف آیند تمام عاشقان بر ما نظاره

همراهان وطن - « تهران دیماه ۱۳۵۷ »

ای دل - همه طوطیان ، اگر جمع شوند از خواندن تهمه های خوش منع شوند
وز کشور ما ، سوی بنگاله روند گل های وطن حامی (شمع) شوند

بهاران در زمستان ^{۳۳۱} * (۱) « تهران - بهمن ماه ۱۳۵۷ »
(ورود رهبر ایمان به میهن به دل ها پرتو احسان دمیدن)

بهار طیب و دلارا دوباره آمد ، گوش
فسانه گوی غزلخوان ز عشق کرده خروش
ز بعد زمستان سرد بهار خواهد بود
ز گل بر شمع ، پروانه - شهد نوشا نوش

* بهاران در زمستان (۲) « اصفهان - بهمن ماه ۱۳۵۷ »
(بیست و دو بهمن روز نجات میهن) ^{۳۳۲}

بهار آمد ، بهاری در زمستان یمین آگه دلی ، آورده برهان
سیاهی آخرین رنگ جهان نیست تکیده بر شب اندر ، روز تابان
وجیهان بر سپیدی راه یابند دل یاران - بهاران باد ، شادان
وصی مکتب درس خدایی بهارین گلبن بستان عرفان
همانا در حدیثی جاودانه مرا فرموده از نوروز دوران
نگر - وقتی ، گنجهکاری نباشد روا دانم ، همان را عید گردان ^{۳۳۳}
ولی او از بهار دین ، چه خوش گفت زهی مهد مسلمانی است ، ایران
نهایت رمز آن توشیح ، خواهید ؟ (جوانان وطن ، خون دلیران
ابر مردان ، زنان پاک دامن توانا پیروان عشق و ایمان)
میهن یاور ، موشح گشته مصراع یکایک حرف اول را فراخوان
همی ارقام آن ها گیر و دریاب نشانی از بهار اندر زمستان

(باد بهاران - بادی ، خجسته باد) ^{۳۳۴} « تهران - فروردین ماه ۱۳۵۸ »

باد بهارمان - بادی ، خجسته باد ^{۳۳۵} بر گلشن جوان - شادی ، نشسته باد

^{۳۳۱} * اتفاق جالب توجه : نگارنده ، پس از سرودن شعر گونه واپسین با محاسبه رقمی حروف « بهاران در زمستان » دریافت که جمع آن ها برابر با ۱۰۲۱ می باشد که آن برابر با جمع رقمی نام حضرت امام راحل (ره) (روح الله الخميني) است .

^{۳۳۲} (بیست و دو بهمن روز نجات میهن = ۱۳۵۷) .

^{۳۳۳} امام علی (ع) در یکی از عید ها فرمود : امروز تنها روز عید کسانی است که روزه آنان مقبول درگاه خدا و عبادت های شبانه ایشان مورد پذیرش او قرار گرفته و هر روز گناه نکنی روز عید تو ست (نهج البلاغه ، حکمت ۴۲۸) .

^{۳۳۴} (باد بهاران - بادی ، خجسته باد = ۱۳۵۸) (هجری شمسی) .

^{۳۳۵} (باد بهاران بادی خجسته باد = ۱۳۹۸) (هجری قمری) .

بوی سحر نسیم ، راز شکوفه هاست هنگام عاشقی - خواری ، شکسته باد
 تخم وفا بکار ، رمز جوانه هاست مهر گیاه عشق - آهسته ، دسته باد
 بار وفا دلا ، شیرین و دلرباست گل می دهد ، صفا - زاری ، گسسته باد
 بر تیغ هر دمن - رنج عمل بین آذین انجمن - می خون ، نبسته باد
 پروانه را نگاه ، روز سمندری است عاشق کش دورو - همواره ، خسته باد
 در لاله زارمان - یاری ، غنیمت است شمع وصالمان - می گونه ، رسته باد
 ای راهیان دل - دل ها به هم کنید حافظ چه خوش سرود ، غمخانه جسته باد
 دیو - ابرون رود^{۳۳۶} ، جای فرشته باد^{۳۳۷} سبزینه می رسد - سرخی خجسته باد

نوروز چه روزی است « تهران اول فروردین ماه ۱۳۵۸ »

فرموده علی راهبر خرد و کلان نوروز جم و عید کدام است نشان ؟
 هر روز نکردی گنهی خوش می باش آن را بن شایسته ایام بدان

باری ثمر جهان بود عشق - « تهران - دوازدهم تیر ماه ۱۳۵۸ »

فرجام جهان بدان بود عشق راز ره بهروان بود عشق
 یاری و وفا و مهربانی دریاب که بیکران بود عشق
 رامشگر شاعران پر شور یاری گر عارفان بود عشق
 وین بادۀ سرمستی هستی نوش تن و جان که جان بود عشق
 ز نهار فسانه ها شد از عشق دمساز ترانه خوان بود عشق
 هر دفتر دل که می گشایی سر برگ سخن در آن بود عشق
 می ریز جوان ساقی می گون می^{۳۳۸} ریز که می همان بود عشق
 جوینده آتش درونی گلبانگ نی روان بود عشق
 لبخند که ساز دل ز عشق است تک خال لبی چنان بود عشق
 سرتاسر زندگی صفا کن چون هر طرفش نهان بود عشق
 یاد آور شعر من چنین است باری ثمر جهان بود عشق

^{۳۳۶} (دیو - ار ، برون رود = ۶۸۹ = شاه ، ای نفاق فانی) .

^{۳۳۷} (جای فرشته باد = ۱۰۰۶ = باد صبا جو ، وفاق خمینی) .

^{۳۳۸} سخن سنجان می گویند : در غزل بهتر است هر واژه ، یکبار بیشتر نیاید و هنگام نیاز ، در سراسر آن تنها می توان یکی از واژه ها را دوبار تکرار کرد
 اما ، چون در ادبیات عرفانی برای می شناسه های گوناگونی آمده است - دستور یاد شده برای شعر گونه بالا کاربردی ندارد - آن شناسه ها در پایان
 همین بخش بررسی می گردد .

تا بوده خلیج فارس یاران تاریخ جهان گواه برهان
« تهران - آبان ماه ۱۳۵۹ »

به بهانه جنگ صدامی علیه ایران - گفتن دوباره نام ساختگی خلیج عربی به جای خلیج هماره فارس

جان و تنمان فدای ایران ، تاریخ یلان گواه برهان
آرام روان جان بهاران ، باد خزر و خلیج و مکران
جان و تنمان فدای ایران
تا بوده خلیج فارس یاران ، اطراف خزر شکوفه باران
دریای جنوب و جان نثاران ، پاینده بمان هرمز و مکران
جان و تنمان فدای ایران
هر جای میانسان بدان هان ، جان بیکران کران شیران
بین دمن و دشت گل افشان ، مام وطنم هماره شادان
جان و تنمان فدای ایران
آب وطن و خاک گهربان ، رویانده بلی ، لاله دوران
گلگون شده از خون جوانان ، پاینده شود مهد دلیران
جان و تنمان فدای ایران

ساقی شایسته - « تهران - شانزدهم تیر ماه ۱۳۶۰ »
(موشح کهن - نزدیک زاد روز مولا علی درود خدا بر او - زاد روز رمز موشح)

فرجام کار هستی ، روح خدا پرستی یاری و مهربانی ، عشق است و پاکدستی
رمز می شاعران ، میکده عارفان وین نی آتشدان ، راز ره بهروان
زیب زمین خدا ، کشته مهر و وفا هر که گشایی دلش ، گلبوسه کارد صفا
مه واژه دلبران ، ناله جان بی گمان جمله پیر و جوان ، یارست و عشق نهان
لبخند ناز جلی ، بوسه خال لبی ساقی شایسته ای ، راه است و مهر علی
یا علی " یا علی ، ناد علی " علی

مخمس بهاریه (استقبال از حافظ) « تهران - شهریور ماه ۱۳۶۰ »

گیاه مهر بنشان که بوی نوبهار آرد اگر بشکفت ، هر دانه - گلستان ، آشکار آرد
صفا بنگر چگونه ، وفا بر خود سوار آرد درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد
به نام یار ، خرسندیم - سه روزی ، ای نگار ما چرا جنگ و ستمکاری که غم گیرد بهار ما
بیا تا گل برفشانیم ، چمن بادا نثار ما شب صحبت ، غنیمت دان که بعد از روزگار ما
بسی گردش کند گردون ، بسی لیل و نهار آرد

چو پروانه ، مکن دل خوش ، که سوز شمع ریزد بال سمندرگونه در آتش ، سیاهی را بگردان حال
 ز هشیاری ، دل غافل - کمالت گشت مالا مال بهار عمر خواه ای دل ، و گرنه این چمن هرسال
 چو نسرین صد گل آرد بار و چون بلبل ، هزار آرد
 اگر دقت کنی بینی ، بهارین گلبن عرفان سه حرف نیک می باشد که گردیده ، بسی دیوان
 دل آگاهی ، وفاداری ، همیشه مهر جانان چو مهمان خراباتی به عزت باش با رندان
 که دردسر کشی جانا ، گرت مستی خمار آرد
 وفاداری نما ، هم ره که دلگیری است در خلقت جفاکاری ، ضرر دارد - چه ، زیبایی است در الفت
 گنه پوشان و برنوشان ، می کارانه ، بی کلفت خدا را چون دل ریشم ، قراری بست با زلفت
 بفرما لعل نوشین را که زودش با قرار آرد
 ز بی مهری ، بلا خیزد - چه ، راه آه در حکم است دلا با دل بهاری کن - که ، ماه جاه در حکم است
 اگر مجنون سیه روز است ، گناه شاه در حکم است معماری دار لیلی را که مهد ماه در حکم است
 خدایا ، در دل اندازش که بر مجنون گذار آرد
 به عشق و معرفت دم زد - زهی ، پیرانه سر حافظ که گشته همزبان گل ، نگهبان زبان حافظ
 بلی ، عارف - بهارانه ، شب مستان محافظ در این باغ از خدا خواهد ، دگر پیرانه سر حافظ
 نشیند بر لب جویی و سروی در کنار آرد

حافظا رمز شერთ راز میخانه به شعرم می دهد « شیراز - اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ »

هر زمانی بوی گل آید غزلخوان می شوم سوی حافظ در غزل هایش خرامان می شوم
 هر تقال بزم دل ها را چه حالی می دهد بعد از آن حالی به حالی ها بسامان می شوم

چون که حافظ سوی اشعار تو راهی شد دلم پریم گشته فراموشم ، جوانی شد دلم
 با نگاهی بر غزلهایت هوایی شد دلم بعد از آن حالی به حالی ها چه حالی شد دلم
 عاشقی را از نگاهت نیز میخوانم ولی من اسیر رنگ چشمانت ، شرابی شد دلم
 رمز شერთ راز میخانه به شعرم داده است کز میان شمع و پروانه جهانی شد دلم
 غنچه دل ، شعر من ، عشقم بلی گل می دهد در بهاران فصل باران چون بهاری شد دلم

نصیحت به فرزندان - « تهران ، مهرماه ۱۳۶۰ »
 فرح زین عالم خاکی نخواهید ره دانش به سوی حق کشانید
 یقینش مردمی و مهربانی است نهال عشق و یاری بر نشانید
 امانت از خدا، عقل و شعور است زهی در پرتوش سرزنده مانید
 وجاهت بر قد و بالا و زرنیست فراخی بر دل عارف رسانید
 رهایی از غم و اندوه وقتی است شکیبایی، خداجوی بدانید
 اگر آرامش و کامی خواهید دمدام با دیانت در امانید
 صفارا با وفا آغشته سازید فروتن وش نکونام جهانید
 ولی چون رمز این توشیح^{۳۳۹} یابید یکایک یادگار هر زمانید

دخترم - پسر « اصفهان شهریور ماه ۱۳۵۸ - تیرماه ۱۳۶۱ »

دخترم کوچولوی شیرین زبون یه گلی، اما - بهاری مهربون
 هر شبی لبریزه از غصه بابات آرومه وقتی می که قصه برات
 یادته دختر شاه پر یون؟ نغمه آدماک چوبی و جون؟
 آخه شب ها واسه تو زنده می شن طفلیا صبح می میرن، آخ می میرن
 هر شبی لبریزه از غصه بابات آرومه وقتی می که قصه برات
 غنچه بوسه فری ناز منی گلبن خاطره طناز منی
 غزل شاعر دلسوخته ای راز چهچه در آواز منی
 هر شبی لبریزه از غصه بابات آرومه وقتی می که قصه برات
 یادمه خنده شیرینی و شور دخترم چشم منه دشت نمور
 نازنین ناز پدر نازم کن خسته ام از غم دل بازم کن
 هر شبی لبریزه از غصه بابات آرومه وقتی می که قصه برات
 پسرم گریه نکن عمر منی توگل تازه این انجمنی
 می رسد فرشاد من چنین شبی که غمی ز قصه گو بر چینی

^{۳۳۹} رمز موشح به روش نگارنده = فریناز (زایش ۱۳۵۸/۶/۵) و فرشاد (زایش ۱۳۶۱/۴/۱۵) صفوی .

(ماده تاریخ زایش دخترم فریناز صفوی)

چو پنجم شد ز ماه شهریاری دوباره سوی ما آمد بهاری فریده سال آن در شعر فرهاد (صبا بر ما ، فریناز است باری) = (۱۳۵۸)

(ماده تاریخ زایش پسرم فرشاد صفوی)

چو مانده نیمه ای از ماه مرداد همانا ایزد از نعمت خبر داد فریده سال آن در شعر فرهاد (جهانش گل ، صفا آورده فرشاد) = (۱۳۶۱)

جانم فدای زنده رود - « اصفهان اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ - خرداد ماه ۱۳۷۸ »

(نخست نیکی های زنده رود در شعر گونه ای آمده بود - سپس ، خشک شدن دستی اش نیز به آن افزوده شد)

زاینده رود ، ای زنده رود ، انگیزه نای و سرود مهد هنر رای تو بود ، پردازده راهت درود
(جانم فدای زنده رود جانم فدای زنده رود)
زاینده رود ، ای زنده رود انگیزه شعر و سرود کاران حافظ یاد بود ، عرفان هاتف را درود
(جانم فدای زنده رود جانم فدای زنده رود)
اما اگر - زاینده رود ، روزی چنین پژمرده بود صائب به شهرش مرده بود ، شعر ترش خشکیده بود
اما اگر - زاینده رود ، روزی چنین دیوانه بود نقش جهان آواره بود کاخ شهان ویرانه بود
(جانم فدای زنده رود جانم فدای زنده رود)
زاینده رود ، ای زنده رود انگیزه عشق و سرود چون اصفهان کار تو بود بهر درودت لب گشود
نصف جهان نام آورم ، نقش جهان زیبائیم شهر کمال نامیم ، لطف اله و مهر توام
زاینده رود ، ای زنده رود - انگیزه بزم و سرود تاج و کسایی رو نمود ، تار برازنده درود
(جانم فدای زنده رود جانم فدای زنده رود)
زاینده رود ، ای زنده رود - مانند تو هرگز نبود هشت بهشت راست بود اطراف سر سبزت درود
(جانم فدای زنده رود جانم فدای زنده رود)
زاینده رود ، ای زنده رود انگیزه نای و سرود مهد هنر رای تو بود پردازده راهت درود
(جانم فدای زنده رود جانم فدای زنده رود)

مخمس مهدیه « تهران ، شهریور ماه ۱۳۷۹ »
(تقدیم به بهروان منصور صفوی)

مست آنم که به اقدام صفا می آید نادی گستره مهر و وفا می آید
صحبتش بر من بیمار دوا می آید وندرین تاری شب ، نور خدا می آید
رفته دل - باز در او شور و نوا می آید
صابری کن که سرانجام زمستان برود فصل گل ، بوی صبا ، راز بهاران برود
وادی گلشن و گلخانه شتابان برود یاد یاری نرود ، اگر چه ، دوران برود
شد نسیم سحری - غصه حرمان برود
ابر تاریک رود ، نور خفا می آید دلخراب است جهان ، جام خدا می آید
میکده باز و سروشش به صدا می آید از دل حافظ میخانه ندا می آید
نور پر نور ز اندام هدا می آید

همراه من تو هستی ! پیوسته مست مستم « تهران ، آبان ماه ۱۳۸۰ »

زین خال لب که داری مشتاق بوسه هستم
هر گوشه لبانت می می دهد به دستم
راهی که می روم من ، پایانه اش بهشت است
همراه من تو هستی ! ، پیوسته مست مستم
ناز و کرشمه عشق پیر و جوان ندارد
جانا همیشه با جان جانانه پای عشقم
فرجام کار هستی ، عشق است و مهرورزی
یاری و مهربانی ، باید نمود هر دم

چهار فصل عشق نیز فرا می رسد « تهران ، بهمن ماه ۱۳۸۰ »

دیدن روی نگارم در بهاران خوش بود بوی مویش در میان باد و باران خوش بود
مهوش رویای من چون گرم و تابستانی است گرمیش اندر خزان در مهر و آبان خوش بود
مونس شبهای من آن ماه گردون من است بدر تابانش شب صاف زمستان خوش بود

روان‌شناسی پرورشی در اندیشه‌های اسلامی « اصفهان - تهران ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ »

برداشتی از گفتارهای پرورشی پیشوایان و دانشمندان بزرگ اسلام (درود خدا بر آنان باد)

دیباچه

یاران خدا بر همگی صل و سلام قاصر من درمانده ز دریای کلام
ای راه‌گشایان حقیقت ، خجلم این است توان من بی حاصل خام

بر ذات نبی رهبر فرزانه درود کز فضل و ادب پایه کاشانه سرود
هر خانه در آن پند حکیمانه نبود ویرانه ویرانه ویرانه نمود

فرموده علی - ولی حق ، فضل و شرف با همت والای تو می آید کف
هرگز نبود بهانه فخر ، خلف پوسیده استخوان افراد سلف

۱- (ارث و محیط در رفتار آدمی نقش سازنده ای دارد)

فرموده نبی ، همسر بی مایه مگیر از گلشن منجلاب گلپایه مگیر
فرزند چنان کسی تبه می گردد دریاب ازو وارث بی پایه مگیر

فرموده علی - طفل ، زمینی عالی است کز سزه و هر بنر و گیاهی خالی است
هر دانه ، بدان - که بر دلش افشانی می پروردش - گرچه ، خس پر خاری است

فرموده - امام کاظم ، ار کودک پست بر ثروت و قدرتی همی یازد دست
گمراهه رود - زهی ، کند پستی یش طاقی شود و بلی نمی داند کیست ؟

۲- کودک دارای پیشرفت گام به گام تنایی - روانی است

در گفته رهبران فرزانه دین اسفار نما (سه هفت ساله ببین)
اول سفر سیادت اندر بازی است دوم سفر پرورش دانش و دین
سوم سفر مشورت پیر و جوان راهی است به سنت نبی گلبن چین
این سیر و سفر ، دور تسلسل گیرد ما ذره خاکیم و دمی خاک نشین^{۳۴۰}

^{۳۴۰} * فرموده علی ، مزین راز و نیاز ای بنده ناچیز به ناچیز نناز

چون ذره آبی و دمی خاک شوی با فخر فروشی و غروری دمساز !؟

در تذکره ناصیح دین مبین حق پسران بر پدران گشته عجین
 آورده پدر بهر پسر مادر نیک بر همسر خود ارج نهد مهر آگین
 همواره دهد نام نکو بر فرزند همبازی کودکش شود خنده جبین
 آماده کند البسه و نان حلال با اجرت خود نتیجه کد یمین
 هنگام زبان، بر آن نهد نام خدا کم کم بنهد همواره قرآن امین
 هم سر به سرش پرورش پاکدلی است هم بارقه علم بر آید به یقین
 رفتار دگر نماز و خط و ادب است دلداد، بلی پیش رود حتی چین
 زنهار، تمام جمله ها یک سخن است در مهر و وفا چکیده اش رفته همین

۳ - تغذیه درست نوزاد با شیر مادر تا دو سالگی پایه بهزیستی و توانبخشی انسان است

بر حسب طبیعت بشر در قرآن چون شیر بود غذا و آب و درمان
 مادر بدهد شیر به فرزند، دو سال شیری نبود برای کودک به از آن

۴ - به هر چه بنگری بازی ورزش، هنر و تفکر کودک است

استاد ادب رسول پاکیزه روان فرموده، زمان گل برای گلبن
 ای برزگر بهینه با گل بچگان همسنگ نما سرشت و کردار و زبان
 در گرد جهان یافته ای از ایران^{۳۴۱} بازی است زبان ادب میوه جان
 دانی سخنم جوانه آگاهی است همبازی پرورش گر نیک نهان

^{۳۴۱} خواجه نصیرالدین طوسی که چکیده دانشمندان ایرانی پیش از خود می باشد در باره بازی کودکان در کتاب اخلاق ناصری (۱۸۴) نوشته است : بازی وسیله ای است برای بروز توانایی های کودکان ، برانگیختن شور و نشاط آن ها و در پایان وسیله ای برای رسیدن کودکان به سلامت جسم و روح است ... بازی وسیله ای برای رفع خستگی از فعالیت های جدی است و شرط آن آزادی عمل اطفال است و ممانعت از بازی های الم انگیز وظیفه والدین می باشد ... در اثنای ممارست فنی ، باید به ورزش نیز پرداخت تا حرارت غریزی تحریک شود و صحت انسان محفوظ ماند و کسالت و بلادت بر طرف گردد و هوش برانگیخته شود ... (. گفتنی است چنان که در یکی دیگر از نگارش های نگارنده (روان شناسی پرورشی در اندیشه های اسلامی) بررسی گردیده است- نوشته دانشمند ما ، نکته های گفته شده دانشمندان باختری بسیار واپس تر از خود را در بر می گیرد (۱۸۵) .

۵- یاری و همراهی، محبت و وفای به عهد نیاز های عمده روانی کودکان است

در نوهارمان، یاری خجسته باد بر گلشن جوان - شادی، نشسته باد
بوی سحر نسیم، راز شکوفه هاست هنگام عاشقی - خواری، شکسته باد
تخم وفا بکار، رمز جوانه هاست مهر گیاه عشق - آهسته، دسته باد
بار وفادلا، شیرین و دلرباست گل می دهد، صفا - زاری، گسسته باد
بر تیغ هر دمن - رنج عسل بین آذین انجمن - بی گل، نبسته باد
دردانه را نگاه روز محبت است بی ناز و همراهی، پیوسته خسته باد
خشم خدا مخواه فرهاد بی ثمر در بوسه زار وی، مردانه رسته باد
ای راهیان دل - دل ها به هم کنید حافظ چه خوش سرود، غمخانه جسته باد
دیو - اربون رود، جای فرشته باد سبزینه می رسد - سرخی خجسته باد

۶- (به نام سخن پرور راستان هنرمند پروردگار زبان)

فرموده محمد تقی رهبر جان گردیده بشر زیر زبانش پنهان
تفسیر سخن باز گفتار ولی یعنی - محک عقل و درون است بیان

فرموده علی، هادی دین - ای انسان پشت سخت دشمن خونی است نهان
در بحث و جدل طناب حب می گسلد وز گفته مغرور، شر آید به میان

۷- انتظار هر گونه رفتاری از کودک باید با توان تنایی - روانی او سازگار باشد

تکلیف نمی کند خدا بر انسان انجام وظیفه، برتر از حد توان
نیکی و بدی سزای خود را دارد این است اساس داده های قرآن

دلدادۀ کودکان هر عهد و زمان پیغمبر شیرین سخن آورده بیان
دریاب چه سان گفته ما کارگر است هر گاه عملش درخور فهم است و توان

۸- آموزش و پرورش کودک باید مناسب با زمانه او باشد

فرموده علی، تربیت کودکی بر خلق نوین نیست روا، گوش نیت
رفته است زمانه ات زمانی دیگر است تحمیل مکن به کودکت، کودکی

۹ - رفتار خانواده در آموزش و پرورش کودک بسیار مؤثر است

بر ذات نبی رهبر فرزانه درود کز فضل و ادب پایه کاشانه سرود
هر خانه در آن پند حکیمانه نبود ویرانه ویرانه ویرانه نمود

فرموده شکافنده دانش ، اطفال محفوظ نباشند ز خواری و زوال
وقتی پدرانشان شرورند و خلاف فرزند نمی رود پی فضل و کمال

زنهار ، محمد علی نکته سرود فرمود که بدترین پدر کیست ؟ فرود
آن است که در راه وداد فرزند بر یاری و نیکیش ، چه بیداد نمود

۱۰ - همنشینی و تقلید از دیگران در آموزش ، پرورش و یادگیری ، نقش عمده ای ایفاء می نماید

بوی گل گیرد ز گل ها همنشین برگزین گلبن دانا همنشین
در بهار دین ، چه خوش آورده دوست همنشین همبو شود با همنشین
برگزین صاحب دلان را همنشین کام دل گیرد ز دل ها همنشین
رهبر آنان چه نیکو می سرود همنشین همخو شود با همنشین

۱۱ - تشویق کردن برای آموزش و پرورش کودکان بسیار کارساز است

فرموده علی (مخزن آداب جهان) تشویق نما نکویی خورد و کلان
این نور صفا مکررش پر ثمر است کز بارقه اش بد به شود ، به بهروان

فرموده علی : مربی جان و روان تنبیه مکن زیاده از حد و گران
این فعل گنه ، مکررش بی اثر است چون شعله لجبازی و شر خیزد از آن

۱۲ - (به نام خداوند جان و روان که آگه بود از عیان و نهان)
(شخصیت فرد محصول تربیت او در دوره کودکی است)

فیض از محمد حدیثی به زر نوشت گر نیک پروری دختر پاکیزه سرشت
و ر نعمت حق به سوی او باز کنی یاور راهنمایی است ز آتش به بهشت

فرموده نبی محمد پاک نهان ای مرد و زنی که دم زنی از ایمان
نعمت خدا بر تو و از فیضش دور وادار کنی گر خلقت بر عصیان
فرموده علی که کودک دانش جو هنگام بزرگیش بزرگانش جو
هر کس که ز خوردی ره دانش پیمود در علم و عمل پیش ز اقرانش جو

پی گیر علی غزالی پاک سرشت پوینده اکسیر سعادت که نوشت
هر کار بخواهی به جوانی گل کرد گلدانه آن ز کودکی باید کشت

۱۳ - (عقل پایه تجربه و تجربه مکمل عقل است)

مؤمن به حدیث جعفری دل بسپار اخلاق خوش و روان به عقل است کبار
انسان عقیل کامل فرزانه هرگز نخورد نیش ز یک لانه دوبار

۱۴ - عادت های ناپسند ، بیماری های رنج آور و غیر قابل درمانی می باشند

فرموده امام عسکری بر همگان دل رنجه بود ز دست یار نادان
مخصوص که گردد به کریهی معتاد اعجاز بود عادت وی را درمان

۱۵ - آموزش و پرورش کودکان برای پیروی و پشتیبانی از پیشوای زمان خود

فرموده امام عصر برنامه خویش با اذن خدا ، گشوده هر نامه خویش
سرباز جوان گزیند و یاری ما آموزش آنان شده برنامه خویش

۱۶ - بیشتر مردم به دنیا دلخوشند

فرموده شهید حق حسین مبرور مردم عبید عالمند و زر و زور
اغلب به زبان وقت خوشی دیندارند اما به خطر اکثر آنان کر و کور

۱۷ - در ناملايمات طلب مرگ نکنید

فرموده حسن ، امام پاکیزه نهاد دادار جهان است نگهدار عباد
با دیدن ناحق طلب مرگ مکن حق است شکیبایی و دیدار و داد

۱۸ - از سرگذشت گذشتگان عبرت بگیرید ، خداوند هر گناه جدیدی را سزا خواهد داد

ناکرده عبر - (امام هشتم فرمود) هرگاه گناه تازه ای بنده نمود

از عالم غیب تیر یزدان بزرگ سوی تو بلای تازه ای خواهد بود

مفهوم استعارات عرفانی و سایر واژه ها

با استفاده از « دیوان حافظ شیرازی » (۱۸۶) ، « لغتنامه دهخدا » (۳۵) ، نظریات فیلسوف شهیر ملاصدرالدین محمد قوامی شیرازی در اسفار اربعه (۱۸۷) به نقل از کتاب « آشنایی با فلسفه اسلامی » (۱۸۸) و نظریات سایر عرفاء به استناد آیه وحیث ، مندرج در کتاب « روان شناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی » (۱۸۹) یا شنیده های نگارنده (۹۲) تفسیر اصطلاحات یاد شده به شرح زیر است .

۱- بزم : « مجلس خاص اهل حق جهت استفاده از فیوضات خدا داده یکدیگر » .

۲- مطرب : « فیض بخش عالم معنی » .

۳- می = باده : « نشأت یافتن از ذکر خدا و ذوقی است که به وسیله آن انوار معانی بر سالک راه خدا ظاهر می شود » - « گذشتن از خود و مستغرق شدن در عشق حقیقی و نشأت یافتن از حق و حقیقت = عشق عملی به حق و حقیقت » .

۴- بندگی : « مقام و عالم تکلیف » - « تکلیف سالک نسبت به خدا و خلق » .

۵- سحر : « سپیده دم » - « کنایه از شب زنده داری و طاعت از حق » .

۶- عاشقان : « جمع عاشق » : « آشفته جمال حق بعد از اكمال نفس و وجود » .

۷- دیوانگی : « رستن از خود و در جمال حق فرو رفتن » .

۸- ملاحه : « شیرینی » - « کمالات بی نهایت ذات الهی » .

۹- شراب : « غلیان عشق و جذبه حق » .

۱۰- عشق : « دوستی محض ، حب الهی ، معرفت واجب و معرفت کنه ذات حق تعالی » .

۱۱- مستی : « مست = اهل شوق و جذبه » ، « مستی = حالت سالکی است که شوق رسیدن به حق دارد و خود در این مسیر جذبه می یابد » .

۱۲- ساقی : « فیض بخش عالم معنی ، فیاض کامل ، مرشد و مراد » .

۱۳- دلا و دلدار : « صفای روحیه » - « دلا خطاب به ساقی = فیض بخش صافی » .

۱۴- پابندگی : « عمر جاوید معنوی - منظور فیوضات نوشته شده در کتاب ها است » .

۱۵- لطافت : « لطیف و دارای لطف » - « پرورش عاشق ، معشوق را » .

۱۶- جوانان : « جمع جوان » - « تازه به جرگه بزم پیوستگان » .

۱۷- زنده بادا : « دعایی برای پی گیری سفر به ذات باری جهت کشف ، شهود و رسیدن به حق » .

۱۸- لب : « بطن کلام - صفت حیات » - « کلام تهذیب یافته سالک که از بیان کبریایی نشأت می یابد » .

۱۹- بوسه : « جذبه باطن ، کیفیت و معنی کلام ، فیوضاتی که بر دل سالک از جانب باری تعالی وارد می شود » .

۲۰- زندگی : « حیات مادی و معنوی » - « اقدام برای زنده بودن و خداشناسی » .

۲۱- دل : « نفس زمینی خدا جوی » .

۲۲- زبان شیرین (شیرین زبانی) : « امری که مطابق تقدیر باشد » - « تقدیر الهی و رضایت از آن چه خداوند داده یا انتظار دارد » .

۲۳- زبان تلخ (تلخی) : « امری که مطابق طبع حاصل آید » - « عدم اعتقاد به فیوضات و تقدیر الهی ، خود خواهی و

درگیری با خواسته های نفسانی » .

۲۴- شرمندگی : « خجالت کشیدن » - « این جا ، توبه کردن » .

۲۵- لجاجت : « لجبازی و پافشاری در رفتار غیر منطقی و بر خلاف دستورات الهی » - « پافشاری در انجام نفسانیات ، بی توجه به شرع و قوانین الهی » .

۲۶- رفاقت : « دوستی و محبت و مهربانی » - « پیاده کردن انوار و خواسته های الهی در سفر از حق به خلق » . (بعد از این به نظریه عرفاء و فلاسفه اسلامی در باره عرفان و سفر به حق و حقیقت برای کسب معرفت اشاره خواهد شد) .

۲۷- بالندگی : « رشد و نمو » - « به خود بالیدن از کار نیکو » - « رضایت خاطر از نیکی خدا خواه » .

۲۸- نی : « عالم غیب ، ماوراء طبیعت ، پیام معشوق » .

۲۹- صحبت = سخن : « اشارات الهی در غیر ماده » - « معنویاتی که خداوند بر حسب فطرت آدمی اجراء یا عدم اجراء آن ها را دستور فرموده و سالک باید از سفر حق به خلق آن ها را به خلق منتقل کند » .

۳۰- سازندگی : « اجراء فرامین الهی برای بهتر زندگی کردن خلق » .

۳۱- گمراه : « کافر به دستورات الهی - کسی که بار ها فیوضات و دستورات خدا داده را دیده و شنیده - ولی ، به آن ها اعتقادی ندارد » .

۳۲- نادان : « در نیافتن حق و حقیقت که از خدا و فرمان هایش آگاهی ندارد و خداوند پیامبران را برای هدایت ایشان فرستاده است » .

۳۳- مدهوش : « از هوش رفته ، بی فکر و بی اطلاع کامل » .

۳۴- نیوشیدن : « شنیدن و باور کردن حق و حقیقت از دانشمندان خداجوی و سالکان رسیده به حق و حقیقت » .

۳۵- سخندان : « سالک آشنا به فیوضات الهی و دانشمند خدا جوی » .

۳۶- بردگی : « بندگی و پیروی از حق برای ادای تکلیف » .

۳۷- اجابت : « قبول کردن واقعیت و حق و حقیقت » .

۳۸- حکیمان : « جمع حکیم » - « فیلسوفان عارف و سالکان خدا جوی » .

۳۹- نیکی : « خوبی » - « در این جا فیوضات و فرامین الهی که اجراء آن ها با طبیعت بشر سازگار است » .

۴۰- خستگی : « این جا ، اطلاع از بی خردی ، نادانی و گمراهی خود » .

۴۱- ریاضت : « فراموشی آن چه غیر حق است ، مطیع کردن نفس اماره بر نفس مطمئنه ، لطیف کردن و پاکیزه کردن روح برای دیدن حق » - « در این جا ، مشقت برای پی بردن به حق و حقیقت شامل مطالعه دستورات الهی ، به کار بستن شخصی آن ها و آمادگی برای آموزش آن ها به خلق تا مرید و مراد در همه چیز و همه کس خدا را ببیند » .

۴۲- جانان : « واقعیت حیات و روح پر فتوحی که از باری تعالی نشأت یافته است » - (بعد از این ، باز این واژه از لحاظ قرآنی - فلسفه و عرفان اسلامی بررسی می شود) .

۴۳- زیبا : « خوش آیند - رضا مندی از اجراء دستورات الهی » .

۴۴- ابر : « حجابی که سبب فضول گردد ، پرده ربوبیت و عبودیت » - « این جا = ای پرده مذکور ، کنار برو و به جای دورویی و مسدود کردن راه ، فیض برسان » .

۴۵- بارندگی : « باران رحمت باریدن » - « فیض رساندن و در اصطلاح عرفانی آب جاری و آب روان به معنی فرح متواتر و آگاهی بر علاقه و پیوند ازلی است » .

۴۶- رمز شعر اول راهیان عشق ، پس از جمع بندی حروف اول هر مصرع « بسم الله الرحمن الرحيم » است که برای تنظیم ابیات رحمن به صورت رحمان آمده است .

- ۴۷- محدث: « بیان گر گفتار حضرت نبوی محمد مصطفوی (ص) و معصومین (ع) که از بیان کبریایی نشأت یافته است » .
- ۴۸- باده: « نشأت یافتن از عشق ، محبت و ذکر خداوندی » .
- ۴۹- عرفان: « از ریشه عرف به معنی آگاهی یافتن از حقیقت است » و در اصطلاح عرفاء « معرفت ذات حقیقی از طریق کشف و شهود و نه مسائل عینی است » و « سالک کسی است که به حقیقت سفر می کند » ، « عرفاء معتقدند که سالک با به کار بستن روش عارفانه ، چهار سفر انجام می دهد: (الف: سفر من الخلق الی الحق «در این مرحله کوشش سالک این است که از طبیعت عبور کند و پاره ای عوامل ماوراء طبیعی را پشت سر بگذارد تا به ذات حق واصل شود و میان او و حق حجابی نباشد » . ب: سفر بالحق فی الحق « این مرحله دوم است ؛ پس از آن که سالک ذات حق را از نزدیک شناخت به کمک خود او به سیر در شئون و کمالات و اسماء و صفات او می پردازد . ج: سفر من الخلق الی الحق بالحق « در این سیر ، سالک به خلق و میان مردم باز می گردد- اما ، بازگشتش ، به معنی جدا شدن و دور شدن از ذات حق نیست- وی در این مرحله ، ذات حق را با همه چیز و در همه چیز می بیند » . د: سفر فی الخلق بالحق « در این سیر ، سالک به ارشاد و هدایت مردم ، به دست گیری مردم و رساندن آنان به حق می پردازد » .
- صدرالدین شیرازی مسائل فلسفه را به اعتبار این که فکر ، نوعی سلوک ولی ذهنی است- به چهار دسته تقسیم کرد (الف: مسائلی که پایه و مقدمه بحث توحیدند و در حقیقت سیر فکر ماست از خلق به حق (امور عامه فلسفه) . ب: مباحث توحید و خداشناسی و صفات الهی (سیر بالحق فی الحق) . ج: مباحث افعال باری ، عوامل کلی وجود (سیر من الخلق الی الحق بالحق) . د: مباحث نفس و معاد (سیر فی الخلق بالحق) . یکی از کتاب های (ملاصدرا) (اسفار اربعه) که به معنی « سفر های چهارگانه » است بر اساس همین نظام ترتیب یافته است (۱۸۸) .
- ۵۰- ایمان: « عشق ، عقل ، طاعت از حق ، رسالت ، ولایت و امامت » .
- ۵۱- مراد: « هدف و غایت که اتحاد با واجب الوجود است » - « باطن تهذیب یافته ، پاکیزه و لطیف » .
- ۵۲- مهربانی: « مهر = کلیه حالاتی که سالک بر آن مطلع گردیده است » - « مهربانی = انتقال حالات فوق به خلق با دوستی و محبتی که ذات باری است و فرامینش بر حسب فطرت خلق از آن نشأت می یابد » .
- ۵۳- دل آگه: « بینا ، آگاه ، روشن ضمیر و معرفت یافته به انوار الهی » .
- ۵۴- راز: « اسرار درونی سالک در ارتباط با حق » - « آنچه در ارتباط با حق برای سالک کسب می شود و قابل ارائه مستقیم به مریدان نیست - بلکه ، سالک به وسیله آن جذب می یابد » .
- ۵۵- بی پایان: « لایتناهی » - « وجود واجب الوجود که هرگز برای سالک نیز دست یافتنی نخواهد بود » .
- ۵۶- وصال: « وحدت یافتن = مقام وحدت و اتحاد با حق و حقیقت برای وحدت با واجب الوجود » .
- ۵۷- خال: « وحدت مطلقه = عالم غیب که راهی به کنه آن نیست » .
- ۵۸- عجین: « آمیختن ، خمیر مایه ، سرشتن و خمیر کردن ، گروه بسیار » .
- ۵۹- سرو: « معرفت و شناخت حقیقت » - « آگاهی یافتن از انوار الهی » - « علوم ، آداب و معارف مورد وثوق حق تعالی » .
- ۶۰- لعل: « دل سالک و درویش » - « بینایی و آگاهی سالک از کلام باری تعالی » .
- ۶۱- رسا: « شیوا ، بلیغ و پر محتوی » - « در این جا = بیانات علمی و منطقی خداوندی که با فطرت خلق متناسب و سازگار است » .
- ۶۲- یقین: « آنچه سالک در سفر خود در می یابد و به آن اطمینان و اعتقاد قلبی دارد » .
- ۶۳- صحبت جانان: « اشارات الهی ، اولیاء و انبیاء یا کلام عارفانه و حکیمانۀ حکماء و بزرگان که در سفر از حق به خلق می رسند ، جهت ارشاد خلق و متحد نمودن آنان باحق » .
- ۶۴- راهیان: « سالکان و رهروان راه حق » .
- ۶۵- جانان: « جمع جان » - « واقعیت حیات و روح پر فتوحی که از باری تعالی نشأت یافته است » - « دوستی ، محبت ، عشق ، مهربانی و

کلیه ویژگی های حقیقت الهی - « در اصطلاح فلاسفه اسلامی جان ودیعه ای از ذات الهی در انسان است » - « از آن جا که عرفان و عرفاء در فلسفه اسلامی از آیه و حدیث (شریعت) نشأت یافته است و اصول آن ها با دانش خدا (کتاب آسمانی) باید منطبق گردد - لازم است ، اشاره شود که آیات متعددی بیان گر ودیعه نهادن جان ، روح و عقل ... در انسان از ذات الهی است - برای نمونه : خداوند متعال در سوره مبارکه الحجر *** آیه شریفه سی ام می فرماید: « پس آنگاه که او را پرداختیم و از روح خود در او دیدیم ، به حال سجده در برابر او فرو افتید ... » - همچنین ، دیدگاه برگرداننده کتاب « الدراسات النفسیه عندالمسلمین و الغزالی بوجه خاص » که در ایران « روان شناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی (۱۸۹) نامیده شده است (در دفتر اول صفحه ۹۸) پس از بررسی نفس ، روح ، قلب و عقل از دیدگاه قرآن ، حدیث ، عرفان و فلسفه اسلامی چنین آمده است : « کلمه روح با تمام مفاهیمی که قرآن کریم بدانها اشاره می کند در هیچ موردی به معنی بدن تنها و یا به معنی بدن توأم با روح ... مورد استفاده قرار نگرفته است » - (بدینسان ، روح و دیعه ای مستقل از ذات باری است) .

۶۶- محمد (ص) : واقعیت حیات و روح پرفتوح ستوده شده ، ذاتی است که برای ارشاد خلق و رساندن ایشان به ذات حقیقی از ذات باری تعالی نشأت یافته است .

- ۶۷- رند : « اهل رضا - خالی از هوا و هوس - عرفاء و اولیایی که وجودشان از بخار یا غبار کدورت بشری خالی است » .
- ۶۸- صافی : « پاک نهاد » - « تهذیب یافته » - « سالک رند تهذیب یافته توسط انوار الهی » .
- ۶۹- کوثر : « واقعیت حیات و روح پرفتوح چشمه فیاض ، خروشان و زاینده حق شناسان (اولیاء حق و حقیقت) که توسط ذات باری جهت ادامه رهبری و ادامه نسل به پیامبر اکرم (ص) هدیه شده است » .
- ۷۰- دامان : « استعاره ای به معنی پرورنده پیشوایان آگاه » .
- ۷۱- علی (ع) : « واقعیت عالی حیات و روح پرفتوح ولی خدا روی زمین بعد از رسالت » .
- ۷۲- پیر مغان : « انسان کامل » - « در اصطلاح عرفاء صوفیه = حضرت مولی علی (ع) » .
- ۷۳- دیر مغان : « عالم معنی ربانی و اولین مقام تکمیل نفس » - « مجلس عرفاء و واصلان به حق و حقیقت » .
- ۷۴- یار : « تجلی روح ، صفا ، حقیقت روحیه » .
- ۷۵- حق : ذات اقدس مطلقه - « واقعیت متحد هستی و هستی بخش » .
- ۷۶- حضور : « جذبه الهی مقدم بر سلوک و اعمال » - « مقام وحدت و فرح » - « حاضر شدن به احوال آخرت » .
- ۷۷- والی : « ولی الهی ، مرشد جماعت » - « پیر مغان = مولی علی (ع) و پس از ایشان جانشینان امامت (اعم از امام معصوم هنگام حیات و نواب امام در غیبت - همچنین ، مراجع خداجوی واپسین » .
- ۷۸- احسان : « کرم ، سخا و محبت که در سالک راستین توسط باری تعالی جهت انتقال به خلق ودیعه نهاده می شود » - « تهذیب سالک توسط کلام و دانش خداوندی و بکارگیری آموخته های خداداد در اجراء نظری و عملی فرامین الهی » .

- ۷۹- جانانه : « واقعیت حیات و روح پرفتوحی که از باری تعالی نشأت یافته است » - « دوستی ، محبت ، عشق ، مهربانی و کلیه ویژگی های حقیقت الهی » ریشه آن جان است که از دیدگاه شریعت و فلسفه اسلامی پس از این بررسی می گردد .
- ۸۰- ناز و کرشمه : « اشارت های معشوق عاشق را » که عاشق در عرفان « آشفته جمال حق بعد از اكمال نفس و وجود » و « معشوقه همان حق و حقیقت یعنی دستورات و فیوضات باری است که از سوی سالکان به حق رسیده به عاشقان منتقل می گردد .
- در در مسیر معرفت حتی پیر عاشق برای آموختن فیوضات بیشتر سالکان رسیده به حق و حقیقت به جرگه جوانان دوستدار آنها می پیوندد
- گفتنی است : فیوضات الهی در فلسفه اسلامی فقط دستورات مذهبی نیست و دانش های علمی را نیز شامل می شود و سالکان ، دانشمندان

علوم گوناگون نیز هستند که ملا صدرا ... نماینده هر سه قشر بوده است .

- ۸۱- لبخند: « لب = بطن کلام- صفت حیات « کلام تهذیب یافته سالک که از بیان کبريایی نشأت می یابد » = » لبخند = شوق خداداده سالک برای رساندن بیان کبريایی به خلق جویای حق و حقیقت ، یعنی معرفت » .
- ۸۲- فسانه گوی غزل خوان = بلبل: « عاشق گل »- « حقیقت بهار و زندگی = سخن گوی پیام رسان حق و حقیقت » .
- ۸۳- گل: « حقیقت شاداب شادی بخش = شادابی سالک از کسب معرفت های الهی و رساندن فیض به خلق » .
- ۸۴- شمع: « نور الهی = نور فیض رسان خداوندی است که سالک پس از رسیدن به هدف از ذات باری به ودیعه می گیرد و از معرفتی که به دست آورده ، برای هدایت خلق در سفر به حق بهره می برد » .
- ۸۵- خجسته : « مبارک و میمون = گل همیشه بهار » .
- ۸۶- گلشن = گلزار « صفای باطن و روحیه » .
- ۸۷- گلشن جوان « صفای باطن و روحیه تازه ای که سابقه ندارد » .
- ۸۸- بو « امید و آرزو » .
- ۸۹- نسیم: « فیض الهی متواتر بر دل سالک و عالم راه حق و حقیقت » .
- ۹۰- شکوفه: « واقعیت و حقیقت مثمر ثمر » .
- ۹۱- بوی سحر نسیم راز شکوفه هاست: « علاوه بر معنی ظاهری که شکوفه ها ثمره حیات خود را برای رساندن به معشوق در اختیار باد می گذارند: از دیدگاه عرفان می توان این عبارت را ثمر بخشی سالکان و راهیان حق ، حقیقت و دانش که با شب زنده داری کسب معرفت و روحیه نموده ، آن ها را در اختیار خلق می گذارند ، تلقی نمود » .
- ۹۲- عاشق: « صفت فاعلی از واژه عشق = معرفت دوست و معرفت خواه » .
- ۹۳- هنگام عاشقی خواری شکسته باد « همان گونه که شکوفه حقیقی برای رسیدن به معشوق ، خواری را به جان و دل می خرد و ثمره وجودش را در اختیار غیر می نهد ، رهرو جوان نیز از رسیدن به هدف نمی هراسد » .
- ۹۴- وفا: « عنایت ازلی »- « توجه به انوار و فیوضات خدا داده ، اجراء علم و دانش حقیقی و انتقال بدون کم و کاست آن به مرید » .
- ۹۵- صفا: « عمل به فرموده خدا و اجراء عشق و محبت به خلق از طریق انتقال فیوضات و علم و دانش به آنان در خلال مهر و عطوفت » .
- ۹۶- جوانه: « راهی تازه وارد به جرگه پیران مغان و سالکان به حقیقت رسیده » .
- ۹۷- مهر گیاه: « به مجموعه معانی واژه های مهر در مهربانی ، گل و گلشن رجوع کنید » .
- ۹۸- آهسته ، دسته باد: « همان گونه که گیاهان در بهار به تدریج رشد می کنند و به نهایت زیبایی و ثمر بخشی می رسند- هیچ سالکی ، بدون مریدی مرشد و ریاضت به حق و حقیقت نمی رسد » . « هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم » .
- ۹۹- زاری گسسته باد: « نگرانی ، دلواپسی و ناامیدی رهرو با گرفتن روحیه از ذات باری تعالی و از طریق سالکان به حقیقت رسیده از میان می رود » .
- ۸- پروانه را نگاه ، روز سمندری است: «
- ۱۰۰- پروانه حشره ای است که نور شمع حقیقی وی را می فریبد ، جذب او می شود و سرانجام در آتش می سوزد = کنایه از فریبکاری منافق دورو و نابودی تنائی- روانی چشم و گوش بسته ، می باشد » . « نوشته اند: سمندر نیز حیوانی است که در آتش زندگی می کند و اگر از آن خارج شود می میرد = در این جا: کنایه از استواری و پایمردی در آتش دشمن منافق است » .
- ۱۰۱- عاشق کش دورو ، همواره خسته باد: « شمع حقیقی پس از کشتن پروانه ، در آتش خود آب می شود ، دشمن منافق نیز بیمار است و

- مجرور می گردد»- چنان که ، (حکیم شفایی) گوید « دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند » .
- ۱۰۲- شمع (مجازی) : « به معنی عرفانی شمع ، شماره ۸۲ رجوع کنید » .
- ۱۰۳- رسته = آزاد شده : « رها نمودن خود از قید و بند و اسارت با نیروی خداداده تقوی و شجاعت در اندیشه ، زبان و عمل » .
- ۱۰۴- راهیان دل : « سالکان راه حق ، حقیقت و دانش ، برای تذکیه نفس (صفای روحیه و شادابی باطنی) که جز با پیروی کردن از دستور های الهی ، اولیاء و انبیاء ... مقدور نیست » .
- ۱۰۵- دیو : « موجود (در این جا انسان) بد سیرت و صورت » .
- ۱۰۶- فرشته : « موجود (در این جا ، انسان) پاک طینت و به حق و حقیقت رسیده » .
- ۱۰۷- سبزینه : « عنصر اصلی رنگ سبز گیاهان که همراه گل باعث طراوت بهار است = به معنی عرفانی گل و مهر گیاه ، رجوع شود » .
- ۱۰۸- سرخی : « علاوه بر رنگ شاداب گل در معنی پیشین = قوت سلوک با مردمان »- « در این جا ، می توان آن را به طراوت حاصله از خون راهیان استقلال و آزادی برای خلق تعبیر نمود » .
- ۱۰۹- (دیو چو بیرون رود ، جای فرشته باد - سبزینه می رسد ، سرخی خجسته باد) : استقبال از سروده عارف بزرگ ، خواجه شمس الدین محمد (حافظ شیرازی) است که فرمود « : منظر دل نیست جای صحبت اصداد دیو چو بیرون رود فرشته درآید ... بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و سرخ گل به برآید ... » .
- ۱۱۰- فرح : « سیر عالم علم که به عالم یقین پیوندد » .
- ۱۱۱- عالم خاکی : « جهان دون ، ناسوت ، عالم سفلی » .
- ۱۱۲- مردمی : « خلق »- « مخلوق باری تعالی که رهرو باید یافته هایش را برای ارشاد و راهنمایی آنان در اختیارشان بگذارد و آنان را نیز به حق و حقیقت برساند » .
- ۱۱۳- یوضات به مردم » .
- ۱۱۴- امانت : « از ریشه ایمان که پیش از این آمده است » .
- ۱۱۵- امانت از خدا عقل و شعور است : « ودیعه نهادن روح و عقل در انسان از جانب پروردگار برای شکرگزاری (پیش از این از دیدگاه آیه و حدیث ، عرفاء و فلسفه اسلامی بررسی شد) .
- ۱۱۶- عارف : « فیلسوف متأله رسیده به خدا و بازگشته به خلق » .
- ۱۱۷- غم و اندوه : « سرگردانی میان خیر و شر » .
- ۱۱۸- شکیبایی : « حلم و بردباری »- « صرف وقت با دقت و تأمل در رسیدن به فیوضات خداداد و علم و دانش حقیقی » .
- ۱۱۹- آغشته : « در هم آمیختن »- « در این جا = اجراء توأمان دو مورد پیشین » .
- ۱۲۰- فنا : « زوال خصال ذمیمه از رهرو » .
- ۱۲۱- یمین : « با قوت و منزلت ، راستی و درستی ، سمت راست = راست گو و درست کار » .
- ۱۲۲- رمز توشیح نصیحت « فری ناز و فرشاد صفوی » .

(منابع حدیث از دیدگاه معصومین علیهم السلام)

- ۱ - حضرت محمد پیامبر اکرم (ص) : اَیَّاکم و تزویج الحَمَاءَ فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ و ولدها ضیاع (۱۹۰ ج ۳ ص ۱۱) از ازدواج با زن های احمق و کم هوش اجتناب کنید - زیرا ، مصاحبت با آن ها ناگوار و فرزندى که از او متولد می شود تباه و بی ارزش است (۱۹۱ ص ۵) . إِيَّاكُمْ وَ خَضِرَاءَ الدِّمَنِ . قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا خَضِرَاءُ الدِّمَنِ؟ قَالَ الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ السَّوْءِ (۱۹۰ ج ۱۴ ص ۱۹) . از آن گلی که در منجلاب روییده است بپرهیزید - پرسیدند ، یا سول الله معنی گلی که در منجلاب روییده چیست ؟ .

فرمود: زن زیبایی که در خانواده پستی تربیت شده باشد (۱۹۱ ص ۶). من کانت له ابنة فأدبها وأحسن أدبها وغذاها فأحسن غذاها وأسبغ عليها من النعمة التي أسبغ الله عليه كانت له ميمنة وميسرة من النار إلى الجنة (۱۹۲ ج ۲ ص ۶۴) (کسی که دارای دختری است، اگر او را تربیت نماید و در تربیت او نیکو عمل کند و او را تغذیه کند و در تغذیه او درست عمل کند و نعمت های خدا را که به او ارزانی داشته، نسبت به دخترش دریغ نکند - آن دختر برای او حمایت کننده ای است از آتش به بهشت) (۱۹۱ صفحه ۹).
 فی وصیة النبی صلّ الله علیه و آله یعلی علیه السلام: یا علی لعن الله و الذین حملا و لدّهما علی عقوبتهما (۱۹۰ ج ۵ ص ۱۵۱) «سفارش پیامبر (ص) به علی (ع): یا علی لعنت خدا بر پدر و مادری که فرزند خویش را به عصیان و اذیت و آزار خودشان و می دارند و وسیله عاقشان را فراهم می سازند (۱۹۳ ج ۱ ص ۳۰۱) و (۱۹۴ ص ۲۳۸ - ۲۳۹).

۲- حضرت علی (ع) نیز فرموده اند: إیما قلبُ الحَدَثِ كالارضِ الخالیةِ ما ألقىَ فیها مِن شَیْءٍ قَبِلَتْهُ - «دل نوزاد خالی از بذر و گیاه است، هر تخمی را که در آن بیفشانیم پذیرا گشته، آن را می پروراند» (۱۹۵ ص ۹۰۳). الشرف بالهمم العالیة لا بالرّم البالیة (۱۹۶ ص ۸۷). شرف و فضیلت آدمی به همت های بلند و اراده های نیرومند است نه به استخوان های پوسیده در گذشتگان (۱۹۱ ص ۲۵۶).

۳- حضرت امام حسن مجتبی (ع): هنگامی که عثمان، ابوذر را تبعید نمود و وی را اذیت و آزار می کرد، حضرت امام حسن مجتبی که همراه حضرت علی (ع)، امام حسین (ع) و عقیل به دیدارش رفته بودند، فرموده اند: «... تکلم الحسن (ع) یا عمّاهُ إنّ القوم قد اتوا الیک ما قدتری و إنّ الله عزّ و جلّ بالمنتظر الاعلی فدّع عنک ذکر الدنیا بذکر فراقها و شدّه ما یرد علیک لرّخاء ما بعدها و اصبر حتی یلقی نبیک صلی الله علیه و آله و هو عنک راض ان شاء الله...» - «امام حسن (ع) فرمود این مردم با تو آن کردند که دیدی و همانا خدای بزرگ در منظر اعلی این وضع ترا می بیند، پس ذکر دنیا را با یاد مرگ و جدایی از آن از سرت دور کن و سختی آن چه را بر تو می رسد به خاطر آسودگی و سعادت بعد از آن بر خود هموار کن و شکیا باش تا پیامبرت را دیدار کنی، در حالی که او از تو راضی و خشنود باشد...» (۱۹۴ ص ۳۱۰ - ۳۱۳).

۴- حضرت امام حسین (ع): قال الحسین (ع): إنّ الناس، عبید الدنیا، و الدین، لعلق علی السینتهم، یحو طونّه، مادّرت معاشتهم، فإذا مُحْصَوْا، بالبلاء، قلّ الذیائون - «به راستی مردم بندگان دنیایند و دین برای آنان لقلقه ای بر سر زبان است، تا هنگامی که زندگی خوشی داشته باشند، به گرد او می گردند، اما وقتی با پیش آمد ناگواری، آزمایش شوند دینداران راستین کمیاب شوند.» (۱۹۴ ص ۱۲۸ - ۱۲۹).

۵- حضرت سید الساجدین، زین العابدین، علی بن الحسین (ع): «عجب دارم از کسی که خود را به نخوت و کبر و غرور آلوده ساخته در حالی که دیروز نطفه ای ناچیز بود و فردا نیز مرداری بیش نیست» [به نقل از کتاب زندگانی امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام (۵۰ ص ۱۱۵)].

۶- حضرت امام محمد باقر (ع): قال الباقر (ع) یُحفظُ الأطفالُ بِصَلاحِ آبائِهِمْ - «فرزندان (بشر) به صلاحیت (اخلاقی) پدران خود (از خطر انحراف) مصون می مانند» (۱۹۳ ج ۱ ص ۳۶) و (۱۹۴ ص ۲۴۴ - ۲۴۵).

۷- حضرت امام جعفر صادق (ع) فرموده اند: الف: اکمل الناس عقلاً احسنهم خلقاً - «هر که عقلش کاملتر، اخلاقش نیکوتر است». ب: العقل دلیل المؤمن - «خرد و عقل راهنمای مؤمن است». ج: دعامة الانسان العقل و بالعقل بکمل - «پایه انسانیت بر عقل است و به سبب عقل انسان کامل می گردد». [به نقل از کتاب مکتب اخلاقی و تربیتی امام صادق (ع) (۱۹۷ ص ۱۲)]. د: لا یلْسَعُ العاقلُ مِنْ حَجَرٍ مرتین - «انسان عاقل از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود» (۱۹۳ ج ۱ ص ۳۱۹).

۸- حضرت امام موسی کاظم (ع): قال کاظم (ع): مَنْ وَلَدَهُ الْفَقْرَةُ الْغَنَى - «کسی که در خانواده (پستی تولد یافته، اگر به ثروت (و قدرت) برسد به گمراهی و طغیان کشیده می شود» (ص ۱۸۶ - ۱۸۷).

۹- حضرت امام رضا (ع): قال الرضا (ع): کُلُّما أَحْدَثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ ما لَمْ یَكُونُوا یَطْمُونُ، أَحْدَثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ ما لَمْ یَكُونُوا یَعْرِفُونُ - «هر گاه مردم به گناه تازه ای آلوده شوند، خداوند آنان را به بلاء تازه و ناشناخته ای دچار می نماید» (۱۹۳ ج ۱ ص ۱۵۹) و

(۱۹۴ ص ۳۲۶ - ۳۲۷).

۱۰- **حضرت امام محمد تقی = الامام الجواد (ع):** الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ - «آدمی زیر زبان خود پنهان است». (۱۹۴ ص ۲۴۶ - ۲۴۷)، در همین زمینه نیز حضرت علی بن ابیطالب (ع) فرموده‌اند: عِنْدَ بَدِيهِةِ الْمَقَالِ تُخْتَبِرُ عُقُولُ الرِّجَالِ - «عقل‌های مردم را می‌توان با سخنانی که فوری و فی‌البديهة می‌گویند سنجید». (۱۹۳ ج ۱ ص ۳۷۸) و (۱۹۲ ص ۱۴۲ - ۱۴۳). همان حضرت نیز فرموده‌اند: إِيَّاكَ وَفُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُظْهِرُ مِنْ عَيْبِكَ مَا بَطَّنَ وَ يُحَرِّكَ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَانِكَ مَا سَكَّنَ - «از گفتار‌های غیر ضروری پرهیز، زیرا آن سخنان عیوب باطنی تو را آشکار می‌کند و دشمنان آرام را بر ضد تو تهیج می‌نماید». (۱۹۴ ص ۲۴ - ۲۴۷).
۱۱- **حضرت اما علی تقی = الامام الهادی (ع):** «بحث‌های خصومت‌آمیز، دوستی‌های کهن را از میان می‌برد و پیوند‌های محکم را می‌گسلد» - «کسی که پر مدعی و از خود راضی باشد مردم بسیاری را بر خود خشمگین و بدبین خواهد کرد». (۱۹۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۹).

۱۲- **حضرت امام حسن عسکری (ع):** قَالَ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ (ع): «صَدِيقُ الْجَاهِلِ تَعِبٌ» - «از دوست نادان (انسان) همیشه در رنج است». (۱۹۴ ص ۲۴۶ - ۲۴۷). «برگرداندن معتاد از عادتی که به آن خو کرده است همانندی با معجزه دارد». (۱۹۸ ص ۱۱۵).
۱۳- **حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی شریف) = امام زمان (ع):** «زمان ظهور و فرج ما با خداست و تعیین کنندگان وقت ظهور، دروغ‌گویانند» (۱۹۹ ج ۵۳، ص ۱۸۱) - «هرگاه خداوند به ما اجازه دهند که سخن بگویم، حق ظاهر خواهد شد و باطل سست و ضعیف شده و از میان شما خواهد رفت» (۱۹۹ ج ۲۵، ص ۱۸۳) - «بچه‌های خود را خوب تربیت کنید، تا امام زمان سربازان خود را از نسل شما انتخاب کند». [به نقل از پایگاه رایانه‌ای مهدی در تار نمای بلاگفا (۲۰۰)].

فصل شانزدهم

«یا هو»

بنام هستی بخش بخشنده بخشایشگر

خالق هنرمندی که هنر را ارج نهاده است

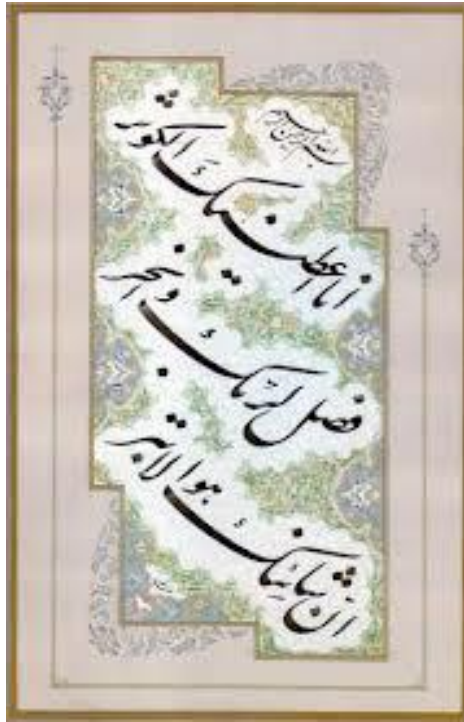
نسب‌نامه منظوم سادات نواب صفوی اصفهان

ساخه خانواده نگارنده مجموعه حاضر

به استناد کتب معتبر انساب، تراجم اسلامی و تذکره‌های ادبی و تاریخی

پژوهش و نگارش: فرهاد صفوی «نواب»

فروردین ماه ۱۳۶۵ خورشیدی - تهران



بر حسب بیان کبریائی در سوره کوثر خدای انساب جهانی بنوت در نسل گرامی بنوت

تا عصر امام بی نهایت وابسته به همسر ولایت

فرزند رسول پاک باری باید نسبت نگه‌داری

سر سلسله آدم امانی مخلوق بزرگ آسمانی

ای دل - همه سر، خاک خدائیم روزی دوسه بر خاک خدائیم

فرزند - نیایی از پیش مانده بار آورکاری در خاک نشنده

نیکو کن و در علم و عمل کوش تا نام نکویت همواره در کوش

نسبنامہ منظوم سادات نواب صفوی اصفہان

شاخہ خانوادہ نگارندہ مجموعہ حاضر

تقدیم بہ بہ دختر دلہندم فریناز صفوی و ہمسر مہربانم فریدہ مجلسی دختر مرحوم تیمسار احمد خان پسر مرحوم سرہنگ حیدر علی خان ملقب بہ حاج سرہنگ کوپائی پسر حاج محمد باقر پسر حاج محمد رضا پسر حاج محمد باقر پسر مولی محمد کاظم قہپائی ہمسر فاطمہ بیگم دختر علامہ محمد باقر پسر مولی محمد تقی مجلسی اصفہانی پسر مولی مقصود علی مجلسی نطنزی ...

نظم

فرشاد پسر فرہاد صفوی نسبت فاطمہ - علوی

پشت ما مرتضی قلی است جلی پیرو راہ پدر خط علی

سپہا کبر «معمد سلطان» در پر تو شرع و دین و ایمان

نواب طہاسب صفوی پور نیکو خصال مرتضوی

حال حیدر و اسحاق ہر دو جلیل باز حیدر و بوترا ب «اسماعیل»

ماش مریم حسین صفوی حافظ قرآن مصطفوی

پدرش مرتضی است صدر صدور امام متقی، بدر صدور

خطیب محقق، فقیہ صبور مدرس مذهب، محدث نور
 پس علی زاهد سالک دین عارف ذاکر مالک دین
 ماش زینب بیکم صفوی دخت عباس دوم صفوی
 پدرش مرتضیٰ فقیہ صبور محدث مذهب، مدرس نور
 بارالها شگرت از بن دل علی آمد فقیہ روشن دل
 ماش خان آغا بیکم است بلی دخت عباس «کلب آستان علی»
 پدرش قطب دهر «ربانی» آل احمد رسول یزدانی
 سلطان عالمان، خلیفہ سلطان پرورده شرع و دین و ایمان
 «فقیہ، ادیب، شاعر، وزیر نبیل میر علاء الدین حسین جلیل»
 پدر اوست محمد (رفیع الدین) صدر ملت، صدر دولت، صدر دین
 شجاع الدین محمود، ذیل احسان استاد حدیث و شعر و عرفان
 سید علی خلیفہ سلطان سرمشق پسر، صاحب عنوان

میر ہدایت اللہ، مظہر ایمان، بودہ است، ہی خلیفہ سلطان

در شیعہ جعفری «طریقت» ایشان ہمہ مرجع شریعت

میر سید علاء الدین حسین راہی مکتب دین، دین حسین

سپس آمد علی نظام الدین پدر عارفش قوام الدین

«میر تاج الدین حسین محمد» اخلاف مرتضیٰ خلف سرمد

علی پسر کمال دین احمد ہمہ عالی تبار و کار آمد

عارف مرعشی قوام الدین صوفی سرمدار در رہ دین

خصم شائشی بہ درویشی گذراز خویشتن بہ بی خویشی»

پسرانش ہمہ دیندار و جلیل پدرانش ہمہ سادات نبیل

نقیب ری، کمال الدین صادق نصیب وی علی، بر علم فائق

سپس عبد اللہ نقیب حریف کفیل ایام، زنان شریف

حال محمد امام مجاہد فقیہ، محدث، عابد زامد

ابی محمد امیرالبحاج، هاشم در شعر و ادب سراج، هاشم
 ابی الحسن، امام مجاهد فقیه، محدث، علما زاهد
 ابی عبدالله حسین نقیب باز شاعری فقیه و ادیب
 محمد حسن، عالم انساب راوی حدیث روز حساب
 ابی الحسن علی مرعشی سردودمان جلی مرعشی
 عبدالله محمد، اہل حساب واردہ اصول و فقہ و انساب
 «در شعر و ادب فروغ تہان بر ملک امیر عراق و ایران»
 ابی الحسن محمد اکبر سرمشق پسر بہ حمد اکبر
 «شیرجنگی صاحب طبع و علم میرفارس، صاحب شمشیر و قلم»
 ابی محمد حسن الدکہ نسبہ علوی در مکہ
 «محدث اخبار کل بدنی حکیم الراوی الدنی»
 فاضل عفیف، فقیہ صاغر اما مزادہ، حسین الاصغر

« پدرش امام پاک نژاد علی بن الحسین، زین عباد
 آن حسینی که باب او علی آن علی کش خدای خواند ولی
 وصی مصطفی و زوج بتول جانشین به حق ز بعد رسول
 شیرزدان و صفدر سالب مرد مردان، علی بو طالب»
 عبدالمطلب، هاشم، عبدمناف پدران رسول با انصاف
 پس می رسد به قصی و کلاب مرثه و کعب و لوی در محراب
 غالب و فز، مالک و نضرند سر به سر نیک منزه عصرند
 کنانه و خزیمه بی مقیاس مدر که پسری از الیاس
 مضرو نزار و معد و عدنان نوبت اداست ز ادر به جهان
 پس الیمع پسرا الیمع بنت است کنون پدر الیمع
 سلمان، حمل، قیدار و اسماعیل کرم خداست ابراهیم خلیل
 تارخ، خونار، ساروع در جهان مصلح جمعند ز بعد طوفان

ارغو، بالغ، عابرزدان ساگر بند آخر طوفان
 حال سلح زار فحشدندان سام است دلیری در میان طوفان
 نوح است پیام آور جانان ناهدای کشتی جوانان
 لمک، متوشلح، اخنوخ، یارد اسلاف نکوی اخلاف وارد
 آمده مهلائل برای قینان اینک انوش است زشیت «زندان»
 سر سلسله، آدم امانی مخلوق بزرگ آسمانی
 ای دل- همه سر، خاک خدائیم روزی دوسه بر خاک خدائیم
 فرزند- نیایی از پیش مانده بار آورکاری در خاک نشانده
 نیکو و کن و در علم و عمل کوش تا نام نکویت همواره در کوش

فصل هفتم

نگارخانه

* قرآن مجید: سوره های مبارکه و آیات شریفه الحشر (۲۴)، التغابن (۳)، المؤمن (۴) و سبا (۱۳) * سوره مبارکه الکوثر * * * سوره مبارکه الحجر آیه شریفه سی ام (به نقل از منبع شماره ۱۸۷).

۱ - « شیخ صفی و تبارش »، احمد کسروی، انتشارات جار (چاپ کتبی)، تهران، ۱۳۵۵ - همان منبع: (کاروند کسروی، جمع آوری یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶).

۲ - « تاریخ طبرستان و رویان »: ظهیرالدین مرعشی، به کوشش محمد حسین تسیحی، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۱.

۳ - « تاریخ خاندان مرعشی مازندران »: میر تیمور مرعشی، تصحیح: دکتر منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۷۶، تهران، ۱۳۵۶.

۴ - « مجمع التواریخ »: میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، تصحیح: استاد فقید عباس اقبال آشتیانی، انتشارات سنایی - انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۶۲.

۵ - « زبور آل داود »: میرزا محمد هاشم مرعشی، خطی (کتابخانه ملک و مرکز اسناد خطی دانشگاه تهران).

۶ - « شجره نامه و نسب نامه سادات مرعشی یزد و فارس »: به اهتمام سید عبدالعلی عظیمی، شیراز، ۱۳۷۵.

۷ - مجموعه آثار نسبی مرعشیان شوشتری و منابع تکمیلی آن ها: (۷/۱ - « شجره خاندان مرعشی شوشتر و رفسنجان »: سیدعلی اکبر مرعشی « هوشنگ »، انتشارات شرکت تعاون مرعشی، اهواز، تابستان ۱۳۶۵. ۷/۲ - « رساله اسمعیلیه »: نورالدین محمد بن نعمت الله جزایری، تنسیخ سید محمد حسن خان مرعشی، ضمیمه منبع شماره ۷/۱. ۷/۳ - « رساله اسدییه فی الانساب العلویه »: میر محمد قاسم مختاری (اعرجی)، به نقل از ۷/۱. ۷/۴ - « دایرة المعارف الشیعة العامه، الجزء الثامن عشر »: تألیف علامه الشیخ محمد حسین الاعلمی الحائری، منشورات موسسه الاعلمی، للمطبوعات بیروت - لبنان. ۷/۵ - « فهرستی از سادات اصفهان »: تحقیق و تألیف سید محمد علی بهشتی نژاد، جلد اول، انتشار مؤلف، اصفهان، مقارن سیزدهمین سال پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران. ۷/۶ - « مستدرک الاسدییه »، علاء الملک حسینی مرعشی، فرزند قاضی شهید، به نقل از ۷/۱. ۷/۷ - « تاریخ صبح صادق »: میرزا صادق اصفهانی به نقل از ۷/۱ و ۶۲. ۷/۸ - « تکملة الاسمعیلیه ۱ »، میرزا محمد خان بن میرزا ابی الفتح خان مشهور به فلکی، به نقل از ۷/۱ و ۱۰. ۷/۹ - « تکملة الاسمعیلیه ۲ »، علامه سید احمد بن سلطانعلی بن ابیطالب بن عبدالکریم بن علی حسینی مرعشی ۱۳۴۴ « ه ق » به نقل از ۷/۱. ۷/۱۰ - « تکملة التکملة اسمعیلیه »: سید محمودخان معلم مرعشی ۱۳۲۲ « ه ق » به نقل از ۷/۱. ۷/۱۱ - « گلستان پیغمبر »: علامه سید مصطفی امام زاده ۱۳۷۴ « ه ق » نجف اشرف، به نقل از ۷/۱).

۸ - منتهی الآمال: حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه، به خط حاج میرزا هریسی ارونقی خوش نویس تبریزی، انتشارات کتابچی، رجب المظفر ۱۳۸۰ « ه ق » جلد دوم.

۹ - ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، مجلد الثانی: علامه میرزا عبدالله افندی اصفهانی، خیام، قم، ۱۴۰۱ « ه ق ».

۱۰ - مقدمه و تعلیقات احقاق الحق و ازهاق الباطل (قاضی سید نورالله حسینی مرعشی شوشتری) به قلم مرحوم آیت الله العظمی (حاج

- سید شهاب الدین مرعشی نجفی (، انتشارات اسلامیة، تهران، ۱۳۷۶ «ه ق» .
- ۱۱ - منتخب مفاتیح الجنان : حاج شیخ عباس قمی ، انتشارات حافظ ، تهران ، ۱۳۶۲ .
- ۱۲ - وفای السنین و الاعوام : میر عبدالحسین خاتون آبادی ، کتابفروشی اسلامیة ، تهران ، ۱۳۵۳ .
- ۱۳ - ریحانة الادب : علامه میرزا محمد علی مدرس تبریزی ، جلد ۵ و ۶ کتابفروشی خیام ، تهران ، بدون تاریخ .
- ۱۴ - تاریخ رویان : مولانا اولیاء الله آملی ، تصحیح دکتر منوچهر ستوده ، انتشارات بنیاد فرهنگ تهران ، ۱۳۴۸ .
- ۱۵ - تاریخ گیلان و دیلمستان : ظهیرالدین مرعشی ، تصحیح دکتر منوچهر ستوده ، انتشارات اطلاعات ، تهران ، ۱۳۶۴ .
- ۱۶ - زبدة التواریخ و مجموعه آثار حافظ ابرو : خطی کتابخانه حاج حسین آقا ملک - تهران .
- ۱۷ - مجمل فصیحی : فصیحی خافی ، تصحیح محمود فرخ ، مشهد ، ۱۳۳۹ .
- ۱۸ - مطلع السعدین : عبدالرزاق سمرقندی ، به اهتمام عبدالحسین نوایی ، تهران ، انتشارات طهموری ۱۳۵۳ - همان منبع : تصحیح پروفیسور محمد شفیع ، جلد ۲ ، جزء اول ، لاهور ، ۱۳۵۶ «ه ق» - « ۱۹۳۶ م » .
- ۱۹ - تذکرة الشعراء : دولتشاه سمرقندی ، به کوشش محمد رضائی کلاله خاور ، انتشارات پدیده (خاور) آبانماه ۱۳۶۶ .
- ۲۰ - روضة الصفاء میر خواند (۶ جلد) ، خواند میر (یک جلد) و تکملة آن نوشته رضا قلی خان هدایت (سه جلد) که وی این مجموع را روضة الصفاء ناصری ، نام نهاده است (خیام ، تهران ، ۱۳۳۸) .
- ۲۱ - ظفرنامه : شرف الدین علی یزدی ، به اهتمام محمد عباسی ، تهران ، ۱۳۳۶ .
- ۲۲ - حبیب السیر : خواندمیر ، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی ، خیام ، تهران ، ۱۳۵۳ .
- ۲۳ - تاریخ جهان آراء : قاضی احمد غفاری ، انتشارات حافظ ، تهران ، ۱۳۳۹ .
- ۲۴ - تاریخ نگارستان : محمد غفاری کاشانی (قزوینی) ، به تصحیح مرتضی مدرس گیلانی ، تهران ، نکپو ، بدون تاریخ .
- ۲۵ - تاریخ مازندران : ملاشیخ علی گیلانی ، تصحیح دکتر منوچهر ستوده ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، شماره ۱۷۲ ، چاپخانه داور ، تهران ، ۱۳۵۲ .
- ۲۶ - مجالس المؤمنین : قاضی نورالله شوشتری ، انتشارات اسلامیة ، تهران ، ۱۳۶۱ .
- ۲۷ - التدوین فی احوال جبال شروین : محمد حسن خان اعتماد السلطنه ، تهران ، ۱۳۱۱ - همان منبع : تهران دنیای کتاب ۱۳۷۳ .
- ۲۸ - تاریخ خانی: علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی ، تصحیح دکتر منوچهر ستوده ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۶۶ ، چاپخانه زر ، تهران ، تابستان ۱۳۵۲ .
- ۲۹ - فردوس : علاء الملک حسینی شوشتری مرعشی ، تصحیح : میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث) ، تهران ، ۱۳۵۲ .
- ۳۰ - مجله تاریخ (درویشان مازندران - منوچهر ستوده) ؛ نشریه گروه آموزشی تاریخ ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ، جلد ۱ شماره ۲ صفحات ۷ - ۲۹ .
- ۳۱ - تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت : عباس اقبال آشتیانی ، وزارت معارف ، تهران ، ۱۳۱۲ .
- ۳۳ - ظهور تیمور : عباس اقبال آشتیانی ، به کوشش میر هاشم محدث ، انتشارات انجمن آثار ملی ، تهران ، ۱۳۶۰ .
- ۳۴ - تاریخ ادبیات ایران جلد دوم : ذبیح الله صفا ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۸ .
- ۳۵ - لغتنامه دهخدا : علی اکبر دهخدا - زیر نظر دکتر محمد معین ، دکتر جعفر شهیدی ، دانشگاه تهران ، موسسه لغتنامه دهخدا ، ۱۳۴۵ .
- ۳۶ - تاریخ طبرستان و رویان : ظهیرالدین مرعشی ، بر نهارد درن ، پترزبورق ، ۱۲۶۶ «ه ق» و انتشارات گستره ، تهران ، ۱۳۶۳ .
- ۳۷ - مقاله سلسله مرعشیه مازندران : ه ل . رابینو ، ترجمه ضیاءالدین دهشیری ، اصل این مقاله به نقل از منبع شماره ۴۶ در مجله Asiaticque Jurnal ژوئیه - سپتامبر ۱۹۳۶ م - صفحات ۴۷۶ - ۳۸۹ و ۴۰۳ - ۴۰۲ چاپ شده است .
- ۳۸ - دودمان علوی در مازندران : ه ل . رابینو ؛ ترجمه محمد طاهری شهاب ۱۳۱۹ .

- ۳۹ - سفرنامه‌های مازندران و گیلان: ه. ل. رابینو، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶.
- ۴۰ - ولایت دارالمرز ایران و گیلان: ه. ل. رابینو ترجمه جعفر خمامی زاده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰.
- ۴۱ - دانشنامه اسلام: «چاپ اول و دوم (مشخصات مقاله‌ها در متن مجموعه، منعکس گردیده است)».
- ۴۲ - نهضت سرداران خراسان: بطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، چاپ سوم بهار ۱۳۵۱.
- ۴۳ - کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عهد مغول: بطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات نیل، تهران، ۱۳۵۷.
- ۴۴ - ایران در سده‌های میانه: بطروشفسکی، ترجمه سیروس ایزدی و تحویلی، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۵۹.
- ۴۵ - تاریخ ادبی ایران (جلد ۳): ادوارد براون، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- ۴۶ - قیام مرعشیان: یعقوب آژند؛ انتشارات امیر کبیر (کتاب‌های شکوفه)، تهران، ۱۳۶۵ (منابع شماره ۱۴ - ۴۵ از مأخذ شماره ۴۶ نقل و کلیه منابع موجود برای تدوین مجموعه حاضر، بازبینی و بررسی قرار گردید).
- ۴۷ - قرآن مجید به تصحیح هفت نفر از علماء حوزه علمیه قم، انتشارات حاج محمد علی علمی، تهران، ۱۳۳۷.
- ۴۸ - کتاب المقدس: «عهد عتیق و عهد جدید»، انتشارات انجمن کتاب مقدس ایران، سازمان چاپ رضوان، تهران، شهریور ماه ۱۳۶۳.
- ۴۹ - نسنامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام: زامباور، ترجمه دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۵۶.
- ۵۰ - زندگانی حضرت امام زین‌العابدین علی بن‌الحسین علیهما السلام؛ محسن الامین العاملی (جلد چهارم اعیان الشیعه - چاپ قدیم، ترجمه و تألیف حسین وجدانی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۱).
- ۵۱ - اعیان الشیعه: علامه محسن الامین العاملی (چاپ قدیم - بیروت) موجود در کتابخانه مدرسه امام جعفر صادق علیه السلام (چهارباغ اصفهان) (کتابخانه فرهنگ و ارشاد اسلامی).
- ۵۲ - فواید الصفویه: ابوالحسن قزوینی، تصحیح مریم میراحمدی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.
- ۵۳ - فرهنگ دانش‌آموز (عربی به فارسی - فارسی به عربی): احمد سیاح، انتشارات اسلام تهران، ۱۳۷۳.
- ۵۴ - منابع تاریخ ایران در دوران اسلامی: دکتر غلامرضا وره‌رام، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱.
- ۵۵ - سلسله‌النسب صفویه: شیخ حسین پیرزاده زاهدی، ایرانشهر (برلین ۱۳۴۳ ه. ق.).
- ۵۶ - تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا عصر حاضر: دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۵۶.
- ۵۷ - فهرستی از تاریخ ایران: سرلشکر غلامحسین مقتدر، شرکت سهامی افست، تهران، دیماه ۱۳۴۵.
- ۵۸ - احسن التواریخ: حسن بیگ روملو، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران، اسفند ماه ۱۳۵۷.
- ۵۹ - نزهت القلوب: حمدالله مستوفی، چاپ سنگی بمبئی، ۱۳۱۱ «ه. ق.» و به کوشش ادوارد براون، چاپ بریل، لیدن، ۱۳۳۱ «ه. ق.» همان منبع، تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶ «ه. ش.» (به نقل از منبع شماره ۸۵).
- ۶۰ - تذکره نصرآبادی: میرزا محمد طاهر نصرآبادی، تصحیح: استاد فقید وحید دستگردی، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۶۱.
- ۶۱ - تذکره شوشتر: سید عبدالله بن سید نورالدین بن سید نعمت‌الله الحسینی التستری (جزایری) متخلص به فقیر، چاپ کلکته (۱۳۴۳ «ه. ق.» - همان منبع: اهواز، کتابفروشی صافی (۱۳۲۸ ه. ش.)).
- ۶۲ - فرهنگ سخنوران: دکتر ع - خیامپور، چاپخانه شرکت سهامی چاپ کتاب آذربایجان، تبریز، آبانماه ۱۳۴۰.
- ۶۳ - تذکره آتشکده آذر: لطف علی بیگ بن آقاخان بیگدلی شاملو - متخلص به آذر: الف - منبع فرهنگ سخنوران (۶۲): آتشکده چاپ بمبئی (۱۲۷۷ ه. ق.). ب - منابع مجموعه حاضر: ۱ - «آتشکده آذر، تصحیح - تحشیه و تعلیق روان شاد سید حسن سادات ناصری، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۶» ۲ - «آتشکده آذر به اهتمام روان شاد دکتر سید جعفر شهیدی، مؤسسه نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷».
- ۶۴ - تذکره صبح گلشن: سید علی حسن خان صاحب بهادر حسینی قنوجی بخاری، هندوستان، ۱۲۹۵.
- ۶۵ - قاموس الاعلام: شمس‌الدین سامی، استانبول، ۱۳۰۶ - ۱۳۱۶.

- ۶۶ - دانشمندان آذربایجان : محمد علی تربیت ، تهران ، ۱۳۱۴ .
- ۶۷ - تذکره ریاض العارفین : رضا قلی خان هدایت : الف - « منبع فرهنگ سخنوران (۶۲) رضا قلی هدایت ، ریاض العارفین ، تهران ، ۱۳۰۵ » . ب - « منبع مجموعه حاضر : ریاض العارفین ، رضا قلی خان هدایت ، انتشارات کتابفروشی وصال موجود در کتابخانه مدرسه امام جعفر صادق (ع) اصفهان (چهارباغ) کتابخانه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی » .
- ۶۸ - تذکره شمع انجمن : امیرالملک سید محمد صدیق خان بهادر ، هندوستان (۱۲۹۳ ه ق) .
- ۶۹ - روضات الجنات : محمد باقر بن حاج میرزین العابدین خوانساری ، نشر صاحب دیوان ، ۱۳۰۷ .
- ۷۰ - نجوم السماء : مولوی میرزا محمد علی کشمیری الاصل ، لکهنو ۱۳۰۳ .
- ۷۱ - الذریعه الى التصانیف الشیعه : آقا بزرگ طهرانی ، القسم الاول من الجزء التاسع ، تهران ، المطبعة الاولى .
- ۷۲ - مجله ارمغان : سال سیزدهم صفحه ۳۲۱ - ۳۲۲ « یک صفحه مختصر از قرن هادی عشر ، محمد علی تربیت » .
- ۷۳ - سفینه خوشگو : نسخه خطی « کتابخانه مسجد سپهسالار ، تهران ، شماره ۲۷۲۴ » .
- ۷۴ - زندگی شاه عباس اول : نصراله فلسفی ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۵۳ ، ابن سینا ۱۳۴۴ ، کیهان ۱۳۳۴ .
- ۷۵ - « سفرنامه سانسون : مارتین سانسون - الف : پاریس چاپ ۱۶۹۱ و ۱۷۳۰ م (به نقل از منبع شماره ۷۴) » . ب : « همان منبع : به اهتمام و ترجمه دکتر تقی تفضلی ، تهران ، ۱۳۴۶ » .
- ۷۶ - امل الآمل : الشیخ محمد بن الحسن (الحرالعالمی) به تحقیق السید احمد الحسینی ، قسم الاول ، مكتبة الأندلس ، شارع المتنبی ، بغداد مطبعة الآداب ، النجف الاشرف .
- ۷۷ - شرح حال رجال ایران : مهدی بامداد ، کتابفروشی زوار ، تهران ، چاپ سوم ۱۳۶۳ .
- ۷۸ - تذکره حزین : شیخ محمد علی حزین لاهیجی ، انتشارات تأیید ، اصفهان ، چاپ دوم ۱۳۳۴ .
- ۷۹ - تذکره ابن یوسف شیرازی : (۱ - مدرسه عالی سپهسالار = فهرست کتابخانه ، جلد دوم ، تهران ، ۱۳۱۶ - ۱۳۱۸) - (۲ - کتابخانه مجلس شورای اسلامی ، کتب خطی فارسی ، ۱۳۱۸ - ۱۳۲۱) .
- ۸۰ - ریاض الجنه : ابن عبدالرسول الحسینی الزنوزی التبریزی ، محمد المدعو بالحسن ، نسخه خطی ، کتابخانه خصوصی حاج محمد آقا نجوانی (به نقل از منبع شماره ۶۲) .
- ۸۱ - نتایج الافکار : محمد قدرت الله گویا موی « متخلص به قدرت » بمبئی ۱۳۳۶ .
- ۸۲ - تذکره روز روشن : محمد مظفر حسین متخلص به صبا فرزند مولوی محمد یوسفعلی : الف - « منبع فرهنگ سخنوران (۶۲) روز روشن ، هوپال ۱۲۹۷ ه ق » . ب - « منبع مجموعه حاضر « روز روشن ، تصحیح محمد حسین رکن زاده آدمیت ، کتابخانه رازی ، تهران ، ۱۳۴۲ چاپ امامیه » .
- ۸۳ - نصف جهان فی التعریف الاصفهان : محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی (ارباب) تصحیح دکتر منوچهر ستوده ، انتشارات تأیید اصفهان ، امیر کبیر تهران ، ۱۳۴۰ .
- ۸۴ - رستم التواریخ : محمد هاشم آصف (رستم الحكماء) ، تصحیح و تحشیه محمد مشیری ، انتشارات سپهر ، تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۵۲ .
- ۸۵ - ایران و جهان از مغول تا قاجاریه : دکتر عبدالحسین نوایی ، نشر هما ، تهران ، ۱۳۶۴ .
- ۸۶ - تاریخ فلاسفه ایرانی از آغاز اسلام تا امروز : دکتر علی اصغر حلبی ، کتابفروشی زوار ، ۱۳۶۱ .
- ۸۷ - بزرگان فلسفه : هنری توماس ، ترجمه فریدون بدره ای ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۸ .
- ۸۸ - طرایق الحقایق : محمد معصوم شیرازی « معصومعلی شاه نایب الصدر » ، تصحیح دکتر محمد جعفر محبوب ، کتابخانه سنایی ، تهران ، بدون تاریخ .
- ۸۹ - تاریخ اصفهان : محمد حسن خان جابری انصاری ، تصحیح جمشید سروشیار ، انتشارات مشعل ، اصفهان ، اردیبهشت ۱۳۵۸ .

- ۹۰- رساله اصفهان در دوره جانشینان تیمور: دکتر لطف الله هنرفر (به نقل از منبع شماره ۸۹).
- ۹۱- اعیان الشیعه، چاپ جدید: علامه محسن الامین العاملی، دارالتعاریف لمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق - ۱۹۸۶ م.
- ۹۲- دیده ها و شنیده های شخصی و خبر های سینه به سینه خانوادگی نگارنده مجموعه حاضر.
- ۹۳- حقایق الاخبار ناصری: محمد جعفر خور موجی، به کوشش حسین خدیو جم، نشرنی، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۳.
- ۹۴- هفت اقلیم: امین احمد رازی: الف- «منابع فرهنگ سخنوران» (۶۲) ۱- هفت اقلیم، نسخه خطی کتابخانه خصوصی آقای جعفر سلطان القرایی. ۲- هفت اقلیم، جلد اول - کلکته ۱۹۳۹ م. ۳- هفت اقلیم، نسخه خطی کتابخانه مسجد سپهسالار شماره ۲۷۳۴ «تاریخ تألیف تمام نسخ ۱۰۰۲ تا ۱۰۲۸ ه ق». ب- «منبع مجموعه حاضر، هفت اقلیم ۱۰۱۰ ه ق، تصحیح جواد فاضل، کتابفروشی علی اکبر علمی، تهران، موجود در کتابخانه مدرسه امام جعفر صادق (ع) چهارباغ اصفهان».
- ۹۵- تحفه سامی: سام میرزا صفوی، تصحیح و مقابله استاد فقید وحید دستگردی، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۵۲.
- ۹۶- عالم آراء عباسی: اسکندر بیک ترکمان، به کوشش ایرج افشار، انتشارات تأیید اصفهان و امیرکبیر تهران ۱۳۳۴.
- ۹۷- تذکره نگارستان سخن: سید نورالحسن بن سید محمد صدیق حسن خان بهادر، چاپ هندوستان، ۱۲۹۳، موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی طی شماره ۱۳/۳۴۹.
- ۹۸- تذکره خلاصه الاشعار و زبدة الافکار: تقی الدین محمد بن علی حسینی کاشانی، خطی دانشگاه تهران و کتابخانه مجلس شورای اسلامی طی شماره ۳۳۴.
- ۹۹- تذکره روز روشن (چاپ جدید): به منبع شماره ۸۲ (بند ب) رجوع کنید (جهت جلوگیری از بروز اشکال برای خوانندگان ارجمند، مطالب برگرفته از منبع مورد اشاره با شماره ۹۹ و لفظ «چاپ جدید» آمده است).
- ۱۰۰- آشنایی با شهر تاریخی اصفهان: دکتر لطف الله هنرفر، انتشارات گلها، اصفهان، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۲.
- ۱۰۱- عباسنامه: میرزا محمد طاهر وحید، تصحیح ابراهیم دهگان، اراک، ۱۳۲۹.
- ۱۰۲- دستور الوزراء: سلطان حسین واعظ استرآبادی، تصحیح اسماعیل واعظ جوادی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۰۳- المآثر الآثار: محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، انتشارات سنایی، تهران (بدون تاریخ).
- ۱۰۴- دیوان میرداماد استرآبادی (دیوان مولانا میرمحمد بافر حسینی) به کوشش محمد شفیعی، اصفهان، ۱۳۴۹.
- ۱۰۵- تاریخ ادبیات ایران: دکتر رضا زاده شفق، تهران، ۱۳۱۳.
- ۱۰۶- اسناد و نامه های تاریخی دوره صفویه: تألیف دکتر د. تائبیان، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۳.
- ۱۰۷- خلاصه السیر: محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، زیر نظر ایرج افشار، انتشارات علمی، تهران، تابستان ۱۳۶۸.
- ۱۰۸- نسخه خطی پراکندگی سادات خلیفه سلطانی اصفهان (۲۵ شعبان ۱۳۴۲ ه ق) اهدایی نگارنده این نگارش به سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- ۱۰۹- جغرافیای اصفهان: حسین تحویلدار اصفهانی، دکتر منوچهر ستوده، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران، ۱۳۴۲.
- ۱۱۰- تحفة العالم و ذیل التحفه: میر عبدالطیف خان شوشتری، به اهتمام ص موحّد، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۱۱- مجمع الفصحاء: رضا قلی خان هدایت، ۱۲۸۴ - ۱۲۹۵: (چاپ قدیم). همان منبع: تصحیح دکتر مظاهر مصفا، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶.
- ۱۱۲- انجمن خاقان: محمد گروسی مشهور به فاضل و متخلص به راوی، نسخه خطی کتابخانه خصوصی آقای جعفر سلطان القرایی (به نقل از منبع شماره ۶۲).
- ۱۱۳- ریاض الشعراء (به نقل از منبع شماره ۹۱): (در کتابخانه های معتبر بین کتاب های چاپی، سنگی و خطی چنین منبعی یافت نشد).
- ۱۱۴- تذکره اختر: احمد گرجی نژاد تبریزی، به کوشش دکتر ع - خیامپور تبریز، شرکت چاپ کتاب آذربایجان، شهریور ۱۳۴۳.

- ۱۱۵- نگارستان دارا: عبدالرزاق دنبلی «متخلص به مفتون»: الف - «منبع فرهنگ سخنوران (۶۲) نسخه خطی کتابخانه روان شاد آقای سعید نفیسی، شماره ۲۱۱۹» ب - «منبع مجموعه حاضر: نگارستان دارا جلد اول، تصحیح دکتر ع - خیامپور - تبریز ۱۳۴۲».
- ۱۱۶- سفینه المحمود: محمود میرزا قاجار: الف: منبع فرهنگ سخنوران (۶۲) مجمع المحمودات، نسخه خطی کتابخانه خصوصی حاج آقا حسین نخجوانی شماره ۱۷۵۱. ب: منبع مجموعه حاضر: همان منبع، محمود میرزا قاجار، تصحیح و تحشیه دکتر ع - خیامپور ۱۳۴۶.
- ۱۱۷- تاریخ روضة الصفاء ناصری: رضا قلی خان هدایت، جلد نهم و دهم، انتشارات مرکزی، خیام، پیروز، تهران، ۱۳۳۹.
- ۱۱۸- تاریخ گیتی گشا: میرزا محمد صادق موسوی نامی، تحریر و تحشیه دکتر عزیزالله بیات، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۱۹- خواجه تاجدار: ژان گوره، ترجمه مرحوم ذبیح الله منصوری، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۷ و ۱۳۵۶.
- ۱۲۰- روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس: به تصحیح و اهتمام استاد فقید عباس اقبال آشتیانی، تهران، طهوری، ۱۳۶۲.
- ۱۲۱- گلشن مراد: ابوالحسن غفاری کاشانی، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۲۲، ۱۲۳ و ۱۲۴- تاریخ اصفهان، ری و همه جهان: محمد حسن خان جابری انصاری، به کوشش حسین عمادزاده، اصفهان، ۱۳۲۲ منبع یاد شده با تصحیح و تحشیه آقای جمشید مظاهری (سروشیار) توسط انتشارات مشعل اصفهان چاپ شده است.
- ۱۲۵- تذکرة القبور «دانشمندان و بزرگان اصفهان» مرحوم سید مصلح الدین مهدوی، انتشارات ثقی، اصفهان، ۱۳۴۸.
- ۱۲۶- رجال دوره قاجاریه: حسین سعادت نوری، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۲۷- حقوق بگیران انگلیس در ایران: اسماعیل راثین، انتشارات جاویدان، چاپ ۸، پائیز ۱۳۶۲.
- ۱۲۸- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران: سعید نفیسی، انتشارات بنیاد، تهران، ۱۳۳۵ و ۱۳۴۴.
- ۱۲۹- ناسخ التواریخ: میرزا محمد تقی خان لسان الملك سپهر، تصحیح محمد باقر بهودی، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۵۳.
- ۱۳۰- بیان المفخر: سید مصلح الدین مهدوی، کتابخانه مسجد سید اصفهان، جلد دوم، ۱۳۶۸.
- ۱۳۱- تاریخ منتظم ناصری: اعتماد السلطنه، به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران، بدون تاریخ.
- ۱۳۲- وقایع دارالسلطنه اصفهان: نصرالله منشی محلاتی، خطی، کتابخانه ملک، تهران، فهرست نسخه های خطی جلد ۶ صفحه ۴۲۲۸.
- ۱۳۳- دین و مذهب در عصر صفوی: مریم میراحمدی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۳۴- صفة الصفاء: ابن بزاز توکلی، به کوشش احمد بن کریم تبریزی (بمبئی ۱۳۲۹ ق/ ۱۹۱۱ م).
- ۱۳۵- لب التواریخ: امیر یحیی قزوینی، تهران، ۱۳۱۴.
- ۱۳۶- انقراض سلسله صفویه: لورنس لاکهارت؛ ترجمه اسماعیل دولت شاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
- ۱۳۷- تذکره حسینی: میرحسین دوست سنبهلی، چاپ لکهنو ۱۲۹۲ (به نقل از منبع شماره ۶۲).
- ۱۳۸- شاهان شاعر: ابوالقاسم حالت، شرکت سهامی چاپ و انتشارات ایران (علمی)، تهران، ۱۳۴۶.
- ۱۳۹- تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال): ملاجلال الدین منجم؛ به کوشش سیف الله وحید نیا، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۴۰- مجمع الخواص: صادقی افشار (ترکی)، ترجمه فارسی دکتر ع - خیامپور تبریز ۱۳۲۷.
- ۱۴۱- تاریخ ایران: جان ملکم، ترجمه میرزا حیرت، بمبئی ۱۲۸۷ ق / ۱۸۷۰ م، تهران، یساولی ۱۳۶۲.
- ۱۴۲- معجم الانساب: زامباور (ادوار ریتروفون)، ترجمه به عربی زکی محمد حسن بک، حسن احمد محمود با همیاری اسماعیل کاشف، حافظ احمد احمدی، احمد ممدوح حمدی، القاهرة، مطبعة جامعه فؤاد الاول.
- ۱۴۳- شعر و شاعری در عصر صفویه: محمد صدر هاشمی، اصفهان، ۱۳۲۳.
- ۱۴۴- گلستان هنر: قاضی احمد میر منشی قمی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران ۱۳۰۸ و ۱۳۵۱ - (همان منبع: انتشارات منوچهری، تهران، ۱۳۵۹).
- ۱۴۵- احسن التواریخ: حسن بیگ رو ملو (چاپ دیگر) تصحیح: دکتر عبدالحسین نوایی، فرهنگستان ادب و هنر، تهران، ۱۳۵۷.

- ۱۴۶- مطلع الشمس: محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه)، تهران، (۱۳۰۱-۱۳۰۳).
- ۱۴۷- تذکره شاه طهماسب: (شاه طهماسب صفوی، به کوشش عبدالشکور، برلین، ایرانشهر ۱۳۴۳ ه ق) - (همان منبع: به کوشش امراله صفوی، انتشارات شرق، تهران، ۱۳۶۳).
- ۱۴۸- تذکره محمد شاهی: بهمن میرزا قاجار، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۹۰۲ (به نقل از منبع شماره ۶۲).
- ۱۴۹- طبقات سلاطین اسلام: استانلی لین پول، ترجمه و تصحیح مورخ فقید عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۲ (به نقل از منبع شماره ۸۵).
- ۱۵۰- عرفات العاشقین: تقی الدین اوحدی حسینی کازرونی، خطی، کتابخانه ملک، تهران شماره ۳۸۴۱ (به نقل از منبع شماره ۶۲).
- ۱۵۱- اسماء المؤمنین و آثار المصنفین: اسماعیل باش البغدادی، چاپ استامبول، ۱۹۵۱ م (به نقل از منبع شماره ۶۲).
- ۱۵۲- روضة السلاطین: فخری هراتی، کتابخانه دانشگاه استامبول، کتب ترکی خطی، شماره ۴۰۹۷ (به نقل از منبع شماره ۶۲).
- ۱۵۳- تذکره الاولیاء: (شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، نیکلسون، چاپ لیدن، بریل، ۱۹۰۵-۱۹۰۷ م) - (همان منبع: با استفاده از نسخه نیکلسون، چاپ لیدن، بریل، با مقدمه مرحوم قزوینی، منوچهری، تهران، ۱۳۷۳).
- ۱۵۴- سیاست و اقتصاد در عصر صفوی: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات صفیعیلیشاه، تهران، ۱۳۴۸ و ۱۳۵۷.
- ۱۵۵- تحفة الشعراء: طلوعی لکهنویی «سلطان محمد میرزا فرزند شاه سلطان حسین دوم» (به نقل از منبع شماره ۵۲).
- ۱۵۶- CL.HUART (معارف ترکیه - اسلام آنسیکلوپدییسی - استانبول، به نقل از منبع شماره ۶۲).
- ۱۵۷- پیدایش خط و خطاطان: حاج میرزا محمد خان ایرانی، مدیر جریده چهره نما، چاپ مصر، ۱۳۴۵ (به نقل از منبع شماره ۶۲).
- ۱۵۸- نتایج الافکار (چاپ دیگر- هند) موجود در کتابخانه مسجد الزهرا (امامی) اصفهان.
- ۱۵۹- خط و خطاطان: حبیب عضو انجمن معارف، قسطنطنیه، ۱۳۰۶ (به نقل از منبع شماره ۶۲).
- ۱۶۰- خلاصة التواریخ: قاضی احمد میرمنشی قمی، تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران، (۱۳۶۳-۱۳۵۹).
- ۱۶۱- تذکره السلاطین و امراء: قاضی احمد میرمنشی قمی (به نقل از منبع شماره ۶۶).
- ۱۶۲- تاریخ تمدن جهان - داستان زندگی انسان: محمود حکیمی، شرکت سهامی انتشار، تهران، جلد هفتم، ۱۳۶۴.
- ۱۶۳- تذکره مقالات الشعراء: میر علی شیر قانع تنوی، چاپ کراچی، ۱۹۵۷ م.
- ۱۶۴- تذکره خیرات حسان، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تهران، ۱۳۰۴-۱۳۰۷.
- ۱۶۵- تذکره الخواتین: محمد بن محمد رفیع ملک الکتاب شیرازی، چاپ بمبئی ۱۳۰۶.
- ۱۶۶- تذکره زنان سخنور از یک هزار سال پیش تا امروز: علی اکبر مشیر سلیمی، چاپ تهران، (۱۳۳۵-۱۳۳۷).
- ۱۶۷- تذکره ریاحین الشریعه: آقا شیخ ذبیح محلاتی، چاپ نهران (به نقل از منبع شماره ۶۲).
- ۱۶۸- ریاض السیاحه: حاج زین العابدین شیروانی (تمکین)، اصفهان، ۱۳۲۹.
- ۱۶۹- بحر الاسرار: میرزا محمد تقی کرمانی (به نقل از منبع شماره ۶۷ ب).
- ۱۷۰- تذکره واله (به نقل از منبع ۶۷ ب، واله تخلص آذر بیگدلی است).
- ۱۷۱ تا ۱۷۳ - (این منابع شامل تذکره های مکشف القلوب، بقای و غربی، به نقل از منبع شماره ۶۶ می باشد).
- ۱۷۴- شاه اسماعیل صفوی مرشد سرخ کلاهان: پناهی سمنانی، انتشار کتاب نمونه، تهران، پائیز ۱۳۷۴.
- ۱۷۵- آذری یا زبان باستانی آذربایگان: احمد کسروی، انتشار جار، تهران، ۱۳۵۵ (به نقل از منبع شماره ۱۷۴).
- ۱۷۶- ملا صدرا: هانری کورین، ترجمه مرحوم ذبیح الله منصوری، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۱.
- ۱۷۷- شاه عباس کبیر، مرد هزار چهره: پناهی سمنانی، انتشارات کتاب نمونه، تهران، پائیز ۱۳۷۴.
- ۱۷۸- دایرة المعارف تلاش «اطلاعات عمومی» تقی کاغذچی، انتشارات تلاش، تبریز، بدون تاریخ.
- ۱۷۹- «سخنوران نامی معاصر ایران، سید محمد باقر برقی، نشر خرم، قم، ۱۳۷۳.

- ۱۸۰ - تذکره شعراى معاصر اصفهان ، سيد مصلح الدين مهدوى ، انتشارات تأييد ، اصفهان ۱۳۳۴ .
- ۱۸۱ - حیات يحيى ، سيد يحيى دولت آبادى ، چاپ سوم ، تهران ۱۳۶۱ .
- ۱۸۲ - مكارم الآثار ، ميرزا محمد على معلم حبيب آبادى ، جلد هفتم ، انتشارات انجمن كتابخانه هاى اصفهان (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى) ، بهار ۱۳۷۴ .
- ۱۸۳ - سخن افكا پ و سد يذر : مجموعه شعرگونه هاى نگارنده اين نگارش ، آبانماه ۱۳۴۲ - اسفند ماه ۱۳۶۲ .
- ۱۸۴ - اخلاق ناصرى : خواجه نصيرالدين طوسى (سده هاى ۶ - ۷ هجرى قمرى) ، بررسى آقاىان مجتبى مينوى - على رضا حيدرى ، انتشارات خوارزمى ، تهران ، ۱۳۶۰ .
- ۱۸۵ - روان شناسى پرورشى در اندیشه هاى اسلامى : نگارنده اين نگارش ، گروه معارف اسلامى ، دانشگاه بهزيستى و توان بخشى ، تهران ، ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ .
- ۱۸۶ - « ديوان حافظ شيرازى » : خواجه شمس الدين محمد ، تصحيح حسين پژمان بختيارى ، انتشارات كتابفروشى فروغى ، تهران ، ۱۳۵۶ .
- ۱۸۷ - « اسفاراربعة » : صدرالدين محمد بن ابراهيم شيرازى (ملاصدرا) - (به نقل از منبع شماره ۱۸۶) .
- ۱۸۸ - « آشنائى با فلسفه اسلامى » : كتاب درسى وزارت آموزش و پرورش (سال چهارم آموزش متوسطه عمومى - اقتصاد اجتماعى و فرهنگ و ادب) ، برگرفته از آثار استاد شهيد مرتضى مطهرى ، تهران ، ۱۳۶۲ .
- ۱۸۹ - روان شناسى از ديدگاه غزالى و دانشمندان اسلامى : دكتور عبدالكريم عثمان ، ترجمه دكتور سيد محمد باقر حجتى (دفتر اول) ، دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، تهران ، ۱۳۶۰ .
- ۱۹۰ - تفصيل وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه : محمد بن حسن (شيخ حر عاملى) سده ۱۱ هجرى قمرى .
- ۱۹۱ - چهل حديث تربيت : آقاى جعفر شيخ الاسلامى ، انتشارات اسلامى ، تهران ، بهار ۱۳۷۷ .
- ۱۹۲ - المحبة البيضاء فى تهذيب الاحياء : ملامحسن فيض كاشانى ، سده ۱۱ هجرى قمرى .
- ۱۹۳ - الحديث (روايات تربيتى از مكتب اهل بيت) (ع) : گرد آورده مرتضى فريد ، دفتر نشر فرهنگ اسلامى ، تهران ، پائيز ۱۳۶۶ .
- ۱۹۴ - نگرشى بر احاديث : شعبانعلى لامعى ، شركت سهامى انتشار ، تهران ، بهار ۱۳۶۷ .
- ۱۹۵ - نهج البلاغه (كلمات قصار مولى على) (ع) : گردآورى ابوالحسن محمد ابن ابى احمد (سيد رضى) (سده ۴ هجرى قمرى) .
- برگردان فارسى = آقاى على نقى فيض الاسلام ، انتشارات كلاله خاور ، تهران ، ۱۳۵۱ .
- ۱۹۶ - غرر الحكم و درر الكلم = گزيده گفتار امام على (ع) ، گرد آورنده عبدالواحد آمدى تميمى (سده ششم هجرى قمرى) .
- ۱۹۷ - مكتب اخلاقى و تربيتى امام صادق (ع) : استاد شهيد دكتور مفتاح ، انتشارات جهان آراء ، قم ، بدون تاريخ .
- ۱۹۸ - تربيت از ديدگاه معصومين عليهم السلام : دكتور رجبعلى مظلومى ، انتشارات كانون فكرى كودكان و نوجوانان ، تهران ، آذرماه ۱۳۶۴ .
- ۱۹۹ - بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار : محمد باقر بن محمد تقى (علامه مجلسى دوم) (سده ۱۱ هجرى قمرى) .
- ۲۰۰ - پاينگاه رايانه اى امام مهدى (ع) در تار نماى بلاگفا .